



مقصود چهارم

الحسین علیه السلام والعین عطشته والصلب صبره یعنی رویدگار را
 سبب باشد که هر وقت متذکر میشو ازین خسته طیب چهار نفر را
 سبب است آنها از غم و هم نشسته میام و زمانه که حسین را متذکر میشو
 اشک چشم جاری اندازد من زیاد میشود پس خدا تعالی از قصه انحضرت
 بگویند باینکه فرمود که بعضی کافران نشان باشند ما هم کربلا است و ما
 به لاله شکر عطر ظاهر و یاریند بخت الله و او است ظلم کننده بر حسین
 و عین عطش و تشنگی انحضرت و ضایع انحضرت و قبیله شیند این را که
 سرفراز مسجد خود بیرون نیامد و مانع شد از آمدن مردم بجهت مشورت
 مشغول گریه و فغان کردن شد بخاطر اعیان علی علیه السلام و آلش
 در مرتبه خود میکنند الهی انفع خیر جمیع خلقک بولیک الهی انزل ابواب
 هذه البرق یقیناً الهی اکلک علیک و فاطمة شایب هذه المصیبة
 الهی الخ لک و کربة هذه بیاضها یعنی رویدگار ایا به درد میآورد
 بهین جمیع مخلوقات خود را مصیبت پس الهی ایا نازل میکنی بکار این
 مصیبت را بساحت او الهی ایا میشود بعلی و فاطمه لباس مصیبت را
 الهی ایا ناله میدرد این مصیبت را بساحت آنها پس از آن عرض میکنم
 ارنق و کذا تقریر بعینه علی الکبر فایز در قتیبه فافیه نجیة ثم فجی
 به کما یجیح و کما آتیه بیک بولیک و کذا قرآن الله خیر و نجیة به و کان
 حمل خیر سینه اش و حمل الحسین ثم کذا لک یعنی رویدگار از درین
 پیر عطا فرما بمن پس که سبب چشم من روشن کرد و در زمانه که روید
 کرد بمن از این مفتون نامر احب و دوست و پس از آن دل مرا بمصیبت



۱۲۷۹
۱۲۷

۱۲۸۰

۷۲

مقصود چهارم

الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْعَيْنُ مُعْطَتْهُ وَالطَّنَّاءُ صَبَرُوا يَعْنِي بَرَدُكَ زَا
 سَبَبٌ بَاشَدَ كَهْفُ قَتَمَتَنَ كَرُمِشُوا زَنِ خَمَشَ طَبِيبَ جَهَنَّمَ نَفْسُ زَا
 سَبَبٌ سَأَلْنَا عَنْهَا زَنْغَمَ وَهَمَ تَشَلَّى مِيَانِمَ وَزَمَانَةَ كَحُسَيْنَ زَا مَتَدَنَ كَرُمِشُوا
 اَشَلَّ بَحْشَمَ جَانَكُ وَانْدَنَ مِنْ زِيَادِهِ مَبِشُوا دِشَرُ خَلَا سَعَالَا زَنْ قَصَّةَ الْخَضِرِ
 بُوْخَلَدَ بَابَنَكُ فَرْوَكُ كَهَيْصَ بَرَكَا فَا شَاوَهُ بَاشَدَ مَابَسَمَ كَوْبَلَا سَتَ وَهَذَا
 مَهْلَا لَشَدَّ عَمْرُ ظَاهِرُ دِيَا زِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَارَا سَظْمَ كَسَدَ بَرَحُسَيْنَ
 وَعَيْنَ عَطَشَ وَتَشَكَّ الْخَضِرُ وَضَا صَبْرَ الْخَضِرِ قَبْلَ قَبْلِكَ شَبْدَانِ رَا
 سَدَفَزَا مَسْجِدُ خُورِدِيرُونِ نِيَامَدُ وَفَاعِ شَدَا زَا مَدُ مَرَكُ بَجَدَ مَشَرُ
 مَشْغُولَ كَرَبَ وَفَزَا دَوَالَهُ كَرَدَنَ شَدَّ نَجْمَا سَرَا اَعْبَاءُ عَلِيٍّ لَافِي التَّجْدِ الثَّنَا
 دَرَمِشُوا خُودِ مَبَكَّتْ اَللّٰهُ اَتَقَبَّحَ خَيْرَ جَمِيعِ خَلْقِكَ بَوْلَدَ اَللّٰهُ اَتَبَرُّ لَبُو
 هَذِهِ الرَّبِّيَّةِ بَقْنَاءِ اَللّٰهُ اَتَلْبِسُ عَلِيًّا وَفَا طَمَةَ شَابَ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ
 اَللّٰهُ اَتَحَلَّ كَرَبَةَ هَذِهِ لِسَابَحَتِهَا يَعْنِي بَرَدُكَ زَا اَيَا بَرَدُ دُرْدِ مِيَا وَرَبِ
 بَهْمِزِي جَمِيعِ مَخْلُوقَاتِ خُودُ زَا مَصِيبَتِ بَرَسِ اَللّٰهُ اَيَا نَا نَالَ مَبَكَّتْ يَدَا اَيْنَ
 مَصِيبَتِ زَا لِسَابَحَتِ اَللّٰهُ اَيَا مَبِشُوا بَعْلَ وَفَا طَمَةَ لِبَاسِ مَصِيبَتِ زَا
 اَللّٰهُ اَيَا نَالَ مَبَكَّتْ دَرَا مَصِيبَتِ زَا لِسَابَحَتِهَا اَنهَا لَسَرَا نَالَ عَرْضَ مَبَكَّتْ
 اَزْدَقْتِ وَلَكَا تَقَرُّ بِعَيْنَيْكَ عَلَيَّ الْكَبِيرُ فَا زَا رَدَقْتِي بِهَ قَافِيَةً بِحَبَّةٍ مَبَكَّتْ
 بِرَكَا تَقَبَّحَ مَحَلَّ اَمَّ جَبَدِيكَ بَوْلَدَ فَرْزَقَهُ اللَّهُ يُحْيِي وَفَجَعَلَهُ مَرُوكَانَ
 جَمَلُ حَبَّةٍ سَنَةِ اَشْهُرُ وَجَمَلُ الْحُسَيْنِ كَذَلِكَ يَعْنِي بَرَدُكَ زَا دَرْدَنَا
 بِرُحْطَا فَرَا مَنَ لِسَرَكُ سَبَبُ حَشَمِنَ دُوشَنَ كَرَدُ دُوشَنَا كَرَدُوكُ
 كَرَدُ عَمْرُوكُ وَنَا لِسَرُ مَقْنُونِ نَامُ اَلْحَبِّ وَدُوشَتِ وَ لِسَرَا نَالَ دَلَمَزَا مَصِيبَتِ



۱۲۷۹
 ۱۲۷
 ۱۲۴۴

۷۲

بدو را چنانچه بدرد میبارد و کجاست جیب خود را بمصیبت فرزندانش پس عطا
 فرمود خدا تعالی بوی که بجای علی السلام را و بمصیبت او و از بدرد او درو بود
 حمل بجای شش ماه و زمان حمل بجای علی السلام هم شش ماه مجلس ششم
 مجلس و بی بود برای علی بن مرید و کردی از کرم مصیبت کنند در آن زمان
 و مسامحه جناب علی بن و بنی اسطیلب نکذ زمانه که در حشا خودشان
 گذارشان بکربلا افتاد شهر غصبتا که از بدینکه سر راه آنها را گرفتار
 علی بن مرید و سرآمد و فرمود چرا نشسته در سر راه ما و نمیکند راه که عبور کنیم
 عرض کرد ای لا ادرعکم ممر و من یحیی تلحوا و یزید قائل الحسین سبط محمد
 النبی و ابی و ابن علی اوی سلام الله علیه یم یعنی بدردش من نمیکند از شما
 را از اینجا بگذرید تا اینکه لعن کنید بر پند قائل حسین سبط محمد پیغمبر و
 علی و نفع سیمر مجلس ششم که منعقد شد بر این کرم مصیبت انص
 بعد از ولادت و قبل از شهادت او و آنها سه مجلس است اول بالانسانها
 نزد سادات المنهای در شب ولادت با سعادتش بریان کنند مصیبت او و خدا
 تعالی و مسامحه جبرئیل با هزار قبل از ولادت که هر قبل عبادان از هزار هزار است
 زمانه که امر فرمود آنها را که نازل شوند بر زمین بر مصیبت و تبریک بجم
 میجهت ولادت ابی عبد الله الحسین پس خطاب جبرئیل در دو سید از اهلبیت
 صبره و قال لکرا و لک هذا یقتل مظلوما یعنی هنگامیکه مقتصد اند
 او را پس از آن عزوب ده او را و بگوید بدردش است فرزند تو کشته میشود
 که مظلوم است و هر چه جزو فاطمه زهرا است سیمر حیره که از آنها حضرت
 پیغمبر است چهارم مسجد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و نه

BP 61/a/59286

Pr 1/1

[illegible]

سألت عن الدنيا
فأجابني شيخ
عليه السلام
قوله الدنيا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله العلي الاعلى والسلام على عباده الذين اصطفى
سبحا على نبيه المصطفى واهل بيته اعلاء الهمة صلواته
عليهم هذا امين السموات العلوى اما بعد حين كوني بعد
مذنب احسن محسنين بن علي كبر عفا الله عنهم ما وجعل
خير من اوليائنا كمقصودنا فرينس چنانچه نزد اهل دانش و نبش
و مبرهن نه هين عشر قليل بخور و زنده كان و كذا مشو بالا
جنت اين جهان فاميدن ذلك ظن الذين كفروا في الدين
كفر و امن النار بل كفاية و فائد خلق تحصيل معرفت و سنج
و محبان را بجهان كره است تابان و سيلة تخلص از عالم
و باضت انهم سقود و اصل كردد ان الذين امنوا و عملوا الصالحات
كان لهم جنات تجري من تحتها الانهار و هم فيها و مقصود از رسا و سل

وانزال

مجلس اول
بنام خداوند
مقدس
و در این مجلس
مباحثه خواهد شد
در فضیلت
و مناقب
امامان
علیهم السلام
و در این باب
بسیار است
از کتب معتبره
و در این مجلس
مباحثه خواهد شد
در فضیلت
و مناقب
امامان
علیهم السلام

دنيا چه

وانزال كتبهم بقلوبهم و ارشادنا انما سبند و مطلب عظم و مهم هم
ليكن دستور لا تشغل و كثر جهل و نادان بدیده و دل حقیقتین
انك انما اجاز كشيده كه به انبیا و ناطق این دنیا فانی و كذا
از هم چیز است و مجمع علیه جميع عقلا و انبیا و از غفلت و درین
خود را مشمول مضمون این بلا غشكون و كذا در انما جهنم كثیرا
من الجن و الا لیس لهم قلوب لا یفقهون بها و كذا عین لا یبصر
بها و كذا ان لا یسمعون اولئك كذا لا انعام بل هم اضل و كذا
هم الخافلون نادر و تیر صبر و نه از شنید غیر بلکه اصل
و تاب و نیا و اخر و با الكلیت بكننا كذا شنید عمر و عز خود را با ناطل
و ناخیر و كذا دنیا مضر و میكند بكننا كذا نامل نماید كه حیات دنیا
خمار و تو انكر به دنیا فخر و ستا و طاعت و محتش بهمار و توشن
خوار میا شد و او مكر بیست سرکش و بدرك و مصفا است خایر
به وفاء و اهیست لغز و مغر و بیست در غایت كود و پش و اكر كذا
موت نفس را چهره های ناز دنیا و دید را از امو خوشا بیند دنیا
و دست از جمیع و فراهم آمدن استبداد دنیا حاصل اید هنو كذا الخ
شیرین نكره ناكه امر كذا در میرسد سخره دنیا و دید خسك
مشیو و كذا شنید میكند در باطل شرك باطل مشیو و هلاك مشیو
انچه هلاك مشیو و دنیا چه را كذا هلاك كردد بكننا انما یعطون
میكند و بهر كس ناكه كس را ضعیف و از رفتن كس بر و انداز كس
زاد رختها كرو چه خامید هبد و امانت جمیع میخوانند و از ان كذا

افاضل

مجلس اول
بنام خداوند
مقدس
و در این مجلس
مباحثه خواهد شد
در فضیلت
و مناقب
امامان
علیهم السلام
و در این باب
بسیار است
از کتب معتبره
و در این مجلس
مباحثه خواهد شد
در فضیلت
و مناقب
امامان
علیهم السلام

دینا چہ

افاضل و عاقلان را در مکان دور اندیشان عاقل میباشند و کوهها
از تنگ عیش بفرایغ نغمه میکشند و از پیاده روی بر مرکب میباشند و از نشسته
بنغمه و از تعب باستر راحت و نشانی و قیبه که ایشان از غفلت این نغمهها و در
گرفتارند منقلبند و احوال ایشان را اولیا سر نغمه را از ایشان می کند
و قوت ایشان را بجز مبتلا میکردند و ایشان را از ترس خوشحالی بنهایت حال
و فقر و احتیاج مبتلا میکردند همین در پیوفای و غداره و کفایت که
هر کس در اندک مدت عمر روزگار خود چه قدر خانه هزار اوجیتار دیده و چقدر
تغییر اتفاق افتاده که ترک و از مجرای و عیون و ذر و ع و مقام
کبر و و نغمه کا و اوجها فاکهین **ظمن** بهین چون گرفتار ما
کنار دلفشان پز او یاران پار بر فتنه و رفت از جهان نامشاید
کسی یاد از ایام شتاب شب روز پیاپی بیدار که از روز ما یاد ندارد
بیدار و سنا پر زین پا خند که بدینک پایا بر سر پا خند بیدار
در جهان سوا و سو که ما خفته باشیم در خاک کور جهان از بس بگذر
صبح و سنا که از ما نباشد و ایام نام دروغا که تاجش بر هم زده شد
عالم از ما نبیند تنی لهذا بر همه کس لازم و متعم است معجزه و کلام
انظام حضرت ایالاء الکرام علیه السلام تذکره و اخراج
ما فالتک و اوله تذکره و ما ضعیف و جبران ما فالتک و اعل کردن در
و استقبل انمو بیا علیه و بعضا و غریب مجموع صید اندک و کما
از عمر فرصت یافت بجز بجز کشته مثل بزرگ و کما و ما فالتک و اعل
اعنه حضرت سید الشهدا علیه السلام و التک و ما فالتک و اعل
مرا که

منه ایست و بیست
و بیست کند استند از زبانها
و بیست یک و بیست و یک
چایگاه با سبک
و بیست یک که بود و بیست و یک
منه ایست

دریچہ

[illegible]

دُ پِ چُ

نفل نموده بعد آنچه بنظر قاضی رسید بر تو جمع نمایند و در مایه اکتفا بترجمه
نمایند پس بهتر آنکه عنوان کلام را بدینچه ایستاق منفعی ساختن به
مقتضای آغاز نموده و بگوئیم وقتی که در سر ظاهر کشت علامت پیر
و شب و ظرف و جو غلوشد از صید بدید که عمر شصت رسید
و تا حال از کوشش پدید نداد عمو فائده نمود از روزی تا نام کشته
خاک حاصل اشکار بیقین دانستیم که مایه هم خواهد گذشت بیهیمن قرار
خطا نمود بنفس نیاں کار معصیت کار و شرکاء و در این کار را بفرمود
گذشت بجا و برونش و مکن از آن پیر را و فرستاده از تو زیاده
و منفعت پس تو نشو بای مانده از زکات و تحقیق در تضحیح مقدارها
کثیر از تخم و بذر از حد گذشت پس تلف مکن از او بای مانده بقیه شش را و
تحقیق ضایع کرده نقد هکذا زیاده از سر المال پس ضایع مکن که باقی
کاسد با بزرگ پیران نذا کردم و از آنکه ایستاق بپوش و زاد و آید کوچ
باز و جو و آید از آذین شش نه زود و در حصصا و امرع بمرای صید
و آید بمناع بیدار کنند و آید بنفس خود و دیگران ظلم کنند آیا بگوشت
رسید و فرمایش رب العباد اَرَدْتَ لِيَا الْمَرْصَا به در شکی که برورد
در کین گاه است بعد بیدار نمود و از آنکه متنبه باش متنبه باش تحقیق نزد
شده بعقبه سخن در خالینکه پاینده و نیست بزمی تو می که پس از آن
او از آنکه با حذر باش با حذر باش تحقیق و رسید بمنزله کاهول و
گذرانها مملکتها هست با اینکه دست خطای و طریقی خوفناک بعد
از جایش حرکت دادم و باینکلام الجمل الجمل الوحا الوحا تا یک خود را بگویند

حسینا چہر

خواهد زد آن قدامک یوماً الویه هکذا شمس الضحی عان غلاً
فانقلب من قلبک اللهم و فم و انفع عن عین مناد بک المتما نیک
سپیکه در پیش رو نور و کرهست هرگاه برساند بوقت اظهار
بر میگردان ترسان روز تار یک و ظمانه میسویس بیدار شود خواب
لحوظ یک بر خیز از خود دور که چشم پر خواب تعب بچیز دم اوزان
فرمایش ما المتقین علیه فضل صلات المصلین ایها الیقین و لیکبر
الذی قد هیزه القیئر و کیمت انت اذا الیمت اطوار الناب عظام
الاعتناء و تشبیه الجوامع حنی اکتل حومه السوا عید یعنی اشبع
کبیریکه مخلوط کشنده بیکر که نمیشو خالت تو زمانیکه بچید شو
طوفها الشبن باسجوا انها اگر نهها و فرو و روز بخیرهای جوامع نایب
بخور و فرو برزد کوشتهها بار و هازا بیلان خبر هر کس را بود آدم و صبی
زده سکه بجهت رو بعد از کردیم بر او به زبان نوحه کشیده تنه
عزیز نوحه کردی یک مرتبه بر فون عمر و مکرر بکر بر روزها جوان
و مکرر بر نایم یک باندیه و زارای و فغان و سوگواری در حاله که کوشیدم
دو صفا شد هم عمرت بیا قامندم کشتن از بار کناه مؤنود در دوشها
شد سفید یعنی از ده فاصد مرگ سپید بعد از و طلب هم کردیم
و کفتم ایاترحم کنی بنفس خود بعد از رحمت بیکران پس از آن استغاث طلب
یاره نمود بر ای غایب خود شمر کفتم بوی الغوث الغوث لیفسک یار من
بخود و ماده باشی رحمت و در که کن بقیه را و اخذنا حضرت را و غنی
مهلک پیش از آمدن غایب بنظر و قبل از اخذ کردن و هما مقصد بعد از

خالد اول

و گفتگو نمود با و بگریه و بزبان هر سنجی را و مو عظمه کرد و
بهر زبان حق بفرمان اطفال و حیوانات بلکه بزبان خال جمیع مخلوقات
و بعد از آن بمقتضای اخلاص شد بر امتیاز و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
فانری بر مژگان و نفس علیل پس فانی که بر کشم در صد اضلاع و تنگ
در امر خود وارد شد بر من خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
که تابع میشد خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
بازن قصید و این **خالد اول** بحقیق نظر کرد با جان این خاندان که
او استند بر قول خدا و عمل و نظا حصول بخال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
در خود علامت از علامت او و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر
ناظر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر
و سینه داشت نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر و نه اثر
خالد مثل کسی باشد که در خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
امنوا ان تحشع قلوبکم لذكر الله و نیا فم از اخراج و که منقسم قلوب
و اعضا جوارح نه در قلب نه در عضو از اعضا حشع تر سید از اینکه
بنوده باشد از ایمان بقدره که افلا بخال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
بعد از طول عذاب و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
پس بر در نفس خود صد انهارا پس از آن نظر کرد با عمل حسنه بطاعت
و قوت پایش بر ارض و قول و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
و نزد یکشده بر غلبه و قوت بعد از غرض شد **خالد اول**

خالد دوم

و ان اینست بر در شایسته نظر و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
خالدی خال که در من موجود است که از امت مرحومه نبی و صلوات الله
علیه و آله و شیعیان ابر و مؤمنان و از دوستداران اهل بیت علیهم السلام
هستم و انهارا ایند سبیل اعظم و صراط اقوم و کف صبر و عزم و تقوی
کشتیها اینچنانیکه هر کس در انهارا قرار گرفت بخال و تنگ و تنگ و تنگ
رجا و امید پوزان محقق کشتی **خالد دوم** و ان این بود که خال
کردم دید خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
و منافع ناخضر پس خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
شیع بر علی علیه السلام و منافع ناخضر و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
چیز منافع کرده ام و از او منافع نموده ام بوضد نمودن اینکه شخص
و موالی است اهل بیت و منافع ناخضر و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
و نیا فم یک از انهارا در خود پس در این خال و تنگ و تنگ و تنگ و تنگ
خو بعد از طاری بر غرض کشت **خالد چهارم** و ان این بود که
نظر نمود در دو سائل متعلقه بامه علیهم السلام و در بداجل انهارا در فایده و
اعظم انهارا در حرا و ثواب و اکثر انهارا در دفع و ارض انهارا در دفع و
انهارا در نظر و اسهل انهارا در طرف و ادیس انهارا در شرط و اخف انهارا
در مؤنه و اعم انهارا در مؤنه انوسیت که تعلق دارد بسید جوانان اهل
بهشت و والایه السید المظاوم ابو عبد الله الحسین علیه السلام
پس یکبار از خصوصیت و در دو سبیل بود و سبیل بود که منقر با او
دو از حق از انکسبیکه و افضل است از ان محقه انکه تفاوت در فضیلت و

حاله چهارم

است و خدا نور و طینت آنها را مقامیست دیگر و خصوصیت الهی
مقامیست علامت پس در حق حسین علیه السلام دیگر خصوصیت است
بودن بسو خدایند عالم که مکتوب و مقرر گشته پس این که او را شخصاً
بالا از ابواب بهشت و او را گشته بخانه جبرائیل و جبرائیل بر سر پیغمبر علیه السلام
السلام علیه السلام ابواب جنان اند که ناچسبند مسلکش و سببش او را هم از آنها
کشیده اند تا آنکه گشته حسین برایش بر جبهه ها عتیق و بر عتیر و تندر
استقرار گرفت و بر سواحل بخارا نشاند و هم از آنها چراغها گذاشتند که
مخاطب استفتائات نور حق حسین علیه السلام او سبب ذرات است و هم از آنها
پناه گاهند محکم لکن مناجات که هر چه میخواست برادر و سهیل را پس
ان بود خطا کرد بنفس خود و بشیر که با او می رفت از خوف او که بپای او
مروقتند تا بپای او رسید که از حسین از او داخل آنها باشد پس از آنجا
که مأمون و مطمئن شد و عمر بن العاص بن قریظ را که با او گشته حسین و سوار
در او بریم الله بجزایا و مرسیها از الله تعالی و جیم و نظرها بشیر
حسینیه که انجمن نظر مینماید بسو شما و امتی ایمان پیدا نورش پس عزیمت
شد به خول کردن باران یاده کشش شوم بسو شیب انکه بپای او نمود و بشیر
از او مخصوصاً آنچه را که سابقاً از او مایوس شده بود که عتبار از علامتها
ایمان باشد مطلع شد باعالمی که بود مفعول گشته آنها اما تفضیل اند
علامت ایمان پس از وجه چند مینماید اول آنکه ان برادر فرمود که
مبطل العتیر و ناز کردن عتیر و غیره الا انک و انعم الحی علیهم که گشته شد
اشک چشم من که در پیشو نزد هیچ مؤمن مگر اینکه گریه نمیکند و معشوقی

حاله چهارم

مصبی است امر تحقیق اینها از خون و بکاء در صحن کرسید الشهادت و ارضفا
جمع اندیشا بوده پس با هم اینها را در خود در وقت کراسم شرف و او را
علامت است که لا نمورد وجود قدر از ایمان اگر چه بقدرت باشد که افلاکها
دهد و از خلود در آتش در میماند که با هم از حال خود و قهر که در
شود شهادت و از اعراض میگویند بر سر کرب و خوار و تر و هر اینها بر هم از
صفا ائمه علیه السلام بود پس اسند لا نمورد از بیم و بوجو اثری از ان
ولایت و محبت ائمه علیه السلام که بدست ایشان فرموده اند شیعیان
مرفاضل طینت و عیون و یور و لا یبتنا یصلیهم ما اصابنا شیعیان
ما خلوشند اند از فاضل طینت ما سرشته شده اند بنور ولایت و فاضل
زده میکنند آنها را مصفا و اخبا کثیره هم لا لکرده بر اینکه وقت
داخلت محو ظاهر میسردهای از ائمه علیه السلام انان خون و
و خضر صافی از ان لشرابین بود که در ایام عاشورا ضاحک خندان شدند
ابدا و هم چنین خضر رضا در همه اید کید و غمناک و خون بود و زان
گرفتند در مجلس عزامینشست و محمد را حرمزاد ریش پرده و نشاندند
کسی که با خضر وارد میشد اگر عیون او را فرمود و از ابانشا شعر در
جمله مظلومش خضر نام حسین چنانکه در فقه را عیون خراعی و الا
نفش لب خود که مبهو و از مصفا ان برادر چنانکه در روایت
ربان بر شیب است میگوید اول محو بود که خدایت خضر مشت شد
فرمود یا بر شیب ببار گشت با کبر الشیخ فابک الحسین علیه السلام
فانک ریح کاذب الکبش و قتل معه ثمانیه عسرون اهل بکده یعنی

حالت نهم

چهارمین است و در داشتن توانی طفل را بکفر فرموده که در اندام او را
و در حوش دل نباشد و حال آنکه او است میوه قلمین و نور دیده بر آگاه باشد
بفرزین و بیعتی بن و نور دیده من آگاه باشد بدین امتیاز بر یکد و از قبل
رسانند و هر کس یار کند لغو ابداد و فاش میباید از کمال بیعت
یا حجت انچه که از عایشه از کتب و تعجب عرض کرد یا رسول الله بکجه از حجتها
فرمودی که در حجتها عرض کرد و در حجتها تو فرمودی که حجتها
طاعت علی است پس میفرماید هر قدر مکرر میفرماید عایشه سؤال ذاتی حضرت
و نیک است پس بعد از آنکه در سید بنود حج از حجت حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله با عیسی علیه السلام بعد از عرض شد بن حالت نهم و احوال
خوف از این که شاید هم عمل از دروغ با حقوق ناسر بر ندر برای آنکه در دنیا
و اندک در دروغ یا منعم میباید که اعمال آنها نورانیست و دروغ
دارد لکن اخذ میکنند آنها را اهل ظالم و عمل میکنند بر آنها معصیتها
کنند از آنکه بر آنها ظلم کرده اند پس بعد از این که بیزان آنها را فاش پس از این
روایتی در حالت نهم و امور رجا و موجب امید کردید و حصول آن
بجهت ملاخطه آنجا شده که وارد شد در وسیله بکار و کوشش بر آن حضرت
مثل اینکه مرتب میباید بر اشک چشم ثواب که برای کوشش به نیست و تحقیق
اینکه که او را حکم نیست تمام میباید هر چند اخذ شود از او اینچه اخذ شود و از آن
عارض شد بن حالت نهم از خال و خوف و او را برای این بود که در
دروغ یا کثیر و در آنکه شرط قبول شد اعمال صالحه قبول شد و از آنست
نفس خود که شاید بنات آنها من غیر مقبول باشد و زمانه که او در شد که

حالت دهم

ماسوا و بر چگونگی مقبول میشود این اعمال که عبادت از وسیله ها احتر
حسب نباشد پس در این وقت مشکل شد بر او و نیز یکیشا بیکه غالب شود
بر من باشد و قوط از او در شد اینجا از مترا در و غلبه کردن این احتمال
متعارض بر آن است که باشد باره تعالی بمن تحصیل مرتبه و جلال بیک
که منتهی شد با او و منعم شود با او احتمال از متعارض و او حال در
حالت دهم بود و آن خال آنکه مودک شد در او مرتبه رجا بجهت آنکه
سهرم آمد و در او انواع اطمینان فلان لایهم آمد و در او وجه امن
واقع است سکون خاطر پیدا پی و حصول اینجا از خطه و نورانیست
است که نابیناست بر اینو سائل که از فضل حضرت است پس از آنها
یک آنکه به درستی شرط قبول شد از آنکه او است شرط قبول شد از اعمال
و اقبالس و نایبیت اقبال و اقبال و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت
این نوافل اثر میبخشد در قبول شد از نوافل و وجهی که از نایبیت و نایبیت
قبول شد در اینو سائل حسین که وارد شد در فضل آنها از نایبیت
وارد شد در نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت
شرایط قبول و محیط نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت
میشود از شخص با حقیقت و از آه او و ملاخطه تقرب با آنها و در سائل
هست چهر که مرتب میشود بر او آثار هر چند بیکه در نشود از نایبیت
و احتیاط بلکه بملایطه تقرب بکوشد و در کار پس او عملی نیست که در خط
و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت
و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت
و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت و نایبیت

حالت و آخر هم

اما چه بود معترض الظاهر مع هذا اینفل متصفا بر او وارد آمد و این
 خصوص است از حال صالحی که هیچ حاصلش و رفت و کردیست بر کوی بیلا
 این مطلب مثل اینکه هرگاه از جای شکیله با جزا و شرح مصیبتی که او را باعد
 معرفت تو شخص می بین قدر بدی که او بدست مؤمن بوده از بندگان یا
 اینکه کسی بوده از مسلمانان نه بلکه هرگاه بتو حکایت نمایند که بخالت از
 است از این چنان وارد آمد هر آینه خالی بدی بر تو دست و خنجر و کردیست بر
 از جهت ملا حظت متصفا که وارد آمد با طفلان کوچک و از کیفیت مردن آن
 و کشته شدن با شمشیر و کوسیده و یا بر تیر دریا لای دستش در خال که
 است و اطلب می شود و بعد از این است که شمشیر خواره نه بلکه بملا
 حال اینچنین است که دل شخص که با شمشیر بجهت آنکه به درستی نهان است اینچنین
 از رفت و تیرم بر کافران و الف و هله اینچنین تشقی و کشته و خا خا حاصل می شود
 بدشمن اینچنین است که او ضربه اش با جراح است و ناکشیده است و اینها
 و خوار شد بعد از کشتن بطریق و بر کور زمین انداختن و اما شکار
 استخوانها آسین و بدن و چو از آن به سر بر بدن و از چوین و از کجا
 هکام استعد و پیش کردن قبر بعد از دو شب سال پس هم اینها چوین می کشد
 و مستنکر که سبب حصول رفت و باعد جاد شدن اش است و حشیم است و لای
 و مو و استفا شد و اضطراب و این رفت و کردیست باعد سهول و رحمت خدا
 می شود از هر کس باشد چنانکه قارون و قییک که کشتن بوجبتا یوش که
 در دنیا شکمها با و قارون هم در وطن زمین معتد بود که صد اجتناب
 و با و به بقا مکالمه از احوال خضر موسی و هارون و کلام و آخر

حالت و آخر هم

منود و ملا که خبر مرکشان را بر او وارد مخزون شد و استفا بر او وارد آمد
 پس از اینچنین خال و غلام جزا بر کوی مرگ رفت و از آنوقت از او غلام
 دنیا را برداشت حال که قارون بسبب کشتن بال عمر اما جو و متا شود
 چگونگی می شود که خال خال نا امید باشم یا این رفت و استفا بر او وارد آمد
 و از عمر او از حال متواتر الله علیه هم اجتمعین و از الخواص یک هم آنکه به
 درستی و تیران کلیه که در نا شمشیر با غلام و قوت سید اند هرگاه چو
 شوند یا بودند مانع از نا شمشیر است اجزا نیست که ان مانع منع میکند
 از نا شمشیر که لا تدب با یه نهان چو از نا شمشیر است و دروسا یل حسنه علیه
 نا شمشیر از عظیمی هست که اگر ما نفس و صفات و اعمال من از نا شمشیر شمشیر
 قتلعت می کشیم با شمشیر چو از نا شمشیر و اینها و اینها قلیه هم نهان می کشند
 می کشیم که تحقیق وارد شده در فضل زیارت انحضرت که به درستی زائر
 انحضرت از شافان و در محشر می شود و قوت و نفرات صد نفر شافان
 مقبول می شود و اینها که بکبر از دست آنکس که او را دوست می دارد
 و داخل کن او را به هشت پس تو که نظر میکنی بنفس خود می بینم که تحقیق
 مفتوح کشته می کشد و در کاهفتن کاه اش بلک می بینم انشرا که برنجبرها
 و اغلال بدن را باطاعه عوده بلکه ظاهر کشته علام و اما از آن محال بود
 مذاق پس در این صورت طمع میکنم از اینکه بوده باشم از شافان و چو
 بلکه قتلعت میکنم با اینکه بکبر کسر از دستم و خال صر نماید از هکام و
 متا یا قتلعت میکنم با اینکه چون ایم از اش اگر چه بعد از متا باشد و چو
 یا به از محال شد و اش و هم چنین در فضیلت زیارت انحضرت وارد شده

حالی و در هر

که از آن حضرت از حدیث گویند کان با خدا می شود در آن عرش و به
منکه صفا انبوت و صفات اینست پس از این مرتبه قناعت میکنم باینکه منکم
و هم کلاه شویان من ملک از ملائکه همان حمد و از جمله نایبتر است که در حق
از آن حضرت بجا می رسد که با و می گویند تو هم از سایه ها کوفت باش خود
سیرت شود و دیگر از اهرام دیده بند کجا و این قابلیت کجا بلکه می بینم خود را
در میان اکسای که می گویند در میان اشراف اهل هشتاد و اربعه و اعلیٰ بنا
من المآل بما هم از این هیئت هم قدر میدادند و آدم از بنو سید که در تبار
آنحضرت است اینقدر بر من بدهند که نشسته نباشم در قیام از این هم
گذشتم بدیشتر قناعت میکنم چون در وقت حاجت است که ادعی خاصه می شود
نشستم چون بعضی هستند از محرمین که مواضع را بر آن واقع می شود و آن
گفته می شود ایضا و اینها کمالهیل که اگر عرض کنند نشستم ابداً
میان و ندادند که آنحضرت حال قانع ان ابرار و ندادند و نشستم باینکه بر
خوان طعام و مانند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از او تناول میکنند
منکه اهل این مقام اینست حال قناعت میکنم که مرا از قوم جهنم ندهند
این مؤثر از عظیمه که در آنست و ندادند هر قدر از اینجهت مواضع اگر کشو
جز به باد و مانند مرا که اینست و آنحضرت خواص آنها اینکه بکشد و شویان
کثیره که مستحب است آنحضرت است چنانکه منکر و خواهد شد حکمت و اجتهاد
در میان آن صفا آنها که در وقتش گذشت و آنها که در وقتش نرسیدند
که عکس است او در نشوایچه ممکن نیست از جمیع مراتبش بر عکس است آنحضرت
و در میان آنحضرت کردن و وسایل از آن پادشاه که در عبادت و عبادت

و اینها را از این است که در بعضی از اینها

بیان اینست

و نشسته بگویند که کان باشد تا مرتبه اعلا نشسته که عباد را نازلند
فیض شهادت باشد در پیش رو آنحضرت و بجا صفت را بنویسند حاصل شود
جمیع عباد از این بیان اینست طلب آنکه هرگاه منعقد شود مجلسی
بزرگ و در وقت آنحضرت حسین علیه السلام و ذکر شود از آن مجلس و عباد آنحضرت
دارد شد پس حاصل شود در او ایجاب و تبا که بعضی کو نایند و کو نایند و کو نایند
شبهه کو نایند کان نمودن و خیر و به و هم و وقت و توجه خاطر شود
آنحضرت و این که سلام کنند با و و صلوات فرستند و کو نایند از است و
جلالتش حصول معرفت تحقیقش تصور بر خا لا نشسته کو نایند و کو نایند
بمنه و از آن خود آنحضرت و از او شهادت در پیش رو آنحضرت از اینست
خالفات و کشته شود و وسایل آنحضرت و عباد آنحضرت از اینست
حق بمقام شهادت در پیش رو آنحضرت و به ذکر می شود و اینها یکدیگر را
میکند اینها این است و با هم اینها و علاوه از اینها متصف میشوند
مجلسین هم صفات آنها مشاهده شد بنابر آنچه مستفاد میشود از احادیث
و متصف میشوند به صفات اول آنکه از مجلس محل صلوات خداوند
است و مجلس دوم آنکه مشهود و محل صلوات آنکه مقربین است سیم آنکه
محل ثمود و آنحضرت رسول و امیر المؤمنین صفا طاهره و حضرت حسن
صلوات الله علیه چهارم آنکه محل نظر حضرت بن استیخیم آنکه محل محبت
الجنات است و اهل مجلس مکارم فرمودن آنها ششم آنکه محبت و خیر است
حقیقت شافیه هفتم آنکه عرفه است هشتم آنکه مشعر الحرام است نهم آنکه حکم
و حکم عباد از آن کو کعبه است که اینها و با کعبه و با کعبه و با کعبه

ضمیمه مجلس تحریر

دعا اندر دهم انکه مخلوق او خدای تعالی در دهم انکه قبه حسنه
علیه السلام در دهم خاموش گشتن الشکها مشغله است بر دهم انکه
منبع ایست رجعت که مستر است باینجا چنانچه دهم انکه بر میگردد تا اینجا
میشود که اولش هر شیئی قبل از خلقت آخرش هر شیئی بعد از خلقت
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و فکرت که تصور کردی اینجا
گفته شد هر چه بگویند احتمال میدهد که خارج شود از این شاهد نال مستطاب و عیادت
با اینجا لای حصول عبادت و اجتماع صفات هر کاه مؤلفها مانع باشد
از تاثیر کلیه اینها پس که از این اثرها اثر را از اینها محال شد که
نباشد قلیل منک یکچنین و لکن قلیک لا یقال که قلیل اند
لطیف از تو گفتایم یکدیگر را و لکن اندک تر نمیتوان گفت اندکست لطیف
که از تو گفتایم مرا که چه گفتی نمیتوان گفت که و بعد از تحصیل یقین باین
مطلب ختم نمودیم مکالمه را با نفس و محقق شد امیدوار بودیم و اثر این
بوسایل حسنیه بر تو نمودی حجتا انها عقده بود با وعده سائل را
بتالیف کردن کتابی که جامع باشد مرخصا و را اینجا بیکلامی افتاد
بانها از جمیع مخلوقات از انبیا و ائمه علیهم السلام و نامید او را انجمن
حسین علیه السلام و مرایا المظالم و چنانکه این خبر نامید اینجمن و انجمن
الحسین در شرح خصص الحسین امید از فضل پروردگار انکه قرار دهد
او را در آن یکروز و شب و تو را از خوفها فرج اکبر تا از سر و در و در وقت
دادن کتب بر او که از اینجمن است که کلاما فانییم او را منشور و در خبرها
و هلا که آنها آن روز بلامتصور بود که اینجمن و در طول اعصارا مومنین

در این مجلس

عنوان اول

موقوف بر محول من و موقوف و ما توفیقنا الا بالله علیه توکل و التمسنا
و اینکنا بشفقتش بر مقتدر و مفاصد چند اما مقصد اول در بیان
خصایص و اصول انها از باب اول از سبقت لکن جمیع میکند انها را
عنوان عنوان اول عنوان خصوصیات انحصار است در دعوات و
و بیان اعمالها اثر از اول خلقت او که قبل از خلقت او بعد از خلقت او انقضای
ایام و در او مفاصد هفت گانه میباشد مقصد اول در بیان آنچه
مختص او است در ابتدا خلقت نور شریفتر مقصد دوم در بیان
آنچه مختص او است در انقضاء نور انجمن او در دعوات و در عالم ذر و اشکبار
و در عالم انعکاس نوار در ظاهر ادم علیه السلام برای مشاهده کردن او و در
عالم انفعال و از او به درخت در بهشت و در انفعال او در دنیا و اختصاص
بوقوع مقصد سیم در ذکر مختصا انحصار در دنیا و الا و اختصاص
مالا تشر و بیانا محشر در حین طفولیت مقصد چهارم در بیان انحصار
عمل او در دو وقت شهادت مقصد پنجم در ذکر مختصا محشر بعد از
فاصله در دو وقت شهادت روح مقدس و سر او و جسد او و ظاهر و باطن
مقصد ششم در بیان عمل انحصار در دو وقت شهادت مقصد هفتم
در ذکر مختصا محشر بعد از دو وقت شهادت عنوان دوم در بیان
او و صفات او و عبادت او از ائمه مطلقه انجمن که ثابت بود برای او و در دنیا
مقدم بر عبادت عباد سیم در ذکر خصوصیات صفات اخلاقی و عبادات آن
و در کمالی که ظاهر شد از او و در عاشورا انحصار خصوصیات چند
جهت اعداء انجم کردن انجمن ما بهر عبادان ظاهر و باطن و مکاتم

فهرست ابواب

و جمع کردن نشانی این پنج معنی بود از آنها دان در دو جمع کردن نمایان این پنج معنی
 شش جمع او از عبادان و صفات حسنیه و جمع کردن نشانی این جمیع اقسام از آنها
 آنها را و شکر نمود بانه او جمع نمود نشانی همه عبادان را و یکبار از این خصوصیه
 که عبادان نکردند خدا را تا این حد پیش از او **عنوان چهارم** در
 الطوار و احوال مخصوصه که با مختص از جانب جناب احدی با عمل آمد و
 او هشت مقصد **اول** در این خصوصیه است که او را از این
 او افاضه هفتیه لطیفه است نسبت با این **دوم** در این لطیفه
 او از انکسار و بیدار شدن و یکبار نشانی **دوم** در این لطیفه عطا فرموده او را
 از افضل مخلوقات **چهارم** در این لطیفه عطا کرده او را از اعظم مخلوقات
پنجم در این لطیفه عطا فرموده او را از احسن مخلوقات **ششم** در این
 این عطا فرموده او را از افضلها است از مخلوقات **هفتم** در این
 مجعول و نشانی مخصوصه بر این مختص از خداوند عالم در این حیاتی **هشتم**
 در این نشانی مخصوصه این است که از جانب پروردگار عمل آمد بعد از
عنوان پنجم در این اظهاری است که این معنی که در این لطیفه
 در این **عنوان ششم** در این خصوصیه این است که متعلق این موضوع از جهت
 نکرد این است و در این و در این **عنوان هفتم** در این خصوصیه این است
 این **عنوان هشتم** در این خصوصیه این است که متعلق این موضوع از جهت
 و در او چند مقصد **عنوان نهم** در این خصوصیه این است که متعلق
 است به بیاد الله الحرام و در او چند مقصد **اول** در این انکه او بیاد الله
 حقیقه **دوم** در این انکه این مختص از این معنی که در این و در این

فهرست ابواب

عالم این معنی این تعظیم مضایقه بر صفات او و صفات این معنی
 صفات کعبه لکن متفاوت که در موجب فطرت بر این مختص است که در این
 زیارت این مختص را بر این خاص در معادله است با حق و غیر این معنی که در این
چهارم انکه در این و در این عالم بر این احوال و صفات این که در این
 او از این الحرام و بیاد الله الحرام است **پنجم** است طاعه الیه سبیل او
 بر این است بر این و در این و در این که در این است طاعه الیه
 باشد تا این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 حجت است خاص بر این اهل بیت خاص و از این و از این و از این
 مخصوص و از این شیعه و حجت مخصوص **عنوان پنجم** در این
 خصوصیه این است که متعلق بر این و در این و در این و در این
 در این و در این مختص است که متعلق است با این عطا و در این مقاصد غایبه
 و از این و در این مختص است که متعلق است با این عطا و در این مقاصد غایبه
بار جناب روح علیه السلام **بار جناب ذریه علیه السلام** **بار جناب ابراهیم**
بار جناب اسماعیل **بار جناب یعقوب علیه السلام** **بار جناب یوسف علیه السلام**
بار جناب صالح علیه السلام **بار جناب هود علیه السلام** **بار جناب شعیب**
بار جناب ایوب علیه السلام **بار جناب یونس علیه السلام** **بار جناب عیسی**
بار جناب اسماعیل **بار جناب یحیی علیه السلام** **بار جناب یونس علیه السلام**
بار جناب داود علیه السلام **بار جناب سلیمان علیه السلام** **بار جناب عیسی**
عنوان دوازدهم در این لطیفه عطا فرموده او را از افضلها است از مخلوقات
 علیه السلام از این مختص که در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

عنوان اول

عنوان بر این خصوصیت انحصار است و بجهت قرار داده شد اسعنوان مختص
جلد اول این نام مسک و در ذلک خلیفتان اول الشافعیون پس شروع میشود
بفواصل بعد الملك الجلیل وهو حسن ونعم لو کیکل عنوان اول
در این محله و جویمیا که انحصار از ابتداء خلقت نورش را بعد از دو ذوق
و در او چند مفاسد است مقصد اول بدانکه به درستی اخلاص کرده
حکما از یونانیین و غیر آنها از علماد اول این مختص شده از اول قدس
اول مخلوقات و اخلاص کرده اند متکلمون و ملبون هم در این طبع و اخلاص
دوم این اخبار هم واقعتا در بعضی کتب که حکما و فقه باینکه اول مخلوقات
عقل اول است بعد از آن عقل اول مخلوق نموده عقل دوم را و فلک اول را و به
قرار داده شده است بعد از عقل اول و خلق نموده فلک دوم و هیولای عناصر را
پس این طبع باینکه تصور شود که عقل اول این خلقت را بعد از دو ذوق
مخلوقات اول وجه وجود ان اول در وجه وجود و جاست
بعد از اول سیم وجه امکان است از حیثیت ذات پس این وجه وجود کشته
مرا بخاطر عقل دیگر را و این وجه وجود سبب کشنده ایجاد نفس فلک را و به
امکان کشته ایجاد جسم فلک را و همین طریق مختصا میشود از عقل دوم را
عقل دوم و الی و لفظ و فقه باینکه به درستی که اول مخلوقات است و باینکه
حکیم رفته باینکه به درستی خدا سبحانه و تعالی که ازاده فرموده خلق و قرار داده
و انکلام فرموده باینکه پس شد این کلام خلق و حادث شد بعد از این کلام عقل
پس اول که خود بفعل بر حرکت و کلام که در حرکت بر حرکت اما انچه که در کلام
ذات بر او و یا که کثیرا بجهت اینست که اول مخلوقات بود متکلم است

عنوان بر این خصوصیت انحصار است و بجهت قرار داده شد اسعنوان مختص

مقصد اول

است با این طبع هم عقل سلیم که از ظاهر بزرگ انکه علم را شریف و
کثر با عشتا و محبوبیت در نزد خداوند احدیست موجب تقدیر خلقت است
بعضی از دنیا را قرار داده بود از آن بزرگوار و نورانی اطهر علیهم السلام یک
است و باینکه محقق گشت که به درستی حق است که اول مخلوقات نور حضرت
صلی الله علیه و آله می باشد یا نوران بزرگوار یا از نور است اما کثیر بهر دو
میگویم به درستی اول مخلوقات نور است حضرت حسین است بجهت اینست که
صلی الله علیه و آله فرموده حسین می توانم حسین و در دو آیه بگو
انا من حسین و حسین من اهل بیت پس از اینست پس اول
مخلوقات اول این خبر است که در دنیا شده از اول و هر مخلوق تابع اول است
جاء بجهت اینست باینکه گویند که انحصار خبر یک را و داخل مخلوقات است پس
که میگویم گویند می کنند که هر مخلوق یکان نکند که از اول مبدا علم است یا
تمثیلی است یا خیالی است یا اگر به کرد نیست باین حال یا فرض تقدیر بر آنها
است بلکه گویند حقیقتا است در هر گویند کشته کان از جمیع موجودات این خبر
ملکات اول فلک و انحراف ناشی از اوج و هیولای جسم و سنک مقدم است
و حیوان و افنا و ما هتدایم میگویم گویند که اینها مختصا باین عالم است
بلکه افنا باین جمیع عوالم و ما هتدایم آنها و اسماء آنها و صفات آنها و کثرت
انها و در و اینست خلقت الله الف الف عالم و الف الف آدم و آدم و آدم
العوالم و الادیبین یعنی خلقت و خود را بیعالم هزار هزار عالم و هر عالم
ازم و شماها انوعا لها و ادماها و اینست و هم چنین گویند هر چه گویند
است هر یک شنبه کلام خود و نیست مراد من از گویند هر چه گویند گویند

عنواك اقول

هم بعد از قتل انصهر و بر کرازی را می بینا این بابها علی حدیث که در قتل
عبدالزبار شهادت شد بلکه مراد از کرب کردن هر چیزی را بر او قتل او چنانکه در
نوار تسمیع شعبا که از حضرت جنت عجل الله فرجه نقل شد مراد کواست بکنه
السمه و من فيها و الارض و من علیها اولیاءا یطأ لابیتهای یعنی کرب کردن
بر انصهر اسباب ساکنان او و رفیقین و آنکه بالا او است و هنوز انصهر قد
نزد بود میا کوهها آمد و نیست مراد از کرب کردن هر چیزی را و پیش از شهادت
حصول کرب از انها فی الجملة بلکه میگویم از اوقیتی که خلوت شد اول مخلوقات
اطمینان کنند خضوع و خشوع بوجه و هر خضوع و آنکس که در دعا الهی
از بر آواست اسباب است آنکه بعضی که محققین فرموده اند که خضوع
سبب است و هر صد که هست آنکه هو است نیست مراد من از کرب کردن
چیز بر قتل او اینکه ان اسلحه که انصهر را بکشته شد خارج است از کرب
کان مجهله بودن انها از افراد این کرب بر او واقع میشود بلکه میگویم چنان
که اینجا هم در قضیه خود فرمود السیف یهزم الحمره باکیا و التوحیح یبع
قامعا و انتی فالتبل یضییبه و یتکم و التوحیح سائل الذر آنکه یعنی
شمس بر میزد کوه نازنین او از ادعای تیک که کران بود و نیز در طایفه
خبر مراد میدادیم میبشت و نیز بحسب طهارت و بر سید کرب میبشت
بلند میگرد سر از کرب کران و نیست مراد من از کرب کردن هر چیزی بر قتل او
قالان و خارجند از انها بلکه انها هم بوجوه است و اما هیات است اسباب
آنکس را که بر میگردند بر او بخلاف است و فطر است و لکن عقصا صفتها
واضال الخیل خود شک کرده است در اتق خلد میاستند کرب نمیکردند که

وقیه

مقصود اول

وقتیکه غفلت میکردند پس از آن حین کوته میکردند که بظواهر و احکام
 مثل معرفت باری تعالی نسبت بکنایه که محمد و آلها و استیقتنها انفسهم
 ظلمت و علو انکار کرده اند بفرخند یا اینکه یقین کرده با و نفسها
 آنها و انکار آنها از وظلم و علو میباشد پس چنانکه ظاهر و ذائقه و دهر
 و قبیله غفلت کردند از مقتضای اعتنا و انکار امتکام میشود بوحید پس
 هم چنین اعدای انحصار فانی اند و قبیله غفلت کردند که میکردند و
 بلکه زمانه که غافل بودند و ملاحظه نمیکردند از اواراده می نمودند
 قتل و زعفران و خیم و عریان نمودن عیال و اعلی می نمودن آنها که بر خیز
 چنانکه ظاهر شد از طاعت عمر بن سعد و قبیله که از اواره نمودن مقتبل انجبت
 و آن زمان بود که زینب خواهر بن اویخته که از روی قتلگاه آمد و اخاه و امید
 کویان رو کرده بجهنم سعد و فرمود ای قتل ابو عبد الله و آفت تضرع الله
 یعنی ای پسر سعد نام حسین را میکشند و تو ایستاد و نظر میکنی و دانی
 از این دیدگان سنگین دل روان شد و در گذراند و چنانکه از طاعت
 غار زکند و دو کوشاوره تلخخال فاطمه و حضرت سید الشهدا علیه السلام
 ظاهر شد بچونکه از خود انحداد و قتل شد که فرمود من کور و بوی و تلخخال
 طلا دینای من بود و مرا می خنجه از آنجا پس من بود و میکرد و میکشید
 اید من خنجر اگر نه میکشید خنجه کوته نکردم یا اینکه حضرت رسول الصل
 الله علیه و آله غار قبیله که کهنه هرگاه میدان که من خنجر میسر و استعرض
 غار و من میگویم گفتا کون از او خنجر من دیگر نخواهد گرفت و چنانکه از
 برین ظاهر شد زمانه که دید جان الی و از اظهار قتل کردن آنها گوشت قبیله

عنوان اول

این سرچانه خدا می کند و شیر خان را مقصد و کبر دنیا
محل بود انحضرت بعد از او پیش و در کرامت افاضاتش از ملاقاتش بداند که
خداوند جل جلاله تو متعجب و یگانه که نه مخلوق و نه زمانه و نه مکان
پس تو یکبار ابتدا فرمود مخلوق و از افضل مخلوقات و مستوفی و توان بود و تو
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را تو قرار داد برای آنها احکامی استعد
و عالمها مختلفه چنانکه ظاهر می شود از مجموع روایات معتبره پس از آن عوالم
یکبار از ایجاد عرش بود و یکبار از ایجاد عرش و قبل از خلق آدم و یکبار
بعد از خلق آدم و در او انوار بود که هر یک از آنها وظایف
بودند و وقت آن بود که هر یک از آنها بودند در بهشت و کاه عرش بودند
و کاه در ظاهر جنت از علیهم السلام قرار گرفتند و کاه در انکه خداوند
و کاه در چین شریفش و کاه در پیشگاه هر چه قرار گرفت و انوار ایجاد
جنت از علیهم السلام گرفتند و اولد ماجده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که
عبد الله بن مطلب باشد و کاه به پیشگاه جنت منتقل شد از انکه آن
برادر و در صلب او بوده از حضرت حوا علیه السلام گرفته ناماد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله که جنت امینه و هب باشد بعد از او و در
برای انوار و مقتدا آنها محله استعد می باشد کاه پیش کوه عرش و کاه
عرش و کاه در عرش و کاه در اطراف عرش و در حجاب از حجابها
دوازده گانه و در دنیا که انوارها و در سر آفتاب و از افامه آنها از
هر حال مدینه مخصوص پس مدت و نجوم مبارک آنها قبل از خلق شد عرش
چهارصد و بیست و چهار سال بوده و در انوارها و اطراف عرش از

مقصد دوم

هزار سال بود که پیش از او پیش جنت از علیهم السلام و عینیت این مقامها
بنا این تفصیل که در درستی ذکر آنها احتیاجست بکتابست قبل بلکه
مقصود این مختصر حضرت است در عالم نوزادیت و ذکر امتیازات
انحضرت است از انوار دهمه انیعواله و خالان در عالم ظلال و اشباح
و قد از وقت تحتم او بشیر و دهشت و به کوشا و در کوش حضرت
علیهما السلام و حال آنکه انحضرت در بهشت بود و یکبار از انیعواله مذکور
پس می گویم به درستی این انوار مقتدا انیعواله مقتدا مقتدا مقتدا
نور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امینان نور حضرت حسین بن ابی طالب
انجنت پاره انور حضرت خیمه مبارک و فاطمه و حسن و حسین و منته
به درستی از حضرت حسین است و حضرت حسین از او است و وقت افرازی
دو نور و خصوصیت داشت نور حسین و این که در نور و ملائطه و جود
و اندوه بود چنانکه اتفاق افتاد حضرت بزرگوار جنت از آن زمان که ظاهر شد
انوار مقتدا و انکشاف و انکشاف اینها مقرر و مظهر نور حضرت حسین بود
و تحقیق الحال این نایبانه است بر این پس برای هر کسی که صفا و خند او
غالب اید و قیبه به پیشگاه نظر او غلبه میکند و کوه و اندوه و هم
از نور جنت از هر چه اتفاق افتاد و اندوه و فانی که دید اشباح و
انجنت از آن در انعواله بود چنانکه تعطق و تیران املا اسم انجنت یا شنیدن
موج اینده است بلکه در غیر این از غیرها که فستاده می شود و انجنت
این اثر پیدا است چنانکه در حله سمارها همچنان که جبرئیل و امثالها را
بحضرت روح نازلند آنها را با طهارت و کسبه خود هر ستم آنها را با بزم یکبار انوار

و در عالم نوزادیت و ذکر امتیازات
انحضرت است از انوار دهمه انیعواله
و خالان در عالم ظلال و اشباح
و قد از وقت تحتم او بشیر و دهشت
و به کوشا و در کوش حضرت
علیهما السلام و حال آنکه انحضرت
در بهشت بود و یکبار از انیعواله
مذکور پس می گویم به درستی این
انوار مقتدا انیعواله مقتدا
مقتدا مقتدا مقتدا مقتدا
نور حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و امینان نور حضرت حسین بن ابی
طالب انجنت پاره انور حضرت خیمه
مبارک و فاطمه و حسن و حسین و منته
به درستی از حضرت حسین است و
حضرت حسین از او است و وقت
افرازی دو نور و خصوصیت داشت
نور حسین و این که در نور و ملائطه
و جود و اندوه بود چنانکه اتفاق
افتاد حضرت بزرگوار جنت از آن
زمان که ظاهر شد انوار مقتدا و
انکشاف و انکشاف اینها مقرر و
مظهر نور حضرت حسین بود و
تحقیق الحال این نایبانه است بر
این پس برای هر کسی که صفا و
خند او غالب اید و قیبه به پیشگاه
نظر او غلبه میکند و کوه و
اندوه و هم از نور جنت از هر چه
اتفاق افتاد و اندوه و فانی که
دید اشباح و انجنت از آن در
انعواله بود چنانکه تعطق و
تیران املا اسم انجنت یا شنیدن
موج اینده است بلکه در غیر این
از غیرها که فستاده می شود و
انجنت این اثر پیدا است چنانکه
در حله سمارها همچنان که جبرئیل
و امثالها را بحضرت روح نازلند
آنها را با طهارت و کسبه خود هر
ستم آنها را با بزم یکبار انوار

عنوان اول

سیبها نود و شش گاه بالا آمد ستش میگرد و بلند میفرمود تا بوسه دهندش را
و گاه بلند میفرمود تا بمردی بناید و سفارش بر آنماید گاه بر پیشانی
آنحضرت قرار میگرفت و او مشغول محراب بود و گاه بر دست خداوند خود علیه
السلام قرار میگرفت و او ندانکه میباش حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوسه میداد جمیع اعضا و بر او انحراف و صد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودند و حضرت شری که در آن حال از او میبوی و میفرمود ما بوی نبی
باری الله میزنیم یعنی موانع را برید چکار است خداوند آنرا نکند و ما را برید
مقصود چهارم در بیان خصوصیت محل شهادت در خصوصیت
محلش بعد از شهادت قبل از دفن اما خصوصیت محل شهادت آنحضرت
ممکن است شهادت هر پیغمبری صلی الله علیه و آله و اما شهادت آنکه هر مقتول آنجا
که بتبع ظلم کشته شده و یا بر هر جهنما مشهور کشته یا در خانه خودش بویاد
خود یا در محراب عبادت یا در طشت و اتفاق میفتاد بر احد از آنها اگر کشته
شوند بالا میخاک کرم یا جراحه یا یا میالها امر مصیبتی ما اعظمها
پس چه فک مصیبت المظلوم اعظم بود که او را از اینجا محض شهادت محفل
بدن نازنین و او اینست که زمانیکه او را شهید کردند حسب مظهر او را
بودند بر آسمان بچم و از اینجا مراجعت دادند بر زمین که بر او باقی ماند بر روی
افقانه سه شنباد و هم چنین از برای سالروزان سرور هم خصایص
و آن اینست که از برای و مکان و محله آنرا بستان آید و در کدو شمشاد
و بر دو خاکس و بر آنرا گستا و از دستان و از ان کشتن و از دستان و بر بلند
معلق شد و بر دستان و مشق او بچینه کشتن و بر طبق گذاشته شد و در آنجا

مقصود

و بالا

عنوان اول

و بالا میطشت بودن پیش رویند و گردیدند در شهرهای دنیا و اگر
ناشناخته و بنا بقول آن شاهنشاهی مصر و بقیه هم از شهرهای شهرت
و از شهرهای ناکر یا یا اینک از شهرهای باستان **مقصود پنجم** در
خصوص محل آنحضرت در عالم تربخ و در حقیقت وارد شده آن بزرگوار در زمین
العرشین بنظر المصیریه و من حل قبه و بنظر المصیریه و بنظر المصیریه
و هو اعرفهم و بایسته انا هم و بدیجایم و منیر المصیریه و منیر المصیریه
احدکم و انما لیس من یکسبه فیستعجزله و کیسل اباؤه ارباب غفره
لله و یقول ایها النبایه لو تعلم ما اعاد الله لک لکان قرعک اکثر من
جرعک یعنی در عین عرش است نظر میفرماید محل شهادت خود و هر محفل
نموده با آنجا و نظر میفرماید لشکرگاه خود و نظر میفرماید در خانه خود و او را
است با آنها و بنا میپردازان آنها و کدجا آنها و منیر آنها نور خداست
از هر یک شاد و بر دستان و هر یک میبوی که با و گویند میبوی که با و
میکنند بر او و سوال میکنند از پندار خود اینک است عفتا نمایند و او را
و میفرماید بگویند کشته هر گاه میباش از اینجه که مهربان خود را بیدار است
هر انیه شاد و روزیاد میجو از جوع تو **مقصود ششم** در خصوصیت
محل آنحضرت در عرصه محشر و در آنجا اند که بر سر بر این محفل
میباشد در دوزخ شامی که محضوا این است و بر این ان خصوصیت
که عباد را باشد از اینکه مجتمع میشوند در آن مجلس از کوبه کنندگان او
کننده کافش و در حال امن و خاطر جمع محبت آنحضرت است و با او است
میورند و در آن زمین که در محفل آنحضرت مشغول محبتند از محبت غیر شری

مقصود

مقصود

الذام

مقصد ششم

از فاج انهار سول میفرستند که ما مشتاق شما ایم بسیار بدو انها ابا و امنا
 می نمایند از رفتن به حبش و اختیار میکنند گفتگو و صحبت حضرت حسین و مقتدر
 میدانند که محبش را و از بر لذت بر حبش و از بر لذت از محبت ناز و طهر است
 محشر که مخصوص آن سرق را که ما حفظه و با عشا صراطیچه اهل عشترا و شهفه
 میکند حضرت فاطمه و قتیله نگاه میکنند بجا که موقوفش که محسوس کنند انحضرت
 در حالیکه بر آید تا بدیدار و زکمه که در شرف خون فوار و میل و از کوه و تفصیل
 است که در محل خود خواص آمده **مقصد هفتم** در ذکر خصوصیت
 محشر در حبش بعد از وفات ایشان که از برای هر امام محل مخصوص است
 و از برای انحضرت علاوه از ان مقام در جبهه است که محسوس است
 داده بانها حضرت رسول صلی الله علیه و آله و غیر ما شریح و آن لک الجنا
 لدرجات لا تاتاه الا الشهادة یعنی از برای هر صاحبین در حبش هر
 درجه است که نایل و فاین میگویند بانها مگر بعضی شهادت و این مقام هر
 حضرت زید همه جای حبش است پس گویا انحضرت در همه جای حبش است پس از آن
 شریفیت **عنوان دوم** در ذکر صفات اخلاق و عبادات علامه
 مطلقه انحضرت است و بدین مراد در این مقام با صفت امامت که بر دست
 او از انچه ها میباشد که نمیشد بکنه و عقول و اطراف نمیکند بنا او را نام و
 اقدام محول و از دست بر کل مکلف و عرفان اهل امامت محبت و محبت و محبت
 بحق ائمه علیهم السلام بهر عباد و بدین مقصود هم محض این اصفاف که متواتر
 در انها بلکه مقصود این خصوصیت است در صفات خاصه و عبادات و محبت و ان
 جفا و او بر دو قسم اول صفات مطلقه و عبادات و طهارت و اقامه عمر و تقوی

مقصد ششم

مقصد ششم

مقصد ششم

خصوصیت صفات انحضرت در خصوصیت عبادات و تقوی و در وفات
 پس هر یک از این دو امر را عنوان است مستقل و این عنوان برای این است
 دانسته و خصوصیت است که برای انحضرت بود در ضمن صفات خاصه که ثابت بود
 او را در تمام عمر پس بر تری صفات اشاره به خصوصیت امین و اولیای الله
 یعنی منع و دفع ظلم نمودن از خود و از غیر خود پس از این انحضرت انصاف و
 چنانکه معلوم میشود از فرمایش او و قتیله که از او کردند از او نمیکند و از او
 شدن بر اطاعت و محبت و این را یاد از فرموده لا والله لا اعطیک بیک اعطاه
 الذلیل و لا اقرقر و از العبد یعنی قسم بخداست به سبب عیب هم مشرت
 دادن شخص لیل و اقرار نمیکند مثل اقرار بندگان و در بعضی از نسخ لا اقر
 قر و از العبد است یعنی مثل بندگان هم قرار نمیکند بلکه گفته میشود که ان بندگان
 دفع ظلم داشتند کذا و طریقه زبانه و دست و وضع کنندگان ظلم بر میگرد
 بانحضرت اسلام الله علیه و آله شجاع است و از برای او کیفیت است که حضرت انحضرت
 و از این جهت معروف کنند شجاع حسین و تحقیق ظاهر که در وفات او
 انحضرت انحال است و در لشکر او شجاعی که ظاهر است از احد ابد و انقا
 نیافان مثل او نبوالله لاجدش جند کوار و نه بغیر او از معروفین در این صفت
 و کوار سیم عبادت و از برای انحضرت از او هم خصوصیت است و ان اشعاع
 انحضرت است بعد از ان زمانه که در بدن ملودش بوده که صدمه از ذکر و تسبیح
 از او شنیده میشود تا و قتیله که بلند شد سرش و نیزه شدند میشد از او
 و کوار قرآن و از او نیز عبادت و خصوصیت داشته است بر این حضرت سیدنا
 علیه السلام فرموده قتیله که خدا ان بند کوار عرض کرد ما اقل ولد ابیک یعنی

مقصد ششم

مقصد ششم

عنوان دوم

چنینی را عشت بکمال و لا بد بر قال انجب كيف ولد كان يصلي في كل ليلة
الف كغزة جوان فرمودند تجسس از اینكه چگونه و لا دان شد و حال آنكه
بنام میگرد و در هوشنا هزار در كه مجهول از مرغان حقیقت و قهقهه تعلیم
سوره فاشد از عبد الرحمن السلمي بولد عطا فرمودند و در دنیا و هزار غله
و مملو گردید از انشا الله و فرمود این بقیع هذا من حصه بكما بیدر عطا
قليل از حق انمعلم **بجهر** عطا بر سائلین و انچه ان سرور
صف هم خصوصیت است كه عطا در از سر و حیا او است و صین بدل عطا
پس مرد عارض میشود از انچه خالد شهنشاه كه وقت تدنوسايل و ان
الجبنا خالا انجبی كه عارض میشود و از وقت سوال كردن كی از او شد
اینكه وقت سگزار بر خال سائل فلكه از اده مفر و سائل و عطا
و خواهر او انجا از وقت مفر و سائل سبب كی كه عارض با سائل
در عطا كردن و گویا این وقت بجهت مضر و احتیاج و صغیر عطا بلكه بجهت
و حیا كردن از بجهت عطا این و ان با سبب قضیه اعزل انچه انچه
حضر در ضمن انچه سوال نمود و ان بر كوار داخل خانه شد و عطا هزار
دینار و كوشه عطا كذا شده از كند و در او و مرجه فرمود و طایكه حیا كند
بود در عطا این از بعد انشا فرمود این اشعار از خدا فایده الیها عطا
و اعلم یا ابی الیك ذو شفقه لو كان في سبيل الغدا عصى امسنا
عليه منقذ فقره لكن ريب الرما و ذوقه و الكف من قبله التقية
یعنی بکلی عطا محض را و من بگو تو معتد رویدانك من بود و شفقه و مرجه
هستم هرگاه میشود و در دستكوفایا در سبب و حیا عطا بر میكشد

بخش

بیان صفات حضرت

بخشش را بر سر كنده بر تو لکن حوادث زمانه صلح بقیع است و درین
كه خرج و قلیل المقتدر است و ازین خصوصیت است و قهقهه عطا فرمود
كه عطا انحصار آمدن بوفه را در دنیا و كوفه انهارا و صراحت صفت و خان بود
چهره با فرمود كه انصاف تو میكه عرض كردی ان بوم و افر و خندام فقال
الحسين علفه انما صدق اعطاه الله انما الاول انما الاول انما الاول
لف انما انما و جهك انما انما انما انما انما انما انما انما انما
از انكه كوفه عطا كن بوفه را در هزار و هزار ان سده هزار باشد هزار و ان
سوال كردن هزار از هزار دوی بر سائل بروی و هزار سینه بجهت آمدن
بگو ما و هم چنین بجهت انحصار كی عریضه داد حضرت در جواب و فرمود
قبل از خواستن عریضه را عطا بگو و عریضه بفرم و نحو حاجت تو راورد
است بجهت متشعشع كی در انچه املا خطه نفرمود عریضه شرفا انما انما
الله عینك و عریضه بفرم و انچه افرها یعرف و سوال میكند بر و در
عالم از مرقه بیک با سبب مقابل مرنا انچه ان عریضه او را و درین صفت
انحصار رسیدن تو بجهت كه ما میبند و از انچه جاهل هم و قهقهه از اده مفر و
تعلیم و نانه انها منحصر بود بجهت سائل و قهقهه از اده مفر و عطا بفرمود
كه در و انشاد كشته آنرا از رجلا لا يحسن الوضوء ما زاد ان يعلم
فاستحسن من ذلك حيزه تعلم فقال لا حيزه نحن نوصي ما لم نكنه
ای الوضوء انما احسن فعله ذلك فقال لا فعله كذا انما احسن الوضوء
و انما الجاهل الذي لا اعرف كی در دست ان بر كوار مر كزادید كه وضوء را
بجانب او خواستند كه بگو تعلیم فرماید از انكه نعلم ان جاهل حیا فرمود

كشد

قضیه هرگز از این مسلم و قیقه متاثر نکند از موعظان حضرت فرمود
 بوی فامیض چیست لا تری لنا مقنلا ولا تسمع لنا صوتا یعنی برنجایی که
 نه بدید کشنده شد ما را و نشنود صد استغاثه ما را هم چنان فرمود این سخن
 چنانکه بقضیالش خواهد آمد **فیه** شد خوف آن بزرگوار از بزرگوار
 است که بجهت حق همتکار و ضوابط کثرت تغییر میکند و مرتضی مدظل
 و میلر زید بدین تا بحال که گفته شد در حق الشریع و حق المومنین
 بین دنیا و الآخرة و بین رزق و عده مضایقه یعنی سزا
 است از این بندگان مؤمن که باقیست پیش رو ملک قضا اینک در روز غفران
 شود و نکش و بلرزند بندگان و تحقیق آنچه کردند که در دنیا
 نمودند خالتش را و شد خوفش را و اینک بجهت شریعتی که در دنیا
 است خوف و از بزرگوار در جواب فرمود لا یؤمن یوم القیمة الا من خاف
 الله فی الدنیا یعنی مومن و حاضر جمع نمیشود در روز قیامت مگر آن
 مگر آنکس که در دنیا از خدا ترسیده باشد مصنف گوید نظر باینکه
 سید الشهدا علیه السلام که از اده و ضوابط بندگان که و عباد خدا میباشند
 چگونه مضطر میشوند بندگان بدین و در روز و تغییر میشود و از خصلت
 ماها مستغول میشود بکنایان کبیر و هملکه و حاصل میشود از این اضطرار
 هیچ وجهی که در دنیا میگویند که ناسی و بیزاری و محض حریص و حال
 آنکه او میلر بزرگوار میگوید اشتغال با افضل اعمال و ما از این و الهی میگوید
 کید در وقت اشتغال باشد مع او اعظم کثرت و لا حول ولا قوة الا بالله
 و از صفات مکرر انحصار که نسبت مباح کنند هملک و در اول الهی

اوصاف المختصر

خدا بیغالبی که در کنار مبارک خود مدح میفرمود بمذبح چند یکی که
 الله النفس الطمئنة یعنی مرا و از اسفند مطهر **و لیس** آنکه
 آنکه کفیل من **و لیس** یعنی به درستی انجمن از خدا خط و ضبط بود
 سیم و آنکه آن بزرگوار از اعلی افراد و لذات که حکم فرمود بر بزرگوار
 عالم انجمن از دنیا با حاکم کردن بوی نایا الحاکم کرده باین و الدود و حاکم
 آنکه آن فریغ عظیم به درستی و است مراد از عظیم که در عین مختصر
 و پس از خبر داده **و ششم** آنکه که بعضی اشار به واقع ان ظلم است
 بجهت ناسیه او را خداوند عالم بنامها مستعدا و که خجالت دهم و بوی
 سیم و بر جانش و بجهت نوشتن مدح او را در ساعش به انجمن **و لیس**
 مصباح الهدی و سقیة النجا به درستی حین علیه السلام بخرام خدا
 و کشیده است و بجهت مدح فرمود و از احدث قدس به اینچند
 که از آنها است انچه در حد و وضع پیدا که خدا بیغالبی میفرماید و در
 مولود علیه صلوات و رحمة و بزرگوار مبارک کشتار خدایت
 و بر او باد صلوات من رحمت و بر کائنات و بجهت صفت او ابدان و
 اولیای و محبة علی خلفه و الذیة للوصفا بائینا و استیلا و لیس
 من حجب من بر خلم و ذیة شفاعة بر اهل عصیت و بر بزرگوار
 بقضیل انچه بد عنوان الطاف خاص و بجهت مدح فرمود او را
 خدا صلی الله علیه و اله بمذبح عجیبه از جمله آنها است که در دنیا مختص
 فرمود و مرعوبان باین بین السموات و الارض مرعوبان او را از رتبه است
 و زمین آیه بر کعبه عرض کرد باری رسول الله ای اخیان شما زینت آسمانها و زمین

این سخن را در کتاب
 انوار العارفین
 از سید بن طاووس
 نقل کرده اند

فروغید یا ای وادی که بخت بنام من نیت آن حسین بن علی را شکست
 اعظم مشایق الارض و در کتب انبیا و معجزات انوار الحسین و صباح
 انوار و سینه لیلای بهار است و هم بخدا شکست و فرموده و ابواسم
 و بنی و زاده که در تیره حسین بن علی و دوا سمانها شافش بر ذکر است
 و در غیر است و تحقیق نوشته خداوند عالم در شاعرش که حسین چراغ هدایت
 و آتش نجات است و ان که در ساقی و فرمود اینها انوار هذا الحسین
 بر کف ایام و در و فصل او که فصله الله الحدیث یعنی امیر ابن حسین بن علی
 است و بنی اسید او و فضیل و هید او و لیلای نچه فضیل زاده او را
 و تحقیق مدح فرمود و بهر جمع بنیان و ملائکه ها و بندکان و صلوات
 لکن ان بنو کوار و مدح و عیت مخصوصه دارد که هم مدوح اولیا و مجید
 است و هم مدوح اغدا و دشمنان دین پس تحقیق مدح فرمود و مدح
 در مدح و صد بخود که بنی پهلوان و مدح فرمود و ابوسعید در بعض
 ابی اخو مدح نموده او را ملائکه و فیکه ایست و بنو مدح قابل و
 و ان بنو کوار از انها بر شنبه خود شهادت طلبید و مدح کرده او را و ان
 هم که فائز بنی انجا بیکه گفتند که گفتگو کنیم لیکن القتل و سید عارای یعنی
 ان بنو کوار و محض که میبست کشته شد و در او عار و سب و مدح کرده او را
 است ان بنو کوار و شکست که مشغول بود بکشتن و میگفت اقلک الیوم
 و نفسی تعلم علیا یقینا لیکن بنی مکرمه و انما العجز من تکلم یعنی
 کشم تو را امروز و بعلم الیقین می دانم که کجا کنی انست که بدو
 از هم شکستند و مدح نموده او را و ان در مدح فرمودن ما که او را

أَوْضَاءُ الْمُحَضَّرِ

او از زبان بن زیاد و گفته اولاد ریگایه ذهباً و فضة اِن قُلْتُ الْبَسَدَ
 الْحَبَّاءُ قُلْتُ خَيْرَ النَّاسِ اَمَّا وَاَبَا وَصَرُّهُمْ وَاَدْيَسُوْنَ تَسْبَا لَعَنَ
 پرن کار بر از طلا و نقره که بدست من گشت سید محسن کشته شد
 بجهت برکردن خنجره مادر و پدر و بهت بین آنها اشهنکارم بیایست
 نشست و بجهت قبیح نمود و از این بدید مجلس خود هنگامیکه داخل شد
 هند و جگرش در مجلس غلام شرب و پوشانده او را و گفته ای که و اگر
 عَلَی الْحُسَیْنِ صَبْرٌ خَيْرٌ مِّنْ عِزٍّ بَرُوکُ و بر او کرد و بن زیاد در مصیبت حسین
 که فرایندش برش بود که قتل تجمل علیه این بن زیاد بجهت عجز نمود
 برکشش و این بن زیاد و قتی که برین پدید آمد و بر حسین مایه زبان برزگوار
 پس چرا شما اساکت نیستید و گویند و صدافزاید بلند نکشد سید
 جوانان بهشت خاموش اینها قتل فلیل نواز در کوا و صا و مداح
 خضر و بجهت کردید ام باطل افامر مشکله و کجا آمد کشت بر این خضر
 معرفت بجو کس که خضر بن خضر علیه السلام و الودع و جو کوفه و نداشت
 بپایاضله از اوصافش اغر فوه و قتلوه کما فضل الله یعلم السنان
 او را و بقتیل دهید او را چنانکه بقتیل داده او را خدا بیتال کس
 میکنیم بد کردایت صف خاص از خصیال انجمن که انصفت از فرعون
 جمع نمودن اضداد صفات است و العبادت از این که ان برزگوار هم با
 حزن و غم نایه سرد است و او سبب او غم و هم و سبب و شاد است
 بپای انی طلاء که وقتیکه انحضرت حسین کشت بجهت مؤمنان از اول خلف
 تار و مفتاحها سبب اکثر که است السبک بعض انها کشته و بعد از این هم خوا

عن ابي بصير

شهد ليكم بحقيق كسب من اجل ان نقاة وعالميك بعيت فما اندي
وعز قراره خذ ايتعال ان بن كوار اسببح وسر براميه
مؤمن الجبر ان خزن ايتك ابيك خلو فرموشيت وحو العين را از نور
حضر حسين چنانكه بدو ايتك انك از حضرت رسول خدا صل الله عليه
واله نقل عوده قال ان الله خلقهم وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين
قبل ان يخلق آدم حيه لا تنما مبيك ولا ارض مدحبه ولا ظلمة ولا
نور ولا شمس ولا قمر ولا جنة ولا نار فقال لعباس كيف كان
بدو خلقكم قال يا عم لما اراد الله ان يخلقنا تكلم بكلمة خلوها
نور الله تكلم بكلمة اخر فخلق منها روحا ثم امزج النور بالروح
فخلقهم وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين فكلنا شيعة جبر لا
تسبيح وتقدس جبر لا تقدس فلما اراد الله تعالى ان يخلق خلقه
فمن نور فخلق من نور العرش قال العرش من نور ونور من نور الله
نور افضل من العرش ثم خلق نور اخي علي فخلق منه الملائكة قال ملا
من نور علي ونور علي من نور الله وعلي افضل من الملائكة ثم خلق
نورا ينفذ فخلق منه السموات والارض والسموات والارض من نور
ايتك فاطمة ونور ايتك فاطمة من نور الله وايتك فاطمة افضل من
السموات والارض ثم خلق نور ولي الحسن فخلق منها الشمس
والقمر والنجوم والنور من نور ولي الحسن ونور الحسن من نور الله
والحسن افضل من الشمس والقمر فنور نور ولي الحسن فخلق منها
الجنة والحدود العبر فالجنة والحدود العبر من نور ولي الحسن

نور

در اوصاف النخبة

ونور ولي الحسين من نور الله وولي الحسين افضل من الجنة
والحدود العبر النخبة خالصا حديث شريف انك حضرت رسول
خدا صل الله عليه واله مبين ما يدك خدا يتعال افندي ما او افندي فاطمة
وحسن حسين را قبل از خلقنا دم وقتيكه ندا سنا بناسده نور و من
فرشته نور و ظلمت نور و نور افندي نور و ما هتتا و نه هتته نور
و ندا سنا سنا ان عبا عرض كر چكونه بود كفيثا بنديا خلف شما
فرموا بعمه فلكه كرا ده فرموا خدا يتعال ايتك خلو فرمايد ما از انكلام
فرموا بكلمه و خلق فرموا نور نور پس از ان تكلم فرموا بكلمه ديكر و خلق
فرموا نور ديكر بعد من روح فرموا روح را يا نور و خلق فرموا و خلق فرموا
علي وفاطمة وحسن حسين را پس بويها كه تسبيح ميموم و زاد رحيميكه
تسبيح بيو و نريه و تقدس ميكرم و زاد رحيميكه تقدس بيو و نريه
كه اراده فرموا خدا يتعال ايتك انما ايجاد عنايد مخلوقا نشر شو فرموا
نور و خلق فرموا نور و عرش را پس عرش از نور و من نور و نور خدا
و نور من افضل از عرش پس از ان شو فرموا نور و زاد علي را و خلق فرموا
از كماله نكر را پس ملا نكر از نور علي است نور علي از نور خدا است و علي
است افضل نكر پس از ان شو فرموا نور و خلق فرموا و اسما انها و
رفيع را پس اسما انها و رفيع را نور و خلق فرموا و خلق فرموا
خدا است و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا
حسن را و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا
حسن نور خدا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا و خلق فرموا

خلق

عنوان سیم

برود کار خال جل جلاله مکلف فرموده است که اگر خود را بحسب اینها
در جوار مصالح آنها پس قرار داده برای هر یک یک شریعت و منهاج
مشتمل بر تکلیف و امتناع و از برای هر یک آنها احضار فرموده
و همچنین نسبت باوصیای آنها هم و تحقیق قرار داده حدیثی که
مستعمل در آنرا است پیغمبر صلی الله علیه و آله و لکن قرار داده برای
اوصیای آنکه که سید نبی و یکصد یازده و قرار داده برای اوصیای
آنحضرت نسبت با آنچه متعلق است با امامت و خود برین احکام مخصوصه
که ثابت است و تحقیق مگر من مرقوم مطهره باید که ستم کرام برده
پس قرار داده بزرگ از آنها در این امر امامت تکلیف مخصوص که بیاورند
او را بر اینها در تحقیق که محتوای آن در آنجا خلاصه شده است
بگویند که او را در آنجا بر این حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از
ارحاله و قال یا محمد هذه وصیتك الى الخلفاء من اهله بعد من
کرد با محمد بن وصیت است به من و پسندید که آنرا از اهل بیت و قال
الخلفاء فمؤکد است باینکه قال علیه السلام فی طایفه اوله عو صدق
برای طایفه اولاد او است قد رفته الیه الی سید الوصیین و امره
آنکه تمام امامت و تعیین امامیه پس از او را بخواهد پس از او
و امر فرموده که اگر بکسی یاد نمایند از او و عمل نمایند با آنچه در آنجا
و نمود بفرزندش حضرت حسن علیه السلام پس که خود را بخواهد از او عمل نماید
نمود پس از آن داد او را برادرش حسین و کشتی آنحضرت را بخواهد از او
درو آن مخرج بقوم الله داد و فلا شهادة لهم الا معك و انما شهادتك

ذکر عباد خاصه

لله عز وجل انک یرون الی باقوی بل من انزلها و جعلها نسیجاً
برای آنها مکرر با تو و بفرست نفس خود را بخدا و جعل پس از آن داد او را
بجانب علی بن الحسین و کشتی او هم خامنه را و بیاورد او اطراف و نیت
و انما منیر لك و عبد ربك حتى یأتیك الیقین الحديث یعنی کشتی
و صام تا شش در آنجا و عبادت برود کار خود نماز برسد و
تا آخر وقت و چون از تکلیفها مخصوصه بکسر حسین بکفر و نیت نفس
بخدا و مراد از او خصوصاً قال عاشور و بگویند با شیخ جمع کنند
روز همه عبادت را از بدنه و قلب و فعل و ترک و واجب و مستحب همه را
و انما منیر لك و صام تا شش از شش روز و نیت تا تحقیق
معامله کلیت را بخدا و مستحق شود باین همه آنچه هزار که مکرر
است و در شش مجلوس و تحقیق بجا آورده همه اینها را و حاصل شده برای
آنحضرت و قابل اینها الطاف خاصه جلین و خفیه و تفضیل اینها
و اینا باینجا محقق میشود باینکه عنوان نمایم عباد را و خلاصه آنکه
در کتب مسطور است بعد از نمایم کیفیت را و بجا آورد آنحضرت
بعد از آن ذکر نمایم بعض خصوصیات جمع و ترکیب آنها را که ثابت
عبادت آن بدنی و واجب و در او چند باب
طهاره ظاهره عامه پس تحقیق غسل فرموده است
شهادت بر آن الی که آورده بود او را فرزندش علی با اینکه عالم بود که غیور
و محتاج باین خواهد بود و باطل باین خصوصاً آنحضرت بگویند مخصوص
بجمع نمودن ما باینکه طهارت از پس از آن طهارت گرفته طهارت خاصه

عنوان سیم

و درین موردن باریکها و غیره چنانچه در سیم است شایع است که آنها و حمل
جنازه و ترسیع در محل آنها و غیر از این از احکام متعلقه باموال اطفال احکام
واجبه متعلقه بر اجساد شهدا پس ممکن نکشتن حضرت سید الشهداء
باوردن آنها و شاید آورده باشد بر قل و اجازت نماز بجسد هر یک از شهدا
که ممکن شده و گفته اند درین مورد و اینست که با شمشیر خود بر اطفال سیر
کاو بریدن و ترسیع آنها کراهت کند و از درین فرموده این شاید که آنکه آنها
چند باشد اول ممکن شد آنحضرت درین وقتها قیام بر ابراسیکه جدا شد
سر شراسیم اینکه سه شهادت در دو زمین مانند چهارم اینکه مضحک و
پایمال نکردن هجوم مردان و از رخام است ایچیم و اینکه قتل محمل نظر است
نداشت خود را با اهل ذن طفل و مشا اهل بیت علی بن ابی طالب و از آنچه ذکر ما و
که ممکن شد از جمیع نمود جسد ها و کلاشتن بعضی آنها را بالا بریدن
و کاه حمل نمیشد و اجساد شهدا را بنفس نفیس خود و کاه شایع میشود
اگر حامله یا میشد بجثا و در صورتی که حامله بود آنجا حمل میشود
و خود را شایع میکند و خودش ترسیع میشود و کلاشتن کلاشتن
الصداقه بجهت و از نفوس و زکوة بدن و زکوة مال و از هر عشارا
چنانچه در غلاشته و در ربع عشارا عشارا و در عشارا بلکه مال شراعت
و خن کهنه را هم که قیمتی نداشته و عشارا و مخصوص بر اطفال و عشارا
کردن است و از شایع عشارا اطفال و عشارا که عشارا آنها را
اشترت و کلاشتن **باب الحج** اما حج آنجا است که اطفال از سن عشارا
مخصره و مخصوصیت مسند و به زکوة ذکر میکنند آنها را و عشارا

معلق

باب جهاد

معلق است از او به بقیه الله ان شاء الله **باب الحجه** و درین مورد
جامعه است و جهاد هم فی الله و فی سبیل الله یعنی جهاد کردن بپشتان و بپشتان
خدا و جهاد و کذا و این حضرت سید الشهداء علیه السلام است مخصوصا
استهدا آنکه قتل جهاد فی الله و فی سبیل الله یعنی جهاد است سید هم که
بدین ترسیع کردیم و در راه خدا و جهاد علیه تحقیق آن بر کوا و خضر
شد بخصوصیت در جهاد و ما نوشتیم بجهت مخصوص در احکام که ممکن
نکشد بجهت که قبل از آنجا است بانیان احکام بجهت **اول** آن
شرایط جهاد اول آنکه این بود که یک نفر از اهل اسلام مقابل او
از کفار نه زیاد باشد و مقابله نمودن جهاد نماید لازم بود که هر نفر
از اهل اسلام مقابل ده نفر از کفار یا بیست نفر از آن تخفیف داد
خدا تعالی بجهت ضعف آنها و قرا و از شرط جهاد اینکه یک نفر مقابل
باید نفر از کفار نماید و در هر که عدد دشمن زیاد میشود بر نفس
نسبت ده نفر از اهل اسلام واجب نمیکند جهاد و لکن نوشته شده بود
در حق آنحضرت که بنفس نفیس خود مقابل ده نفر یا ده یا بیست نفر
یا زیاده **در سیم** آنکه جهاد بر اطفال و بر شیخ کبیر نیست لکن در
هائیکه آنحضرت جهاد شروع بود بر اطفال هم مثل جهاد فاسم و دیگرین
بلکه مثل عبدالله الحسین و بر شیخ کبیر مثل حبیب مظا هر سیم و
از شرایط جهاد آنکه مظلون نشو و لا کشته نشوند و اقامه آنجا
بقیم بود و اینکه شهید خواهد شد و فرموده با جهاد استهدا آنکه قتل
جمعا و لا یجوز احد منکم الا و کذا علیه یعنی شهادت میدهم اینکه

شما

عنوان سیم

شما گفته میشود بنام او خلاص نمیشود احد از شما مگر پس علی بعد از
 ان استخفافا گفت کردند سواران با آن جتنای از احکام سواران
 که قرار داده بود خدا بعلی علیه السلام که کفار در وقت جنگها با آنها او چند چیز
 یکی آنکه جنگها را در شهر حرام برپا نکنند لکن در کربلا سبقت کردند عقیله
 التخت در شهر حرام اهلهم مقاتله فرمود با آنها **دوم** آنکه نکشند در
 طفل کوچک را و زن را از کفار و به تحقیق کشتند اطفال را بلکه چنان
 شیرین خواند از آنحضرت هر یک را و قتی که از راه فرمود که قتیل و بود
 نماید از او یک چرخ شیرین خواند دیگر شرف و قتی که مظالم بود خواند
 خواند که سیر نماید و از سیم آنکه سواران نکشند و از اعانها
 و تحقیق سواران بعضی چرخها آنحضرت را در جبین حیا او خواستند بسوزانند
 خیار با اهلش و سواران ندان خیار از اعدا و شهادت **چهارم** آنکه
 هر که در مبارزت شرط نمایند و عدد را یک دفعه هم او نشوند مبارزت
 هر چند با کفار باشد **پنجم** آنکه ابتدا بنمایند بجنگ قبل از ظهر
 و عصر شروع نمایند تا طول نکشد مقاتله و خایل شود میان آنها
 تا مناسصل شوند **ششم** آنکه نقل نمایند سواران از معرکه قتال بجای
 پس صل بر یک سواران است و نقل او در میدان جایز لکن از میدان او
 حرمگاه بجای دیگر نقل نمایند هر چند بیکه سواران باشد **هفتم** آنکه
 بزرگ قوم را هر چند کافر باشد بخارن نمایند و قتی که کشته شدند و بزرگ
 عربان نکند از دجی و اینکه تمام اینها یعنی امیر مومنان علی ابن ابی طالب و قتی که
 کشته و در حال آنکه تمام کفر بود و در راه او که بلبان ابد مغلوب

باب جهاد

درین مورد بنا اینک مدعی او نقل شده که در آن زمان تطبیق نداشت از الحاق
 سواران سوال کرد فرمودند آنکه کبیر قومیه و لا احب هتک قومیه یعنی
 به بدست او بزرگ قومش است و من دوست ندارم هتک نمایم حرمش را
 و باید سبقت او فرخنا که شد خواهرش و قتی که دید برادرش را با اسبها و
 غارت شد و دانست که قاتل برادرش علی علیه السلام بوده و پسرش را فرج
 برای دوام زکی آنکه قاتل او کفر و کفر و شخص جلیل بود و در آن کشت
 توان قاتل عمرو و غیر قاتله بکینه ابد ما دمست فی الابد یعنی هرگاه تا
 عمر کسی دیگر بخوبی از آنحضرت هر آنکه بگوید که میگویم او را همیشه بعد از آنکه
 زنده بود دومی آنکه ملاحظه نمود که سواران و احقران شده بجهت غارت
 شدند مدعی و زنده او در آن جبین گفت لا وقت و معینان اهرقها
 یعنی به بدست سرور من ملاحظه احقران او فراموش کرده از من مصیبت
 قتلت را پس هر چه میبکیم بگوید که نقل شده که در آن عین از شاد و فرح
 هاله که نمود و گفت یا اخ عشت طویلا جلیلا مکرما و قتی که سواران
 محترما یعنی ای برادر عیش طولانی کرد جلیل مکر و کشته شدند
 شخص جلیل البصر امیران از انشا کرد شعر سابق الذکر را پس بنیاد
 هرگاه میبوی قاتل برادرش را علیه و کشتن بر اربعه که بموضع بر کشت
 و از دریل ناسر توچه مصیبت بود و میباید و چه خواص طرب میبوی
هشتم آنکه مژد نکند کشته را از کفار حتی اینکه امیر المومنین
 که فرمودند مشله نمود شرف ترین اولین و آخرین که عبارت از ابن علی باشد
 و فرمودند امیر لا تمسوا ابی بعد یعنی نه اینکه من از دنیا رفتم مثله نکنند

عنوان سیم

اورا بعد از من و این حکم ثابت بود نیز گفتار و بیست و نه سال تمام خلافت
حق را بکشید و مسلمانی که آنها میکنند چنانکه از ابوسفیان در جنگ
احد نقل شد و قتی که آمدند و شهداء احد بعد از فرار کردن مسلمانان
در اطراف نقش چنانچه را آمد بگوئی و گذاشت نیزه را بر دهن او
و شمشیر را بر دهنش و گفت حق یاشا و یاعاق یعنی محبش
مضیبت را ایشان را عطا و لکن و قتی که نظر خود عیله و قطعت
انگشتها او را باز شدن شکم مبارک او و خارج جگرش را از بدن جدا
بلند فرمود و این صانعان محمد به دوستی در دنیا مقبولین شما اینها که شله
شد و الله اعلم بمرئیه و لا رضى به یعنى قسم خدا که من امر نکردم
ام با نیل قیام و خوشگود و رضا هم ندادم با این کار و لکن حکم کردیم بیک
بزرگتر بود و نشده کردن آن را و بی خواندن ای سفیا یعنی این دنیا
حبیب و دوست بگویم سعد اذا قلت حسینا فاطمة و طی الحقیل
ظهور و صدقه و لست اری که رضى بعد الموت شیئا لکن علی قول قد
قلت اذا قلت فقلت ذلك یعنى قتی که رضى بعد الموت شیئا لکن
و پشت مبارک او را بیک زبان و می بینم اینعلی که بعد از مرگ بود و در آن
و لکن بیک سبب نبود و کل اینها که در آن سبب اینک زمانه که کشم او را
اینعلی را در حوائج و نیازم که در آنکه در آنکه گفتار او و بیک سبب
عبودیت آنها را از سر کشیدها آنها را از اینجه عتاف و خوشتر بود
خدا صلی الله علیه و آله سبب آنکه که صفیه را اسیر نمود و از آنجا
سر کشیدگان بهودا و دده بود و مجبوض بود آنها را و بر اندام و افشا
و بدلتش آوردید بود لکن مضیبت از این عظیم تر نیست باطل حال حجت

واضح

در امر عجزی

واقع شد و او عیونشان از قلعه کشته گان بخون اغشته بودند بلکه حصنا
انها با نادن کشته همدانها را از ترانها با اینکه بودند سرها شهدا
پیش چشم آنها را لا نین مصیبتها بود **هـ** آنکه به دوستی از دهنها
گفتار و اینک اسیر شدند و کتیز گشتند اگر از دخترها یا پادشاهان بشنید
دخترها را آنها را بجزین بیع میاوردند و نگه داند آنها را در مجلسها
و در پیش از کشف نمایند مثل شان در آنکه گفتار و قتی که کتیز می کردند
انها را لکن نقل شد و اینها را خصم باقر علیه السلام آنکه از اجاء سببا
یا نا اکی لثام مکشفات الوجوه قتال اهل الشام ما را اینا سببایا
احسن وجهها من هیه السبایا یعنى بدشته زمانیکه او زندمان
اسیران را بگوشتها بار و پیکاشو که اسیر اهل شکفتند تا حال بد
ایم اسیران خوب روزان اسیرها و در مجلس بنید کلام اشاعی
بیزیکه هب فی هیه الخاریه یعنى عطا کن بمن اینکار به و کتیز را میبند
چک شیعیه را از ترانها را از آنکه آنها را بجزین بیع میاوردند **ب** از آن
م معروف و الهی از منکر از ترانها را از آنکه آنها را بجزین بیع میاوردند
از اینها که از آنست غیر او مکلف بود بجه مکلف بود از اینها که آنها
بالعلم ضرر و از اینها که این امر که میباید بود به اینکه در وقت بد
سر او رتبسم فرموده بود که فانی خود را و او را و عظمه فرمود و هر چنین
سبب این امر فرموده است باسلام و دعوت نمود و از اینجاست که
عباد ارجو مستحبه بان استحب استغما
و ثواب را در ظاهر اینست که مستحبه است که از ترانها که از ترانها

خلا

امری جوف

حال عشر و تشنگی و از برای طعام و حیوانات و واجبی شود در بعض
اوقات از اجزا و اول اجزای که عظام میشود و جز او بحقیق بجل آمدن
انجنا علیه السلام همه انواع سفره و از دادن حباب دادن بجانان و
دادن بجانان پانان ایشان بفسر نفیس خود و از دادن بز و الجناح بیکه
خطاف و موده بکوشش و آنا آشرب یعنی حیوان بنوشن اگر که من می
نوشم و حاصل گشت از انحصار جمیع اقفا استغفار و طلب از حباب
مبارک خود چاه کردن و از ان اشارت خواستن کاه بفرستادن
و کاه بزبان مدین خود در خاله که بود قناع کشند بمقدار قلیل
بجد بیکه رسیده سوال از برزگوار بیکه نظر ابهم و مع هذا مضاعف کرد
بار اطعام قال الله تبارک و تعالی فی يومی مسعبر
دامه زه اومسکینا دامه زه و کفایه میکند در فضل و ان اطعام
اینکه خلاصه یکی از عقیده منوط فرموده در آیه مذکوره بوضوح
حسب علیه السلام متمکن گشتن از این عبادت بالخصوص اینک بدر
دور عاشوراء علاوه بر اینک مدد تشنگی بوده و ذکر سکنه هم بوجه
انکه در روز عاشوراء اطعام از خود هم برزانهها موجب نبوچنا که ذال
است بر او کلام حجتا علیا السلام که در روایت فرموده قیل یون
رسول الله جابعا قیل این رسول الله عظمنا یعنی کشته کرد پس
رسول خدا کشته کرد پس رسول خدا کشته لکن بشو عظم و تشنگی
چون شدید تر بود که مکرر کشته و کوشها از او کرده و محقق کشته
از انها اطلط عتاز بر آن خواستن و مشتمل است بر مقدار عظمه که صفا

طباع

بار ملاطفه

طباع غالبه و نفوس اینه متخل و نمیشوند بلکه باواستنکاف و احوال
و بخارند و قبیله حاصل شود اطعام بدون خواستن طعاندن اینها است
و از اینجا بود زمانیکه اهل کوفه بکودکان و اطفال اهل مدینه فرما و چون
میدادند صبیحی میزد بانه علیا مکرر حجتا ام کلثو یا اهل الکوفه
ارالص کفه علینا حرام یعنی ای مردن کوفه بدرستی صدقه بر ما
اهل مدینه حرام است و ان مخدعه و خواهر من علیا مکرر حجتا بید خوار
انها را از دهان کودکان بیرون آورد و بسوایک امیاندا خندید
طعاندن اینها صدقه مشتمل بر ذلت و اهانت بوده و بر انها حرام بود
چند بیکه از قسم زکوة بنو بار ملاطفه و مظهر از مدین به
اولادها که مخصوصا مستحب میباشد و تفهیم و شکر کردن اولاد
را و ضمیمه مخصوص است و بحقیق بجل آمدن انجنا علیه السلام
که از اده او را داشت از ذلت دادن به دختر صغیره اش بیکه خواهر و
تقریب و دلشاده او را از بوسیدن و بوسیدن و دست کشیدن بر سر و تن
و از ارم کردن او را با اینک مبنای فرزند با اینها مکرر غصه و اندوه و باب
رحم العادیه و اغاثه اللهیف یعنی مکرر
ظالم و بفرزاد مظلوم رسیدن از برای انجنا ازین دو مستحق شایسته
افزاده برای هیچ کس اتقا و نیندا ده از انوقتیکه انها از مستحق طلب
بحقیق بر گردانده تعدد کنندگان از زمانه که فرزند کشید اهل مدینه
اطعامه اعلا بانها بالحق رسد بفرمایش خود خطاب بانها افضد
بقیمه یعنی انجنا مشغول باشید بشیرین برترین و تشنگی نموده

بدن

عنوان سیم

بدن مزاولت نماید عار و خوار و محقق غافله مانده و ارجا آورد
دعوی هفتاد و نضر از احطار خود و قبیله کماله کربله مایه افاند و آن
سرور را به فریاد خود می طلبیدند تا بالا می سرانها حاضر شود پس بفریاد
همه آنها رسیدند و فریاد بپایست هفت نفر از اهل بیت خود آمدند و خیل
کران بود از آنحضرت اینکه بعضی از نظر و فریاد و سیب سنگ مصیبه
کردیم بر آنکه از اینبار می طلبیدند و چون که اتفاق افتاد و از آنحضرت
به پیش آمدند و تفصیل خواهند داد انشا الله و از اینجه فرمودند
و الله علی اعمی ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یفعلک بجه
و من یجلب خیل سنگین است و عمتا سبکه بخواند و از اینبار خواجانه
نگذرت از اینک با حاجت نماید نفع ندهد و تواند از این تر نماید باب
ادخال سرورین و مومنین و زبای مومن و مومنه
از افضل اعمال میباشد چنانکه در روایت دارد شد و محقق فرمود
انجمن در روز عاشورا در سال نمود و ادخال سرور کردن به لها مومنین
و مومنتا انواع تشکیات و اقسا ملاطفا و امر فرمودن بصبر کردن و عظم
شافیه و عواینها لکن از انجا سبکه نصیر کرد از این کرب و ویلا بود که
و در عاشورا هم در غم و الم و حزن و اندوه بود و الا که ممکن شد سبکه
دفعه آنها سرور حاصل شود و اما از این سر حاصل گشت و محقق فرمود
از انجمن بعنوان مختلفه **باب عیادت مریض** که در خصوص
و عیادت کشنده به در عیادت مومن بمنزله عیادت پروردگار عالم
جل جلاله میباشد و محقق ظاهر گشت از آنحضرت عیادت مریض و مجروحین

باب عیادت مریض

و قتی که می طلبیدند و از این سو خودشان عیادت نمایند از آنها و او کفایت
منیفر و مخصوص قشرها آوردن و در نزد آنها نشستن بلکه مخصوص
میفرمود بعضی از آنها را ملاطفا خاصه مخصوص غریبا آنها را امثال آن
غلام سیار و از اعلام ترک کرد که به بالا لایسن قشرها آورد و او آگشته
یافت و ازاده فرمود عیادت یکی از آنها را لکن محقق و محقق فرمود و آن فرمود
پس علی اکبر بود که انجمن از کثرت ادب بدو زیاده طلبید اما فرمود
که بدید شیند سلام و ذاع فرمود اشرا قشرها آورد بر سرش و پس
خاکه که عالم تو باینکه زنده او زنده نخواهد کرد و بعد از آنکه فرمود
کرد فرمود یا نبی قتلوه یعنی فرمودین کشند تا بل و اقصا
عظیم که به فرمود خود جنت استجا علیه السلام و احوال پر به هم زد و فرمود
که از آنکه کاندازد و مبارزت داشت اما همین عیادت آنرا بود که
عیادت کشنده صحیح قبل از مریض عیادت کشنده به کثرت شهادت رسید
تفصیل این در عنوان شهادت فرمود خواهد شد **باب تلاوت**
در تلاوت اما تلاوت نا اینکه خودش کند یا الله
بود و نا اینکه تلاوت میفرمودند و الله زاد و اوقات صبح و اطرار و در نا
یا هم اینها شوق آنحضرت هر سب که مهلت خواست از قوم اشقیاء
نکشیغاشور از این امر او چند که یکی از آنها تلاوت بود و محقق فرمود
به فرمود از لشکر عمر سعد از ظلمت ضلالت و شیند تلاوت آنحضرت و
مناجاتش به تو هدا تیر رسید به جانب آنحضرت آمد و در پیش آنحضرت
شهادت نوشید و تلاوت فرمود و از او در روز عاشورا در مقامات

در بحث اسیم

دنيا بالكلية **در کبر** صفت رضا بود انحصار و دلالت بر رضا
مقارضا چنانکه دلالت داشت بر مايش انحصار و کرم و بزرگوارى
معظمه فرموده کافى باوصال و تقطعها اعتدال ان القلوب بين التواضع
و کبر و رضا الله رضا انا اهل البيت صبر مايد کوباي هم بندهاورد
بدنم را که قطعه قطعه میکنند که ما بيا با آنها ما بين تواضع و کبر
پس خوشتر و خدا خوشتر ما اهل بيت است پس بدستى ان بزرگوارى
است با عظم رضا که عبارت از تقطع اوصال و تفرق اعضا باشد که بيا
يا از کشتن زخمها مرده بر بدن نازنين او و يا از جهه خوردن استخوانها
سیم صفت سخاوت و تحقیق سخاوت کرد انجنا عليه السلام رحمه الله
داشت و انچه معلق با و بوده نه تنها اما انچه **در صفت عیسا**
بود به تحقیق و انحصار بغير وارث فرمود بود در جماعت چنانکه در و
و ظاهر کشتن او در دروغ عاشر استماع کتب ما مرصه المثل کشته
گویم که ان بزرگواران بدین مقدار خود چند کرد ان جماعت بود چنانکه
بعضی گفته بلکه میگویم از بزرگواران و و شایگان و در کار این
خوچنگ و کار دارى اتفاق نیفتاده چنانکه عبد الله بن عمار گفته ما را
مکثور اخطأ قد قتل ولده و اهل بيته و اصحابه و ربط جاشا وینه یعنى
ندیده ام ناخال معلوم و فرید را ابد با اینک کشته باشند اولاد او و اهل
بيت و اصحاب او و اقوامى دل و ثاب قلب تر باشد از ان حضرت و تحقیق جمله
میفرمود بر انفق و غوغ که بیشتر از سه هزار بود و در و سه هزار و یکصد و نود
پیش و انحضرت مثل ملح بر آنکه و تحقیق اصل جمله فرمود انحضرت
پس هزاران نفر اند که است از قوت قلب نبى را و که دلالت بر حال شجاعانه

در صفت حسینی

علاوه از هیت و صولیکه موجب نهم و تقوا انها و با عت فرار و بر آنکه
ایشان مانند ملح در بیا بان میکش سیم صفت وفادار و طایفه و
بتحقیق ظاهر کشته فرد کامل انصفت ازان بزرگوار که متوجه کشته
او بجهت انکه وارد کشته در اخبا کما استقامت علیه يوم عاشوراء
کان یکر و قان و بر بیا طیبانه و قشیری لونه یعنى در دروغ عاشر
هر قدر که شد میافا مر بر انحضرت بیا میکش و قارش و زیاده و
ملیش طیبانه و شش و نیک و نیک است پیکر رقت قلب
سوار است بر مظلومان و پیوسته انجنا و حق القلب بود بر همه ان سخا
که خدمتش بودند بجهت سدا ابدان انها و سحر و اهما میفرمود دفع
مضا انها و معالجه انها و بشد دل و خنک سنگین بومضا انحضرت
پس کسیکه بود باشد رقت قلبش دین مرتبه که بعضی از خط برادران
اش که از انکار انکار در در حاله که بتم و حیران مکروب و عطش اغانم
چنانکه است سخت رقت با و در شد و شروع کند بکرم کردن بر حال او و نا
بجای که نزدیک باشد غش نماید چون نمیشو خالط و قوی که بید
استخوانها جسد او خورد و شکسته شده از حضرت ناخنها است
و از انحال انذار و وفات انحال یافته ششم صلم است و کفایت
کند در جلالت حلم انجنا که با ان همه حالات متحمل انواع مصیبت از
و شمشیر و نیزه میکش و زبان معجز بیا بتمین اهل طینا عینک
مکر انرفان که بر خیزان که نا برش است از زخم تیغ و سنا است خاطر مینا
او از اصرار کردن بر تحمل نکشته بتمین نموده اینک بعضی از شفیقین

عنوان سیم

او را هم به زخم تیغ و هم به زخم زبان مجروح کردند مثل مالک بن سیرد صریح
 شمشیر او را از زمین نفروم و مکرر دست ناسرگشته و این طلب هم فاش
 با علم ندارد زیرا که تحمل استخفاف و لذت نفس از حلم و پختن خود را برود
 فرمود المون خیر من رگوید الغار یعنی شمشیر مکرر نوشتن خوشتر است
 تحمل غار هضم من حسن خلقت و به تحقیق ظاهر شد از انحصار بدو
 عاشور و سبب انصاف او در مقام نصیحت کیفیتا عجیب همچنانکه ظاهر
 میشود و اما خطه سلوک و رفتار از آن بزرگوار با هر یک یک از اصحاب و اهل
 عیال و خدمتکاران و غلام و کثیران بجهتیکه هر کس ملاخطه نماید جو
 خالان انحصار را با انکه هم استیافتن خواهش فراموش کرده ابقین میکند
 آن بزرگوار درین صفت حسن هشتم مروت و وفات و تحقیق ظاهر گشت
 از انجناب با اهل عیال ازین صفت انچه موجب تعجب است از اذن اذن انها
 بقصر و بار و جن و غیر از انها و عجیب از این انکه وقتیکه از اذن نمویک از اصحاب
 انجناب قبل از اشتغال مایه و قتال تیر به شمراند از زمانه که آمده مگاله
 نماید انها حاضر فرمود لا ترمی فانی لا ابدی بالقیال یعنی مینداز بر من
 که بدوستی مرا بداد بجنگ نمیکند **نهم** صفت غیرت نسبت به غیر
 و نسبت باهل و عیال اما بالکسبه به نفس پس احوال انجناب از شعر و نظم و
 دوا و قافیه و ان نورید اشرف خلق و اعراف و افعال دالیه ان **مطلب**
 کثیر است لکن قلد از هر وجه میسند یکی از خالاکش و ان و غیره بود که ان **مطلب**
 صغیر گشته از او و از صفت صالح بن وهب و یابین امده از اسب انکه
 بیچاره گشته افاده نمید کرد و بطرف رگ و استن پس نگذاشت و از غیر شما

اعدا

در صفتا حسینی

اعدا و غیر عیال اینک بر احوال افاده که با ای همانند بلکه بخواست و ایستاید
 از ان صدمه که وارزان وجودنازین کردید تا اینک در وجود مبارکش صفت
 پیدا شد که اینان پس از ان ششست بر زمین کربلا و درین حین اطرش
 را گرفتند و درین مبارک جبهه خیز داشت بعد از ان باز صدها و زخمها بر او
 وارد آوردند که او ششست هم صغیر گشت بدین مپافاد بر زمین کربلا که
 و لبیک گشتم در یک نداشتن او را بالا ایچا که افاده نه بیند و نه انست
 و اما بالکسبه عیال پس تحقیق بد فرموده خود را در انچه که از کشتن
 و سوزاندن انش در دو و چند صدمه که مناس خود از اعدا اینک در سوزان
 بر دارید و مرا قصد نمائید چنانچه رسید که ریخته را که برکت مبارک بر کرد
 و نزد یک بر کلاه خود نموده بود و خالیکه عطش او و قهر که شید عیال نشسته
 را که گفت غار نکند و موت را **دهم** قناعت و تحقیق قناعت فرمود
 از دنیا بر اینها حجت بر انها اینک دست عیال خود را گرفته و سحر از حجت
 رو در پس از ان قناعتش از دنیا حجت بر قناعت کرد از همه دنیا و اموال و
 لباس که نه پاره شده که نه احک بر او رعیت نمایند و نه وقت داشته باشد
یا نهم صبر و استقامت اما منتهی و سبب جزاء انها ایچا قول
 تعالی و جعلناهم ائمه یهدون باقونا لما صبروا و جزا هم بمصابیر لجه
 و عیال حاصله و قریب با اینکه قرار داد بر انها را اما ما که که هدایت میکند
 که منتهی و قریب اینست که از جمل و جهل که در شب معراج از حجتا به غیر
 شد این بود ان الله یختبرک بیلاد لیبظر کیف صبرک بدست خداوند
 بمقتا انحنای خواهد آورد و در تو را سبب چنان معلوم نماید چگونگی است صبر و قناعت

استقامت

عنوان سیم

دختر وارد شد و گفت عجب من صبر ملائکه آسمان یعنی بختوار
 اینجا ملائکه آسمانها بختوارند پس اگر خواهی در جمله مقام صبر را بدانی
 تدبیر و تفکر را در خا لا تش و تصور نما و حق را که افاده بود بر کرد و بیکه که
 رفیع کرد یا بابت نادره پان شده از تیرها غیر محصور است و شوق شده و حسین
 شکسته و سینه خور شده از زخم تیرها و از زخم تیرها شعبه سوزا خ شده
 تیر به بخور مبارک خورده و تیر به رخک شریفین سید و تیر دیگر بگوید
 نازنینش خورده زبان مجربان از کثر عطش و گردانند در دهان حج
 و جگر کباب شده و لبها درفشان از تشنگی خشکیده و قلب مبارک کثر از ملا حظ
 اجناسها که در اطراف و افاد سوزان و از ملا حظه خالان غیا که در
 کرانند شکسته و پریشان دست مبارک کثر از ضرب زخمین شریک برین
 و نیز به بخور مبارک خورده و سرانور و شانس شریف بخون خضاشده آ
 بکفر صلا استغاثه ها عیال میشنوند و از یک طرف شما فان اعدا ای که
 ناسرا و استخفاف از آنها را و هر وقت چشمها مبارک کثر را میکشاید و ببیند
 کشتگان شهدا را که کشته شده با لایمهم با اهلین مصداق احوال ناخوش
 میکشد و از دیده ها مبارک کثر قطره اشک جاری میشود بلکه نا بد و درگاه
 خود مشغول مناجات و عرض میکند صبر علی احسانک لا محجوز و لا
 یا غیبات المستعجبین یعنی برود کار صبر میکنم بر قصص او و معبود بدین
 غیر از تو ای پنا استغاثه کننده کان و کفر فقر که بنابر کشت
 و گفت عجب من صبر ملائکه آسمان و از حضرت سید تاج علی
 روایت شده که تا کان کشته الا مکران قیوم و نظیر جوارحه

فقال

صفا حسینی

فقال بجهنم انظر اکیف لا یبالی بالیوت یعنی هر قدر که امران محشر
 محشر و شید میکشند و نکوستام مبارک میگرد و خبید و اعصا مبارک
 مطمئن و از ای میگرد بعضی از آنها هم میکشند نظیر نا بد چگونگی نا بد
 از مکر که برود در کربلا در شش موضع و سر کربین انحضرت شایسته
 از جوه باشد اول آنکه اصل کربین بر مضاف اهل بیت انظالم و
 عبادان است دوم آنکه بر در کربین او را پنج هزار که بود
 از مضحک بودین و خاموشی که سیم آنکه همین و اقر است سید
 طبایع بشری موجود بود آنها و عارض میگشت با آنها که سبک و تشنگی
 و محرق کشته و خمیوشها شان بجهت مصداق وارده بر آنها چنانکه از حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در وقت پیش فرمود یحیی بن القلب
 و تدمع العین ولا تقول ما یغضب الرب یعنی میسوزد قلب خاری شود
 اشک از چشم لکن منیکویم چه چرا که بعضی را در برود کار و از هم
 ان بن کوار علیه السلام و کاش میدانستم آیا با و حکم توانیک که نه نکند
 حال آنکه در جیدتها شده بعد از کثر اصحاب یاران و اولاد و برادران
 و مظلوم و معصود را اینکه تنگ شده بود بر او زمین با انوسعت محصور
 کشته بود ما بین اهل دنیا در میان خیمه ها خود شروع بشهره تشنه و بی
 در دنیا آنها که اطفال و زنان و بچها را که در بیخود از اینجا و جید
 و دید اهل خود را افاده و عیالش را با این خالان مصداق تشنگی آنها را
 بخالان اخنه ما بین محضر و میت و در اینجا را زده فرماید که آنها را که
 و بر و بفرماید با آنها تهی و الا سر یعنی مهیا شود با بیکر و امر نماید آنها

بصیر

عنوان سیم

چون بعد از ازدواج و اسکان آنها وجهی مقرر شد باشد و از آن
 نمودن آنها از کتب و فریاد کردن بعد از آن که از او فریاد بیدار
 از حبس و باید در خورده سال شصت و نه یا شصت و نه یا شصت و نه
 محبت که بود و در یک روز و عرض میکند مهاد مهاد و وقت حرا
 آن روز منظره ای که از او ذاع لا تله و بعد از آن ای بد جان از او
 مگر با بیست میگویم که برو میماند بلکه استدعا دارم مگر توقف فرماید
 تا وقت از نظر کردن بجای آن بر دارم پس بن و ذاع اخبر است که با تو کرد
 دو دنیا ملاقات نخواهم کرد بعد میسود و دستها و پاهاش را
 و آن بر زواری نشیند و او را از غوش خویش نشاند و گوید میکند گوید
 و با بسین خود اشک چشم خود را خشک کرده میفرماید سبط اول بعد
 یا سکتة فاعلم منک انک اذا اجماع دهان بعد از آن که او را
 که مرگ میجو او شد بمن چیل طولا خواهد شد که گوید تو پس یا قل
 که تصور نماید اینجا را و گوید که غالب نشو پس یکی از مواضع که بهتر
 انجمن است **دوم** و قیام که سید بر سر نفس برادرش جنازه را بر عیال
 و دیدن آن سبب افکاره با مشک پاره شده و دستهای هر یک بر طریقه افتاد
 در حال که گوید و گوید شد یک **سیم** و زمانیکه دید جنازه را و از او
 میبازد و در دست مبارک بگریه او انداخت و گوید که در آنجا بگریه
 که غش نماید **چهارم** زمانیکه در این باره سرش جنازه را سیم دیدن
 او را که خود شده از آنجا است **پنجم** و قیام که فریاد او را شنید
 که از او میبازد و غش نماید و مبارک را از اشک پر کرده و از جنازه بر میخیزد

صفا حسینی

بادست خود گرفته مشغول مناجات با خدا گشت **ششم** و قیام که نشسته
 میباید خواهش زینب را از کرب و زاری غلبه کرد و گوید و چند قطره
 اشک از چشمهاش جاری گشت و بعد از آن خود را از کرب نکند داشت پس
 و قیام که اقل کرد و درین حال آنکه اینک حال است بر این صفا علیه السلام
 که رفت و رجیم باشد اینک گوید نکند در این مقامان و میباید بدو
 از برادرها را از حضور صفا از اینجاست از اینجاست حکایت خاصه داشته
 پس حال آنوقت و ذاع دخن و خور سال و خالت برادرش را شنید که
 دستهایش قطع شده باشد بر این یک شک او مقتضی شد بکار و گوید
 و خالت حیاتا فاسم بحقه تن کرد و برادرش مقتضی کرد اینچنانکه است که میرسد
 برسد و هم چنین باز که قیام خاصه زمانیکه تامل نمود در آنجا موجب
 است **خاتم** بدار بس در این عنوان سابق برین عنوان منعقد
 بود بر این که در خصایص آن مختصر در طول حیاتش و این عنوان منعقد است
 بر این که در خصایص آن مختصر در روز عاشورا و همین خانه منعقد است
 بر این که در خصایص آن مختصر در روز عاشورا که از او ظاهر شد و در
 عاشورا حاصل آنها در وصف عجیب است و آنست اینکه همیشه بود از او
 در صفا الفطره و از اینجهان از اینجهان از اینجهان از اینجهان از اینجهان
 میکند هر یک یک از او و از او با صد و هجده و میگویم بود حال آن مختصر
 که مضطر میکرد بر این بعضی امور و لکن هر زمان که زیاده میشد از او
 مطهر و از او میشد قلبش با کس و ساکن میکشید اعضا و جوارحش بر او
 بود هم مضطر بود و هم وقور و هم چنین بود آن مختصر علیه السلام که گوید که آن در او

عنوان کتب سیم

کثیره که سابقا ذکر کردید و لکن زیاد می کشد با انحال کمال و مقام صبر بمیز
 که بتجربا امتلا ننگ های آسمانها از او پس او بگویم که چه کند و هم صبر و تو
 انحصار مغلوبه که احاطه کرد و تو او را در شمع از هر طرف مع هذا صغیر قلب
 مبارک را زانیا فخر بود پس او بگویم تو القلب هم مغلوب و تو انحصار تو تو تو
 ماند که همه اصحاب اهل و اولاد و برادران و کشنده و تو با انحال خون
 خواه تو از قاتلانش پس او است هم خونخواهم و هم تنها ماند و تو انحال او در و
 بنای رعنا و لکن کانه فرد و یکانه است در جلالت و چشم و بود انوفیک جمله
 میگرد بر لشکر اعدا متفرق میشد از پیش رو انحصار مشا متفرق شکست و
 و قبیله جمله نمایند با انها که پس او هم فرزند و حید و تو هم صفا لشکر و تو انحال
 علیه السلام در حال حاضر از غریبه حال آنکه اهل و عیالش نزدیک و
 بودند پس او تو غریب نزد اهل و عیال و بتجربا تو انحال از اهل و عیال که
 استغاثه و طلب یاری میفرمود و معهد یاری میفرمود هر کس که او را ندانید میگردید
 یا ابا عبد الله پس او است هم یاری کند و هم یاری طلب کند و تو انحصار
 که شهدا نفسهایشان را بکشته شدند و پیش رو که فدای انحصار نمودند و هم
 چنین شیعیان و محبین تار و پود خود را فدای انحصار میکنند یا انحال
 بتجربا فدای خود را فدای ایشان و هدایت و یحسان ایشان نفسش بر او افتاد
 فدا شوند و فدا کرده شد و تو انحصار در خالیک که به زمین گریه میفرمود و انحال
 بود سعه میگردید برای تخلص اهل بیت خود و آنکه میامد میگویند پس او تو مطر
 و عسا و تو انحصار در مقدس که بمیز که زانیا از کربیند در دهان مجروح شد
 تو یا انحال از برای سبیل نشاندگان سعه میگردید اینک از اذنه فرمود پس انحال

در صفات خاصه

زابل از نو پند خود را بر او قبل از آنکه خود را بخت امیر اب نماید پس او را کشید
 و ساقی و بویختن عریان در میان افغانه لکر اشعه نو و چشمه ها را میخواست
 به طرف کچمها را میگرداند تا نظری مسترک پس او را عریان مستور
 و بعد از آن عشته بخون و غار و لکر میگویند آنکه دیده او را زایل نمائند
 و این آیه را مضمناً بر او میخواندند و لقد سعلت نور وجهه عن الظلم
 کفیت و قوله یعنی ندیده بود که عشته بخون را از آنکه نور را بر تو میخواست
 مشغول کرد مرا نور رخسار نگاه کردن بکیفیت کشنده شدنش پس او را حال
 او در نور را و بخت آنکه با او ماندن بر او نه و نه ماضی و نه مآل و نه پناه
 کاهو را اینها را میسر بسو و مآل و مطلب را از او هر جا که چنانکه مآل
 و پنا طلبید از عبد الله بن الحسن و غیر او از اهلش پس او مآل و هدیه
 مآل او را و است پناه کاهو را پنا و بخت است که هدیه از گوشت و مآل آنکه
 سبب بر تو قرار میبوی که چنانکه در روایت عبد الله و عبد الرحمن العفنی
 است و قتی که از مبارز طلبید که میگردند حضرت فرمود با آنها ای
 احم ما یکبارگی و آنرا از جو آن نگویند بعد ساعتی فرمود ائین صلا لا
 انفسنا نیکه نیک علیک ترا که هیئت الحاله یعنی فرمود پس از برادر چهر
 با عرض کرستی شما است من آمید و ارم اینکه بوی که باشد بعد از عشته
 و روشن چشم و جواب عرض کرد که کستی من مآل را کشنده خود را
 بدین کردی میگویم بخت تو که میبینم تو را با اینها است نه از دین الشکر
 و بخت آنکه کشنده از گوشت و مآل آنکه خود را میگردان و این وقت بود
 که علیا مکرمه رنید و چون شب شد در غاشور از خبر شد از آنچه شنید

عنوان سیم

کرد به کوشش و فراوان کنان پاره نه آمدن نزد برادر و عرض کرد یا اخوند
 کلام من آتقن بالقتل ای برادر این کلام که است که یقین کرده باشد به
 شدتال نعم یا اخوانه لاین هب حلمک واستعمل الصبر فرمود باین
 خواه کشته شد به یقین است لکن حلم و صبر اندست نرو بلکه صبر را پیش
 گیر تا آن که به غلبه گردان امام علیه السلام و قهیکه فرمود بخواهر این کلام
 را عجبت بر قیام از خصاخصا خصنا انما نرجع کردن او است
 بهر دو تکلیف که در ظاهر با هم ضد و متناقضند باینکه طلب نکند در محل خود
 ثابت کشد که از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله احکام تکلیفیه و
 وضعیه خصاخصا است که مخالف است با احکام عامه که ثابت است بر جمیع
 را و هم چنین از آنکه هر یک از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در احکام
 متعلقه با ائمه سلوک آنها با امت در خصوص عقوبت و حفظ شریعت
 المستلزم احکام مخصوصه داشتند مثبت در صحت مکرر و موقوفه مطهر
 یا باینکه سقیر کرام بریده و بجهت هر یک از آنها سلام الله علیهم عمل فرمود
 بمقتضا آنچه در حقیقت خودشان و آنچه که محض توجیه از ظاهر کلمات
 ندیده که آورده بود آنها لعیر علیهم السلام و سابق بر این اشاره بر آنها
 کرد بدین باشد که در حقیقت آنچه احکام بود مخالف آنچه ثابت بود در ظاهر
 شریعت باینکه ائمه علیهم السلام پس از این سرور و رعیت بکلی عراض علیها
 باین نحو که چگونه میبایست اقدام بر آنچه قطع و یقین است خیر او و متلوا
 هلاک نفس چنانکه نسبت به بعضی نبی و ائمه علیهم السلام اتفاق افتاد
 بجهت آنکه خواص نیست و بندگان آنها بدین مقام و مرتبه تسلیم و رضا آید

در صفات خاصه

بود به این قسم تکلیف و تحقیق اخلاص یافته سیدنا المظلوم در قضیه
 خود که جمع فرموده ما بین دو قسم تکلیف یک ظاهر که موافق است با تکلیف
 جمیع مردم و یکی ظاهر که موافقت با تکلیف خاص خود و اینهم از خصا
 ان بن کوار است اما تکلیف ظاهر انحصار که داعی شد او را بر اقدام نمودن
 بمرد کشته شدن و تعرض عیال و اطفال خود را نیز ایستادگی فرمود
 با وجهی علم ایشان با اینها پس جهش این بود که استغناء باینکه مخصوصا
 معاویه را بر او بر کرده مشتبه نموده بودند به نحو که میل محبت مردم بکوتاهای
 منصرف و حجتا اعتقاد کرده بودند که آنها بر حقند و حضرت علی ابن ابیطالب
 و اولاد ایشان و شیعیان آنها باطل هستند باینکه قتل و زانی بودند
 سب با سران کفر را علیه السلام از اجرام عظام جمع و سیداه و سادات
 آنها دین علی مرتضی که بعضی اتباع آنها فراموش کرده بودند و از این خطبه
 و سفر کرده بودند و از این راه متذکر شده بودند و مقتضای آن بود که عمل کنند
 که باینان بوجه بعد از همان موضع مسجد بنا کرده و نامیده بودند و از مسجد
 ذکر بر این ناکید این امر پس اینحال هرگاه حضرت حسین بیعت میفرمود با آنها
 اندوخته و تسلیم امر آنها را میخواست حق اثر بر نایب میماند بجهت آنکه
 کثیر از مردم اعتقاد کرده بودند که مخالف نیست بر این آنها در همه امت
 و آنها بندگان علی بن موسی یغیبر صلی الله علیه و آله اما بعد از آنکه بخار به نحو
 حضرت حسین علیه السلام با آنها و ضا شد از آنها به نفس نفیس انحصار عیال
 و اطفال او و حضرت خیمه بر او قیام نموده شد و بندگان آنها را بیکه
 آنها بندگان سلاطین بودند باینکه حجتا الله و غفار و الله پس ظاهر کشند

عنوان سیم

شبهه با بجهت چنانکه مکرر بیان گشته و اما منطبق بود تکلیف انحضرت
 با تکلیف ظاهر بیاض شد برین طریقی است که تحقیق آن بزرگوار سرع بلوغ
 در حفظ نفس خود و اهل بیت خود بود که ممکن بود لیکن مدتی نکشت به
 جهت آنکه تنگتر کنند بر اینجانب اطراف عالم را و نکند داشتند که در جلاله قرار
 بگرد و نوشت بر پد پدید بجا ملش که در مدینه بود آنکه هلاک نماید انحضرت را
 در وقت جدش پس در آمدن از آنجا در حالیکه خائف و مترقب بود و از اینجهت
 وقت خروج از مکه طیبه را بیخروج منها خائفانه ترقب و اتلا و تفرج و از اینجا
 پیله و بگو و خدا اینچنانیکه قرار داده او را محل امن از قبل برای مرخصی
 برای کافران و فانیان نفس محترمه که نکشتند آنها را و محل امن از کرا و خوش
 که صید نکند آنها را و از کرا امن را کردند و نهند و از برای درخت و نباتات که
 قطع نکند مع هذا خواستند که در آنجا دستگیرش نمایند یا خفته او را به
 رسانند و آن بزرگوار و دواعی او پس محل گشته و از اینجاست که در آمد و ممکن
 از این نام جیش هم و مانند برای گرد و زمین قرارگاه پس محض کشتن بر او
 تکلیف ظاهر با اینکه متوجه شود و کوفه بجهت آنکه اهل کوفه بخدا متعلق
 نامه ها نوشته بودند اظهار انقیاد و استماع بنوا اینها او کرده بود و اما
 حجت بگو عود بودند تا آن خلعت از آنها ظاهر شده بود و خصوصا بعد از آنکه
 مکه و بجای اسلام بر عقب که مشتمل بر اینجانب بیعت عرب بود و رسید بکرا
 برای آنحضرت از آنجا حجت نمایند بجز اینیکه بگو اینها تشیع و فانی باشند و آنکه
 آمد بگو سقا و نقض بیعتشان و شکستن عهدشان از دید دیگر نکند داشتند
 که مرا حجت نمایند با همه اینها میگویم هرگاه مرا حجت میبوی بگو بگو بگو

عنوان دوم در صفا خاصه

هرگاه بگو اینها میباید که میبایست و تحقیق نکند بود بزرگوار زمین را
 او سعتش و بخواهند با مصطر و میزان عنانند بزرگوار و مفرق و دلیل
 این فرمایش انحضرت است بزرگوار خود محمد بن حنفیه و قتیبه اشارت نمودن
 چنانکه برسد بکوشه عین یا بادی ها و پناهگاه کوهها و درختان و حجرها
 میخواستند که از زمین کاسته شود و بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو بگو
 میگویم در سواخ و لانه جانوران و جانوران زمین هر اینها برین میبایست
 و در سنا و زمین برین میبایست تا میبایستند و از آنکه بگو بگو بگو بگو
 فرمایش آن بزرگوار برین است بعد از آنکه در زمین مکه معظمه و ذلالت
 انسر و عرض کرده بود برای آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 پدر و مادر و فرزندان را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 کرد و این در سبک میباید و هم چنان فرمایش انحضرت در تعبیه با بگو بگو
 که عرض کرده بود ما الله اعلم و حجت عن حرم الله و حرم حجت
 کشتن که برین امکان ندارد و حجت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حجت
 یا ابا هر از این آیه اخذ ما له و ضربت و شتم و اعرضه و ضربت و طکوا
 و حجت برین یعنی فرموده بر تو و ابا هر از این آیه اخذ ما له و ضربت و شتم و اعرضه و ضربت و طکوا
 مرا صبر نمود و شتم ما را کشتند مرا صبر نمود و شتم و خواستند خون مرا بر زمین
 قرار کرد و از آنکه میبایست بر اینجانب فرمایش انحضرت با بگو بگو بگو
 و او شیخی توانیم عزم کرده که در بطن عقبه بخدایت انسر و رسید و عرض کرد
 یا بن رسول الله این تربد را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حجت
 فرمود که فدا اهل الله لشدك الله لما انصرف فوالله لا نقبل الا حجت

نسخه
 هرگاه بگو اینها میباید که میبایست و تحقیق نکند بود بزرگوار زمین را

نسخه
 هرگاه بگو اینها میباید که میبایست و تحقیق نکند بود بزرگوار زمین را

الشيء من الاشياء وان هؤلاء الذين يقولون لو كانوا كقولهم
 الفئال ووطئوا لك الاشياء فقلت عليهم كان ذلك رايًا ليس
 كدجال او خواشه نلدم مكر اينكه بركم و بجدا مسم بمكر مكر
 ودم بشيرها و نيزها و بدم درسته اينها كه بگو تو كاهن ها و ادما هافر
 انده كه اول كفايه ميگردند از و منكر و از بغير ناخلفان جنك ميگرد
 و هم زايه و بريا و تحت طاعت ميآورند بعد ميگو اينها ميه في اين را صواب
 و بغير جو ميگو فقال عليه السلام يا عبد الله ليس ينبغي علي الراي ولكن
 الله تعالى لا يعذب علي امره فيس جسد و جوار و فروم و بدم خدا محض
 بنسبت من را صواب و لكن خدا يتعالى مغلوب نميگردد و امرش بغير اينه و مقتد
 شده بايد بجل ايد تم قال والله لا يدعوني حتى استخبر هؤلاء من العلفه
 عن جوتي يعني بجدا مسم شان من بر عبادان تاب و نيا و نيا و نيا و نيا
 خون دلمرا از جوف من بين فرمايش انحضرت را كه صدمش بيا ميكنند و تكليف
 و اقره را كه سابقا اشاره شده و ذيل كه والله الخ باشد بيا اضطران و ان بزد
 است و اينكه فائده نميكنند و كرم و اجنه فرار و در تغيير انحضرت از قلبش
 خود بلجنه خون شانه آشفته مصيبت و و منقلب شدن دل بيا كاش خون
 در احوال نا انكه هنوز اول امرش بونا هه اينها ميگويم هر كه ببعيد از اينها
 هم قول ميگويم هر انچه ميگشتند و اوجان كنند لا اله الا الله و لا اله الا الله
 كه گفت بقرآن على الحكيم و الحكيم بزيدي يعني قرار هيل نفس خود را محكوم بحكم
 ما كه يا ميگشيم و از ان دست از و بر ميدياريم و هم چنين حرف ميگويم
 گفت فليبايعهم ثم ترمي جنبه و اينا يعني بايد بيعت نمايد پس از ان را خود را

حق و نگاه خواهم كرد تا چه اقتضا نمايد بدما و فداييكه با بكم صغير
 و هم عزيز و تنها بگو خواستند انك اقرار نمايد با انها مثل اقرار بنكران و
 انجله و نمايشان انحضرت است در و فدا شورا كه و الله لا اقول لكم ان
 العبيد ولا اعطيكم بيدي اعطاء القليل يعني قسم بجدا اقرار نميكنم به
 مثل اقرار بنده كان و دست بيعت بشما نميدهم ذليلانه و بدم و ما دردم خدا
 تو باد يا ابا عبد الله بدم قسم بجدا كشته شد تو باين نحو مظلوم در مبداء
 جنك جلال بهتر بوا اقرار با انها و بجهت حق خود فرموده ان مصارعة
 الكرام احسن من مصارعة اللغلام يعني به درسته افندان اهل كرم
 در ميدان جنك بهتر از مدت لك ليمنها و هر كه راضيه ميگشيد از و كوفته
 و تكليف ظاهر و بيعت نميگوي با انها با دست از تو بر نميداشتند
 نميگردند و نا انكه جمع ميگردند و حق تو ذلت و كشته شدن را و ان
 جهه فرموده القللة و لا الذللة و المنة و لا القنينة يعني كشتن را
 اخيرا ميكنم نه ذلت و منت و دنائت را با نام فدا كه عزيمت فرموده خود را و
 احياء فرموده خود را و احياء فرموده بنده كان خدا را بسبب تحمل كشتن تو باين
 تكليف مخصوص **عنوان چهارم** در ذكر خصايص انحضرت
 از حيث الطاف الهية و احترامات ربانية كه در حق او عمل آمده و ان هم بر
 مسم **قسم اول** در ذكر خصوصيت تغيير از لطف الهى نسبت بگو
 و اينهم بچند است و **جمله اول** در بيان خصوصيات است كه در و فدا
 معبره دار شده و در كمال التواضع از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
 كه فرموده ببنابر رسول الله صلى الله عليه و آله في منزل فاطمة في حجره اذ

عنوان چهارم

بکے و غیر ساجد و قیوم حضرت رسول خدا و منزل فاطمه زهرا اشرف فوئشما
 و امام حسین دنا غوس مبارک او نشسته بود که آن بزرگوار شروع بکرمه
 نمود و سجده افتاد ثم قال یا فاطمه ارا العلی الا علی تراک الحی بنیك
 هذا سابقه هذه في احسن صورة و آهیا هیهیة بعد فرمود فاطمه که
 بروی دعا و علی اعلی نمودار شد دهی خانه تو در همین عمارت بهترین
 صورت و خوشترین هیئت و قال یا محمد انا محب الحسین فکنت نعم قره
 عینی و ریحانی و ممترة فوادیه و جلده ما بین عینی و کنت بمن ای محمد
 ای دوست میدارم حسین را کفتم بیا و بوزیده مدنت و دیکان من است
 و میوه قلب من است و نور چشم من است فقال یا محمد و وضع ید علی راس الحسین
 علیه السلام بوی که من مولود علی علیه السلام بر کاف و صلوات و رحمت و رضوا
 پس از آن فرمود من یا محمد در خاله که گذاشته بود دست محبت خود را بر سر
 حسین مبارک باد تو را و مولود بر او باد بر کاف من و صلوات من و در من و
 من اما الله سید الشهداء من الاولین و الاخرین فی الدنیا و الاخره
 و سید شباب اهل الجنه من المخلوق جمعین و لکنه و سخطه و عداله
 و خیر و نکاله علی من منکره و اصابه و ناله و ناره و اکاه باش برکت
 او است سید همه شهداء از اولین و آخرین ددنیا و اخرت و سید جوانان
 هشتان نام مخلوقین و لکن و سخط و عذاب و خیر و عقوبت من بر کشته
 او و دشمنان او و نزع کشته او و آیه افضل منه و خیر فاقترانه مع
 السلام و کتیره ناکه و آیه الهدی و منار اولیای و حفیظ و شهید
 علی خلیفه و خازن علی و حجت علی اهل السموات و اهل الارضین و

الطافین

در الطاف الهی

و انقلین و پدرش افضل است از همه و توانست از او پس بزرگواران
 سلام و بشاد و زلا و زابا بیکه او است را بخت هدایت و هدایت و علم او
 من و حفیظ من و شهید من بر خلق من و خازن علم من و حجت من بر اهل
 انما انها و اهل تبتنها و ثقلین جن و انس و اولاد کوبل من از او
 و دیده شدن غایب ظهور علم است محسوس و محسوس شدن و مراد از حصول
 ظهور صفات است و وضع ید بر کف داشتن دست کنایه است از افاضه
 خاصه است بر حسین پس درین روایت شایسته حضور صید است که
 تعبیر آمد از طاف الهی که مختص است بحضرت حسین و اختصاص انها لغیر
 انها و وضع خدا است دست خود را بر سر حسین علیه السلام که بر درستی
 کنایه است از نهایت افاضه لطف نسبت بر او بحیثی که تصور نمیشود
 او لطف و تحقیق تعبیر فرموده خداست از نهایت افاضه لطف کامل
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله باینکه نهاده دست خود را خداست بر کف
 معراج بر پشت کس که گذاشتن دست کنایه از صفات افاضه است لکن در حق
 مابین گذاشتن دست بر سر بر پشت حکمت مخصوص است و بدین ارجحه
 افضل است و در حقیقت وضع بر ظاهر صورت بر غیر همان وضع بر سر حضرت
 حسین علیه السلام است و جبر و کبر و سیمه است باینکه بر کف
 خداست بر مابین بر سر روح انجمن شد در وقت وفات و صلوات
 بر کف حسین تعبیر کنایه از الطاف الهی است که تصور نمیشود
 تراز انها و حاصل معنی انها اینکه بر درستی عطا فرمود خداست بر حسین
 از الطاف آنچه ممکن بود که عطا نماید و فاسیعی است بر او و تسلیم نمودن انجمن

اینکه

عن ابن الجهم

اینکه بعل ایذا الطاف خدا که نسبت بکودار و اسباب اصلاح امرها مافهم
درد نیامده و از حق بسبب انحصار و توسل بکوشش و قیام بر
خصوصیات عظاما انحصار بر بجل است که با انجمن اعطاف نموده و نادر
انحصار و خصوصیات عظاما را باینه و زیاده بر آنچه عظاما فرموده است اعطاف ترا و
عبادت ان عظاما فرموده و چنانکه نسبت که مناسب متقاضی خاص خود است
ممکن است شبیه متقاضی خود است و ممکن است مثل متقاضی خود است بلکه ممکن
عظاما فرموده است خصوصیات عظاما و مخصوص کرده آنها را با انحصار و انحصار
هم چند است و جدا و جدا به درستی از صفات خداست یکی و
من خود را لا یستحق بحکم است و از برای و معانی حسنه ذکر شده و بحقیق
عظاما فرموده است بر خص سید الشهدا آنچه مناسب است با انصاف و بیست
چهار نسبت مگر اینکه که بر کرده مصدق انحصار و لکن ما فهمیم که اینها
را بر کوشه هر چیز بحال خود است و انحصار بظن اشک نیست که
از این خارج شود پس که نسبت انصاف از خون و ریحان بود و کوشش و بین
جوشیدن خون و دانه بر هر سکه که در دانه میشد و کوشش و ماهیان
بهر و آمدن آنها از آب و کوشش و هوایان این شدش بود و کوشش و انصاف
کوشش بود و کوشش و ماه خور و کوشش بود چنانکه دانه کشته و ماهیان
دروایان و جدا و جدا به درستی از صفات خداست یکی و
علیم فطر است فطر است که همه مرکز بود و کشته پس اهل هر بین
بشهر است اقوار بود و پرو و کار دانه و ملاحد و دانه و دانه و دانه
شما از ایشان میکنند و در خصوص سید الشهدا هم نسبت شود

در صفتا الهیہ

دل و احراق قلب و همچنین خواست و حجت اینکه کسیکه عیثا سزا و بزرگوار
 باز گویم میکند و امانت میدارد و از او و وقت اظهار عدالت و بزرگوار
 با اسلامند بلکه کسیکه دشمن میدارد او و وقت اظهار عدالت و بزرگوار
 میکند بزرگوار آنکه این نفع که بر من و بزرگوار او و وقت اظهار عدالت و بزرگوار
 میکند با او و علیا مکرمه زین خوانون علیها السلام و چنانکه غار کند و با
 دشمن و حریف گویم میکند و بریند با آن و برین شفا و در شرف حال اهل
 وقت کرد و زمانیکه داخل کشتا و سرها بچشم چنانکه از فاطمه و در
 سید اشهدا نقل شده و هم چنین سایر قاتلان آن امام الشرفان بودند
 گویم کنان بر بعضی از آن الشرف و بریند بعضی از شیخا گویم میکند و با
 نیافتم در جائی که گویم وقت و داده باشد شبست یا برین زیاد شرف و هیچ
 خالی از خال آن لکن تغییر خالی و دیگر وقت بوی و داده باشد در آن و غیر
 که امر کرده بود بکشتن سید شیخا و علیا مکرمه زین خوانون و نموده است
 بکشتن آن را و میفرمود آن قتل که فاعله معه هر که ازاده کشتن
 او و از او پس مراد و بقتل و کشتن آن نگاه با این حال نموده و گفت
 دعوی فاعله از او پس ایضا بکشد و از این حال خوش که من می بینم و از این
 که با و هست با خواهد شیر و او را کفایت از قتل و جرم و جرم
 صفا اخذ الی عالمی جاری نمیشود و با فعل التقضیل حقیقتا هر چند در
 جاری میکند و چنانچه شهادت میداد با این طلب فقرات دعا البها که
 کوئی اللهم ربنا استغفرک من بھانتک یا بھانت و کل بھانتک بھانت الخ و هم
 چنین است حکم اسماء الهی و میگویند در ظاهر اسم اعظم یعنی نام بزرگتر

عنوان چهارم

خدا با اینکه در حقیقت همه سما و نامها حاضر ناظر اعظم است و بیکه هیچ
 و در حضور حسی و علی السلام هم هست آنچه مناسبت با آنها چنانکه
 گفته میشود نزد آن نذر که اعظم مصائبه و کل مصائبه عظمه یعنی
 اراده سپیدانیم اینکه در کتب اعظم مصائبه او و حال آنکه جمیع مصائب آن
 حضور عظیم است پس در آنکه نامش بود که در کوچکین مصائب آن حضور عظیم او
 بزرگترین آنها و در آنکه نظر میکنیم با سهل و آسان ترین مصائبها و عینیتها
 او و سخت ترین آنها **و جرح چهارم** اینکه ببردست خدا بیغاله قوا
 داده و مسائل تقریر ببردگاه خود را و استیلا خوشنود از بندگان و مغفرت
 از گناهان آنها را که قوه و قرار داده بهر یک آنها طریقه و ذاهها چنانکه در
 فعل و صفت و نیت و قرار داده و در اصل اینها مضامین است نسبت با چنانکه
 که ادراک عقیده و ضبط آنها و تحقیق عطا فرموده و محض حبیب علیه السلام آنچه
 مناسبت با اینها پس قرار داده برای که نسبت با زیاد و تعمیم داده و آنها
 و قرار داده بر آنها عوضها و بدلها مثل عبادان خود را بر این جهت که
 محروم نفرموده باشد از آنها احکام و قرار داده از برای هر عمل عوض و بدل
 حتی اینکه قرار داده برای نیت عمل در بعض اوقات و اول عمل را و هم چنین
 محض حبیب که از برای نیت و در فضیله قرار داده و همچنین و همیت
 را بدلا و قرار داده و از خود زیادت نمود و از بدل و قرار داده و همچنین قرار
 و قیله از برای که تبیین بر اینها و فضیلت نسبت با قرار داده از اراده فرموده اینکه
 محروم نکردند احکام از این خیر پس قرار داده مصائب او را مختلف و استیلا
 که بر کردن انواع و اقسام بجهت اخلاف و قلوب و اخلاف استیلا و قلوبها

برای

صفا الهیه

برای آنکه هر یک از مصلحت رقت میکنند پس میشود قلبیکه رقت نکند
 بر غیر بیاو لکن رقت میکند بر تشکیک و غیر بیکه و قلبیکه نشود بر زخم بیاو
 لکن رقت میکند بر جراحت بالا و جراحت و اگر قلبی باشد که نشود بر زخم
 دارد بر بالا زخم لکن رقت میکند بر شکستن استخوانها بیاو زخم
 زخم بالا زخم و هم چنین منتهی میشود کلام در اولی و ملاطفت که مصیبت
 را و ملاطفت که اعلاطها را و اشیا انواع آن مصیبت را و اعلاطها را و بعد از آن
 اشیا را و ایضا برای او که در امام مظلوم علیه السلام جمیع کشت و قرار داده و
 حصول از یاد و او را بر اینها فضیلت است و هم چنین قرار داده و در اول
 ذایقه و او را بر اینها فضیلت است جلال کائنات و الله المستعان **و جرح پنجم**
 ببردست خدا بیغاله شریک برای که نیست پس هر چه نسبت داده
 میشود نسبت با محبتا هم و متعلق میشود با او از همه آنچه ملاطفت میشود و محبت
 است با او پس او و مناد است در او و ضاح که شریک نیست مراد از او
و جرح ششم از صفا میشود بکار بیغاله اینکه محبت او محبت
 محض را و که شایسته ندارد محبت محبت را و هم چنین محبت حضرت
 حتی اینکه محبت آنحضرت از اینجهت که محبت او است شایسته ندارد و محبت
 که اگر با او برابر است در فضیلت یا افضل از او چنانکه از حضرت
 خدا صلی الله علیه و آله منقول است ان المحبتین علیهما السلام فی بواطن القلوب
 محبة مکتونة بدرشته از برای حبیب در دلهامو من محبت است
 شده و همین مطلب را آنحضرت هم سؤال شد و قیله ظاهر کشت از او
 مخصوص در اظهار ملاطفت با آنحضرت پس بنا بر این مقدار و این مورد

خج

عنوا الحیام

خرج رسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ طلبا الحسن والحسين
فوجدتهما نائمين في حديقته على الأرض فيكون قد نزلوا من سواد
صلى الله عليه وآله ودخل حسن وحسين يسرا فان دونوا رؤسهما
واكدوا على خباياهم اندفقت برأس الحسين ويعطفه وجعل يرحم
لسانه في فيه من راحته ابقطه لسانه من راحته فروع فموت به زاش
سرا ونوحه واطم اعطوف مبهمة فموت وزيان مجرب خور انكر
به لهما في كذاش تا انك اودا سبار عود فقال الميذا كذا الحسن
اكبر فاجابه صلى الله عليه وآله بما ذكر من مقدار عرض كذا الحسين
بذكر كذا فموت به فموت به من خضر حياض كذا ان حديث كذا كذا
يسر بجهنم فموت به كذا خصوصية از بر الحسين ومكومت به حجت او
باطن ان خضر فاده از حجت برادرش تا انك اودا كذا وشن وموت به انك
او كذا يا سواك است باينك شروع فموت به وزيان او وزيان فموت
او ذاب فموت به زياش به دهان او مكر به هم چنين ابراهيمونين خالص
در ايمان برادر برامه مكومت به حجت او در دل انها ايمان وخصوصية
است هر چند لازم اين بود اينكه بوده باشد حجت وجد بر كذا و باطل
مقدار شريفة ترا و كچه بودن انها افضل از اولين از برامه حجت
ان خضر خصوصية است دخل به زياره بود ندارد و از آثار هيمن اخضا
است كه قلوب سيبان او و كذا حجت از حجت امام انس و جاملو و حجت
انست كه ميل محضون بيارت و دارند بلكه ميل و مبارات ميكند بزار
ان خضر نامر از حجت او زيارت و فموت به ترا و ميلت بلكه بزار بزار

قسم سيم از انظار

و با سائر ائمه انام عليهم السلام است و از خواص حجت ان خضر انكه هر كس
كه متوجه غار مبه زيارت قبول امت عليهم السلام كند و اذ انرا امام
ميجوانند و پس ااينكه زيارت خضر امير و كاظمين و ائمه سامع عليهم السلام
هم قسم شده يا خواهد شد بلكه و چنانكه سوال كند ميگويد به زيارت
حسين مبر و ميا ميا هم و از حجت خواص انكه به در شرف از برامه اسم شرف
ان خضر بايست است محض و در طمانه دوستا بر انا بختا بخت كه به در طمانه
او را خوانند و فموت به يا غير كل مؤمن بغير السبب كه به هر مؤمن و چنانكه خوان
بزرگوار فموت به انا قبل العبرة لا يدرك مؤمن الا انك بغير مكرت و شك چيم
بناظر نبا و در مؤمن مكرت اينكه كره ميكنند بزار و ان خضر خواص انكه به در شرف
ما مصيبه با و كه شهر محرم است در طمانه از حجت و اندر مملوك ميكنند و از حجت خواص
انكه كرت استماع مصيبه ان خضر و در طمانه او تكرر او موجب حلال نميشود
هر كس از حجت و در هر روز در هر روز به بشنود مع هذا بجز اينكه شيبه كذا
بزرگوار كشته شده شش كذا و سوزانين او از بدن جدا شده يا فموت به بايست
او را كذا و مقابل شام اهل كوفه شام ايشانده استغاثه ميغوايد يا بشنود
حكايه استغاثه او و از هر اينه صكا ايشان بگيرد بلكه مشي و قسم سيم
در اظافه خصوصية ان خضر است كه خطا فموت او را خداي تعالي از كلام مجيد خود
و ساير كلام لطف ايات اما انچه از كلام مجيد و قرآن مجيد كه به عظم
براي بشارت عنوان است مستقل در محل خود ذكر خواهيم كرد ان شاء الله تعالي
و اما از ساير تكليات خداي تعالي انكه ذكر فموت به مصيبه ان مظلوم ان خضر
ادم و نسا انبيا كه بعد از او بودند و در ضمن تكليات بجا كليم مكرت و بغير هم

عنوان چهارم

از غیر این تا آخر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین ذکر نموده چنانکه ذکر کردیم
تقصیل او را در عنوان مجالس مرشد و بهر ذکر هم ذکر میکنیم انشاء الله تعالی
و اما تکلیف خاصه باری تعالی با آنحضرت بسیار است بعضی از آنها قبل از ولادت
آنحضرت است چنانکه روایت کرده اند از ابن مالک میگوید بود بلخ حضرت یونس که
بزرگترین حج علیها السلام و گویند نمونم قال اذهب بک بعد من فرموی و از
من قال اکثرنا سخیف سخیف اظلال رقومه فی الصلوة سمعته قال لا اس
گوید پس مخفی شد از آن بزرگوار و قتی که توفیق اجتماع نماز طول کشید
از او که مناجات با فاضل الحاجات میفرمود و عرض میکرد یا رب یا رب انت مولاه
فازم عید الیک کما یاذا المعالی علیک معتد به طوبی لم یکن انت
مولاه طوبی لم یکن نایما و اما یسکوا الذی لایجلال لک و اما یسکوا الذی
سقم اکثر من حب لک و اما یسکوا الذی لایجلال لک و اما یسکوا الذی
لک یا اذ انت الی الاطلاق میفرماید اگر چه الله تم اذناه حاصل مضمون
مناجات آنکه ای پروردگار من ای پروردگار من تو هستی مولای من رحم کن
به بنده ضعیف که بسوختن ملج و نیکاه او احسن است بارت اعظم من یسکوا
بحال کسی که تو هستی مولای او و خوشتر آنکه از کرده ها بدین چویشان و نادم
و شبها بیدار مانده از بلوا و مضطرب است که از آنجا که در الجلال و الجبر
و در اود و در شرف نیست زیاد تر از در محبت مولایش و زمانه که شکایت
از غصه و حزن خود نماید حاجت نماید و از داخل استعالی و لیک کوبد با و
که قبله میشود در ظلمت شب با قشر و از در کرامت میزد و از اول و
قریب میزند پس نذر سبب آنحضرت علیه السلام لیتک عیبک و انت بکف

قسم چهارم

و کلا ما فلت قد علمناه صوتک کشفنا ملامک فحسبک الصوک
قد سمعناه دعاک عندک یجول فی حجب فحسبک الیتم قد سقرناه
لوهبت الريح من جوانیه غمرنا لیلنا انفسنا سلبه بلاد عبیه و لا
ولا تحفنا فی انا الله حاصل معنی آنکه لیتک ند من نور کف حجاب من
و هم انچه گفته اند از انبیا و از اصحاب و از ائمه و از اولاد و از اولاد
از شرافت بنده صلا نور استماع نمودیم و دعا تو در حجابها اعظم شود
میکنند و کما نیست ترا کرده از زمین بر داشتیم هرگاه بادی و زدن از طر
بدینا و میافند بجهت انچه فرمودند از انوار جلال و یامراد حق سبحان
و انی طلب کنایه از ضعف بدن انجمن است میفرماید بخواه از من بدن و رب
و تر و بدو حجاب در دست من معبودی و از ان خطایان نداها مخصوص
که در روز شهادت آنحضرت سید الشهدا انها خطا مستظا باری عز اسم
است بیانشها انفس الطمعه از حجب الی ربک یعنی ایمان ارمیده باز کرد
بجو رحمت پروردگار خود قسم چهارم در دنیا انچه عطا فرمود
مرا و از او فضل مخلوقات و سید کاینان محمد صلی الله علیه و آله و آیین
در ضمن اموجند خواهد آمد امر اول در دنیا انچه عطا فرمود و از آن
طریق بقدر و محدود و تعیین بنحو حال امر دوم در دنیا کیفیت
و چگونگی ان عطا معتمد و محدود امر سیم در دنیا بالا تر از آنها است
امر اول پس میگویم که از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عطا فرمود و
قلب باطنی او را با اینکه قرار داده او را محل علامه مخصوص حضرت حسین و تقویت
عطا فرمود و باطن ظاهر او را چنانکه دل ظاهر در فرمایش او که انچه عطا

قسم چهارم از انظار

میدانست و زاد و دلاله که حضرت مشغول نماز بود و لما بودن انوش رباکش
محل پرورش حضرتش او پس در شصت و شش فقره موازین کتاب کار بر آنکه مبطل
منبتک و المکر طایفه فتوان و زندها و تحقیق حضرتش و بر امور عجز و کوشش
و نافرین و انما هاتیه الی یانیه اما سماء بیا بسو من میرزا هاتیه که طایفه
بعد عرض کرد هنوز ناکیده نکرده ایم و افعال آنکه شیطانیه را الله قد
نظف و وظاهره فرمود و انا کفر خواهی که بدست خدا بیعلا او را
و مظهر فرموده پس کوفتند الله او را و مباشر حضرتش او کردید و شهر داد
از آنکه شایه خود و با و ملا صدقه میفرمود مثل زندها و او را مشغول بود
و مکالمه میفرموده بان اطفال و امثال اینها از کارهای که غریب شود میشد
انظار حضرتش اینکه بعضی اصحاب جمعا سوال برآمد حضرت فرمود انک علیک
اکثر یعنی آنچه بر تو محض مانده زیاد است از معلومات تو پس معلومست که کن
کار او را بر تو و حکم کرد که کار تو و تحقیق حضرتش فرمود با مبطل و اطفال
که معتقد بود و فرمود الله قد امرت بحکمها بدست خدا بیعلا او را
بدست این دو نفر ندیدم از این معلومست که سران سجد بر نداشتن حضرت
بودیست مبارک او را و احواله برای حضرت حسین از امر الهی بود و بر داشت او را
بالا آمد و کار الهی بود و در کوفت عقیقه بودیدن با امر الهی بود و بر خواستن
و استقبال و از نمود با امر الهی بود و قطع نمودن خطبه را برای گرفتن او را
الهی بود و با مبطل و امر است که انشا الله در مجلس مذکور خواهد شد
و اما بودن اینها نازنین و که میسوزد با انها حضرت حسین را پس کجا تعجب نیست
بدست ناغوش خود میگردید و برادر او میسوزید انها را و میسوزید هر یک از انها

قسم چهارم از انظار

بعد از نصف ساعت و میفرموده و انجا انک یعنی اندونجا اندونجا مندرگاه
میوسید یکی از انها از دندانه و دست مبارک در دست او و تو و تحقیق
مرد مشهور است اینک ان بزرگوار بوسید همان امام حسن و کواکب انک
پس از احسین را با مبطل جفا کرده و شکایت با درش نمود لکن مطلع نشد
با مبطل بنده در و این و نه در کتاب معتبر بل آنچه دیده ام او را در و فایان
معتبر است اینک که ان بزرگوار سید امام حسین را کلاه از کلاهش و کلاه از
و کلاه از همدانش و کلاه میکشود و از اناف تا ظلم او را میسوزید کلاه
دندانها او را میسوزید و کلاه میسوزید کلاه او را و اینها هم یکدفعه بود
بلکه سید میسوزید و تحقیق در تخصیص او این نحو بوسید بزرگوار حضرت
بود و بعضی از اینها ذکر میسوزید و چنانکه میفرمود و بوسید هم بد
را اقل موضع السیوف و انک یعنی میسوزید جاهل شمشیرها را و کوفت
کنم و لکن ذکر نفرموده بوسید بوسید دندانها را و بوسید بالاکاف
تا اینک سید انها هم معلومست بعد از وقوع اینها وضع شد بداند که اینحضرت
حضرت سید الشهدا را مرا خرافات خاصه را بر او چند است اول این است
و ثمر او بر آنکه در و کواکب حضرت جو حرم و هم مقابل شد هر یک از
حضرت سید احترام کرد که با حضرت واقعه بهر یک از هفت احترام اینها را که
بوقع و نماید نام معلوم باشد بر آنکه مصیبت واقعه بر آنحضرت افتاد که کمالات
کرد که از کدو سوزان او را استقبالی ناید و حال آنکه در دست طفل بود
میدانست بر آنکه مصیبت او را که میباید خواهد سیدان خدا ناز من که در نزد
انحضرت منزل نمیگردد در راه با کوفت و ضایع میشد از ترس اینکه مبادا

عنواچکها

انحضرت پادشاه و نصرت خود بخواند آنها را بچنانکه در دوايت و بهر چه در حین
حضرت پادشاه استقبال کرد کبير را از او احوال پرسيد انحضرت را به بجز کرد
حالیکه از انحضرت معروض بود چنانکه در قضيه است بین اتفاق افتاد و بپيروي
اذن او بود و در بعضی موارد و مکروبت و مظلوميت او پس مانده
از او ميفرود چنان نوع از محروبت و مکروبت و افسوس از اينکه اينقدر
از بلا طيف و مهر را از اظهار فرمايد تا مانده بعل ايديش هست از بزرگي
هم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اينکه چنان کيند قلب شکسته را و
شادماند مگر و بهر چه در زيارت کردن بر او و سلام نمودن و تحنن و
وليک گفتن باستانه ها و امر بپيروي از الطاف او و
و ابلغ از آنها که انحضرت سيد الشهدا علیه السلام مرحوم شده باينکه ميگويم
خدا بقاء عطا فرموده بپيروي از او و بپيروي از او است و ميگويم اينکه
از تو شطط يا مبالغه بلکه خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله ميفرمود
حسب من و اما من حسين هستم چکبر در بين آنچه عطا فرموده
از اعظم مخلوقاتش اعز عرش و از بزرگ هير اعطاء دو کيفيت است کيفيت
اول در ذکر خصوصيات است از عرش که بزرگ انحضرت مرحوم شده و پس کوفت
به درسته عطا فرموده و از ان عرش شما اشراي فرموده و از او بزرگ و
جلسه که در حشيد در انجا در قيامت و با او هستند و او و کريم بکنند
کان و فرستند بگو آنها از اوج ايشان از هشت که بايشان آنها افتد
ابا و امتناع ميکنند و احتيا ميکنند بچنان و از صحبت او و بجهت عطا
فرموده بپيروي عرش و از او داده و از او عالم بترج مقرر مسکرو و گذر

سابقا

هستم چکبر

سابقا در حديثي که به درسته ان بزرگوار در بين عرش قرار گرفته و نظري
کند و اما مفضل خود و بهر کس که بايضا حلول کرده و نظري ميفرمايد به
زوار خود و بهر کس که کان خود و استغفا ميفرمايد بزرگي آنها و
ميکنند آنها را و سئلت ميکنند از چدين بزرگوار و پد عالى مقدارشان
استغفار نمائيد بزرگي آنها و بجهت عطا فرموده عرش بزرگي و محل
بجهت زوار او چه حده که وارده شده در فضيلت بعضی از اقسام يا اثر
آنکه بگويند من محمدي في الله فوق عرشه يعنى به درسته انحضرت چکبر
کونيد ميسو با خدا با لای عرش خدا پس عرش چکبر ميسو بزرگوار
او و ظل و مجلسان کنه که خود انحضرت چکبر کونان او است و فوق عرش چکبر
انکه خدا بقاء عطا بکونان است و بجهت عطا فرموده بلو مثل عرش او است
ملاک که هر که در حول قبر و طواف کنند و محققين مينمايند چنانکه بزرگ
تقضي بشن خواهد آمد **کيفيت دوم** کيفيت است اعلا و ابلغ از
باينکه ميگويم عطا فرموده بپيروي از عرش که بزرگي او بجهت آنکه
و قبل که انحضرت بزرگوار در بنيت و کوشا و عرش شدند و هر چه هم عينا
است از بنيت او و بپيروي از عرش هر ايد بیکل مينمايد گفت آنکه من حسين هستم
ششم در ذکر آنچه عطا فرموده و از احسن مخلوقاتش که عبادت او
باشد و از بزرگ و هم دو کيفيت است **کيفيت اول** در ذکر خصوصيات
او است پس ميگويم عطا فرموده با انحضرت از هشت شجر مخصوص و قصر
مخصوص و قرار داده از حور العين بزرگوار و قابل و قرار داده آنها را عزا داد
زنان بکوشان در مصيبت و و حور مخصوص بزرگي انحضرت خلق فرمود

وعظا

عنوان چهارم

و عظام فرموده از بهشت بر آید و از بهشت نقل نامیده او را بهر ناحیه و
 بزرگترین درگاههاست که **قیف** در قیام اعلی و بالغ از دنیا
 استخوان است میگویم که عظام فرموده با و تمام بهشت از زیر که خلوت
 او را از نور حسین کس بهشت هله ش از حسین علیه السلام است چنانکه
 صبیحه دارد شده بر هر که سبک اید هر اینه بزرگان حقیقت خواهد گفت
 آما بر حسین قسم **هفتم** در ذکر آنچه عظام فرموده با و از آنجا که
 از خصوصیتها پس اول ذکر میکنیم اجمال و از در ضمن بواجب چند بعد
 بقضیه از آن میکنیم **باب** در بیان آنچه عظام فرموده با و از ملائکهها
باب در بیان آنچه عظام فرموده او را از پیغمبران علیهم السلام با و در بیان
 آنچه عظام فرموده او را از زمانها و از راهها و از این ابواب عنوان است
باب در بیان آنچه عظام فرموده با و از اسمها **باب** در بیان آنچه عظام فرموده او را
 از هوا و فضا **باب** در بیان آنچه عظام فرموده با و آنحضرت از آنها **باب** در
 بیان آنچه عظام فرموده با و آنحضرت از دنیا **باب** در بیان آنچه عظام فرموده با و آنحضرت از دنیاها **باب** در
 بیان آنچه عظام فرموده با و آنحضرت از نوع انسان **باب** در بیان آنچه عظام فرموده با و آنحضرت
 از نوع جن با و در بیان آنچه عظام فرموده با و آنحضرت از طو و نوحش **باب** در
 در بیان آنچه عظام فرموده با و از آنچه متعلق است به بهایم است **باب** در
 در بیان آنچه عظام فرموده با و از کوهها **باب** در بیان آنچه عظام فرموده
 با و از اوضاع ظاهر درین دنیا و ثانیة العین از ابواب فیه از آنها
 بود پس شروع میکنیم بقضیه از آنها و بترتیب ابواب که پیش از این

باب در بیان اسمها

اسمها بدانکه به درستی خداست عظام فرموده با و آنحضرت از اسمها
 حصه ها مخصوص با اینکه قرار داده آنها را محل صعو و مکان عروج مجید
 شریف حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز شهادت و قرار داده آنها
 که به کینه بروصبت او باشد خونین و خاک سرخ و بظهور سحر و سر درو
 و هم چنین عظام فرموده که با و مقتل سید الشهدا از خصایص ظاهر و معنوی
 افضل از آنچه عظام فرموده با و اسمها این درستی از بر اینچنین است مطابق آنچه
 عظام فرموده با و اسمها که هفتگان و نوافق آنها یعنی از نوع آنها افضل از
 نوع عظام فرموده با و از خطه مناصت معنوی که در دنیاها و دینها گذشته
 یک دفعه و نظری با آنچه در آنها است از موجودات ظاهر و دفعه دیگر پس
 با و از آنچه با و است و ملا خطه مناصت معنوی را در ذکر هر یک از آنها پس شروع
 کنیم اول در بیان اسمها ما بهر صفت معنوی با و در اسمها و میگویم در اسمها
 معنوی و صفتها را که است هم چنین حضرت حسین معنای آنها است بخوبی سهل
 در حصول و بطریق است از در اسمها و بر کثرت و اینها اسمها محل صعود
 و دعوا و استیجاب و مطالب و حاجات است و حضرت حسین اسم شریفش محل
 استجابه دعا است چنانکه جنتی شده است طلب در دعا حاجت آدم و ذکرها
 و غیر آنها از متوسلین مجتهد طیب سلام الله علیه اسم حسین اسم الله
 با و صراخ و صدای ناله مظلوم و کربلا بحقیقت بلند شده از ناله و صراخ
 مظلومین بخوفا و اسم الله مظهر ناله و این بیتنا خصوصیت کثیر
 ایشان که مقرر لزل میشود بر لوحش رحمن و کربلا بلند شده از ناله
 بیتنا که اختصاص یافته بود یکمیت خاص اسمها در او بر آن هستند که از

نحوه اچهارم

خود را بر وجه خود نشاند و بر شانه قاب قوسین و کوبلاد را و در او و الحان است
که در اکثر اوقات بر شانه قاب قوسین لکن سبب زوال را که می برد
زین اسماء معراج است که بلا معراج ملائکه است اسماء در او و صفا
است که مؤثر است در هوا و زمین و کوبلاد را و صفا است که مؤثر است در آسمان
و عرش خداوند من اسماء در او و صفا است که مؤثر است در آسمان
و زمین و ساجدین و قائمین هستند که بلا بحقیق بلند شده در او و صفا
ناله و این و غیره را و عویل و استغاثه را و آباء و ابناء و اولاد و اولاد و اولاد
و اسیله و اسیله و اینها صفا محصور در عالم بندگی و مؤثر است در
رضا از صوملا که به شایع اسماء بحقیق سجد نمود و جمیع ملائکه در کرب
جنا از علی السلام که بلا بحقیق نماز کرده در او جمیع ملائکه و انبیا احمد
شرف حضرت حسین علیه السلام اسماء بحقیق و صف فرموده و از به سقف محفوظ
مهر که یک پناه باور بر اسماء بحقیق و صف فرموده و از به سقف مرفوع حضور
حسین علیه السلام بحقیق فرار داده و از سقف رافع بر درخت جاسوس سلبان باور
اسماء قال الله تعالی و انزلنا من السماء ماء طهورا ظاهر اثره شرف میفرماید
فرموده از اسماء انبیا و انزلنا من السماء ماء طهورا ظاهر اثره شرف میفرماید
طهورا و از به برکت او نازل فرموده و در بر نزلت لعلبت بجهنما و نازل فرماید
و بحقیق نازل فرموده و شباهت هم از آنرا وقت استعلاء النخس و سیرا کشنده و
جوانان و ذرات و انبیا با هم اینها مخصوص فرموده و از به اینکه نازل فرمود
در اربع چشم ز که او مظهر جمیع احوال و بلایان معنوی است و او میبرد
شیطان را و این را خاموش میسوزانند و این است که به بندگی او

در این
صورت
نموده

در این
صورت
نموده

میشود

باب اسماء

میشود چنانکه ذکر کرده ایم سابقا و ذکر میکنیم بعد از این اسماء قال الله
تعالی و انزلنا من السماء ماء طهورا و ما توعدون پس در حق خود را و بعد از اسماء است
و حضرت حسین در او و در حق خود را و ما توعدون پس در حق خود را و بعد از اسماء است
از غایب شدن بخت و علو و دجا پس از اینها تکلم میکنیم مرتبه دوم در حقا
ظاهر پس میگوئیم آفلم ننظر فی الاله اسماء فوقهم کفیت بندگان و دنیاها
یعنی ظاهر معنی آنکه با نظر بکنند سوا اسماء که دنیا را از اینها است چگونه
اقرار استیم و از این جهت داریم و از بعد میگوئیم آفلم ننظر فی الاله الحسین
علیه السلام فی ارض کربلا کفیت موقوفه و مشهوره و بقیه و مصداق
حواله و نحو ملکیا طین و نور و صیبا ثم فارجمع البصر کر تین الاله
تقلب الایک البصر حاشا و هو حشر و دمه غریز یعنی یا انظر
کیند بگو حضرت حسین علیه السلام در زمین کربلا چگونه است و او و محل
شهادت او و دنیا و ویرانه او در اطراف او و در جم کردن مرشیا طین
و نور او و در شانه او پس بر گردان چشم خود را پس از آن باز بر گردان
خود را و بانه بصورت حال او که بر میگردد بگو تو چشم در خانه که در دنیا
و خبر است و سبب است که از او جاری است پس میگوئیم نظری او و اسماء
و اوضاع او و دنیا و وقت اثبات او و آنکه حلول نموده در او پس از آن نظری
بحضرت حسین و بعد از آن که کربلا است پس از اسمان عرش عظیم است و در
زین عرش عظیم است اسماء مسکن ملائکه است و حضرت حسین تخللت
الملائکه است یعنی محل مدو ملائکه است اسماء احوال و ج پیغمبران است
محل عرج ملائکه است اسماء صفت تریج حضرت هم صاحب تریج

چنانکه

عنوان چهارم

چنانکه در ذی قیامت زیر آگاه انتخاب شود امام و برادر امام و پسر امام و ستم
 آسمان در او صراطیست که طواف میکنند با هر روز هفت هزار ملک که در
 برای آنها امر اجبر نیست و حضرت حسین علیه السلام بزرگ و سرچشمه است که تحقیق
 موکل شده و هفت هزار ملک که عوض و مبدل میشوند و هفت هزار ملک
 دیگر که هر روز مبدل و عوض میشوند آسمان در او طبع است و حضرت حسین
 علیه السلام زینب هشت است و غلو شده از نور و هشت و قبر مبارکش در مدینه
 از وضو نگاهبند و او است سید جوانان اهل هشت آسمان در او جبرئیل
 و در کربلا محراب جبرئیل است و غافل شده مبدل و جبرئیل آسمان در او امایا
 و غرض میشود با و کشف لکن اناب رخت حضرت حسین علیه السلام و ظهور
 انومان تو که امر بر او شد بدیده بود و کان کلمات اقرب الی المؤمنین و تو
 خالت اطفال که هر قدر نزدیک میشد زمان شهادت زک مبارکش در
 میکش آسمان در او ماه است و کربلا در او مرتبه هاشم است لکن مصیبت
 اینقدر زمانه که خایل شدند بنی او و برادرش و قبیله که نام عبدالله بن جنانک آمد
 بوده اند و لشکر بد اختر آمد و نور دیده حیدر امین امین اجله انداختند
 در او گفتا محضد است و حضرت حسین علیه السلام از برای کربلا محضد
 و چه محضد است بد محضد است سر خون خضنا شده و در او خون
 شده و بد و خون خضنا شده و از اینجهه مؤثر است در استجابه دعا آسمان
 در او سبب است و کربلا در او سیارات هفت هزاره از اولاد اجداد علی بن
 ابیطالب بود و هفتاد و هفت هزار غیر آنها که در کربلا مبارکشان سیر کردند
 آسمان در او ستاره ها اشکار هزار و بیست و پنج عدد و اما آنچه

انها

باب بیستم

انها ایشانه بنیاد و از برای هر یک از آنها تا بر محضو است و حضرت حسین علیه السلام
 در بدین مبارکش چهار هزار و شصت ظاهر داشت از شمشیر و نیزه و نیزه و نیزه
 جزا خاش غیر محضو و از برای هر یک از آنها تا بر خاصه است که موجب الطاف خدا
 است آسمان در او قطب است و بنی انفس به دور او میگردد کربلا در او بدین
 قطب امامت بود و بنی اظهاری اش به دور او با نوحه و عویل میکشند آسمان
 در او حامل را شست کربلا در او سر که احمول بود آسمان در او بدین المهور
 که در مقابل رخ کعبه و اقصیه طواف میکنند از هفت هزار ملک که در
 هر روز خلعت میشود بعد دیگر نوبت زانها میشود و حضرت حسین علیه السلام از برای
 او هم از زمان که هاست که طواف میکنند دو مرتبه شرا و بهر روز که میکشیم
 قضایش در عنوان ملائکه انشاء الله آسمان در او محرو و کشتان هست
 میگویند که او را از شکر و سفتند مانده که در آسمان اجل علیه السلام بود و
 حسین در او هم حجره بوده که اثرش را بدین حد و در حد حشر با ان اثر محرو
 خواهد شد و این کیست حشر انضاض است و ابرای که انضاض و تاثیر آیه
 درین کیفیت بزرگ تخلص معصیت کازان بواسطه ان سید مظلومان از عدا
 نیران **باب بیستم** تحقیق عطا فرموده خدا تعالی تا او را درین
 مکان مخصوص که مشرق و مغرب داده و از ان خصوصیت چند بهر مرتبه بچنان
 ذکرش در دنیا با خیرام مدفن انشور خواهد آمد و تحقیق فرموده بزرگ و
 مقابل انچه عطا فرموده بهر از صفتا و خصوصیتا میگویم زمین در او معد
 جواهر طلا و نقره هست و حضرت حسین علیه السلام در او کوه و یا قوت طلا
 و نقره زمین تحقیق خدا تعالی رو داده در او از هر زوج هیچ از برای مکر و حشر

حسین

باب البطلان

سایر مردمی که در دست مردم کلاش ریخته و آب علف بیابان را در
جایز است و نوشیدن از نهیها مملو که هر چند محضیل از آن افاضات آنهاست
باشد بلکه شاید از اینجا است استحباب از دادن بگزارنمائی که نشسته باشند
چنانکه در باب عصاد و غنای حضرت خدای علی علیه السلام در دایره که
فرمود بنصرت که از تشنگی افلاک بباریدند و فرمود لکل کبیر آجر
یعنی هر کس تشنه را سیرا کردن آجر می داد در حق اینجا یک آجر
است و البتة سایر صاحبان روح در دایره است زیرا که از برای هر صاحب روح
حق است و آب از این جهت که در وقت غرض بر حیوانات مملو
و مثل آنها از صاحبان نفس محروم که در اینجا آب است اینها را در وقت
مورد سیرا از جهت خوراندن بر اهل کوفه مخصوصا که از سیرا داشت
زیرا که آنها را سیرا سیرا کرده بود و بکشته در شهر کوفه که خشکسالی بود
و بکشته در جنگ صفر که اینها را سیرا می نمودند و مانع بودند از خوراندن آب
جنگ نمود و سیرا می نمودند و بکشته در زمان سبقت ملاقات حضرت
با لشکر علی علیه السلام و تفصیل در کتب مزایا مسطور است چنانچه
مخصوصا که از برای انجمن صاحبان ابرافان بود زیرا که او از عطشها پرور
منافق بر ضد ظاهر سلام الله علیه ها در وقت ترویج اتحاد بعد از این
طالب علیه السلام پس انقور غامضان کردند همی که از این حقوق برآ
انقضی چنانکه از ایشان خواهر قطره ای نمون بر اطفال شیر خوار و خو
و ایشان نمود طفلش را که از تشنگی درشت پامید معهود مردم نکردند
پس از آن با بخور در طلب نمودند و تشنگی کام جام شهادت نمودند و ما

باب حبس آبها

خلت قبلك تجزأمان من ظمأ كلاً ولا آسند نوبه انجالا کمان نذارم
پیش از تو در ناله زاری که از تشنگی هلاک شود چه قدر که عجبست و نه بیشتر که
هلاکت نماید و اشتراک و جبر و همراهی که به دست تشنگی است و در
در جهت عضو شربا به تمام کرده بود اما البتة که از تشنگی خشک شده و
افسردگی کشنده اما جگر میبارد که از تشنگی ناله پاره شده چنانکه خود را بجزای
فرموده است بکلام را و جبر را در بار حق قیاس ظاهر و خالص تشنگی خود را فرمود و تا
الوقت اظهار نکرده بود و او وقت بود که در مقابل لشکر ایستاده و از زنده که
خود را می کشند و یقین دارد که آنها هم میدانند که بعد از این زنده که
نخواهد کرد و در آن چنین میفرماید لآن اسقوا فی قطرة من الماء فقد
نفتت کبدی سیر الظأ یعنی حال که به پیش خاکی می رسیدند که نخواهم کرد
اقلاً بقدر قطره از این من دهید که حکم از تشنگی ناله پاره شده و اما از برای
مبارک از تشنگی تشنگی و گردید در دهن جروح کشنده چنانکه در تشنگی است
و اما چشم مبارک از تشنگی نار یک کشنده چنانکه در تشنگی جگر جگر است
بجای از دم علی تقی و علیه السلام عرض میکند و لو تراه اذم و هو یقول
و اعطشاه من حیوان العطش یبینه و یبیه السماء کالدخان یعنی هر که
به پیش و نایا دم در دایره که میگوید و اعطشاه بموتی که خالی کشنده تشنگی
او و انما مثل دود کونایا از این باشد که بگوید چشم از تشنگی میباید رسید
باشد که دنیا پیش او بره و ناز کردیده پس از برای هر عضو که تشنگی توانا
تمام کرده در مقابل و اعطشاه پس چنانکه تشنگی در دایره که در تشنگی
ما است آب کو سبید بالدماء مرگ آید بکشته اعین المذکر و انکوا الظأ

عنوان چهارم

مَدْحُهُ لَمْ يُحْصَ كَمَا كَانَتْ لَهُ حَبْرُ امِيَّةٍ الْاَلَا يُحْصَى بِعَدِّ كَرَمِهِ كَيْفَ شَهِدَ بِحَقِّهِ
اعْتِنَهُ زَابِلُ خَوْنِ كَرَمِهِ كَرَمُهُ بَرَوَسِيدِ كَوْنِهِ كَرَمُهُ كَيْفَ بَرَدِ بَرَدِ بَرَدِ بَرَدِ
مدح و منقب و بشماره نمایی هر چند اینها دریاها برای او مرکب باشد
باب در بیان رحمت است و افضل اشجار سجده ایچنان است
که از کثافت مستظا ایضا الله بحسن مؤسسه کلمه الله رسیده تحقیق در
روایات وارد شده که او را مقصد بود در محل و بحر حضرت حسین و افضل شد
خدا مخلقه بنام او بود که از جانب رب عز و جل سید و هر چه الهی است
یجری الخلاء و متولد شد در آن درجه حیات عیسوی و تحقیق وارد شد
که او هم در کربلا بود **باب در بیان رحمت نایبها** از برای انحصار از آنها
حضور صیغه است زمانه که بر هر چه شهادت نماید کشت ملک دریاها انداخت
بر اهل دنیا یا اهل الجوارا لیسو توبی الرحمن فان فرج الرسول قدس
یعنی اهل دنیاها پیوسته شد خون و الم و از برای که پس از خدا شهید
باب در بیان کوهها است از آنها طوسینا است و تحقیق و است
که انجمن قحضر حسین بود و او عبارت از کوه بود که در کربلا
بر کشته اهل عالم این مایه که تا مل و کوه خالان فارابی مدینه و مصلای
فرمایش امیر المومنین که فرموده از الله بنا بتیذکم سیدنا الشفیع بنی نعیمنا
العواصف فی الحج الخیار فمنا عزی منها قلبی یبذل و ما یجی منها فانی
مهلک بر دوش دنیا میگرداند شما اصل گردانید کشته در دوزخ که او را
بالکاستند سجده ها دریاها کشیده باشد پس ایچنه غرقه از آنها بگری
نخواهد و ایچنه بخار یافته از آنها بسوها لکاست و ما عینا اینم که

ششم

در بیان اجزای انش

ششم از کسای خواهم شد که مشمول اغراض و اما داخل و انا را هستند
عز و شوی پس از آن داخل انش شود و این کشته و رو به لاک زمانه که
بانتها رسید عینا اینم چه حال خواهد داشت لکن و میباید که قرار گرفتن
بر کوه بود حضرت حسین یک از وجوه استقرار امیدواریم سلا و کما
باب در بیان اجزای انش اما انش بر تحقیق عطا
فرموده و از نوع انسان مخصوصا اصحابی چند که خود از برادر و
فرموده آنها را به فرمانش خود و متیکه شاعرا از او شافعی را
تلاوت و دعا استمال گرفته و خطبه با کمال فصاحت و بلاغت با اصحاب
فرموده و در فقرات او فرموده اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا
خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابی و وصل من اهل بیت فجزا که الله
عنه خیرا حاصل معنی آنکه بدرستی من عینا اینم برای هم یکسان از اصحابی که
دارد و بیکو کار باشد از اصحاب من و اهل بیت که بیکو کار وصله رحم
کنند باشد از اهل بیت من پس چرا که خبر دهد خدا تعالی شما از من
که ظاهر مدینه و از ملا خطه خال آنها و عطا فرموده و از آنها نیز شعری
که از برای آنها صفت بان بر کوه محبت مخصوصا است اضطرار که ظاهر
او را باضال مخصوصا اضطرار که داخل نشو و افراد اضال مقرب بکوه
عالی هم بلکه هر که بگوید ناها به درستی اینکا معصیت پروردگار
کوشا میخیزد نداده و درستان عمل خود بر عینا اینم که ظاهر مدینه
از ملا خطه بعضی از آنها در لطف و سبیل و جراحت و زخم بر بدن خود
دروغ شورا و تحقیق بعضی از معتمد بر حکایت کرد که در بعضی از

مالکین

عنوان چھٹا

ما جبر طایفه هست از شیعه و از برای آنها اکیفیت مخصوص هست و در
صورت ذوق و سینه دین دعا سوال و انقباض و انبساط و اینک آنها هم از بعضی
میکند و از آن هم بر معیارش زنده مشغول میکنند پس از آن در جبین سر کمر
بسیار دین و خورشان را مکتوبان انشیزند و عجب میکنند و میگویند ما این
باب هم از برای انشیز و اما طایفه جن پس عطا فرمود از آنها برای این چنین
افشا که آمدند بخدا مشا انشیز وقت بیرون آمدند از شهر من خضر از آنها انشیز
الموعود حشر و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
و یکبار از انشیز انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
درد دنیا از انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
نیز از آنها انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
فرمود و انشیز از آنها مرشد خوان از مرشدان و انشیز و انشیز و انشیز
که تو خوان و مصدق کو با تو بود از نظم و ترکیب در کربلا و در حبس و در
انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
و عطا فرموده انشیز از آنها انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
داده و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
خاله کربلا افتاده و از آنها این نحو و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
من الحزن شیخ و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
نات انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز
انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز و انشیز

باب حوا فانی

نماید مرزها هاشمیه و او ندو و نوحه نماید خضر حسین را که بر کشته
ایضا شاد و در میان و سیل و طوطی زیند و صحنه ها رختها که مثل دیناها
صافست و پوشید ز ختنها سیا را بعد از پوشیدن کفان سفید لطیف با
در میان خضای خورشید تجتبی و فراز داده خدا بعلی و خوش
موشه خوان الخضر در کربلا قبل از دفن الخضر چنانکه در روایت اهل بیت
که معکم کشت با جماعه علی بن مریم و دیگران و در حکایت سبعیه که دید او را
علیه چنانکه بعضی بشارت خواهد داد که در شبها اینک جسد مبارکش بالا
خاک افتاده بود انجیوان کور نشتر آکیده در روزان جسم پاک نشسته
صبح کوبیم و با این که خضای خورشید است
تجتبی و مخصوص فرموده او را با پیغمبر که می تویم بر تخر و شاید همین
است بود که بدو و الجناح هم می تویم که تو که ناست داشت صاحبش
دو نشسته معقد دارند نفس صاحبش را نفس خود و در تیر است که
انکه و فیکه بعد از کشتن قال ان یاد کار و کمال الجلال و اورد و شریعه
فران کوبید که داشت و الجناح دهان خود را با پس خضر را و فرمود
عَطَّشَانْ وَاَنَا عَطَّشَانْ وَاللَّهِ لَا أَشْرَبُ حَتَّى أَشْرَبَ یَعْنِ الْجَبَّارُ وَهُم
تشنه و مرهم تشنه ام بخدا آب بنوشم تا تو سیر افشو و رفع راسه
پس انجیوان بجز زبان بر داشت سرش را یعنی میوه ای من سیر افمیشو تا تو
میل نمزای و سیر افشو فقال الخضر تم اشرب فانما اشرب یعنی نوش
من هم بنوشم ثم مکیده الی الماء پس از آن دزد کرد دست مبارکش را بسو
اب پس واقع شد آنچه واقع شد که در محل خود خواهد آمد و فراز داد

عنوان چهارم

مظلّم از فاندان انحصار در حاله که گویند **تَوَاطُلُهُ الظِّلْمَةُ مِنَ امْتِدَادِ**
مَلِكٍ اَوْ مَلِكٍ نَبِيٍّ یعنی اظهار ظلم میکنم از امتی که کشند بر خور
 بهریش از او و از ناچار و مجبور که دهند او قرار داد باهل بدش در دعا
 جهاد کنند و بعد از شهادت اشتر و چنانکه در دو آیت است **وَيُحْيِي**
فُوتُوهُ و از ان شتر بکنا که سوار شده و او را در صبح روز عاشورا
 و خطبه فصیح بلین بالا می کشد انشاد فرمود پس از ان پانزدهم عقیقه
 بن ستمکار فرموده که بر بند او را پس ان حیوان با انحال بود و فیکه انحصار
 را شهید کردند پس انقدر سر را بر زمین زد که هلاک کرد پس بنا
در بیان انچه مخصوص فرمود با و از اوضاع در دنیا
 با اینکه خدا تعالی از او فرموده دنیا را اولیا بخود و لکن مخصوص
 حضرت حسین را از انچه که منع نمودند از ان با طعام و کد اشند
 افتاده بر دو خاکها یعنی با اینکه عطا فرموده با و سچیز از جنتان
 چیزهاییکه از منع نموده بودند از انها پس قرار داد بر ان انحصار را داد
 و اطعام و عمارت متصل را نه تا روز قیامت اما ان بطن به دست خدا
 تعالی قرار داده و از ان مخصوص بر ان قرار دادن نزد قبرش در شب عاشورا
 خرابه که به دست هر کسی که آید در شب عاشورا نزد قبر سید شهادت
 مثل آنکس باشد که ابطافه باشد لشکر حضرت حسین را و از انچه است
 میشود که از ان که اجزا و اول اجزها است که عطا میشود و روز قیامت
 زلفه که در ده حضرت حسین عطف است باشد اجر و ثوابش زیاد میشود
 و از انچه است که شیعیان امام ائمه و جانشینان در هر شهر و مکان با یکدیگر

و احشا

در احشای مخصوص

و احشا میکنند بهر مبارک حضرت حسین اربعه میبند و قرار داد سبیل
 البراکه و اینک مختص است با نکند در ده حضرت حسین باشد و هم چنین اطعام
 و احشایان در عزیمت ان پاره تن سید کاینان مستقر است دائم مخصوصا
 در شهر محمدرضا که شخص ملاحظه بنایه ضاف تعزیه ان بزرگوار در عرض
 سال و هفت با ایام نماید یعنی در هر روز قریب یک کرد بوده باشد
 اما عمارت و فیکه بیلان نیز او را در بیان عزایان ان انقدر عوضه با وعظا
 فرمود چنانچه خیریل از جانب رب جلیل خبر داده و در آیت نموده و از اعلیا
 مکرمه درین خواتون سیدتیجا علیه السلام پس قرار داده عوضه و از آیه
 که **اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** و در کثرت و زیاد است تا روز قیامت ایامی بپوشد
 معظمه و شام شاهد شرف را که معمود میشود زمانه و تمام میشود تعبیرش
 لکن هر محضر سید مظلوم را از روزیکه بنیادش تا زمانه که منهدم ساختند
 متوکل بعد از ان خود خوار کنند ایا انمومر بعد الايام خلقا و سلاطین
 و بلا شغال نام دانند و نهایت ندارد و متصل بنیاه و تفاسها و بنیاد
 دهند ها بطلا و بلور مشغولند **اِنَّ الْاَوْفَاتِ تَجْمَعُ اِنْ سَبَّحْتَ** و از اول
 زمانه تو قم در عینا که بنیاد بود تا حال که عمر شریفش رسید و ندیده آمد
 شد که یک روز مشغول نشوند در کربلا بعبارت و درین و محضر و محضر
 متوجه گوید که در سنه هزار و دویست و پنج که اول زمانه است و من بپایان
 عتباعرش در دنیا بوده و عمر قریب به بیست و شش سال بود تا پارسا که عبا را
 سنه هزار و سیصد و شش باشد که از ان صفتی مر اجعت تا در بیان نموده و
 بر سر او متفرق از امامان حقیر کشند در ده و فانی انکان عرش و ان

مستحضر

عنوان چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم و قد فرغ من كتابي هذا
و بعضه انما هو من توفيق الله عز وجل و بعضه
من مطالعة و تدبر و توفيق احقر بعل مد و طاهر استر و ابدت تار و
قيامت بجهة همان نكته كه ذكر نمودیم قسم هشتم در بیان احترامات
كه مخصوص است بآنحضرت و متعلقان آنجناب از زمان حمل و زایش تا بعد از وفات
قیامت پس اول آن احترام خاصه كه ذكر آن حالات و احوال و اشراف و احوال
الله علیه اظهر میكش بجهة بودن آنحضرت در محل آنحضرت و چنانكه در آیه
دارد یا محمد و فیما بین حضرت رسول كه با و فرموده آیه ارفعنی معك و جعلك
ضوء و سئل عن آية هذا الخلق یعنی به درستی من میدهم در پیش رو تو
و ضیاع او به زود كه متولد شود از توجهی بآن انجمن و فرمایش خود آنحضرت
لا اخرج آیام حمله بر فی البیت المظلم ای مضیاج یعنی تو از حالت من
مخارج مینماید در آیام حامله بودی و بنا آنحضرت در خانه تان ای بچراغ و باز فرما
آنحضرت كُنْ اَسْمَعَ الظَّالِمِينَ وَ اَلْتَسْبِيحَ مِثْلَهُ یعنی تو كه میشنیدی
صد آندیس و تسبیح را از گوشه خود و فرمایش او نیز ای كَلَّا اَمْسِكْ
فِي الْاِسْمِ شَخْصَيْنِ نَوَاسِیْنِ یَقْرَآنَ عَلَیْ یَعْنِ به درستی من هر زمان كه به
خواهید در خواستید بلكه دو شخص نورانی قرآن تلاوت میكنند و در من
چنین خضر پیغمبر و مكر قرآن تلاوت مینماید و كاهه بر ابان و فرمود
و او میپاشد و یم آنها احترام خاصه بآن حضرت و لا دن آنحضرت بود كه
بتحقیق صادر شد در حین و لا دن پنج قسم از جانب ب عزت پس روح فرقی
خداوند متعال و ان رُحْمَا الْجَنَانِ وَ طِبُّهَا كَرَامَةُ مَوْلَا وُلْدِ الْحَجَلِ

صلی الله

باب احترامات مخصوصه

صلی الله علیه و آله اینكه در بخت و پا كنه كه او را بجهة كرامت
مؤلو كه متولد شد از برای محمد و و فرمود خدا تعالی بحور العین فریقین
و ترا و دن لكرامه مؤلو و الحیكه كه زینت دهد خود تان را و هم دیگر از این
كنید بآنكه ائمه مؤلو كه متولد شد از برای محمد و فرمود خدا تعالی مؤلو
بالتسبیح و التمجید و التكبير لكرامه مؤلو و ولد لی محمد علیه السلام
علیه و آله یعنی صف صفت بر خیزد به تسبیح و تمجید و تكبیر گفتن
برای كرامت مؤلو كه متولد شد از برای محمد و و فرمود خدا جلجل بحر الینك
اَنْ اَهْیَظُ اِلَیَّ نَبِیَّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ وَ اَلْقَبِيلُ الْقُلُوفُ مَلَكٌ
عَلَى الْجَبَلِ الْبَلْبِ مَسْرُوحٌ عَلَیْهَا قَبَائِلُ الدَّرِّ وَاَلْباقُونَ مَعَهُمُ الرُّوحُ الْبَقِیُّونَ
و ایتیمم حراب من نور و ایتیمم حراب مؤلو و یعنی ای محمد بن نازل شو بگو پیغمبر
من محمد و اهل از قبیل كه قبیل هزار ملك است كه هر يك از آنها بر اسبها البلی
سوار شده و از غنمه همدار دنیا قوت بالایشان و بن گذاشته شده و با ایشان
رومائیون كه در دست آنها حوریها از نو است و با اینها اجتماع بر این
دهید محمد را بجهة ناز متولد شد او پس نامش را درین کیفیت و همچنین
از برای این صفت و لا دن سیم آنها احترام خاصه است كه اسم گذاشتن آنحضرت
بجهة آنكه خداوند جلجل با پیغمبر و خیر فرمود و درین حد سابق و آخیره این
الحساب یعنی خبر دهید بجهة من محمد كه به درستی نامید من امو لو را حسیز
پس اسم گذاشتن با و از جانب ب عزت بود مخصوصا و تحقیق در كتاب خودیم
او را اسم برده و وصف فرمود او را با و صفا مخصوص و قرار داده بآنكه خدا تعالی
نامها مخصوصا آنكه در دنیا است چهارم آنها احترام خاصه بآن حضرت

الحضرت

عنوان چهارم

آنحضرت فرمود که خداوند عالم در میان شما نبی بعد از من بگذرد ان امام مبین از جبرئیل
بجبرئیل امین فرمود که بعد از من نبی با فناء و بقاء نبوت عرقه و قال له انی انما
ستقبله لغزوه اوذا وکوبا وکبه در دست است تو به و کذا و امیکشیدیم
انها احرام خاصه است بر اقباله آنحضرت زیرا که خداوند تعالی در وقت ولادت
حضرت خود به مخصوص فرشتگان فائز تو بر حور با جبهه از نور و ایا آنکه
قابله باشند بزرگ آنحضرت ششم انها احرام خاصه است برای کهور و جنب
از هر که بپا او در ملک خطرین کهور و ان بزرگوار هضم انها احرام
خاصه است برای کهور و جنب ان امام انس و جان که قرار دارد هر که هضم او را
ملا نکند و میکشاید هفتم انها احرام خاصه است برای ذکر و توحید کون
آنحضرت در کهور که قرار داده ذکر و توحید را در آنجا میفرمود انها احرام
خاصه است برای روضه و شب آنحضرت که قرار داده از زبان پیغمبر
انها اشرف و ابریکه برای دست خاصه کبر فاطمه زهرا شریفه است که الا
از ان مقصود نمیشود لکن از اینجا که حضرت رسول اشرف و افضل توازن
جهت محقق است بر آنحضرت سید الشهداء و نسبت بجامه انبیا مصلحت
که با برود زیارت ان مظلوم عرض میکند عنک ید الرحمة و رخصت
من تدبیر الکمان و تدبیر فی حیر الاسلام یعنی خاندان ترادست رحمت
و شبر خورده توازن پنهان ایمان و پرورش یافته در اغوش اسلام هم
انها احرام خاصه است برای لباس آنحضرت هر چه در فرشتگان خدا تعالی است
لیک و مخصوص آنحضرت رسول الله بعد از آنکه پوشانده او را بخرم و هده
هده اهدیه ها را که المحبین و انا الکسبه ایاها و ان محبتهم از نصیب

جنان

باب حلال و نامحرم

جنان جبرئیل بعد از این لباس هدیه فرستاد او را پروردگار بر آنحضرت عطا
فرمود و من پوشانند بگو او را و به در شرف و دین لباس از پرده ها از آنکه
میباشد یا نه هم انها احرام خاصه است که بقبر و طهر انسر و قرار
داده شده که قبل از دفن و زیارت نموده انجا همه پیغمبران آنحضرت آدم
کریم تا خاتم انبیا و شنیده شده که بزرگوار زیارت نمایند و از پیش از آن
صاحبش در او قرار هم انها احرام خاصه است که قرار داده برای
چشم آنحضرت چنانچه از دین او و محبه او در دین معلوم میشود و به ذکر
ذکر او خواهد آمد سیم انها احرام خاصه است برای خون آنحضرت
که ملکه از عالم بالا فرستاده که در دست پیغمبر بر لبه اخذ و جمع کردن خون
شریف آنحضرت او را در چهارم انها احرام خاصه است برای آنکه
که در مصیبت او جاری شود و قرار داده ملائکه را که جمع نمایند و از او
نماید بخانان بهشت تا مخلوط و مزج نمایند و از باب حیوان یا نه هم
انها احرام خاصه است برای حمل سیلا اسل چشم قرار داده که میساید بر روی
و نه دلیله سنا هم انها احرام خاصه است برای مجلس و قرار داده چنانکه
معلوم خواهد شد ذکر خواص مجلس هفدهم انها احرام خاصه است
او قرار داده که او را شفیع ملائکه نموده در حین ولادتش اما شفاعت غیر
او از نشانه ائمه مخصوص نوع است است در روز قیامت پس عطا فرمود ان
حضرت پیغمبر را علاوه بر او هیچکس انها احرام خاصه را بر تن
دو و بر قرار داده و هر قدر نزد بزرگوار شد بقبر و طهر و غسل و پیش از
از پیشین ذراع گرفته تا چاه فرس و تحقیق احیاناً فرمود ان رفیق پاک را

ملف

عنوان چهارم

مدفن جویش وقت خلوت زمین چنانکه خبر داده خود انجناب قنبر در آمد
او منتهای طبع را در آن مرتبه پاکیزه مخصوصا است چنانکه آنکه بکعبه
شرافت دارد چنانکه از حشمت مفاخره کعبه با کربلا معلوم میشود و معلوم میشود
و این گفته میشود که کربلا افضل از نجف است اگر چه از اصل مرتبه
امیر المؤمنین افضل نباشد و چه آنکه بسند کما معتبر از حضرت امین
محمد باقر وارد شده که بعد از خلاق عالم زمین کربلا را بیست و چهار هزار
سال قبل از کعبه خلق فرمود و آن زمین را پاکیزه و مبارک گردانید و بیست و چهار
باز از همان روزگار با شما دنیا ریافت شده که زمین کربلا قبل از آن
خلق بود و مقدار مبارک و همین نحو خواهد بود تا اینکه مراد دهد از خدا تعالی
افضل از بیست و چهار هشت و افضل از هر جا و مسکنها و خدا تعالی در او مسکن است
او کما جود داد و هشت چهل و هشت آنکه مراد از این تریه پاکیزه را از آن
از موضع کعبه هشت و چه آنکه از نجف است و تاجا علیه السلام نقل شده است
و از اعدایان قیامت برپا شد و بداند که زمین کربلا با آن مرتبه نورانی
منا و کزانش می شود و در هر روز از آنجا هشت و بیست و چهار و هشت
میشود و دنیا با آنجا هشت چنانکه در خشنه میشود و سوره کما نورانی در
سناده ها و زمین نورانی و بیست و چهار اهل هشت و آن زمین نورانی که
که منم زمین پاکیزه و مقدس و مبارک خدا که در بر گرفته ام جسد مطهر است
و ستید جوانان اهل هشت و بیست و چهار آنکه ثواب بیست و چهار است و آنکه
تسبیح خوانده شود که آن ثواب و سزا خنده شود و هفتاد و هشت و ثواب آن تسبیح عفتا
میشود هفت و آنکه گردانیدن تسبیح که آن ثواب و سزا باشد و بداند که

در احرام مخصوص

ثواب که تسبیح میشود چنانکه ستید بحر اعلی الله مقامه در مطهر
خود میفرماید اگر میفرماید تسبیح تسبیح عزت کامل بجا می آید تسبیح
یعنی کزانش از آن مرتبه از حیث تسبیح بودن که از جانب حامل خود تسبیح
کنده است هشت و آنکه و قیاس تسبیح تریه زایه سنگر فند و بگوید اللهم
اِنَّ اَصْبَحْتَ اَسْبَحْتُ وَ اَهْلَاكَ وَ اَحْلَاكَ عَدَدَ مَا اَدْبُرُ بِرَبِّكَ ثواب
همین کردن نماز عیش نوشته میشود تا میباید آن تسبیح در کدواست
همچنین اگر در وقت خواب تسبیح تریه زایه بر سر خود گذارند و همین در کدوا
بخوانند تا صبح ثواب کردن نامه عمل نوشته میشود چنانکه از حضرت سید
علیه السلام روایت شده است که در حدیث آمده اِنَّ اَلْحَبَّ عَلٰی رَاۤیِهَا حَرٌّ
المحب الشَّعْطَةُ ظَاهِرٌ مَعْنٰی اَنَّهُ بِرَدِّهِ سَجْدَةٌ یُؤَدُّ بِرِغَاكُ قَبْرِ الْمُحْضَرِّ
شکافد پوده ها که هفت گانه است بزرگ بالا رفتن یا مراد از حجب کناهنا
هفت گانه است که مانع میشود از قبول اعمال چنانچه در روایت معتبر
جبل است و به درستی سجد بر خاک قبر آنحضرت بوزایه میبکشد هفت زمین
را حسنتی ایا این فضل و ثواب محض سجد کردن بر خاک قبر است یا شامل این
مهرهاست متعارف هم هست که از کل و خاک قبر مطهر درست میکنند و معاویین
غار و اوایت کرد که از بزرگ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از خاک قبر مطهر بود
درش میفرستادند و آنجا را مسجد میفرمودند و او را بنویسند که بر او فضیلت خاک کی کند
و همچنین غیر از آنکه ثواب و آنکه بر است سجد بر خاک قبر مطهر را که
افضل از خاک است و در هر روز آنکه خون بدن هر کس حرام است و از حضرت صادق
روایت شده که بمثل کوشش و کوشش و هر کس بخورد و بیرونمانان میت خواند

و اگر چه در این کتاب مذکور است که تسبیح تسبیح عزت کامل بجا می آید تسبیح

عنوان چهارم

مکر خوردن طبعی غیر حضرت حسین علیه السلام بجهت شفا یافتن دانه زار او و
 او و نیک او و عجل اینها نیست است و در حدیث از ابن ابی عمیر و بسند
 معتدله میگوید که من حضرت خضرتی عرض کردم یا خدا لا اله الا انت طبعی طبعی
 الحسین علیه السلام قید قطع بود و یا خدا عجزه فلا یستفیع به یعنی بر میآید
 از کلام حضرت حسین و منقطع میگوید و او بر میآید از غیر این شخص منقطع
 میشود و بیست و نیک قال لا اله الا الله لا اله الا هو ما یاخذ احد و هو یترک
 ان الله یفعل به لا یفعله الله حضرت فرمود چنین نیست قسم بخدا اینکه
 معبودی بجای نیست مگر او بر نداشتند و اکیس با اعتقاد بر اینکه خدا بیعلی با و
 قطع خواهد داد مگر اینکه دفع داده خدا بیعلی او را بیست و هم چنین ارش
 میبرد و هرگاه مضموم نشود زیرا که مسح میکند با و حق و شایعین و زایل میشود
 اثر او چنانچه در دنیا یا نشد و مهر کردن او هم طریقه داد دنیا و هم آنکه برنگ
 نکند داشتن طبعی را و از در خود دعوت و عز از خطا و فسق و قبیح بیاورند
 نکند از در چنانکه در حدیث **در آنکه** آنکه کذا شستن طبعی بر آن بود
 و از منافع تجارت باعث برکت در چنانکه در روایات است **سین** **در آنکه**
 آنکه در خبر آمده حکایت اولاد که بزرگترین بزرگواران علیه السلام و آنها آنکه
 یعنی کلام درون دهان اولاد آن از بزرگترین بزرگواران یعنی بزرگواران
 شد و اولاد بزرگواران و تریه نماید بزرگواران او امانت از بزرگان **چهارم**
 آنکه و قبیح او هم از میت باشد از میت در قبر سبیلان از خدا است تحقیق
 در خبر آمده که کذب و نفاق را و اولادها را و امید و نفاق و کذب و نفاق
 در غیر اینها و در آنکه مکر و نفاق را که تعلیم بکار از آن علیه السلام مکر
 از تریه

در اخرا مان مخصوص

ترتیب با و مکر است و دیگر در بین او و از آن و در بین میان آنکه یا از آن
 آنکه در دست مسحت و مخلوط کردن منوط با تریه که با ایشان **در آنکه**
 به دست و در کمال موجب قبول نیست است بجهت **هفتم** **در آنکه**
 در دست و در العین تریه را که مطلقند بر آن تریه از هر ملک که چنین فرقی
 آمده باشد **هشتم** **در آنکه** به دست این تریه را بر داشته هر ملک و خدا
 او را بخلاف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن بزرگوار هم با نفس نفی خود
 او را از اندرون و در کمال حضرت است و آنکه از او اخذ میشود چنانکه حضرت
 مذکور میشود **نهم** **در آنکه** به دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 آنحضرت و بیست پیغمبر صلی الله علیه و آله و در دست و در دست و در دست
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که آنها از ظلم اغداشید کشته اند چنانکه در
 روایت معتبر است بجهت آنکه به دست است تمام او با عجز و انانیت
 و تحقیق این تاثیر بوده قبل از دفن او و چنانکه ائمه افاضت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 میباشد و این است با کمال به بیست یکم **در آنکه** به دست و در دست و در دست
 بخوش و در هر جا که بود وقت و غیبت شستن حضرت حسین چنانکه در روایات
 کثیر و ظاهر میشود از جمله آنها روایت تریه است که در روایات مسلم بود مکر او
 غایت و خاصه و ذات مکر و مکر او را جبریل و قبیح او را و خود پیغمبر
 و قبیح خود از بزرگواران و بزرگواران خود و در دست و در دست و در دست
 جو و عظام و جو و او را با مسلم و او تریه و جو و او را با مسلم و او تریه
 نما اینها را و در فای که قبل بخون شد اینها را و وقت و در دست و در دست

عنوان چهارم

ام الله كويديش كذاشم او اذ شيشه وهر روز نكه ميگردم با نخل كو
ميچوم تا اينكه روز عاشورا شد و ماه محرم وقت صبح باو نظر نمودم و
در حال خود با منيت پس از آن بعد از زوال غايه نمودم و ديدم انجا كه
خون تازه شده پس صداله بلند نمود و فرمود كه بشيد سكه كو بديدم
شيشه را و در پيش كويديش خون از او ميچوشيد بديست و در و بجا
انكه به در شيشه داخل شدن بر رويي كه بالا مورخ خون و باعث اندوه و
مهاجرت او مشاهده و محسوس است بوي جان حضور او و قبيكه نزد يكديگر
حضور آن ملك كه نظر كردم بغير رويان پس على اكبر ديدن پا او چنگا
دو دو با دست از روي حرمه كمرن نظر كردم و در شيشه يعنه به در شيشه
با نخل هر كسيكه نظر نمايد بغير روز ديد اش در پاين پايش پس يا تو هر دم
ميكني با نخل و قبيكه تصور كن به حالت بد و پيش پاين بخوبديست
انكه به در شيشه اين ترتيب پا كنم بر داشته شده دست هر ملك است كه به يار
خضر سنجي آمده چنانكه در روايت آمده ان كل ملك الى الله صلي
الله عليه و آله و كا معه شئ من ثمره كذا يعنه به در شيشه هر ملك كه به
خضر سنجي آمده با او بوده فكر از خاك كرا و هم چنين معبوض و بر داشته
دست هر سنجي است كه زيارت نموده كرا تا كه بجهت ازان بر داشته و
انكه نموده و بدن خود را بان خاك پاليعا البده پس او مقام هر سنجي را در
چهارم از احترامات انحضرت اخلاص خاصه بود كه مقدس بود و خدا
تعالى او را مقارن با هفت حرمه انحضرت كه بعل نمايد از هفت حرمه كند
كرا و از لال نوري در جلالت و امين كدر پس خداوند عالم مقارن ميفرود

در احترامات خاصه

ان هفتك را با عزت و احترام از جانب خود هفتك و يا از غير او در هفتك
و به جهت كذا ان اعزاز و احترام غلبه ميقو بر هفتك او و بجهت ملاحظه
كردن اينحضرت از فضيله هفتك معذرت كه قريبي بجهل و قسبه ميسو و اله
على الحمايه ذلك و هرگاه از اده نماي قصد بوقايت طلب پس ملاحظه نما
تفصيل اين فضيله هفتك ها انكه حرمه انحضرت و حرمه كند كان و كذا
ميگويم به در شيشه از لال و هفتك حرمه انحضرت است و مقبول و مجروح
از دست دشمنان عنوان است جدا و از انجا كه كرا از الطاف و از انجا كه
از الطاف واجب بر خدا تعالى انكه دليل نمايد و اياي خود را به ذلك
كه در اتم و متفرد باشد پس بجهت قرار داده بواضا با ان ضعف و
احتياج ظاهر چشمها عالم پر كرده بوندان غنى و صولت هيبه و
و نمكن در دها و قرار داده بود بجهت مولا مظلوم و در ضعف
پس اول كسيكه دوست داشت كشته شد و از ان عبارت از معا و به
امر با احترام و در شيشه بود كه به بر بند و صيت نمود و ميكن رفت
اخاف عليك من الحسين بن علي لكن اذا ظفرت به راع حقه فاذله
كيد رسول الله صلى الله عليه و آله و معه انكه به در شيشه ميسر بر توان
بر علي لكن زمانه كه ظفر نافر بود و غالب مكر را و مواعان نماحق و از انكه
به در شيشه او پا به جگر سوزان است صلى الله عليه و آله و هم چنين اول كسي
انقول انشرون نو كعبه ان زوليد حاكمه باشد كفت اعوذ بالله ان
استل به يدك يعنه پنا ميسر بجهت از اينكه من مبتلا باشم بر چنين خون مظلوم
و بجهت احترام و بواضا بر كرا و بر سعد ناله كه انشرف قرار گرفت بجان

عنوان پنجم

و برادرش حسن مجتبی علیه السلام آمدند و در آن طعانی از او بود
 یا بجهت او بود بدینست که آنرا شرفیاف خاصه بود برای لباس آنحضرت و به
 محقق که مخصوص فرموده خدای تعالی آنحضرت حسین علیه السلام را اینکه
 مکرر از لباسها هفت مرتبه برای آنها هفت فرشته شاه و اختلاف رنگ لباسها
 آن دو بر کوار مشهور و سترا و در آنست که کوراست لکن مخصوص فرموده خدا
 تعالی سید مظلوم را از لباس خاصه که حضرت خیمه مآب به مبارک خود را
 بپوشانده چنانکه چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام گوید بدید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله رختی به پرفاقت حضرت حسین پوشانید که در دنیا مثل او ندیده بود
 پس سوال کردم از آنحضرت فرمود این لباس هفت است که هر یک در کرم عطا فرمود
 او را از اینجسین و من خودم پوشاندم او را و بود در رختی بود که از پرها ناز
 جبرئیل است و پوشانده باز خدای تعالی نیاز مظلوم را از ملائکه که بران در دنیا
 گردانده اند و از حله ها هفت مرتبه است ملائکه چنانچه خواهد آمد بقصیلش
 ان شاء الله **عنوان پنجم** بدینجا محل غلو آنچه ذکر کردیم از لطف خدا
 در آنکه تعبیر کرده شد از نوعی بوضع و گذاشتن خداوند عالم در آنحضرت را
 بر سر حضرت حسین و چون این فقره گنایه است از سه قول نهایت نظر رحمت
 با آنحضرت پس غلو این لطف در دو چیز بعامل آمده چنانکه در دو قیاس صحیح آمده
 از فیض رب که بنوعی انجذاب رسیده و در میان چنانچه است که یکسان است و سبب
 بسبب آنحضرت اما اولی آنست که او مشهور است از آنکه حق که با او
 بیست و نه مرتبه بر مقام بلک بر صفت او هر از متفرقان آن مرتبه آنکه قرآن
 امانت دادند و او را **عنوان ششم** بدینجا محل غلو آنچه ذکر کردیم از لطف خدا

مقدمه اول

که قرار داده شفا داد و تربیت مظهر او و اجابت دعا در تحت قبه او و عید
 آنها و اعظم آنها و اجل آنها آنکه مخصوص فرمود او را آنکه سبب کشته شدن کان
 او را سبب عالم رحمت خود قرار داده و بجهت خلق فرمود آنها را تا انا فاضله است
 نماید آنها و عید سبب واسطه وصول رحمت خود را آنحضرت را قرار داده و چون
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود قرار داده حضرت حسین را از حضرت
 و قرار داده پیغمبر را از او را بجهت فرمود حسین می و انا من حسین پس آن
 محل وضع دست رحمت خداست و او از رحمت است و رحمت از او است و غلو
 او را در دست رحمت و تربیت داده شده در آنغوش رحمت و شپور خود را از آن
 و برورش یافته گوشت و خون او از رحمت و نور دیده رحمت است و برده مان
 دو چشم رحمت است و در آنجا رحمت است محل جلوس و نشستن او و نشین رحمت
 و مرکب او و شرف رحمت است و داخله او ظهور رحمت است و برکت او بسو رحمت
 و مظهر خاص رحمت است و مجمع استلزام رحمت است و جامع وسائل رحمت است و منبع
 چشمه رحمت است و مشرع و ادرین بر رحمت است و محل غلو رحمت است و برده مان
 رحمت است و منبت نشا آن رحمت است و محمل ماده رحمت است و ابرها
 فیوض رحمت است و بسبب او حاصل میشود بسبب موضع عفو و رحمت و غلو
 شدن در ذریه و واسعه رحمت و بسبب جم کردن بر مظلوم محقق میشود و منبت
 شدن بمقتوب و واسع الرحمه و او است رحمت موصوله و رحمت مرحومه پس انا
 ددل تو هم رحمتی و هست تا بونه باشد از کینه کینه کان آنحضرت را در رحمت
 ناصلوان فرستد تو بر و در کار رحمت و کینه شو بر تو صلی الله علیه و آله یا
 صاحب الرحمه صلی الله علیه و آله یا ارحم الراحمین یعنی صلوات الله علیه بر شما و بر شما و بر شما

عنوان پنجم

صاحب جم و صلوات خورشید خدا تعالی بفرموده رحمت کند بهجت خدا و انبیا
برای بنیاد و سبیل رحمت است که سبب نبی است بنیاد است که در کثرت و عموم
و بنیاد است و مقابل بودن آنها با هر یک از اعمال شرعی و صفات دینی و موقوت
بر اینکه ذکر کنیم اول دفعه قدر از او شکر انکه قال الله تعالی انما احسب الا ان
ان یؤثر کسده ظاهر می باشد انکه ایاکان میکند انکه و اگر باشد شده
مهم و سرخو و غایب پس کان نکند انکه که توامد مهم و کان نکند که تو
مهم که گذشت و کان مکن انکه بگوید و مهم از دنیا میگوید و اگر خالق
تو حکم و قادر و غنی است منور است از غیب و ظهور و تحقیق و امل و مآثر و خلقت
خود و برین که اول و جو شده بخطابات تکریمیه بعد از انکه بود چهره مذکور
پس بکلیت احوال کشته پس از ان بخطاب بنات شک پس از ان بخطاب غذا کشته
پس از ان بخطاب نطفه شک پس از ان بخطاب علفه و غنچه خون کشته پس از ان
بخطاب مضعه شک پس از ان بخطاب استخوانها شک پس از ان بخطاب پود
کشته بگوشت پس از ان بخطاب انسان شک پس از ان افاضه شد به عقل و سبب
قوی و همه اینها از خطای برودن و خطایها بگویند و ایجاد است که از غیا
د بر عزت بگویند و بعلو گرفته پس در هر که بمقتضا از خطابات کامل کشت بگویند
متوجه شد بر قوام خطابات تکلیفیه و متفرع کشت بر این خطابات تکلیفیه
اقتضا خطابات بگو که متوجه است و اقتضا خطابات علامه که متوجه است
بنیاد مطلب انکه بر دین تو مخاطب است الان با مقتضای و بصفا و صفت
واجب انکه و مندوبان متعلق بر بدن و اموال و هم چنین مکلف هست بر اول و صفا
و افعاله و اقوال و اموال و مخاطبات که اول یاد کردیم بعد عمل نمائیم بعد بدو

متوجه

مقدمه اول

متوجه شد به بعد از اینها خطابات ارشادیه و دلالت و ترغیب کشته ظاهر
و با سبب از عسر بر حیرت و طلب سبیل بگو خدا و اجنبیل بگو خدا و انبیا
متوجه شد بگو خدا و بر فرض ذات بخدا و تقوا از خدا و بجا آمد و سبیل خدا
و عبارت است بمعنی خدا چنانکه در قرآن مجید و قرآن مجید همه مذکور است
میفرماید مثل ما سبقت الخیرین هر سبقت و مبادرت نماید بگو خیرین
مبارک و استخوار الیه اوس سبیل یعنی طلب نماید و سبیل را بگو و مآذی
سبیل را بگو یعنی دعوت کن بگو راه پروردگار انبیا و ائمه الله و اموات
یعنی احوال بگوید دعوت کند بگو خدا را و انبیا و اولاد بگو و قوت و اولاد
خیر از اولاد تقوی و قوت بگوید پس در دست بهترین توشها تقوی و بر هر یک
است و اقرضوا الله و رخصا حسنا و فرض هر یک از فرض حسن و بجا آمد
به سبیل الله یعنی بجا آمد بدین خدا تعالی و غیر اینها از انبیا و دیگر و بعد
توجه بخطابات بگو تو متوجه می شوی بگو تو خطابات علامه که همه اینها تکریم
است با اینچه محقق و بگو پس بگو که مقادیر و مؤلفانها بگو تو متوجه اینها بگو
تو که وقت انقضای اجل و استقامت تو باشد باین تفصیل که خطابات از قادر و اولاد
متوجه می شود روح تو که مفاد از جسد نماید و ضایع از احوال نماید و مجسم
که بدین روح بقیه و جمیع قواها تو که از قوت ساقط کرد و محسوس که ظاهر است
شود و بگوشت که بگو کشته شد پس از ان ماند و بر بنات که اول باشد و خطابات
میگوید تو که بگذارد و بگو کن همه اینچه از انکه در دست و تقصیر تو است از مقود
اموال و اموال و انچه می بیند و از انچه چشم خود همه اینها را بیکه فیه و گذار
بگو خطابات همه اینها و اوضاع میگوید و قادر میگوید بر این اجاب این داعی الهی

و دفعه

عنوان پنجم

باقش بر سر کیند یا صبر کند یکسانست بر شما خیرین نیست خال داد میثیو یا بچه بود
 عمل سکین بدوزانها است باز ذق اکت العزیز الکرم یعنی محبت که بدو
 تو غلبه کند و بزکوار پس این خطا باز هفت گانه اجزای نابع و از مغز آن دو
 اول تکلیف و ارشاد است پس ملا خطه نما حال خوردن را اگر اطاعت او است
 انها را نمود اسوده هست و الا مهیا این خطا بان فها میر بوده باش مصلحت
دوم بداند که بدو تنه الان گرفتار هست و مصداق بمصیبتها عظمیه هرگاه
 تصور نماید که بچند چنان است اول اینکه نشانه عشا و اردو بلاهات غرضه
 هست اسیرانها و هند صیبتها و در کلو استیاضا هست که مصلحت در گذشت
 و میگذشت و بطریق مراد و در هر عشا در عاتق نزع و در کشته طوفان هست
 و نمیدانند که در کدام عشا غرضه خواهد شد و تحقیق خاطره نموده جو اخلاط چنان
 گانه و لایق از اینکه کشته شود و عجله بر کارها و درون را گرفتار دشمنان و هر
 از انها میگذشت و از بطریق دقیم اندک مصیبت است بر آن تو که هیچ متنبه و ملنگ
 او نمیشود و لکن مولای منین امیر مؤمنان علیه صلوات الملك المنان زمانه
 متذکر امصیبت میگذشت تکمیل تکمیل تسلیم و بیکی بکاء التکلی یعنی
 مثل مار که نه بخورد و هیچ بد و مضطر میگذشت و مثل زن داغ فرزند دیده
 لا یبذوا مصیبت عبارت است از اینکه به درستی سفر و دور و منزلت خیل
 خوفناک و هولناک و دور تو خیل برزد و خطرناک و زاد و تو شاد و قلیل و که تر
 و پنایده هست و بدین برای مرکب و در دست خطای و زاهدت خودتیم اندک تحقیق
 بلا تو عظیم و سخت است و اعراض کرده بد حال تو پس تو که خوشی است که تعد
 هست و تو که بشعله ها مصیبت مشعل کشته قلب خود بد تو و نجات تو

مقدمه دوم

تو پادشاه تو تو هست کشته شاه میدان مصیبت و کنا و تو هست اسیر و گرفتار
 نفس اماره و شیطان اعضا و جوارح مستعلف و استیاضا است که در دلت
 و شکله و ظاهرها میثیو بختیو اجزای انسانیت از تو قطعه و قطعه شده و هیچ
 کشته و صید از جوارح از غاصب و تحقیق با مال اسبها اصلان کشته و عصا
 هدایه تو چهارم آنکه بلیت عظمیه را گرفتار کند از برای جان و مقر خلاصه
 و آن است که هرگاه بداند درین زمانه پس خال نیست از اینکه یا فیه و یا غنی
 و فالذات هست و اگر الحال فقیر زمانه که بزرگ شد و پیر کشته و غوار ضعف
 کشت پس حال تو معلوم است که چگونه معاش خود را تحصیل خواهی کرد و چگونه
 خواهی خورد و چگونه مصداق بر تو شود بدخواهد شد و اگر غنی و مالدار
 دیگر و ملنگ نمیشود از آنچه در دست و مجمع میثیو بر تو مصیبتها احتیاج
 و خطر را آنکه یکمحتاج بوده و محبوبترین مرکز نزد توان بیا و حیات تو
 و منال و میثیو و از دور و نزدیک تو را میبکند کسیکه توان و حیات او را دار
 نفس میبکند همه از تو و در پیشانی او و دست مرکب را پس اگر ازین زمانه
 رحلت نماید و بر تو بگویم خواهی رفت که مهربان کرده او را از این
 خوابگاه خود با اعلیٰ فرشتگانه او را برای استراحت خود و زمانه که در
 خانه تارک قبر است که هر قدر که اینجا هست باز تو بر مرد و پادشاه و اسبها
 بیچاره و معطل و سبک کشته و ناموزان و کرمان و غفارب و شش اشرا
 و فین حصان شده و وقتی که از انجا دارم بر تو عجز خواهی رفت که من
 او را و پادشاه و افسان از حرارت افنا و اطرافها ششها افسان از مصیبتها
 اگر در اینجا بماند چگونه بماند و اگر بگویم بکجا بر تو کربلای و یقین کن که کربلا

عنوان پنجم

مصابقات مصیبت زده و مبتلا هست و خواه شد هر انچه سبب شد
و بر خاک نریختن و ترک اهل عیال و مال و اولاد و مینمود خضر مولای
متقی علیه السلام میفرماید آنکه اگر تو تعلمون ما اعلم میگوید و علم غیبیه
از انحریم الی الصعدان تلمذ و نون علی انفسکم و تیکون علی اعمالکم
و ترککم اموالکم لا خیر فیها و لا خالف علیها و لم یمنع کل امری نفسه
فاستغفركم هذه المصیبه من کلام صبیح و لو کان فی نفسک و ولد
و اخوانک یعنی هرگاه شما امید انچه من میدانم از انچه هرگاه بر شما
مخفی است غایب بود و از اوقات بیخود میفرماید بگوها و میفرماید بنویسان را
و کرم بیکر بدر عملها خوان و هر انچه میگوید شما مال خود را از دست
بجای انکه خاف و یا غایت بیکر و یا بدو هر انچه قصد میفرماید هر کس نفس خود را
و غصه خود را میکشید و مشغول میکرد شما از انچه مصیبت از هر مصیبت
هر چند بیکر در خود یاد را و لا خود ند و برادرانک بوده باشد و زمانیکه
ممتد شد انچه شما پیش از انکه حاصل ان غیا عن جنات سید الشهداء علیه السلام
الحسین علیه السلام الحقیقه و انشاء تحقیق امثال فرمود خدا تعالی زادت
خطای که خطایست بخواه خطای بیکر که مخصوص از برای انحضرت
نوشته شده بود و او را و اجر بیل از جانب رب جلیل و بعد نهاد بود
نزد خاتم پیغمبران و خضر رسول خدا صلی الله علیه و آله هم تسلیم فرمود بود
بجست علی برای طاعت بعد انحضرت هم تسلیم و تفویض فرموده بود بخدا امنا
حسن بعد انجناب تسلیم کرده و وفای و صدقش بسید مظلوم را پس از ان
امثال و اطاعت فرمود و خطای خاص را از تکلیف محض و خود که بجهت صل

شد

مقدمه

شمار تقاع جمیع مصائب از هر یک که متمسک با بنجاب باشد و متفرع شد از
مطلب بجان از همه عقبات و در وقت امثال انست و این تکلیف خاص مخاطب
شد بجهت که مرتفع شد بسبب خطای از موصولین و خطایان قهران
محکم است و بجهت نیز پس در وسایل انحضرت حاصل میشود امثال مرطبات و
بعبارت ان نار و روزنه و صدق و حج و عمره و غیره و باط و حاصل میشود
ثواب بها و حاصل میشود برای تو بالا ترین افراد عباد الیک متصور میشود
و اوصیای ان بالا ترین افراد انچه متصور میشود وقوع و از تو مثل انچه
و بجهت با پیغمبر بیکر بالا تر از انچه حاصل میشود و اوصیای ان بیکر حاصل
میشود برای تو بجهت در وقت انچه محالست وقوع و از تو مثل انیکه حج
صدقه و در وسایل حسینه هست چنانکه برای تو ثواب صد هزار حج میدهد
و تحقیق حاصل میشود برای تو در یک زیارت انحضرت در مقابل هر صد هزار
حج میدهد و زیاده از انچه هست و او اینست که حاصل میشود برای تو انچه
محالست و امثال او بالذات نداشتن امثال کشته اغشته بخونش ممکن
شود مگر یک دفعه و در وسایل او هست بیکر و بیکر باشد بیکر که صد هزار مرتبه
دردا خدا بخون خود اغشته کشند پس بسبب این فضیلت بر داشته میشود
مصبیای که در تو محقق شده الان و حال انکه ملتفت نبینی یا نه و منافع
میشود بجهت که تو در معرض ورود انها هستی و بسبب و حاصل میشود ثواب
و اسالیب عقبات که مشتمل بر انها و بسبب و حاصل میشود ثواب و غایب از
هو و اطاعت و بر سهالی که در جاده پیش بر تو هست که الان مشغول رفتن انجاده
هست و از او حاصل میشود امثال و اطاعت خطایان تکلیفیه و ارشاد تیر و

هر یک که متوسل
شود بوسا ایل او
اطاعت نکالین
ارشاد تیر و امتنا
خطایان تکلیفیه
و متخیل شده بجهت
زاد مقابل کج
اجر ما بود باشد
که بجهت و حاصل

و وقوع از تو بیکر زیاده از انچه حاصل میشود

میشود

عنوان پنجم

میشود پس دیده که صفا و بر داشتند میباید پیران مهلکان صفا و با صفا
میشود مغفرت عیسی که حاصل کشته بارتکان خمر و او نهان و مقبوح
الچنه مسدود کرده و از شخص بر روی خواند و نگاهش و مسدود میکند
مفوح نموی بر روی خود انداخته اجتم و خاموش میکند آنچه بر او احاطه کرد
از افسر و از او حاصل میشود تحصیل در جان و از او است ملکت در جوار و از او
بلندترین در جوار و از او است آنچه متصور میشود از در جوار و این مطلب عالی را
واقع میکنیم با عاده و توفیق که میشود و از گوشه شمع پیش از زامه کن
و بشو متنبه باشد که بر دست سکو تو الان متوجه کشند بر روی در کار خطا
کیره که در عهد اولی آنها هسته شینا باشد شینا باشد که از زبان
بعد از چند روز غایب است که او قیامت صحر است بر تو متوجه میشود نسبت تو
خطا باشد که جبار میکند بر تو چیزها صعب میخواهد باشد یا حدی باشد که
از زبان بعد از اینها خال است و او قیامت کبر است که از قبر بر روی ایستاده
میشود و سکو تو خطا باشد چه قدر عظیم تر است و در دنا تراست و هولناک
تراست پس از برکت خضر حیرت حاصل میشود امثال خطایان تکلیفیه که تو
متوجه شده و بیخبر حضرت حسین است امین و یاران خطایان نکو پندیده مقلد بر
و توجیه حضرت حسین داشته مدفوع میشود خطایان قهرایان که نسبت تو متوجه
شده یا خواهد شد پس در این مقام سه کیفیت است کیفیت اول در تحصیل
تحصیل امثال خطایان تکلیفیه است و او هم بر چند قسم است قسم اول
خطایان بعد از آنست که الله تعالی باینها انما اسرا عبدان بکر الی علیکم
واللین من قبلکم لعلکم تتقون ظاهر معنی آنکه ای مردم عبادان کنید و عبادان

قسمت اول

اینچنان که خلق فرموده شما را و کسانی که خلق از شما بودند شاید شما متوجه و پیر
باشید و این خطایان وارد شده بر زبان صد و بیست و چهار سال و سی و سه سال
و صلوات و ملائکه و حکما و عرفا و جمیع اهل ملل پس ملاحظه کن خوردن زاین
ایا بنده که کرده و از ابکی یاد که مطابق باشد با یکی از ملل سالعه یا باین
الان مگر هسته که یا او متدین بعد از آن ملاحظه نماز مانع از آنکه در او عبادت
عموده و برین ایام عبادت عموده و از تمام عمرت یا نصف عمرت یا بعضی عمرت یا یکس
از عمرت یا مانده یا از قدر یا ساعتی پس از آن ملاحظه کن خوردن و برین در کدام قسم
از بنده کان او هسته پس بنشیند و از بنده کان مصطفی و نه از بنده کان حلیف
و نه از بنده کان اینچنان که در حق آنها فرموده عباد الله لیسر لکم علیهم سلطانی
ظاهر معنی آنکه بر درستی بنده کان خاص مزایست بزرگ تو بزرگها را از سلطانی
و نه از بنده کان مؤمنین هسته زیرا که در تو صفا از صفا آنها نیست و از بنده کان
مستقیم هسته زیرا که علامه از تقوی تو نیست و نه از بنده کان مسرفین
اینچنان که در حق آنها فرموده لا تقنطوا من رحمة الله ظاهر معنی آنکه نا امید و
مایوس نشوید از رحمة خدا زیرا که فرموده و اتوبوا الی ربکم یعنی توبه و انابه
و رجوع نمائید بسو بر روی در کار خودتان بعد ملاحظه کن عبادان خود را و
بین که عبادان تو عبادان از تو اخلاص خاص نیست بلکه مثل عبادان غلام
هم نیست که از تو تر است چنان عبادان میکند بلکه از عبادان اجیران هم نیست
که بطبع هست عبادان میکنند و کاش میبودیم از آنها که که هیچ عبادان نکرد
بودیم و از انبیا و ائمه و کاش گفتا کرده بودیم همینکه از عبادان نکردیم
بودیم هیچ شمر از اقسا لکن باین گفتا کرده ایم بلکه بنده که عبادان نموایم

عنوان پنجم

اونا که دشمن باو دشمن او است و نسبت ما اکتفا کننده بیک معبود غیر از خدا
بلکه عبادت نموده ایم هکذا بعضی را عبادت نموده ایم دنیا و دهر را و عبادت
نموده ایم آنچه بشماره نمیداید و نموده ایم اکتفا کننده بیک قسم از اشیای غایب یا نه
بلکه بنده که عبادت نموده ایم آنها همه آنچه متصور میشویم از اشیای بنده که آنها
بین ملک که شناخته خالق خود را نسبت بعبادت پروردگار خود پس بدانکه
است اینک ما نیز بنایل شویم چنانچه بر مرتبه دخول هله قنای بنده کان و
که عبادت تو همه اشیای غایب را بلکه بعضی بنده که عبادت همه عبادت را
و میکنند اینک بر سر سبب من محبوب و بنده که را جمیع اشیای غایب را
و اینها این در ضمن مطالب مذکور میشود **مطلب اول** زمانه که زیارت نموده
حضرت حسین را حاصل میشود برای تو از مراتب عبادت مکرر که عبادت را ملا
باشد زیرا که علو مراتب آنها سبب بر عبادت آنها است و تحقیق حاصل
شود زیرا که از این حضرت صلوات الله علیه و تسبیح آنها و تقدیر آنها و طول عبادت
انها تا روز قیامت بلکه بالاتر از اینها هم و به تقدیر ذکر میکنیم روایات را بعد
انشاء الله تعالی و همین مطلب ظاهر میشود برای تو معنی بعضی از روایات که در
هر کس زیارت نماید حضرت حسین علیه السلام را از عبادت الله المکرر میشود و از
بنده کان که خدا محبوب میشود و میماند آنکه زمانه که زیارت نموده حضرت حسین
را حاصل میشود برای تو از مراتب بنده کان پسندیده خدا است که آنها عبادت
از بیغیران باشد زیرا که از بعضی خواص زیارت هم نشین بود یا پیغمبر و صاحب
السر و است در دنیا آنها را از خوان طعام آنها یا با آنها میل کردن و مصیبت
کردن آنها یا تودع کردنشان در حق تو و یا تو هم صحبت شد و تو سلام

در ذکر خطابات

دادن آنها است و به تقدیر تفصیل روایات مستند بر مذکور از خواهان است
آنکه از خصوصیات و سبایل حضرت حسین را بعضی حاصل میشود از مراتب بنده کان
صالحین و مخلصین و مؤمنین و متقین و زاهدین و خائفین چنانکه ظاهر میشود
تفصیل اینها از روایات خاصه و چنانکه حاصل میشود برای تو سبب سبایل
آنحضرت از مراتب بنده کان مخصوص خدا تعالی هم چنین حاصل میشود برای تو
ثواب همه عبادات از خطابات منافذ کوه و حج و عمره و جهاد و مبارزه و جد
دار و و عوف و صدق و اذاب مستحب و ثواب غلدرجه از ثبات و ثواب
عبادت و بنده که تمام عمر بنده بلکه تمام دهر چنانکه بنای این خواهان مدحها را
آنکه از سبایل حسینه حاصل میشود برای تو مخصوصا اندام بنده کان مشرب
منیبین که خطاط بنده بمویش را برای تعالی لا تقطروا من رحم الله و الله
یعفی عن الذنوب جمیعاً زیرا که حاصل میشود در کتب بنده مصیبت آنحضرت و دنیا
او مغفرت جمیع ذنوب نه تنها اکتفا که اکتفا کند شنه بلکه تحقیق حاصل میشود
مغفرت کناهان اینده هم نه تنها اکتفا هان خودت بلکه حاصل میشود مغفرت ذنوب
پدر و مادر و نه تنها آنها بلکه حاصل میشود مغفرت کناهان دوستان و
و به تقدیر معلوم میشود که اینها در ذکر روایات تفصیلاً انشاء الله تعالی
خطاب و هم یا ایها الناس اتقوا و تکریر یعنی ای مردم بترسید و بپرهیزید
از پروردگارتان و مدلول این آیه مثل خطا اول خلاصه کلام هر سخن و
مضمون هر کتاب منزله از اسناد است و تقویم هم امتیاز دارد و حاصل میشود بوسه
حضرت حسین ثمرات و فوائد هله قنای او و اعلا و الله خطاط متقی است و
دفع قیامت بخطاب یا عباد الا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون یعنی ای

عنوان پنجم

بنده کان خاص من نه خواست بر شما امروزه شما عرفین میشوید و مثل
این خطا طلب میشود که یک زیارت نموده حضرت حسین را و عارف مجاز
باشد چنانکه تفصیل در عنوان آتیه میباشد **خطا سیم** و آنفقوا
در سبیل الله و اتفاق در دله خدا است و بجهت حاصل میشود سبب حضرت حسین
از این خطا جمیع افراد را از عطا و اطعام و از دادن و زکوة و صدقات و غیر
بلکه حاصل میشود از متهم اتفاق در دوا و دل مذکور چیز که محالست حصولش
از اینها مثلا در بعض خصوصیات و سبایل انحراف است چیزی که نوشته میشود
برای تو ثواب سزاوارتر از شکر حضرت حسین در دوزخ است و اعوان فضیلت
در حق آنکه است که از بهر نزد قبر مطهر آن بزرگوار در دوزخ است و اینها
شما هم میل دارید که سیراب نمائید شکر عطشان مظلوم را الان اگر چه نزدیک
نباشد و شب عاشورا هم نباشد مگر وضع بر بزم قبر و ذکر ناله کل مکان
برای دهر مکان دیدن میشود قبر و کوبلا هر مکان است که دیدن میشود پس
که هنوز نموده مظلوم را و سوخت دل بر حالش قلب تو در اینجا است
او غل شهادت در محل دفن او میشود پس سیراب نماد و نزد قبرش بانی به ما
خود که تحقیق سیرا کرده او را و سیراب کرد و شکر او را و عیال او را و اطفا
و انحراف **خطا چهارم** خطا بانچه است مثل قول باری تعالی و جاهد
فیه و جاهد و جاهد و جاهد و قسم ای که در دوزخ است و جاهد و جاهد و
اینها سبب است و مقتول در جها اصغر که عبادت از جنک با کفایت باشد
است و مقتول در جها اکبر که نزاع با فسر اماره باشد طریقه و پیداست پس
تو در جها اول نه قائل و نه مقتول و نه در دوزخ و نه قائل و لکن حکم است از راک

در ذکر خطایان

جمیع مراتب فیض چهار دلیل حضرت حسین و تفصیل این در ضمن مطالب
مذکور میشود **مطلب اول** آنکه نمائند که از ذکر چه و عتقا نمود اینکه
در پیش رو انشور و در جها ناز میگیرند و گفته یا لیت کنت معک و یا
تو تاب کی را میدهند که در خدمت انحضرت شهید شده باشد **مطلب**
دوم آنکه در دوزخ است و از اینها شکر بعل شهادت با انها شکر
میشود و در جها ناز که در دوزخ است و از اینها شکر بعل شهادت با انها شکر
گفته شاکر که با کفایت علی علیه السلام شهادت میدهند که تحقیق شکر
شدیم با شما در دوزخ امریکه شما داخل شدید و **مطلب سیم** آنکه
کفایت نمود حضرت حسین را در شب عاشورا و بیقوتی که در نزد قبر او
ناصح ملاقات میکند خدا را در حال که اغشته بخون است که با انحضرت
شهید شده باشد **مطلب چهارم** آنکه از فضیلت نافعست بر
جها باینکه به در دوزخ جها کاه با او حاصل میشود شهادت و کاه حاصل میشود
اما در این سبایل حاصل میشود و فضیلت جها و شهادت و اغشته بخون
شدن **مطلب پنجم** آنکه تحقیق نافعست بر فیض شهادت هم باینکه
اغشته بخون کشتن در دوزخ خدا این نیست که محقق شود برای هر کس
که حاصل شود همین یک دفعه در دوزخ است چیزی که حاصل میشود
نواب شهادت در دوزخ مگر **خطا پنجم** و در دوزخ است و جاهد و جاهد
المنقور نوشته یکدیگر که به در دوزخ بهترین نوشته تقوی و پر هیبت است
و خوبترین نوشته ها آنکه پاکیزه بوده و بمنزل برساند و زیارت حضرت حسین
چهار خوب نوشته است بزرگ این سفر طولی زیرا که او نافع است در هر منزل و

عنوان پنجم

هم هست و تحقیق ثانی کشته بر هر نوشته هازیرا که انداد تو نیست تنها بلکه
توشه غیر تو هم هست که بکیر دست هر کس را که میخواهد و داخل نای به هشت
خطاب ششم و افرضوا لله قرضاً حسناً یعنی قرض دهید خدا را
قرض حسنه و در وسایل انحصار قرض حسن است بخدا و قرض حسن بر رسول
صلی الله علیه و آله و قرض حسن است بخصر حسن و قرض حسن بخصر
حسین و مضاعفت میفرماید خدا یتعالی در قرض هر یک از اینها اضافتی
مینماید عدد آنها را مگر خدا یتعالی **خطاب هفتم** ایحبوبو الله و
رسوله و ادعواکم لایحییکم ظاهر معنی آنکه اجابت نمائید خدا و رسول
زمانی که دعوت میکند شما را بجهتیکه موجب جان شما است و تحقیق دعوت
فرموده ما از انحصار رسولی که از آنچه متعلق است بخصر حسین است
موجب حیات حقیقی است از محبت انحصار و حضرت و یار و کمر و زیارت
او بتفصیلی که سابق گذشت و خواهد آمد **خطاب هشتم** و قفوا
لانیسکم ظاهر معنی آنکه قفیدارید و پیش فرسید بزرای نفس خود را از
وسایل حسنیه هم پیش فرسنداشت بزرای نفس و هم عقب گذاشتن بزرای
که لاحق و متجدد شود ثواب آنها بزرای تو بعد از مرگت **خطاب نهم**
ایمغفره من کفرکم و استغفرکم بایحییان یعنی سرعت نمائید بابا مغفرت
بروردگان و سبقت بخیران نمائید و حاصل ثواب و سبقت سبقت
سر بختین مغفرتها را که در فضیلت کمر بر او هست که محبت کند کنایه
نا بجز در کمریدن اشک چشم در حد چشم و در زیارت او بجز نیت و عمر
خطاب دهم خطابان دعا است خدا یتعالی میفرماید ادعواکم بکم

و تحقیق

در ذکر خطابات

و تحقیق یعنی بخوانید بر و در کار خود زیارت و پنهان و قابل و غایت و
بوسایل انحصار ثمرات دعا را بزرای هر حاجتی که میخواهد و از او میسر
حضرت و قیامت زیارت کرد بپا و از علایق و از صفات حاجت یعنی در کار خود
و دعا حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و سایر ائمه که کمال
الله علیهم و دعا ملائکه ها و در روایت دیگر هست آن را اثر لا یضع مد
علی شیء الا دعا له بدو در زیارت بر کوان نمیکند از مدش را بجز
مگر اینک دعا میکند انجمن برای و میگوید درستی آن بزرگوار خودش بعض
نفیس خود از بعد بزرگوار و باب عالی مقدارش مسئلت مینماید که بزرای تو
دعا نمائید و قیامت زیارت نمود و از او کرم کردی و تحقیق دعا نموده
ضاد در آیام حیوش در حالتی که سجد کنان و اشک دیزان بوده بر آن
بمالد که خود زیارت بر حضرت حسین و از بزرای آنکه اشک در مصیبت او
جاری شود و از بزرای آنکه ناله و فریاد کشد بر او **خطاب یازدهم**
کوئوا انک الله یعنی ای مردم باشید یا و از خدا یتعالی و خدا یتعالی اجل
است از اینکه محتاج بباری و نصرت غیر باشد پس نصرت بن او و او کنایه او
نصرت او است و هر مددیکه منصوب و بار شده از اولیای و مستضعفت
معتوب و ظالم باشد محقق بودن نصرت خدا در ظاهر تراست نصرت ضا
فرموده یا ای المستضعفت الغریب بلا ناصیر یعنی پدر فدا کیسکه مستضعف
و غریب بیا و یونس زیارت این غریب یار را و است و کرم کردن بر کوان
او است و بر باری عزای او یار را و است و از او یار کرم کردن او نصرت و یار
او است بلکه میگویم سجد کردن بر تربت او و تسبیح خواندن با تسبیح تربت او

یا

عنوان پنجم

یا رب و بفرشت با و به درستی ضعیف مفرقه در آنها انجمله عوضها
مخصوصا است که عطا فرموده او و خدا تعالی بزرگ و بی چنانکه ذکر میکنیم و را
در عنوان اول از خدا تعالی **خطاب در سوره هم** اجبوا داعی
الله ظاهر معنی آنکه اجابت نمائید خواننده و دعوت کننده بسو خدا را و خوا
بسو خدا عبارت از رسو خدا است که خواننده و دعوت نموده بسو اسلام
و تالیا و است جناب سید الشهدا که او هم دعوت نمو بسو ایمان و ظاهر
مورد دعوت بسو ایمان را عواضی کرد امر را از اناطل بودن آنچه اعتقاد
کره بودند و از مردم از خلافت اهل عصیت و همه وسایل انحراف اجابان
تبعوت او ایمان چنانکه ظاهر میسوسا مل نمودن در وسایل و همه اینکه
میگویم به درستی استغاثه بترت انحراف هم اجابت مرد عوا و از افسر تاسا
درین مطلب نامعلوم شود **خطاب سوره هم خطاب با ابتغاء**
وسیلست بسو خدا و حضرت حسین بزرگترین وسیله ها است که ماطلب
کنیم و از ایزر که وسایل انحراف بر رویا است و اسان و سهل الحول
است و در آنها است مشتمل از دو فاعل از اموال **خطاب چهارم**
قریشاء الحق الی ربی سبیل یعنی هر کس خواهد فر اگر بسو روید کارش
راه و حضرت حسین سبیل اعظم و صراط اقومست و اشکارا ترین راهها
و واضح ترین راهها و اسان ترین راهها و نزدیکترین راهها است و اینها
همه که گفته شد نمون و فاعل بود پس قیاس کن بر اینها غیر از آنها از خطاها
الهی و هر آنچه در قرآن است ازین قبیل از خطاها منقطع بتجار و مجرمانه
و همه آنها ظاهر میشود مژده امثال آنها این کیفیت پس قیاس کن بحد کون

در ذکر خطاها

انچه ذکر نکردیم و یوتهم نکر اغراف و سبالعدا کیفیت در و می
تصور اینک به درستی سبب حضرت حسین است و سهل میشود و این خطاها
تکونیه که جاریه میسوز و توقف قیام است صحر بر تو اعز و وقت حرکت
او که عبارت از عالم بر رخ باشد پس ما میگویم به درستی از وسایل انحراف
تبایک است بر او و تعیین احوال است در عین تذکره مصیبتها و همچنین که کوا
شود بر شخص طعان ناب و از خواص این فاعل است آنکه در وقت مرگ
میشود حضرت رسول و سایر ائمه نزد شخص و بشارت میدهد و انداخته
با و العا میکنند که سبب و چنان شاد و با و رخ میدهد که اثرش در دل او
تا در قیامت ناپه میماند پس است میسوز محقه ان فرج همه آنچه با و وارداید
از خطاها حالت حضرت و بر رخ و غیر از اینها از کیفیات تسهیل بخوبی
کریده و در تفاسیل کیفیت سیم کیفیت مرتفع شدن خطاها
محکمیت و تعجیز و خطاها که متن و کشیدن و در بجزر نمود و مستلک
در سلسله نمود و غیر از اینها وسایل حسینه پس شخص را که تبدیل نمائا
این خطاها از انحرافان ملاطفت و مرحمت یاد دفع نماید آنها را باین استی طلب
آنکه به درستی پیغمبر علیه السلام علیه و آله حاضر شده بر اینکه زیارت نمائا
در دو قیامت آنکه از حضرت حسین زیارت نموده و فرموده **عنه**
الله و حق علی آن از و من زان فاحذ بعید فاحبیه من اهلوال
الیقین و شداید ها حق اصیر فی الحبت یعنی از جانب خدا میگویم و حق
و سزاوار است بر من اینکه زیارت کنم کسی که زیارت نموده و از او پرس گیرم
از انکار او ایمان دهم و از ان هو که قیامت و شداید و تا اینکه برسانم

عنوان پنجم

اولاً بهشت و اهل این کیفیتان و فضایل اکتفا باینها هم میشود بلکه دنیا
از اینها آنکه باقیات صالحات و از اعمال مقبوله لاحقان است کسب حضرت حسین
بجای خود خاموش میشود و اشیاء و سبب مفضوح میشود و بزرگداشت و تحقیق
نامیده شده آن در باب احب بن و حبیب حاصل میشود و اخلاص از هر دین
از درگاه بهشت پس از خود شایب بهشت و کلید باب بهشت است و قتل
مرطبات انشراح پس باینکه بگوید سبیل حسنی و نثار دهنده که در
دورانها با آن خواص بیک گفته شد علاوه عجیبه هست و طریقه نثار
و نعمت بزرگ است و منت عظیم است از خدا تعالی و آن اینست که بگوید
در تبتیب احسنیه خصوصیت دیگر هم هست که تفوق دارد بر همه
تبتیبات و زیاده ندارد بر همه اعمال صالحات از چند جهات **جهت اول**
آنکه بعد از همه ثمره جمیع اعمال صالحه خلاص است از آتش و ثمر و سبیل
آنحضرت تفوق بر آنها دارد باینکه حاصل میشود بوسایل خلاص کردن غیر از
هم از آتش **جهت دوم** منتهای ثمره اعمال صالحه داخل خود
بهشت لکن و سبیل آنحضرت بالاتر از اینست باینکه فائده اش داخل کردن
هم هست بهشت **جهت سوم** منتهای ثمره اعمال اینست که اب کوثر
سبب قیامت میشود و از او سبب میشود لکن و سبیل او تفوق دارد باینکه
مختص بسبب آنها انفاقان کوثر هم میشود **جهت چهارم** آنکه ثمره
ثمره اعمال صالحه بیک بنویسند اعمال را در کتاب بنویسند و بیک
پرسه است و آنجا که او را لکن تفوق و سبیل باینست که در کتاب
نویسند از اعمال افضل عبادت کنندگان بخند که بشارت از اعمال

خدا

در ذکر خطایات

خدا و افضل مخلوقات باشد **جهت پنجم** منتهای ثمره اعمال صالحه اینست
که خایه نشود دنیا و آتش مخلوقات و آن بزرگوار شفاعت تو را بگوید
نماید لکن در سبیل انظار و هست که حضرت رسول خدا شخص و طلب کند
و او بیک بار و سبب خلوت بخان میدهد تو را از هر گناه قیامت **جهت ششم**
اینکه منتهای ثمره اعمال بهشت و جوارحین است و در رضایت که به بزرگوار
دارد شده که شخص بیک در بر عرش با آنحضرت نشسته و مشغول صحبت و
گفتن میشود و از جانب خود از این بهشت رسول میاید که ما اشتیاق شما را دار
پس از این رفتن با او امتناع میکند و قیامت میداند لذت حلاوت و بحث
آنحضرت را بزرگوارید بهشت **جهت هفتم** آنکه منتهای انفاع دنیا
اینست که مرتفع شود و شخص بر بعضی مؤمنان لکن و سبیل حسنی باعث
میشود که شخص هم نشین حضرت خیم المصلین و امیر المؤمنین علیهما السلام
میشود و در جنان آنها و از خوان طعام آنها با آنها تناول میکند **جهت هشتم**
همیشه منتهای اعمال صالحه حصول مرتبه خوش شود و رضوان از حضرت
ملک متعالی است که آن بزرگوار عظم از بهشت و جنان است لکن از خوان
و سبیل بالا از این وارد شده که عبادت از هم جدا شد و صحبت کردن با
خداوند عالم باشد دنیا لا بعش **جهت نهم** نهایت آنکه حاصل شود
برای تودیر مجتهد بعد از فوت اینست که صالح خیران تو غسل دهند و
بخالصان حلال تو را کفن نمایند و نماز کنند بر تو آنکه ظاهرش حسن است
از طایفه علماء و صالحان لکن در تبتیب و سبیل حسنی هست آنچه موجب
کثرت خواندن و خوش روح الامین با جمیع اصلا که مقربین و کفن نمایند

از کفرها

عنوان پنجم

از گفتن هجده و حووط نمایند و از حووطها به هشت جهت در هر
 مستطی اثار و اعمال را بقدر شخص و باقیات صالحان انچه را که
 منقطع نمیشود بعد از مرگ شخص است که باقی میماند مدتی بعد از
 او مثل اینکه نایب او علی میکند از جانب او از نوع اشیایا هفت از اعمال
 بسو و فرستاده میشود که از اعمال بسو و فرستاده میشود که از اعمال
 باشد به ثواب بان میت غایب میشود و یا اینکه منقطع میشود که از علم
 او یاد در خیر کاشه یا آنچه داده یا مسکنه یا پله تعبیه نموده یا اینکه
 اولاد صالح از او مانده که زنده و طلب غفران نماید و اینهمه مذکور است به
 غایت بکمال و از صد سال یا هزار سال یا هزار سال یا هزار سال و
 خالان او مبتدل و متغیر است و لکن در خواص بنویساید که ملائکه
 بعد از مرگ تو نایب تو را میکنند و توبه میکنند عملات از اثار و فرستاده
 و همه ثواب آنها بدون کسرت غایب میشود و بعد از آنکه بتبدل اوضاع دنیا
 جهت یا در هر جهت که نهایت تر و بزرگ تر و در اعمال صالحه نیست که
 جمله بنده کان صالح خدا میشود و در ویل حسینه هست اینکه شخص از ملائکه
 الله المقرین میکنند بلکه هرگاه تعجب نکند میگویم از کربتین میشود
 و آنها اساذن ملائکه ها مقرین است چنانکه دلالت دارد بر این مطلب
 و نایب معتبر و بزرگ میباشد بقضیل بعون الملك الجلیل جهت
 در هر جهت نهایت اعمال ثواب اجر است بر او که محدود و مقصور است
 و در ویل حسینه اجر است که بتصور نمیشود زیرا که بیکه بنیاده خدا و
 پس او در حد است که بلندتر از حدها است و بالا تر ازین چیز نیست پس

در ذکر خطایات

مقام اکفایا میگویم بدو که اجمالی و از اینجا شروع میکنیم بقضیل اینها و از
 که عمل و وسایل مشاغل شدن قلبت بکربتین بر او و توجیه قلبت بر نایب
 از اینجهت که از ذکر آنها از ذهن دو عنوان مستقل قرار میدهم و از ذکر
 باری و وسایل هم عنوان سیم پس میگویم بحول الله و قوته عنوان ششم در
 خصوصیت الفحص که متعلق است بخشوع و ناشایسته کردن یاد نمودن انچه
 در حق و کبر و نخوت و اوجافا و مجلس عز و مرشیه بران بر کوار است و در دو
 یکم مقدم و چند مفاد است مقدمه قال الله تعالى ان الله يرين
 ان تحسب قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق ظاهر معناه انک انما ترسید و
 مرکسانه که ایمان آورده اند اینک در شویطان ایشان بزرگتر از انچه نازل
 شدن از حق یعنی بعد از آنکه بشما عطا شد قوه عقل و تدبیر بعد از آنکه شما
 کرد بدایات توحید زنده اند نفس و افاق و دلائل آنها و زمینها و در هر ذره و قدر
 و بعد از آنکه دیدید بهایست عیب و تغیر زنده افلاک و بعد از آنکه بلا و رشد
 بشما ایات هدایت سازان و بعد از آنکه عمرها گردید انقدر که متذکر میشود
 دوا و هر که بخواد متذکر شود و آمد بشما اندر این پس گوشه و ارنشیت سر
 و خیل بشما و صدها منادیان موعظه کنان متوجه شد و بعد از آنکه در هر
 زمان طویل بشما گذشت و در اسلام با در علم شما اسلام را و اخذ کردن او را
 دین خود را یا وقت از نشد که خضوع و خشوع نماید بطاعت شما بدو خدا و
 ناله که بتذکر و خاطرات و در بدین خدا را پس بوده باشد از مؤمنان انچه بنیکه
 ذکر الله و جلالت قلوب که زمانه که خدا تعالی ذکر کردید بر سر دلائل ایشان است
 واضع باشد شما را این ترس از کتاب معاصرت شما و ایا و نشد بزرگ که شما

عنوان ششم

آورده اند و شناخته اند عظمت خدا را اینک خشوع نماید دلها را آنها بذكر خدا
نفاذ نمیکند میباشند نماز و خطابه میکنند و بنا بوده باشند از مؤمنین
اینکه اینک در نماز و خطابه خشوع کنند کاتبین تحقیق عمر آنها را سپید و شد
منقصر شود و در نماز با خشوع بجا نیایند و در نماز بر آید و در نماز
نماز کشاید و نماز و ذاع باشد ایا وقت باشد بکسای که ایمان آورده اند
و شناخته اند اینک نافع نیست مگر خدا و نیایند نیست مگر او اینک
خشوع نماید دلها را آنها بذكر خدا آورده باشد برای آنها فکر و نه
لکه مگر خداوند عالم و بوده باشند از کسای که نمی بینند چه را مگر اینک
بینند خدا را با او یا پیش از او یا وقت باشد بکسای که ایمان آورده اند بعد از آن
که ناله کشند عمرها را آنها در عهد معصیت بخدا و ذکر و یاد نکرده اند او را نه
و نه در عهد عبادت که نافع است اینک خشوع باشد دلها را آنها بذكر خدا بیاورند
بعقلیه خوف و اضطراب با آنها شاید و بوی پادشاه بود در کار و کشتن
باشد بدوگاه او بعد از آن قطاع آنها از خود بوده باشد برای آنها اتفاق
بعد از آن عرض قطع آنها و از دنیا روند و خدایا که در پروردگارشان
عجب و ممنوعند ایا وقت باشد برای کسای که ایمان آورده اند بخدا و در وقت
فرموده آنها از خدا بیگانه معرفت و کتا خود را اینک خشوع نماید دلها را آنها
برای ذکر حسین و کریم بنامیده بود و اگر خشوع بذكر او از اوقات خشوع
بدن کرد خدایا که دارد کشنده هر کس یک دوست دارد او را دوست داشته خدا
و هر کس یک دشمن دارد او را دشمن تحقیق دشمن داشته خدا را و هر کس یک
داشته با او پس تحقیق محبت داشته بخدا و هر کس یک چنگ زده با او پس تحقیق

بنا بر آنکه از آن کسای که در عهد معصیت بخدا و ذکر و یاد نکرده اند او را نه و نه در عهد عبادت که نافع است اینک خشوع باشد دلها را آنها بذكر خدا بیاورند

در ذکر مفاسد

بخدا نمیشناسد و هر کس یک زیارت نموده و از او پس تحقیق زیارت کرده
خدا را و هر کس یک قلبش خاشع شده بذكر او و تحقیق خاشع گشته قلبش
بدن کرد خدا ایا وقت این خشوع نشد خصوصاً که عمرها خاشع و هلاک شد
و نماز عزمایان شود ایا چه بدین مردم را محزون که دلها ایشان از ذکر حسین
و کریم کلو کبر شد پس ای انکسای که ایمان آورده اید این زمان وقت خشوع
دلها است بدن کردن حضرت حسین که در حبس است او هم بدن کرد خدا این کس ناسپید
را ذکر کریم بذكر کردن حضرت حسین که در حبس است او هم بدن کرد خدا و البته
خشوع کند دلها را اینک بذكر کردن حضرت حسین و افاضه عزایه که بخوبی که
راجع بخشوع قلبی بدن کرد خدا باشد و مراد از عرف من که راجع بدن کرد خدا
باشد و از برای خدا است و فریاد کامل او برای کس است که خالص باشد ایمان
و بوده باشد خشوع قلبش برای حضرت حسین از آن مقبیل که در حبس است بخشوع
قلب جهت بدن کرد خدا نظیر اصل بدن کرد خدا و تسبیح مجید و مضمون برای ذکر و زیارت
بجستجو هر مخلوق تسبیح میکنند مجید پروردگار و مضمون میکنند در او
بیمایند مراد از تسبیح و تکیه و لکن فضیلت و عبادت تکلیف است که خدا
شایط باشد و هر چه این است خشوع قلب برای آن بزرگوار صلوات الله
علیه و مسئله بطلان نماز تسبیح کریم بر سید الشهدا و حکم و موقوف
بر شخص این اوقات این هر کس بر حضرت حسین که نداشته از خشوع قلب برای
دگر خدا باشد باطل نمیکند نماز او را آنچه بوده باشد محض از جهت وقت
تسبیح پس در او اشکال است باید تا مل کرد پس فضیلت میباید کلام را
بنا بر این مطلب تسبیح بنامیدن اگر این امتنا خشوع قلب برای حضرت حسین و بنا

عنوان ششم

آنچه متعلقست مجربش و غیر از آنحضرت در ضمن مقاصد چند بجو الملك
 اوها مقصد اول دینا اقتدا خضوع و کربست از جهت منشأ
 و سبب باطنی مقصد دوم دینا اقتدا انها است از جهت سبب
 واقع در خارج که باعث تذکر و تفت مقصد سیم دینا
 اقتدا تفت بر او از جهت کیفیت مقصد چهارم دینا کرجا
 است که منعقد شده بیجهت مشغول و غیر از این حضرت بیان قبل از شهادت آن
 حضرت وقت شهادتش و بعد از شهادتش مقصد پنجم دینا
 صحیفه هاشم او و مکو و هاشم مقصد ششم دینا کرجا
 مجالس کرب و بلاء مقصد هفتم دینا کرجا و ثواب بکار جهت صفا
 مقصد هشتم دینا کرجا و ثواب و ثواب و مقصد
 دینا کرجا و ثواب از اجز و ثواب مقصد نهم دینا
 خواص چشم کران مقصد یازدهم دینا کرجا و ثواب و مقصد
 مقصد دوازدهم دینا کرجا و ثواب اما مقصد اول
 دینا باطنی که و سبب حصول و بدانکه در سبب منشأ که
 کاه سبب میبشود که ملحوظ کرده کنند است و کاه ملحوظ و میبشود
 که در دو نوع است نوع اول آنچه ملاحظه سبب و است که آنرا
 سبب ملحوظ هست است هتم اول وجود علاقه و ارتباط است با خدا
 عز و سببیت او و اعظم و بزرگترین علاقه ها علاقه پدر و فرزندان است
 و از اینجهت مفسران فرموده اند فی عالم حق و الدین را توحید و فرموده
 رَبِّكَ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْغَاثَ وَالْكَرْبَ

فتمرد و مہم

برودگان تو که بنرسید بجز اولاد و بنیکوئے کیند با پدر و مادر بنیکوئے بسیار
 و سبک و اینک به درستی پدر و مادر علی ایضا صورت و هستند قوال و دان
 که علی ایضا صورت برین متر شد پس علی ایضا صورت و معنوسن اولاد ترک
 بدین حق پس والد حقیقی پیغمبر و وصی و است و حکم فرموده برودگان
 تو واجب است کردن بانها و شک نیست که فامه عزرا و کوئیه برسد اشهاد الصا
 است بر پیغمبر و وصی و فاطمه زهرا بلکه در بعضی روایات وارد شده
 در تفسیر قول باری تعالی و ابوالدین احسانا اینک بدست والد حسن
 حسین علیهما السلام است پس که بر این مختصر احسانا ابوالد است ابتدا و بی
 واسطه و اینک که در احسانا است اینست که به درستی مراد از احسانا
 ایضا و رساندن نفع است و عمده نفع اعزاز و احترام است و کوئیه
 است برای اموات و معقولین و از اینجه فصل پنجم از مختصر حد
 مثلث نموده ذکر شود عظامی که کشته بعد از مرگ او بود و همین
 زمانیکه شنید حضرت رسول اکرم که از کشته انصاریان و میگویند بر شهدا آمد
 فرمود اما جان بجزم باو که کشته نیست پس انصاریان و کشته خود را میخواند
 اینک خوانند بر جناح و قبیله که شنید پیغمبر از عظام
 انها را نکند و همزه سید اشهاد برای و آخر از مجتهدان اموات فراموش
 گشته توان گفت و غنا و دفن و تشییع و غیر از اینها مگر که کشته مع
 بر رسول الخلیفه اگر انام که اولاد به تو که ببیند و لکن جناب سید اشهاد
 چیز از برای احضار اینها که ذکر کرد بدلیل نامد و صیغه مذکور
 کنند هایش مختارات هم یک دفعه شروع شد و بنمود و خواهی مضامین

عنوان ششم

زین خواتون دند به ش حضرت رسول خدا را ندانم بیک که شاهد باشد
بروند با آنها لکن مانع کشند آنها را از حق و ندانم بلکه از کبر هم و از
اشک چشم هم پس بیاید که کبر بر آن حضرت کبر که کردن
از کفر و از حبیب که از کراهت بوده باشیم از موالیان و محبان آن حضرت و هر
کسی که کبر نکند پس و عاف و الذی طاع الرحمن است و ستم در حق هم
و قیامت که از جهت علاقه الهام است و او را از عظمی است نظیر عضو
ان باندن از مانع که خارج است و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
میکنند و از این باب است که کبر کردن خود را عین و طبع و سبب دزدان
بر صوفیها خود در علم حضرت عیسی در هشت یا آنکه از آن سر و خاله
شد پس از آنکه از کبر هر یک از مخلوقات عاده است و در ستم خلایق
شد و خود را از خود مبادی حضرت عیسی پس از آنکه علم اند بان بر کبر
و از این حال چگونه میشود چندان از این انظار و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
است افکار و ستم و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر و کبر
مبارکشان از نشان تیر کشنده و کبرشان از نشانی مفرح کشنده و کبرشان
محرور و ستم باشد معهود خود بان در حق هر چنان با سوره که بال و
خال متمم باشند و از جمله ائمه شیعیان بران امام الشریحان است
هم چنانکه در روایات است از حضرت صادق قال شیعیان ما و قد خلقوا
فاضلین بیننا و عجبوا بکبر و لا بدینا و صوابنا اعم و صوابنا اعم شیعیان
یضییهم ما اصابتنا و یخیرنا هم و یخیرنا هم و یخیرنا هم و یخیرنا هم و یخیرنا هم
و تطلع علی احوالهم فیه و معنا الایثار و یخیرنا هم و یخیرنا هم و یخیرنا هم

حدیث

مقصد اول

حدیث انکم یفریون ان شیعیان ما انما هم مستندون بحقیق خلق شده اند
از فاضل طینت ما و سر شده اند و بزرگوار است ما از اضر و خوشنویس
کشند آنها با ما و ما هم را اضر و خوشنویس کشند هم شیعیان آنها
زده میکنند آنها را مضطرب ما و بکبر میآورند آنها را مصیبت ما و محزون
کنند آنها را حزن و اندوه ما و ما را و مسرور میکنند آنها را شاد و
ما و ما هم را میروشیم بنا بر آنها و قطع میشود بر احوال آنها پس
با ما هستند جدا نمیشوند از ما و ما هم را جدا نمیشویم بعد فرمود
اللهم ان شیعیاننا من ذکر مصائبنا و کبر لا یجلنا استحقاق الله
ان یعدنا به بائنا یعنی بر روی کار به درستی شیعیان ما انما استحقاق
هر کسی که ذکر کند مصیبت ما و کبر کند بر ما یا حیا میکند خدا را
او بنا بر حق و فریاد مترجم گوید مراد از حیا در اینجا ترک خداست
که غایت حیا است نه معنی حقیقی و در حدیث از بشارت مولای متعین
و امیر مومنان منقول است ان الله یتبارک و تعالی اخواننا و اخواننا
شیعه یخیرنا و یخیرنا و یخیرنا و یخیرنا و یخیرنا و یخیرنا و یخیرنا و یخیرنا
انفسهم و ما و ما هم و فیما اولئك مننا و المینا یعنی میفرماید به درستی
خداوند تبارک و تعالی پسندید و احب ما را و احب ما را و احب ما را و احب ما را
شیعه هاله که نصرت یار میکند ما را و احب ما را و احب ما را و احب ما را و احب ما را
ما و ما هم را میروشیم بنا بر آنها و قطع میشود بر احوال آنها پس
هائیشان را دزدان ما و ما هم را دزدان ما و ما هم را دزدان ما و ما هم را دزدان ما
این روایات دلالت دارد بر اینکه اخیان فرموده و خلاصین شیعه چنانکه احبنا

فرمود

عنوان بیستم

فرموده شهدا را قبل از شهادت آنها خواندند و از آنرا ایستادند و استخوانک
استدلال فرمودند بر سیدنا محمد صلی الله علیه و آله از جهت خصوصیت اطفال
نخست سیدنا شهدا که با او مشغول بازی بودند و باینکه اطفال از یاد و انان
خاطر خواهند شد و در وقتیکه برادر بزرگتر را ملاحظه کن علامت دوستی و پیوستگی
زاد خود بر بزرگتر که کینه برانختن میباید ایستادند و هر کس که نکند
با و از اینجه علافه نیست مازاد با او و او مقطوع است از انحصار پس
بباید مانند شوم برانختن او هم مشاهده شود بنا بر ما و احسان نماید ما
دنا را تا ما را دعا و عذاب ما و از آخر ما قسم سیم رفت بر مصیبت
است بجهت بودن حصان مصیبت صاحب حق بر تو و حقوق نسبتا است
یک حق ایجاد است و او حق و الدین واجب است و حضرت حسین بر ما این
را هم دارد زیرا که همه ما و همه پدران ما از بزرگ وجود مبارک است
و از آنها یک حق است اسلام و ایمان است و مزارعان هم دیده و هم منتهی است و این
حق ثابت بر همه مسلمانی است و هر مسلمانی که شکر کند اسلام و اگر این
صاحب حق سبب هدایت ما با ایمان هم بوده باشد چه مزارعان حق لازم
خواهد بود زیرا که حضرت حسین بجهت حق و ایمان خود را داده
دین و معتاد انعطاف است که هرگاه انحصار متعلق است بکونه مصداق میشود
بشیعان ظاهر نیست زیرا و تمیز که مستولی شدیم بر بزرگ و اطفال
که در دین شرف و شایسته نموندند و محض نمودن حق را بزرگتر که بزرگ
امر از احسان مشتبه کردند که قرار داد سبب ناست که حق را بر علی از انحراف
نماز فرضیه و غیره آنها امر و داخل کردند که در واقع پیغمبر اسلامند

واین

مصدق

[illegible]

مضی

عنوان ششم

و مؤید که مخصوص کرد بر او پس باید که هر کس که در روضه
حمیده آنحضرت در جمع باشد عبادت خاصه آنحضرت مقابل صفات
اول آنکه حستان بکند بود که ذکر خدا تعالی را کرده قبل از ایجاد نماز
و اوست پیشها و تهلیل خدا را نمود پس ملائکه های او گرفتند از او تهلیل را
و تسبیح نمودند و او را پیش برادر گرفت ملائکه ها از او تسبیح و
تحمید را بعد از آن بدکرد خدا مشغول بوده در عالم نور و اشباح و طلا
بعد از آن در دبطن مادرش شنیده میشد از او تسبیح و تهلیل بعد از آن
در دمنان و لا در قش بعد از آن در آیام طفولیت و جوانی و کبر سنش پس از آن
در عین شهادت بعد از آن و قیام که سهراب کشی را از آن بر تو قرار داد
میشود و ایاز و ابرار از آن نباشد که برست مثل برید و این زیاده نشان
خیزان شود در عالم که آن دو شرف خاندان و شایسته کسان باشند و حضرت
اصل بیت ان امام از جهان **دوم** آنکه عزیز از دیگر موضوعات و
بجای آورد پس آنحضرت را در شرف حق نشست و مشغول شد
در پیش روی موضوع گرفتن و فرمود آنحضرت **اینا الحین الوضوء**
یعنی کدام یک از نما وضو را خوب میکنی در جواب عرض کرد شاهر و خوب
میکند فلان شاهر و لکن من خوب میکنم وضو را پس کسان تو را آنحضرت
اینکه بگوید آنحضرت جاهل تو جاهل مبدا را که در شرف شکسته و عارف شود
با اینکه حقیقه جاهل بود پس چگونه بود حالک انجمن آنکه که خطایست که
خطا باشد که لا یقوت و مکرر شد مثلاً خدا مثل اینکه ظالم بود که گفت بجهلک و نا
الدنیا یعنی تعجیل نمود باقی دنیا پیش از آنکه آخرت و مثل قول صبی که

مقصد اول

که قیام که حضرت را داده نماز نمود آنحضرت گفت ایها الاقربل منک یعنی نزدیک
از تو قبول نمیشود سیم آنکه بخداست آنحضرت شخصی رفته داد حضرت در جواب
فرمود تو حاجتت مقصبت را یعنی حاجت تو برآورده اعرض کرد و در جواب
نمودند بدین عرض شرف فرمود سوال میفرماید خدا تعالی از ذلك اغماض
پیشتر که من بقله که بخوانم رفته شرف یعنی بدین رفته و قیام که ایستاد اما این
و در جانا اینکه بخوانم رفته شرف بود که پیشتر در پیش روی من و من دست
دارم از این اثر چون بود حالک اشرف زمانه که مقابل کاهل کوفه و شای
و از آنها میخواست چیزها بشکست میشد آنکه که قبول نموده که پس از آنها
راضی گشت بهمینکه کوشش دهند بکلمات و قیام که فرمایش کرد و از ایشان
شاکت گشته و خدا خود را بلیت کرد و در پیش روی و بلیت که **الا تسعون** آن
تسعون یعنی نود و نه بر شایا ایامی که من کوشش میکنم ایسا که نمیشود
آنکه حاضر گشت نزد آن امام بن زید و آنحضرت او را او را که کشید و آن
گفت فرمود ای برادر من بجهت که اه کشید و چه چیز است آن عرض کرد شد
فلان در هر وقت دارم فرمود من که از آن ایام و از عرض کرد و دست را
که در حال ایام من از آن شوی در همان مجلس عرض و نا از نمود ایاست و نا
است بمثل این شخص بچشم و در وقت اینکه اه کشید و تلفت نماید و در نا
آنحضرت است دعا و التماس نمود نماید که هر شرف و آنکه باشد و هیچ یک
از آنها برآورده نشود و چه اینکه طلب نماید عظمی را و استقامه علقه با
ملائی **چهارم** آنکه شخص اعلا پیشتر آنحضرت ایستاد و آنحضرت مشغول
ملائی و عرض کرد که بخیر الان من رجالت و من حرکت من دایم الحلقه

عنوان ششم

یعنی ما یوسف نشانی الا الان هر کس که بتو امید گرفته و آنستیکه حلفه باب
 که من در حرکت داده ام این انحضرت داخل خانه شده و چهار هزار دینار بگوشه
 و نامه خود بنویسد و از کثرت عطا فرمود که تو در دو به زبان اعتدال
 نداری این اشخاص شرع فرمودند ها فایده الیک معنی رتبا اخر و کنش در
 اقبال عنوان دوم ذکر آنها با رجوع اش بگو اعادة می کنیم پس اعلی از عملا
 اقبال انحضرت شروع نمود بیکر کسیت حضرت فرمود استقلک العطاء
 یعنی ای پسر طبل و کوزه شهر که عطا و بخشش ما از عرض کردی و لکن کیف باکل
 التراب جور که یعنی قلیل بفرمود عطاء تو را که تمام بر اهل بیت بلکه بر اهل
 بیت که چگونه خالص است سخا تو را خواهد خورد پس که نه اعلی بر تو
 دست ناز نه بر او بود و درین حال لکن ما که به می کنیم بر اینیکه چنانحضرت بر تو
 که بخاک میکشیدان حضرت بگوید و انظر از سوال انحضرت سوال میکند او
 وقت عطا بگو این مبلغ کثیر انجالت میکند پس چه من می شود انحضرت
 زمانیکه از او سوال کند بخضرت از تو انظر از حضرت ممکن نشود از عطا
 پس با اینحال عینا هم چگونه بخواند انحضرت نه که که در حق کوچک شیرین زبانش
 از او سزا بخواست و با تو بخندد بر طبل شیر خوارش قطره ای خواست
 و بزرگوارانها ای که یادگار برادرش و عینیکه از الایاس نیمین افتادند
 بیار خود خواند شریف او را لکن فایده نه بخشد و از اینجهت فرمود یعنی
 علی عیال ان تدعو فلا یجیبک او یجیبک فلا تفتک یعنی خیل سخن
 که از دست بر عمت که او را بیار و بخو مجرای اجابت نکند ترا و ایای که بجا نیفتاد
 تو از وضع نه همت و ششم آنکه یافتند در ظاهر مبارک انحضرت بدو

عاشورا

مقصد اول

عاشورا اثری و علامتی و از حضرت سبحان علیه السلام سابقا بر سید و جوا
 فرمود که این اثر از اصل طعامها است که در شبها در پیش خود جام میزنند
 بخانه بنیان و سوره ناز و فقر او مساکین پس یاسرا و راست بر او که طفل
 شهر خوارش را از لای دست خود بلند کرد و از آن اسقی بر لای او قطر
 ای مجاهد و متکبر انمود هفتم آنکه گفت عجبوا انحضرت مساکین افتاد
 و آنها خوردند نامه برین او رده مشغول خوردن بودند انحضرت را بطعام
 خوردند و نموند حضرت انها را اجابت فرمود و نشست با انها مشغول بطعام
 خوردند و میفرمود ان الله لا یحب المستکبرین بدو در شیخ خدا است
 دوست نمیدارد متکبرین را پس از آن فرمود منکه اجابت کردم شما را شما
 هم اجابت نمائید دعوت مرا پس همه آنها ایله گفتند من انحضرت را خدا
 بکنیز خود فرمود حاضر انچه در خانه ذخیره و نکه داشتند بر طعام پاکیزه حاضر
 کردند و نشست با انها مشغول طعام خوردن شدند و انها خوشدل شدند
 و تحقیق سعه زیاده کرد و اینیکه در لای عیال و اطفال تشنه خود را بشیر
 البیوت حال نمایند لکن نکنداشند او را و مانع شدند هفتم ششم که
 تعجبات است که به در شیخ محقق میشود که به بنای است که به کشتن کان با قطع
 نظر از لای خطه آنستیکه با و کو به میکند پس که به نام بجهت منای است
 انحضرت سؤل ان الله ملک فیه اسوه حسنه که از لای شایر سؤل خدا میسر
 و منای است حسن است نه شایر او بلکه منای است منای است و انبیا و اوصیا
 نه بر انها است بلکه منای است اسمانها و زمینها و وحشیا و مرغان و
 وجهتم و انچه دیدید مشهور و انچه دیدید نمیشود و منای است که ها یا که

بنای است

عنوان ششم

مباحث در فغان یا مباحث سنگها پس کدام رنگ است که از سنگ
باشد یا مباحث آهن نیز که در قصه سمار کشته نوح هشت که کشته
بناختن عوضا شد خون کرم که نوح هم سترشک مباحث هفت
تر است مباحث هم چنین که در دست او هم باعث رفتن یا قطع نظر از فلا
هر صفت و عوضا و فلا و فلا که در شش که مختص به تفصیل آمده باشد به
بیابان و همرا او باشد و از دها چند بعضی نوجوان و بعضی شیر خوار و
زنها و بزرگانی و خواهری و اصحابی و وارثان و از اینها و از دها و از دها
انحصر هر یک می شود بگو بلکه هرگاه بشود که مرخص یا حلال کند
حرام یا حرام کند حلال یا دشمن توانا که از اینها و از دها و از دها و از دها
هر یک که در حاکم اید و حال آنکه از اینها و از دها و از دها و از دها
فکرتی که از اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
خون کشیده که از اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
بشری که از اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
جامه و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
بر او که بر تر و کرم که از اینها و از دها و از دها و از دها و از دها
هشتم که در این است از اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
والد چنین است و تو او را و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
بر تو صفا صفا صفا و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
و کتا نه باشد و کتا نه باشد و کتا نه باشد و کتا نه باشد و کتا نه باشد و کتا نه باشد

که

معضل اول

که یکین بر اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
غلتت بیوا است و بچیت و غلتت بیوا است و غلتت بیوا است و غلتت بیوا است
و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
ملاحظه سبب هم چند نوع است اول آنکه در ضوع و ضوع و از دها و از دها
و خون و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
مقدمه است که در اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
خطر اصلی که مخلوق شده خلق بر اینها و از دها و از دها و از دها و از دها
حضر است و اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
از بعضی غفلت می شود و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
مغض و عداوت می کشد و اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
او از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
احتیاج نیست باینکه بگویم بیاید و کرم که در اینها و از دها و از دها و از دها
کن از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
و نه حق و نه صفا صفا و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
بناختن نیست و نه تجرید با حاکم با همه اینها و از دها و از دها و از دها و از دها
اشک باینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
بجهت بعضی و منع بعضی از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
نماید مثل که در اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
کنده و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها
بناختن ایان شد که اینها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها و از دها

میگردند

عنوان ششم

میکنیم **اول** در بیان شیخ و ظل آنحضرت است در عالم اشباح و ظلال بلکه رؤیای
او در عالم قدس هم چنانکه از برای جنان اذم اتفاق افتاد و ملائکه شاهد
فرمودند در عالم در پس مثل فرمودند تا عالم بالا و قضیه کو بلا و کو
نمودند شاهد او و هم چنین زمانه که شاهد نمودند اینهم ممکن است
اسما آنها و زمین را بدین اشباح حشره را و بگویند او را و در وقت بیخ از آن
اشباح **دوم** شهادت ائمه اطهار و مستعینان خود در فرمودند از کتب
عنده مؤمنان و مؤمنات الایم که ائمه صلوات الله علیهم بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین
مؤمنان و مؤمنات را که اینک که بر کرده و مخموش شده و مجبیهها را برین
شهادت ائمه و سبب که بر مؤمنان است سیم تطوع و تکلم با اسم آنحضرت
باعث کرب است چنانکه جنان اذم و ذکر با علی علیه السلام فرمودند ذکر الحسین
علیه السلام تسبیح عمره و تسبیح قلعه یعنی در ذکر آنحضرت حین اشک و حشر
جاری میشود و قلب شکسته میگردد **چهارم** نظر کردن در شهادت آنحضرت
و امید به تحقق یافتن شهادت مجدد کوارش از اول و لا دتش و بعد از آن
هر وقت که او را مشاهده بحضرت نظر یا و گویند و تحقیق پدر و کوارش هم و
که با و نظر نمود و گویند فرمودند یا عمره کل مؤمن یعنی السبب که به همه مؤمنان
عرض کرد یا اباه مرا میفرماید قال نعم یا بنی فرمودند یا بنی پس یا
شما هم نظر کرده اید بگوئید و تا اشک شما جاری شود هرگاه شما نظر کرده
اید بگوئید آنحضرت پس او نظر میکند بگوئید شما چنانچه در حدیث صحیح است آنحضرت
علیه السلام تعریض نظر الی مصرعه و الی ذلایه و الی لیظن الی من ینکح علیته
یعنی به درستی حضرت حسین بر طرف راست عرش است نظر میکند بمقبل خود

مقصد دوم

میکنیم **اول** در بیان شیخ و ظل آنحضرت است در عالم اشباح و ظلال بلکه رؤیای
او در عالم قدس هم چنانکه از برای جنان اذم اتفاق افتاد و ملائکه شاهد
فرمودند در عالم در پس مثل فرمودند تا عالم بالا و قضیه کو بلا و کو
نمودند شاهد او و هم چنین زمانه که شاهد نمودند اینهم ممکن است
اسما آنها و زمین را بدین اشباح حشره را و بگویند او را و در وقت بیخ از آن
اشباح **دوم** شهادت ائمه اطهار و مستعینان خود در فرمودند از کتب
عنده مؤمنان و مؤمنات الایم که ائمه صلوات الله علیهم بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین
مؤمنان و مؤمنات را که اینک که بر کرده و مخموش شده و مجبیهها را برین
شهادت ائمه و سبب که بر مؤمنان است سیم تطوع و تکلم با اسم آنحضرت
باعث کرب است چنانکه جنان اذم و ذکر با علی علیه السلام فرمودند ذکر الحسین
علیه السلام تسبیح عمره و تسبیح قلعه یعنی در ذکر آنحضرت حین اشک و حشر
جاری میشود و قلب شکسته میگردد **چهارم** نظر کردن در شهادت آنحضرت
و امید به تحقق یافتن شهادت مجدد کوارش از اول و لا دتش و بعد از آن
هر وقت که او را مشاهده بحضرت نظر یا و گویند و تحقیق پدر و کوارش هم و
که با و نظر نمود و گویند فرمودند یا عمره کل مؤمن یعنی السبب که به همه مؤمنان
عرض کرد یا اباه مرا میفرماید قال نعم یا بنی فرمودند یا بنی پس یا
شما هم نظر کرده اید بگوئید و تا اشک شما جاری شود هرگاه شما نظر کرده
اید بگوئید آنحضرت پس او نظر میکند بگوئید شما چنانچه در حدیث صحیح است آنحضرت
علیه السلام تعریض نظر الی مصرعه و الی ذلایه و الی لیظن الی من ینکح علیته
یعنی به درستی حضرت حسین بر طرف راست عرش است نظر میکند بمقبل خود

عنوان ششم

و بگویند خود و بدو در دشت او هر آنکه نظر میکند بگویند که نه میباید
و هیچ کجا نمیباشد که این بعد مسافت و خانه و دیوار خارج مانع از
او نباشد بچشم نظر که در دشت بقبر و مدفن آنحضرت آنکه در دشت
است که حضرت را در مینمایند احسب که در غایت باطن غریبه و بیکیه مزار او
و بجز آنکه من نمیروم و بجز آنکه من نمیروم و بجز آنکه من نظر نمیکنم
اینست عند حلقه فی ارض کلا و لا اجم فریه و لا فریب فریه و بجز آنکه
یعنی حضرت را در غایت است و در دیار غریبه که میباید بر او هر که زیارت
کنند او را و بجز آنکه میباید هر که زیارت نکند او را و او را سوختن کرد و بر
او هر که مشاهده نکند او را و در دشت او هر که نظر کند بقبر و پیش
در پایش پای و در دشت بیابان نه دوستی در دشت و نه خویشی در دشت
خارجی گفته و کل بلیه یها قبره و کل لاکل مکان بر می ششم از
که بگویند بدن آنمطلوب است و بگویند او را در دشت او هر که میباید
چنانکه اتفاق افتاده بر بعضی در موضع آنحضرت که میباید بر او
و که میباید و دندانهاش را میباید و که میباید و که میباید
و که میباید و بجز آنکه در دشت او را در دشت او را در دشت او را
اقول موضع الشیخ منک و آنکه یعنی میباید و چنانکه شمشیر از دندان
و که میباید و هر که از آن بر دشت او را میباید و که میباید و که میباید
دندانهاش را میباید و هر که از آن بر دشت او را میباید و که میباید و که میباید
میباید و دندانهاش را که در وقت رویت آنها از آن زیاد میباید و که میباید
بر خنده کردن او و هر که میباید و که میباید و که میباید و که میباید

مقصد دوم

میوسم چنانچه ششم ششم را لکن خواهش علی الحسین بن خواتون و غایت
که میباید چنانکه بگویند که حضرت جید را در دشت او را میباید و که میباید
بدن هم محرم بود خصوصاً اگر خوردن دوزیر ناخن است با صحت داشته
باشد بلکه اگر او هم واقع شده باشد و بجز آنکه خورد شده و بجز آنکه
و شمشیرها و نیزه ها و پاره پاره شده و بجز آنکه خوردن بزرگوار فرموده
کالی با و صلی قطعها عسلان الفلوات یعنی که میباید و که میباید
که قطعه قطعه میباید و دندانها را در دشت او را میباید و که میباید
از آنمطلوب گفته اند خالک عالم سیر که اثر تیر و سنا جله بگویند و
اعضا تو نیست بجز بوسید موضع از دندان که میباید و که میباید
او را و او این بود که میباید و که میباید و که میباید و که میباید
و باطن آن موضع را که میباید و که میباید و که میباید و که میباید
که دندان سیمین را و قهقهه که خوردن آنکه دندان سیمین را و قهقهه
هذا الحسین مقطع الا عضا یعنی با جدا این حسین است که اعضا باقی
قطعه قطعه نموده اند پس از آن باز خبر داد باینکه هذا الحسین بجز دندان
مراقبنا یعنی این حسین است که سر از این است از قناری دندان و من میباید
از کجا داشت آنخنده که سر از قناری دندان شده و میباید که از این دندان
اول آنکه احتمال دارد که در وقت ذبح خود آنخنده مشاهده نمود و بگویند
ایقون الحسین است که ظاهر میباید و از دایان که آنحضرت امر فرمود و از
که در اجعت نماید بچنانچه اویم آنکه شنبه باشد استیلا از کسانیکه حاضر
دندانها مشاهده نمود و بگویند که دندانها نفل کرده باشند یا دندانها باشند

عنوان ششم

مخند شده باشد و این هم بعید است که استنباط فرموده باشد از آنکه
 خسته شریف و قبیله او را آن کیفیت مشاهده نمود داشت که سر مبارک
 از قضا بریده شده و آن کیفیت عبادت بود از آنکه دید او که بر روی خود
 افاده پس از آنکه او عظیم شد و صیدش بسیار فقره و عیب آن
 افتادش و در میان آن و از آنجمله نداشت که در حد بر کوه و شر او خبر داد میان
 افتادش و او سر از قضا بریده شد مثل هفت مر از چیزهای که است
 کر بکشت و انباشت از آنجا که است که موجب جزشت و کربچه این که است
 که منسوب است آن سرور و در میان میانها این که است که با هم منسوب
 آمده بود و آنکه بود و در کربچه این که است که با هم منسوب
 او در میانها این که است که در میانها این که است که با هم منسوب
 منما افرد و از آنکه پیش و کشته بر کوه و کشته یک از آنها را بسینه و
 دید و از او ساطع کشته بر کوه و در این میانها این که است که با هم منسوب
 و همچنین بسنه میانها این که است که با هم منسوب
 و فاطمه زهرا و امام حسن بود و قبیله خواست میانها این که است که با هم منسوب
 خون ظاهر گشته و دست مبارکش از آن خون پالانداخته کردید و بر کوه
 عرض کرد که این میانها این که است که با هم منسوب
 برین بر کوه و از آنکه حین خونین نکرد و این را عجیب انکار است
 سرور که منسوب است از آنکه است که با هم منسوب
 انجستاد و بکشت که آن است و در وعیدش و لباس نو پوشیدش و
 موجب کربچه بر کوه و میانها این که است که با هم منسوب

مقصد دوم

و فتح و ظفرش در جنت صفین سبک کردید و در شامیل المؤمنین او طعنا
 خوب خوردش باعث کردید بلکه جل بکشت کردید و ولادتش موجب کردید و
 به نیت و باعث کردید بلکه چنانکه چنانها را و این آمده هشتاد و اهل
 شهر شهادت آنحضرت که حاضر باشد چه دخول او حق اند و و کوه کشته
 اش چشم است در دله و دوستانش اما آنکه از آن شهر و شهر و
 شرب الماء علی من رعی الایام بیکه تا بر شهر و صیدش که از کوه کشته
 هر که مرغان و ملا خطه نماید ششم وارد شد و زمین کربلا است
 که مدفن او است و در دست او هم باعث حزن و کوه است و این تا بر و حق
 هر چه بیکه که وارد آن زمین کردید بجل آمد و تحقیق وارد کشته و امر
 الا وقد زاد کربلا یعنی هیچ پیغمبر نبوده مگر اینکه زیارت خود کرد و از
 و فرموده که یقیناً الفکر الا کفر یعنی در تو دهن می شود ماه در خسته
 و هر یک آنها و قبیله که وارد میکش تا خوش میشد و در کشته و رسیه بود
 و بلا که بود و بر کوه و از آنکه در کوه و بر کوه و بر کوه و بر کوه
 و بر دست حضرت حسین علیه السلام در این مکان کشته خواهد شد و تحقیق
 شنبه اهل بیت آنحضرت این تا بر کوه و قبیله که وارد کرد و کشته
 شد تا علیا مکه ام کلثوم و کوه و بر کوه حسین علیه السلام و عرض کرد
 یا ارحم الراحمین مهول یعنی ای برادر اینجانبانان هولنا که شهادت حضرت
 فرمودن آیه نامی هیه الا أرض فاستقیظ با کبا مدینه بد آمدن
 در این زمین خوابید و بیدار گشت در حالیکه کربان بود و فرمود و آیه
 الحسب من الله و نعم الوکیل یعنی دید که حسین را در دنیا و آخرت

عنوان ششم

دست پامیر بعد فرمود من کیف تکون اذا وقعت الواقعة هیهنا حکونه
میشون ماله که واقعه در این مکان وقوع یافت در هر سه شب که اسم زمین
مذخر و است و اینهم در حق خود انشور بعل امد هنگامیکه وارد زمین
کر بلا کشت از اسکا که بر زمینها مستعد گشتند پس از آن که گشتند کربلا
هم بینا من چشمه ها نازین انما ظلم بر از اشک شد و فرمود اللهم اقم
اعوذ بک من الکرب والبلاء هیهنا مناسخ رکابنا وخطر حالنا و
سفلک دوائنا و مدیح اطفالنا یعنی رویدگار از بدست پنا از مرگ
از کرب بلا این سر زمین است کجا نازانان ما در اینجا شد و خوفنا ما محمل
گشتند اطفالنا ما شعس فیها ارباب دخی فیها ارباب حرمی حشره
علینک یارب الکماله سترناک فیها نقول و نذبح اطفالنا و نستعبد
الاکبر و اذلال خطو الرجال بها یا قوم و انصرفوا عیة قنا لیسعها
قطر حال یعنی دین سر زمین و چینه میشو خون من و دین سر زمین
لباس عزت از خون بر غارت میشو و لباس من و ملک میشو و دین
دین شجاعان مزامیکشند و اطفال ما بقتل میسند و اذلال تو از او
ما از غلام و کین میجو اهند بیدارید بارها از ای قوم و شما مواجعه میشو
و مزایکدار یکد از این سر زمین دیگر مزایک نخواهد شد بیدارید بارها
انچه بر تو بشد است و اینهم اسبا که بر تو همیشه از انحضرت صا و چنانکه
از او در نظر شده میگوید بود و حضرت صادق علیه السلام فرمود چشمها
مبارکش بر از اشک کردید و فرمود ما انقص ذکر الحسین علیه السلام
للعشر الاشراف ما شرب ماء بارد الا ذکر الحسین الخ یعنی چه قدر نقص

و مکدر

مقصود و میر

و مکدر غوره عیش ز کز و یاد حسین به در دست من می نوشم البکر را
مکرا اینکه یاد میاورد حسین علیه السلام را و از خود حضرت سید الشهدا نظر
شده شیعه ماء شربهم عذاب ماء فاد کرو یعنی شیعیان از هر وقت که
البشرین خوشگوار خوردید از من عطا یاد از دیدن و از هر که است
و بوی که برت مطهر انحضرت پس بجهت جدد بزرگوار شربا بکره آورده
هنگامیکه وارد کشت بخور متشر امیر المؤمنین میفرماید خلت علی
رسول الله و عمناء نقضت انک یاک انک و ای یار رسول الله ما
لعبتک نقضت انما عصبک احد قال کابل کان عندک جبریل علیه السلام
فاخبره ان الحسین یقتل و یسلطه اقران قتال الهل لک ان اسمک
من تربیه قلت نعم فتدیده فآخذت قبضه من تراب فاعطایها قال علیه السلام
عینی ان فاضنا و اسم الارض کربلا حاصله میفرماید که میفرماید بخند
رسول خدا صلی الله علیه و اله داخل شد یکاشک از دودیده حق بین انچه
گویند جبریل علیه السلام عرض کرد بد و ما در فدا تو یاد ایا که تراب بفضا آورد
فرمود بلکه جبریل حاضر بود و خبر داد مرا که بد دست حسین در کناز تو
گشته خواهد شد و گفت من میجو اهر که از تربت قبرش است شمام که کنم
پله پس شش از او کرد و قبضه از خاک انجا آورده من ذاب بخش کردن
دیگر خودی سنواتم بکم چشمه ها خورد از کرب اسم من کربلا است هم
چنین بود حال حضرت رضا علیه السلام چنانکه از بیکار روایت شده میگوید
روزت کربلا و اخذت من عند الرکب طیباً احمر قد خلت علی الرضا علیه السلام
السلام فغرضها علی عقه فآخذت هله کیفه ثم شتمها ثم کبرها ثم جردت و

عنوان سیم

شوقه طایفه ای که از آنها بگویند ایضا بگویند شوقه میباشند
روز بر فرزندش مال میبندند تا اینکه پدر بزرگوارش را و از اساک میکنند
و بگویند و ما ایشان را بگویند و قبیکه عمر و خبر از شهادت حضرت حسین را فرمود
هرگاه میدانستند بزرگ این مصیبت را هر انچه اندک گویند میگردیدند
روح از بدنش شامقارفت میبود و هشتم عویلت که با و از بلند کردن
باشد و این قسم را چگونه بپایان آورند با و از آن عجاایب پس میگویند
به درستی برین قاتل حضرت سید الشهدا امر میگویند که بگویند و از برین
نمائند و به خود دهند گفت ای عویلت یا هیند و آنکه فایده حضرت
فریشت عجل علیه این بنیاد یعنی اینند با و از بلند کردن که بگویند و از
دادن سر فریشت است بجهل نمودن بر قتل او و برین را و این کیفیت در وقت
بود که او بر خود خواهد آمد انشاء الله تعالی **هشتم** بر سر فرود
رفتند و این را هم عبدالله فرمود کرد و قبیکه خبر شهادت حسین علیه
تو رسید و در آن محراب فریاد میکرد که لا یومئرون الحسین علیه السلام
یعنی نیست روز مصیبتی مثل روز مصیبت حسین تا اینکه ساکت نمود
او را برین پایچه ساکت کرد و در هم خود را شبیه کرد که کشته گان نمودار است که
اسم او را ناله میگویند که در فضل و مخصوصا و از کشته شدن آن بنیاد که
فکه الحسین یعنی به درستی هر که در مصیبت السور تبالا هم کند پس
از بر این واسطه هشت یعنی قبیکه قلب متساو گرفت و در سوختن از حضرت
افلا سر را که کرده و خود را شبیه نماید صیبت زده گان در آنکس
وقف و اظهار اندوه و غمیدانم چگونه قلب متساو میگردید و میبود

مظلومیکه

مقصد سیم

مظلومیکه صبر هم میگردانند هرگاه محقق شو صبر متنا او و منت این
متناوت دو امر است اولش خوض و غرور و فتن است در طلب فضول و دنیا
از این خارج دنیا پس بدین است این متناوت از تاثیر او است و تحقیق در ادب
و از کشته الله عز و جل اعوذ بک قلب لا تحسع و عین لا تدمع و بطن
لا یشع یعنی بر خود کار پناه آورم به درگاه تو از قلبیکه خشوع نکند و چشمیکه
اشک بریزد و شکمیکه سیر نشود و می کشد و زیاد کلام است در ذکر
فایده بجال شخص نه دار چنانکه در دوا و امده و علاج این متناوت است
کنند است لب سیم که تحقیق و از کشته که او بر میدارد قتل و از علایق
از این بگریزد و او هست یا **نهم** که در سینه است بدو اشک میخورد خشک
شد چشم از اشک از بیکه امده باشد و تحقیق اتفاق افتاد اینها که بعد
بدین انحضرت بعد از آنکه بپایان مراجعت نمود و بر پا داشتند عزرا و معالجه
کردند و از این سوئی که قاور و نباشد که موجب یاد در اشک چشم است
و **نهم** که در کشته بیکه اثرش بر شخص ظاهر شود و او را از طعنا
و شراب بگذارد و این قسم هم و از کشته در دوا و امده و معالجه
و قبیکه خبر از محض صادق علیه السلام اینک اینها که بگویند و میگرد
وقت ذکر حسین علیه السلام و از او در دین متنا و از حضرت فرمود
رحم الله معتك یعنی خدا رحمت کند اشک چشمش را پس از آن ذکر
فرمود بر این اجوا و از آنکه حاصل میشود بر این از اول زمان الحزن تا انقضا
روز قیامت و به خود پناه میگردانند تقصیل از وقت این خواص که به انشا
الله تعالی مقصد چهارم در بیان حال است که منعقد شده است

ذکر

عنوان ششم

ذکر مصیبت انحضرت و کرم بر او و اینها هم پنج نوع است اقل آن مجلسی
که منعقد شده قبل از خلعت حضرت ادم علیه السلام در قمر انجلیست
که منعقد شده بعد از خلعت ادم و قبل از ولادت انحضرت و قبل از شهادت
چهارم انجلیست که منعقد شده بعد از شهادت انحضرت و در دنیا
پنجم انجلیست که منعقد میشود بعد از قتل دنیا در روز قیامت
اما نوع اول دو مجلس است هر چند بتغییر به مجلس مجاز است اول
مجلس تقدیر بر او است زمانی که مقتدر فرشتگان انحضرت را بر دوش
و عصا نمود و نوشت او را قلم بر لوح پس خردن کشت بر او قلم و لوح
دویم حول عرش است قبل از خلعت ادم علیه السلام از قائل بک الایلا
الی جاعل فی الارض خلیفه و قیام بر روی کار تو فرمود ملائکه را بگو
من قرار دهنده ام در دوزان خلیفه بر مخلوق که قبل از ادم بودند قالوا
الاجعل فیها من یقتل فیها و یقتل الی قیامه در بعضی از تفاسیر آمده
که بعد از ستم ملائکه همام را خطه کردند و از این امر شهادت حسین را پس
از کوه خور و حشر کشند یا قمار میگردانند و زمین کسی که افشا میکند
دراو و خون ریز میگردانند و عالم فرمود الی اعلموا لا تعلمون
بعد از ستم من میدانم چقدر را که منبذ این شما بفرمود و قمر و انجلیست
مجلس سب اولی آنست که حضرت ادم نظر نمود بر عرش و دید ملائکه
جنسه طیب را و تلقین نمود و از خبر پشیمان بجا آمدند و عازا یا حسبه
یا حسبه یا علی یا علی یا فاطمه یا علی یا حسین یا حسین و
الحسین و قیام الاخوان پس خواند و قیام با بنم حسین را است که

مصدق چهارم

جاء کث و قلب مبارکش در دامن طفل نا آخه فی ذکر الخائسین
قلی و تسلی عریض یعنی فرمود ابرار در من جبرئیل در ذکر بیخ از این شما حشر
قلی شکسته میشود و اشک چشمه جاد میشود پس جبرئیل شروع نمود که
سبب بیام مصیبت حضرت سید الشهدا و جناب ادم و ملائکه را در اینجا
حاضر بودند من شنیدند و گویند میگردند فقال و لک هذا نصیبی
تضرع عینکها المصائب یعنی جبرئیل عرض کرد یا ادم این نصیب مصیبت
زده میشود بمصیبتی که جمیع مصائب از او و حاکم میشود حضرت ادم فرمود
چه چیز است ان مصیبت عرض کرد یقتل عطفنا یا غریبا و جیدا و نریا
لنقر له ناصرا و لا معین و لوتراه یا ادم و هو یقول و اعطشاه و ا
قله ناصرا و لا معین و یقول بینه و بین السماء کالدخان قلتم یحیه احد
الا بالیسوی و یسر الخوف قید یخرج الشاة من فاه و یذهب
و شهم و سهمهم البذلان و معهم الذنوان کذلک سبق فی
علم الواحد المتان یعنی اهل ظلم و کشته میشود در حاله که تشنه و غیر
یکد و تنها است نه از برای کو ناصرا است و نه معین و هرگاه به پیچ او را
و او میگوید و اعطشاه از تشنگی و اقله ناصرا از بی یاری بمن که خایل
میشود تشنگی او و انسان مثل دود که بر آب جواب نمیدهد مگر به
شمشیرها و شمشیر مرکها و کشته میشود مثل کشته شدن کوفته شدن
سرخسها و عازر میشود و سرکه آنها را اندر ستمها میکند و اندوا آنها
زنان اهل بدیچان کشته در عازله و احدی مجلس و بیم
و سیم جهشت و در او منعقد کشته دو مجلس مجلس اول منشیخوا

عنوان ششم

الان شاء

او عود بیاست و منم حضرت سول خدا و جبرئیل علیهما السلام است و
 در وقتی مرشد بخواند که جبرئیل و منم حضرت سول خدا و جبرئیل علیهما السلام است و
 اولی پس در بخواند حضرت سول خدا و جبرئیل علیهما السلام است و
 و ابی الله قال انما السبح يا عبد جبرئیل علیهما السلام فادخله
 الجنة و انما مني فاذا انا بشجرة من نور مكللة بالتور في اصلها
 ملكان يطويان الحلي و الحلال الى نور القبة ثم تقدمت فاذا انا بينما
 له و اعظم مني فادخلت واحدة فلقها فخرجت على منها حوراء
 كان اجفانها مفاديه اجفان الغور فظن لي و اني فبكك و قالك
 لا ينك المقتول فلهما الحسين بن علي ابن ابي طالب عليهما السلام
 حاصله عن انك سفيها يذنه في كرمه ارج نمود باسان جبرئیل از دستم گرفت
 و مرا داخل نمود بهشت و من شاد و سرور بود که در آن جین در حوض
 نور دید که مطر نواز نور و در زبان درخت دو ملک دید مشغول
 با نیک حله ها و در بیت با و میچیدند تا روز قیامت پس قدر پیش رفت
 و سید زاده یکد از او بر کمر سپید دیده بود که فرم او را و شکست از میان
 و حوض بیرون آمد که نایم ترکانها و در دنیا پر همارغ نرسد بود
 گفتن برای من هستی تو کو نه نموده و گفت برای من است اینجا نیک بظلم و عدل
 شهید شد حسین بن علی ابن ابي طالب و اما در وقتی پس در دنیا ایله
 که ان الحسن لما دنت و فانه جوت اسم في يدك و احضر كونه فقال
 له الحسين ما لي انة لو انك ما يلا الى احضر فتك فقال ما له لقد
 صدق جدك في و فبك ثم اعنفه و بكيا كثيرا يعني به دوستی حضرت

حور

مقصد چهارم

حسن علیه السلام هنگام رحلت چون اثر زهر همد بدن او سپید و
 مبارک داشت سبز گشته بود مظلوم کربلا که عرض کرد چه باعث شده که می
 بینم رنگش زیت ما بل سبز نیست پس گویند نموده و فرموده برادر بجهت
 فرموده که در حق من و در حق تو پس از آن با و معا فقه نمود و خدایا هم
 که پسندید بعد از آن از فرمایش جبرئیل و کوا خود پر سپید و او هم فرمود
 اخبرني جبك قال لما دخلت ليلة المعراج الجنة و اني فصررت عا
 متجا و دين على صيفة واحدة احدهما من الزجج الا خضر والاخر
 من ايا قونا الا خضر فسلت جبرئیل فقال احدهما الحسن والاخر
 الحسين فقلت له لم يكونا على لون واحد فسلت جبرئیل فقلت لم
 لا تتكلم قال حياء منك فقلت سئلتك بالله لا اما اجيبه فقال
 اما خضر فصر الحسين قائم بموت باليتم و خضر اونه و اما الحسن فصر الحسين
 قائم بقتل و خضر و خضر باليتم فقلت لك بكيا و خضر الحاضر و باليتم
 و الخضر يعني من يابن جبرئیل و فرموده و فبكك داخل گشتم شب معراج
 بهشت دید که دو قصر بلند از دیکر بهم در و در دیکر صفی که یکی از جبرئیل
 و دیگری از یاقوت سرخ توان جبرئیل پر سپید از آنها گفت یکی از آنها از الحسن
 و دیگری از الحسين علیه السلام میباشند پس گفتن چرا هر دو اینها بر این رنگ نشد
 اند و جبرئیل ساکت گردید گفتن چرا انکلم نمیکند عرض کرد چها میگویم از تو پس گفتن
 بخدا از تو سوال میکنم تا اینکه جبرئیل من از سر پر گفت اما سر سبز حسن
 اینست که زهر گشته می شود و رنگ سبز می شود و اما سر حسین بجهت
 اینست که او گشته می شود بر شمشیر زهر و تیر و دگر سرخ می شود و خود پس این

خال

عنوان ششم

خال که بر کردند و حاضرین هم بگریه و ناله صدا زدند و بلند نمودند مجلس چهارم
مجلس اتم بود در کربلا هنگامیکه طواف میکرد و میگشت و گریه و زاری میکرد
رسید بمقتل حضرت سید الشهداء ایامی بسیار گشت و از در میان افغان و خون
پایش جاریه کشان پس سر خود را بلند نمود و عرض کرد یوسف دکان اهل حدیث در
آخر صفاقتی ایانا با ناز من تر لاف و لای سوزنده که مرا معاف بفرمای پس و
رسید کربلا و لکن مقتل در هذا الارض و لکن الحسين في كل ارض و لکن
مواقفه لایمیه یعنی در هر از تو سر زده و لکن کشته میشود در این زمین پیش
حسین از تو ظلم پس جاریه کش خون تو را مواضع نماید چون او پیش آمد گفت
من الطائر الذی کنت کشته او قاصی الی یزید فاعنه پس گریه و سید بر
کراوی برداشت لعن کن بر او و قلعه ان کعبا و منی خطوا الی الجبل عرفان پس
بر کجها مژد لعن کرد و چند مکر برداشت تا بگوید عرفان رسید مجلس ششم
گشت نوح بوهنگامیکه رسید با لاکرین مقتل حسین و بمحل طوفان گشت
اهل بیت گشت و رفین کبر شد و حضرت نوح تا از عرفان رسید و عرض کرد ای
طوفان الدنیا و ما اصحابی عرج مقتل هذه الارض یعنی بر روی دکان اجمع
رفین را گشتم و من صد بر سید مثل خدا این زمین پیش نازل شد جبریل و خبر
داد و از بعضیه حضرت حسین و گفت که کشته میشود در این مکان پس حضرت
نوح و اصحاب گشت از استماع این خبر همه گریه کردند و بپا نالان مظلوم لعن کردند
و گشتند مجلس ششم جمع مجربان است و ناله که حضرت و با جینا
حضرت ملاقات نمود و بخبر داد احوال آن سید کاینات و عرض ظاهر و
و از مصیبتها آنها نا ایستد رسید مصیبت سید الشهداء پس صدا زد ای بلند

مقصد چهارم

بلند نمودند چنانچه در روایت مجلس هفتم بناطجنا سلیمان و شکر
او از حق و انصاف است و قیامک بساط و کرد و هوا را میبرد رسید بحاجه
مقتل آنحضرت را و هوا را فضا را چرخ داد و نیزه بین فرو آورد پس حضرت
بناطجنا بر فوقه نادر شروع کرده و بر مصیبت آنحضرت و عرض کرد ای مقتل
الحسین الخ یعنی به دست اینها مقتل حسین انا اخری بعد مجلس ششم گشت
حضرت از آنست که حضرت ابراهیم زمانیکه ملاحظه نمود ملکوت اسمانها و رفین را
و دید مشی حسین را پس بگریه و گشت مجلس ششم و مجلس هفتم و یزید را کشت
ابراهیم هنگامیکه خواست آنها را بشکند فقال ای سقیم یعنی به دست من
داده که مرا از ان مصیبت و ما بسکه حضرت حسین رسید مجلس هفتم
سید بر بالی حضرت ابراهیم در کوفه و وقت فلان آمدن نوح کو سفند عرض پیش
قال الربنا انما امر الله عز وجل انزلهم علیه السلام ان یذبح مکانا ینبیه
اسما عیسی علیه السلام الکبش الذی نزل علیه من الله انزلهم علیه السلام ان
یکون قد ذبح لیسلم اسماعیل علیه و آله و یومر یذبح الکبش مکانه و یذبح
الی قلبیه ما یوجع الی قلبه لوالد الذی یذبح آخر ولده علیه سیده و یذبح
یذک ذبح و ذبحان اهل التواب علی المصابی قاصی الله عز وجل الیه
یا ابراهیم من احب خلقی الیک فقال یا رب ما خلقت خلفا و احب
الی من حبیبک محمد صلی الله علیه و آله و آله خالص مغیر انک از حضرت رضا
روایت شد میفرماید و قیامکه امر فرمود خداوند عزوجل بحاجه ابراهیم را بیکه
بجای یزید اسماعیل را بچ نماید و چون آنکه بوزن نازل شد توان زد و کرد ابراهیم
که کاش میبود کسی که در کوفه بوسیله اسماعیل را بچست خود و ما نوشته

عنوان ششم

حضرت عباس (ع) از اسبش را خطه کن فرو ما بین این دو افغان و از اسبش
روان دهم مجلس سماع بیچ الله در مشرفه فرات و اسبش بود که کوفتند
انحضرت در کنار شهر فرات و اسبش را میگردانید پس شایا خبر آورد که چند روز است
که کوفتند از این باب بپرسیدند و در کار خود سزا داشتند نموی و می
رسید که از کوفتند سوال کن پرسید از کوفتند که چرا این بپرسیدند و از هیچ
گفت که بمان سیده به درستی خبر تو حضرت حسین سبط حضرت محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله کشید و پیشود این مکان نشنید کام ماهم بنوشم از این مشعر
بجهت عز و اندوه ما برو مجلس سماع بیچ الله در مشرفه فرات و اسبش بود که کوفتند
علیها السلام در کوبه که مرثیه خوان او اهو بود و که نه کشد الحنا و حواری
بوجنان که روایت نموده ابن عباس در نزد کوفتند که میگویم روایت از مجلس
چهارم در مشرفه فرات و اسبش بود که کوفتند که کوفتند مصیبت بود از
جانب پروردگار رب العالمین و سماع حضرت موه و از آنها یک و نه بود که
دید حضرت موه و از آنها یک و نه بود که کوفتند مصیبت بود از
زود شده و بندها بدنش میزد و بدنش مضطرب و چشمهایش کوفت
کشید و از آنها یک و نه بود که کوفتند مصیبت بود از
فاسئل ربک ان تعفو عني یعنی ای پیغمبر خدا بجهت تو گناه بزرگ از من رفته
از پروردگار من مستلک کن بخشد مرا و تو که رسید مقام خود مناجات
نموده و عرض کرد ربی انک العالی قبل نطقی روید کارا تو عالم قبل ان تکلم
من که به درستی فلان بنده تو گناه بزرگ کرده و از تو سوال عفو کرده فرمود
یا موه اعفو عنی استغفر لک الاله الالحین یعنی یا موه عفو کن از من

طلب

مقصود چهارم

طلب عفو کن از من مکرر تا اهل حسین را عرض کرد یارب کیست حسین قال
الک من ذکره علیک یحیی قلبه لظهور من هو انک است که کن شد در کوا بر تو
در جانب طور قال ومن یقوله عرض کرد که میکشد او را فرمود میکشد او را
حدیث که خطا اند و طاعتند در دین کربلا پس یابید اسب و صلا و شیهه
کشید و صلا خود کرد و اهل الظلمه الظلمه من امیر فکلت این بندگی نبیها
یعنی فریاد فریاد از امیر که کشند در مشرفه فرات و اسبش بود که کوفتند
یعنی غشیل و لا کین و یهتبه رحله و تشبه نسا فی البلدان و یقتل بنا
حرفه و تشبه رؤسهم مع دایه علی اطراف الریاح یعنی میمانند بنا و
و یکها بیغسل و یکفن و یخمد هار غارن می شود و در آنها او را سیر کرد
میکشند و از آن او را میکشند و سرها آنها را با اسب میخشد و سرها
منیزند یا موه صغیر هم میگوید لظن و کثیر هم جلد منکش کیتقون
قالا اصر و کیتقون فلا ظفر فیک موه علیه السلام فقال بخانه یا موه
اعلموا انه من یکره علیه او انک او انک حرمت حبه علی النار یعنی اهو
اطفال آنها را از تشنگی هلاک میکنند و مردان آنها پوست بدنیشان هم جمع
شده از تشنگی از کمرش زخم طلب یار میکنند که از آنها یار میکنند و در
میکشند که به فریاد ایشان عفو سدید حضرت موه و کوفتند بعد خطا رسید
یا موه بدان که به درستی هر که که با غلط و مکرر میکنند یا کس را بکشد یا خود
شبی که کشته کان نماید حرام میکنم بدن او را بر آتش مؤلف گوید کوا را و خوش
باد کسانیکه بر ایمان ثابت قدم و با جناب و سعه کلام الله مشافه و کوه و هر
انها را خطا چند و میبازد یا طلب عفو کن از من موه مستلک میکند و نا

در وقت

عنوان ششم

دو مقام از اجازت عرض آنها بر درگاه خاضع الخاجان نماید لکن میگویم از برای ما
 کلیم اللهی است که صاحبید و بچنا و عصا و ایان است و او ایستاده و
 الاوتار در مقام مناجات بر زمین عرش نه بر طور سبنا و انحضرت طلب مغفرت
 میفایند بر اهل بیت انکه از او مسئلت نموده باشم ولیکن کلام ما از مثل او در
 بنویسد بلکه شرفی که گرفته بنده باشد بلورده نیامد بلکه بنده ها و
 و ساز هم جدا شده مجلسیان از هم دور شد بپای مقدس است اشارت کند
 بر مصیبت بخواجه اجدادند متعال ذکر نه و ندیده کند جناب کربا سرور
 و ذکر این در دو این است که انحضرت حجة العالم عجل الله فرجه نقل شده
 فرماید ان ذکر کربا سئل ربه ان لعلمه اسماء الحسنة فاصبط عليه جبرئیل
 فعلمه اباها و کان ذکر ابا اذا ذکر محمد و علیا و فاطمة و الحسن و علیهم
 السلام و سر عنده من الله انجل کریمه و اذا ذکر اسم الحسین علیه السلام
 خففت العزرة و وصفت عليه البهرة یعنی به درستی جناب کربا از برای
 خود مسئلت نمود که اسم احسنه طیبه را بگویم بناید جبرئیل نازل شد و
 تعلیم داد پس جناب کربا هر وقت که مستدکوا اسم مبارک محمد و علی و فاطمه و
 میبشدم و ذایل میبشد و حزن و اندوه و مرتفع میبشد و ذمات که مستدک
 اسم میبشد که نه کلوش را میبگرفت و حالت تنگی نفس و اضطراب میبگرفت
 داد پس روزی در کاه احد عرض کرد ایها الجواد ذکر کن ان رغبة من هم
 تسألک باسم الله من هم و اذا ذکر اسم الحسین علیه السلام تدفع
 عینه و تنور ذفره فاستباه الله تعالى عرفه صبیحه فقال که بعضی فاک
 اسم کربا و الله هلاک العزرة الظاهرة و الباطنة و الله و هو

مقصود چهارم

کاه خود اسیر و کاه جبرئیل و کاه ملک اعظم و کاه دروازه ملک
 که به زیارت انحضرت آمد بود ندیده صوفیای مختلف پس برای کرم شریف خون
 حضرت حسین را خوانند و کاه هم ملائکه ها در حدیث آمد که نبوی ملک
 الا تزل یعنی به یا حسین یعنی ناند ملک مکر است که نازل شد به زمین و بعد
 داده علم المرتبین یعنی صبیح ابی عبدالله و انیکون بحال انکون میشود
 عذو و هر وقت که از راه میبکند شمار و ضبط ایضا شریفه را از کیفیت و
 مکان و زمان و کرم کند و مرشد گویند قادر نیستیم پس تحقیق ظاهر
 شد بر من ان تتبع احادیث اینک به درستی از وقت که متولد شد حضرت
 حسین بلکه از زمانه که حامله شد بگویم در شصت و هفت ظاهر بحال
 حضرت پیغمبر هاشم جلس مرثیه انحضرت بوده شب و روز خواه در مسجد
 خواه در خانه ها و خواه در باغستان و خواه در کوچه ها همه در سفر
 و هم در حضر هم در بیابان و هم در خواب و بوده مرثیه خواند اسیر و کاه
 بر بنای خوش بزم اصحابش و کاه بشنیدنش از ملائکه و کاه خود اسیر
 مستن کر کشنده و میبکشد و کاه میبکشد و در نظر جوان سرور خال
 ناله میبکشد و کاه به ریت سبقت فلا یغاک یعنی کوا به بینم و انکاستغاثه کند
 و کسوف و یاز به میبکشد و کاه میبکشد و کاه با ایستاد اغانی اقطاب اطایا
 گویند به بینم اسیران که بر بالای جهات شتران سوارند و کاه میبکشد و کاه
 بر آسید و قد اهدی الی برید لعنه الله من نظر الی راسه و فرج بذلك
 خالفت الله ببر لسانه و قلبه یعنی کوا که میبکند سر مظلوم را که هدیه
 فرستاده اند پیش برید لعنه الله پس هر کس که بگوید او نظر کند و فرج

عنوان ششم

خداوند عالم خالق است انداخته میان ایشان و دلش کویا مراد این باشد که
 اقربا را نام زنا با و بی محال با اعتقاد غلبه او است و گاهی میفرمود صبر با آبا
 عبد الله یعنی بر تو با بصیرت با عبد الله بر صفا و گاهی میفرمود خال انحرز
 پس متغیر میگفت و گویا در کش و پود سبب که انحرز که هر چند نظر باطل
 و گاهی بر داشتن او گاهی بر پند او و گاهی آمد او بسوا انحرز و گاهی رفتن او
 نزد انحرز و پویند او با سبب و باعث که بر او از انحرز او در وقت
 باعث که انحرز بر تو باز صبر کنش با و باعث که بر تو طعمه اندی خوردش
 که او در بود و گریه او و گریه او و گریه او و گریه او و گریه او و گریه او
 که انداخته فاطمه زهرا میگردشت و صد آفرین از او میشد که میفرمود و نیز فاطمه
 میاورد و میفرمود سبب که اما عاقل است آن بگانه بود یعنی فاطمه است که گوید
 مرا ایان داشت که بر ریشه که در آن او مزاج بد و میاورد و همچنین است
 او که او داشت و به تحقیق هر یک که انحرز انحرز او در وقت
 که بر او گاهی باطل و در فاش و گریه میفرمود این محال بود و گاهی انحرز
 و اما تفصیل پس در سبب فاش که نزد یک است فاش محال فاطمه با انحرز معقد شد
 محال شود و از انحرز میفرمود که متغیر است و معتقد است در آن انحرز او
 این است مطلب آنکه زمانه که با انحرز خرد و فاطمه زهرا متولد شد و انحرز
 خرد اندیشها در قش هم پس که در پس از آن و قیام که حامل گشت با فاطمه حضرت
 که بر او پس از آن زمانه که وضع حمل نمود و در همان حال در دنیا با او چشم میبند
 بخلاف انحرز او در بکوش و نشاندن او داد و بکوش چپ و فاطمه خواند پس از
 در انحرز مبارک خود گذاشت و بگویند و میفرمود که گریه و فریاد میگویند

مقصود چهارم

لک حدیث الله انهم العرفان الله یعنی بهر که حدیث و واقع بر او اتفاق افتد
 بر او در کار با فاعل و گشت که چون هفت روز از مولود گذشت یک کوفتند
 قیام امیر عقیقه از انحرز میفرمود و سر را امر میفرمود ترا بشینند و در آن وقت
 سر را زین او میفرمود و در آن وقت صدق داد و خالو که میفرمود است از خط او
 ترا بشینند و در آن زمان با انحرز مبارک خود گرفت و میفرمود که گریه و فریاد میگویند
 فرمود اما عبد الله یعنی آنکه عبد الله خلیفه که از انحرز من مصیبت
 پس از آن فرمود الله انهم انما لك فيها ما سألنا لای بهم فرمود الله انهم انما
 اجبها و اوجب من یجبها یعنی بر او در کار با و در آن وقت میگویند
 حضور این دعوی دید آنچه که مستلک میفرمود بر همه در حضور و در آن وقت
 بر او در کار با و در آن وقت میفرمود انما الله و دست میفرمود انکس که بدو
 بدارد انما از پس از آن زمانه که یک شام از آنکه فاطمه زهرا و ملکه
 بر صورتها اختلاف یک از آنها بصورتی آدم بود و آنها بر آنها خود را کرده بود
 و میفرمود میخواندند و در آن وقت میفرمود انما الله و انما الله و انما الله
 فاطمه از انحرز و در آن وقت میفرمود انما الله و انما الله و انما الله و انما الله
 بخلاف انحرز و در مصیبت حسین و انحرز داد و در کار با و در آن وقت
 بر او در کار با و در آن وقت میفرمود انما الله و انما الله و انما الله و انما الله
 آنها بود و ابی قریب بر رسول الله و گریه انحرزها در آن وقت و فاطمه و انحرز
 بر او بعد به در آن وقت ملائکه بر رب مقرر انحرز میفرمود جد بر کوارش میفرمود
 و اول کسیکه او در بوجوب بر او چون آنکه در آن وقت که حضرت علی ابن ابی طالب
 میفرمود انما الله و انما الله و انما الله و انما الله و انما الله و انما الله و انما الله و انما الله

عنوان ششم

که مرکه از شما سوال کم و از سوال میکم از شما از خود و دوست و اقربا پس
بزرگواران که با من ملاقات نمایند در ایام قیامت در کنار حوض درخت
که از ثبوت و از کثرت ابد عشرت مرا و کشته اید اهل بیت مرا و ظلم نموده اند
و الا لانه سیرت علی بن ابی طالب و ثلث رایان من هذه الامة الاولى راية
سودا و مظلة فانه فرعت منها الملائكة فقيت على و اقول لهم من انتم
فيسون دكر و يقولون نحن اهل التوحيد من العرب فاقول لهم انا
احمد في العرب و اجمع يقولون نحن من امك فاقول كيف خلقتموني
من بعدكم اهل بيتي و عترتي و كبريائكم يقولون اما الكتاب فضيعنا
و اما العروة فخرصنا ان يبدلهم من حد بلادنا فاما اسمع ذلك منكم
اعرض عنهم و هم يصيدون عظام مسودة و هوهم بهم بغير اكله
به درستی به نود و دارد میشود بر من روز قیامت سه رایت از این است
اولا انها رایت و علم بها ظلمنا است که ملائکه از او بفرغ نمایند پس ثبوت
پیش من و گویم انها کیسید شما پس فراموش میکنند که مرا و میکنند
ما اهل هل توجید هستم از ظاهر عرب پس گویم انها من احد منکم که میشود
شده ام بر عرب و هم بعد میکنند اما من تو میباش پس گویم فلما خلقوا
مرا فان كنتم بدو صيحت و سفارش مرا بعد از من در خصوص اهل بیت من
عترت من و کتاب پروردگار من پس میگویند اما کتاب خدا را پس ضایع نمودیم
او زلوا ما عترت ظاهره و اهل جری پس سعه نمودیم که از دوزخین انها اهل
و مناصل انما پس هسکامیکه میشود انما اسکلمان از دوزخ و از ان
میکند انما پس میگویند انما حوض و حال شک و دودها انها اهل

مقصود چهارم

و ظلاله شده ثم ترو على راية اخرى است سوار من الاول فاقول كيف
خلقتموني في الدنيا كذا قال الله و عترتي يقولون اما الاكبر فخلقنا و اما
الا صغر فزناهم كل فينا قول انكم عبيد و تصدق عظام مسودة و هو
يعبر ان ان و ان میشود بر من رایت و میبندد دیگر که از ان اوله سوار پس
میکویم بحال ان رایت چگونه مرغان نمودید مرا در قیامت و در جبر پس
که عبارت از کتاب خدا و عترت من باشد میگویند اما اکبر و از این عبارت
و من خودیم و اما اصغر و از این صغرت و ضایع نمودیم انها را تا قنود
پس میگویم انها از من دود شود پس میگویند و ظلاله که همه قنود و
میباشند ثم ترو على راية ثالثة و هوهم نور فاقول لهم من انتم فقول
نحن اهل كلمة التوحيد و التوحيد من امم المصطفى صلى الله عليه
و آله و نحن نقب اهل الحق حملنا كتاب ربنا و حملنا حلاله و عرنا
حرمة و احببنا ذنوبنا فبينا حملنا كتاب الله فقلنا لا اله الا الله و نحن
ما نصرنا به انما خلقنا لئلا نجمعهم من ناولا هم فاقول لهم ما بشرا فاننا
نبيكم محمد و قلنا كنتم في الدنيا كما كنتم في السموات من حوض ففضل
موت و پس مستبشیرانهم به مخلوق البعث و الخالدين فيها ابدا لا يدبر پس
از ان و ان میشود بر من رایت که نور میدرخشد و عترت اهل و میگویم انها
کیسید شما میگویند اما اهل كلمة التوحيد فقول انما حمل مصطفی
و ما بهم بقية اهل حق خالص کتاب پروردگار شدند و حلال و احلال انما
و حرام و احرام انما و دوست داشتیم و ذنوب پیغمبر خود را که عبارت
از جمله باشد و از گویم انها الهیچ چیز که نایب میگویم خود ما را و انما

عنوان ششم

و بادشمنان آنها مغالنه نمودیم و در باره آنها پس میگویم با آنها تبارت در
 کرم پیغمبر شایسته است که علی و اله و هر آنکه بود شهادت دینا بدینگونه که گفتند
 پس از آن سیرا میگویم آنها از آن خودم پس بر میگرددند داخل کربس
 هستند و تبارت داده شده بعد از اخل میباشند در خانه محله
 هستند و اولاد آنها تمام شد چنانچه بعد از همه آنها که مصیبت انحراف
 نسبت به مظلومان اخلی بود پس مرثیه و از میخواندند که همدردان خود و گاه در
 مسجد خود و در آن ایام میروند و سرود میخوانند و در قعود و بود
 و شب او نالمت که در آن محضر و محل و محو مصیبت بود و بیدار و شب
 چشم بود نشانند و در آن غوش میباشند و اندوه و نظر بر او میبود
 استیاس و در او هم چون و اندوه بود و قضیله آنها انکه بدینش هر قدر که
 ان سرود و از بر صید داشت و سر نویش بود و شرا و تکیه میکرد بخاطر طریقت
 سرا و انکه بالا میبرد و خواهد بود و کرم میگویند و میگویند با صفا خود کوایه
 بدین استیاس از آن ایام چنانچه شرها و هلا کرده شده سر فرزند میرند و
 که اولاد از غوش خود میباشند به رخسار و نظر میکرد و کرم میگویند و میگویند
 یا بر عتبات کرم و بر و قد خطیب شبیه من و مدینه عوفا لا یجاب و تسبیح
 فلا یقصر تعانی و بر عتبات کرم و کرم میگویند و از آن کشتن کشتن و از آن
 ندان میگویند و کرم بار میگویند و از او هر وقت میباید او داد و عید که در خانه
 پوشیده کرم میگویند بجهت آنکه بخاطر میاورد و افغان او و از آنجا حسد عریان
 بیابان کرم و از او هر وقت میباید و از آن کشته با پدید بر زکوار و ما در سر
 برادرش و با آنها مشغول خوردن طعام الدنیه اقل سر و میگویند بعد از

کرم میگویند و از او هر وقت میباید

میگویند

مقصود چهارم

میگویند و کرم بجهت آنکه متذکر میگویند یا جبرئیل بر عرض من و باغ ما نالند و
 باغیال و اطال کشته و عطش میگویند که در پناه دیش چشم آنها سیاه و ناز
 میشود پس از آن منفرد شدن آنها بعد از این کشته با اینکه بعضی در شمشیر
 شهید و بعضی دیگر بهین ظالم سپرد و ستمگر میشوند و هر وقت که کرم و نازین
 او را میگویند که میگویند و بعلی بن ابیطالب میگویند که دار و از آنجا پس
 انحراف هم او انکه میباشند و میگویند و شرا و میگویند و کرم میگویند و او هم
 عرض میکرد یا خدا که تکیه ایچدن کوار چاکر میگویند و میگویند و آیتا موضع
 الشوق و آنکه یغنی میگویند و جاهها شمشیرها از او کرم میگویند و بعبان آخر
 و نیکو که در در شرا و ناز که از کرم میگویند و شمشیرها است و بدین
 نازین و از شمشیرها پاره پاره خواهد کرد بخاطر میاورد و اینها از او کرم
 کرم و هر وقت میگویند و در آنجا او از او کرم میگویند و بجهت آنکه متذکر
 کشت و بیدار و نازین را با آنها در مجلس این ناز و برید و بجهت بیدار
 مطلبی نازین از او هر وقت که در مجلس این ناز حاضر بود کشته میگویند
 ثانیاً حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام و هم چنین برده ها و بینه افش
 از آنجا خود بر خواست و فرمودار رفع قضیله عر ها و ناز الشفین و قال الله
 لا اله الا هو و لقد یقین ثانیاً رسول الله و شرف ثانیاً یعنی دار
 چوب خود را از من لبها قسم بخدا که معبود نیست غیر از او هر آنکه دید
 ثانیاً بر سوختن آنکه میگویند ثانیاً او از او و از آنجا انحراف شمشیر بود
 که میگویند که جاعلی از فرشتان خلقت اند و عمر سعد هم در میان آنها بود پس
 هلمون انحراف متغیر و انفس مغلوب کردند و با صفا عرض کردند یا رسول الله

چهار

عنوان ششم

شهرها پیر شده اید پیر بیدار از اینک شما مردم بچهار غارت و اسیر کنند
تا آخر و اما مجلس انحضرت مدینه طیبه پس هر وقت که او از امیداکریه میفرمود
و ندای میکرد و ندای عبرت کل مؤمنان سبیل شک چشم هر شخص مؤمن و آن
مظلوم عرض میکرد یا ای آتیه یعنی من ای پدر بر تو کوار سبب کردی هر مؤمن به
فرمود نعم بله مجلس ششم من به مجلسی است که باز برای انحضرت اتفاق
افتاده در کتب اولی آنها ان مجلس است که روایت کرده اند اما بعد از این
عباس میگوید بودم با امیر المؤمنین در سفر جنگ صفین زمانه که نازل
گشت به نینوا و او جای است در کنار فرات حضرت فرمود بصدالبلد بمن یا
عباس تعریف هذا الموضع یعنی پسر عباس را ای امیر این شهر را بمن
کردم منبشنام یا امیر المؤمنین فقال علیه السلام لو عرفته کفره فکفره لو کفر
مخوف حتی تکلم بکلمه حضرت فرمود هرگاه منبشنامی اسمی که از او شنیده
من نمیکند شئی از او تا اینکه کفر میگوید که کفر کردن من میگوید حضرت
کفر نداد که بگویند که حسن شریف و تر شد و اشک بیشتی مبارکش بر
گشت و ماهم را او کردیم و او میفرمود آه آه ما لعن الایه سمنان یا
ولا حربی حرب الشیطان و اولیاء الکفر صبروا یا ابا عبد الله فقد لقی
ابوالمکارم الذی یلقی منکم یعنی او را مراجع کار تو را الی بی سفین مراجع کار
تو را الی حوزت طایفه شیطان و اولیاء کفر صبر و ادب تو را یا ابا عبد الله
که بختی پدید آمدن مؤمنان و دیده مثل او را که بر تو پدید آمدن آنها را
از آن ای خواست و وضو خست و خیل ناز خوا ند بعد از آن مثل کلام اولی
فرمایش فرمود و اند که بعد از انقضای نماز و کلام خواب سبک نموده و بعد از

مقصود چهارم

شده فرمود یا بن عباس عرض کردم در خدمت حاضر فرمود یا ابا جبرئیل هم تو را
در خواب بیدار بوقت عرض کردم چشمها ناز بین تو خوابیده و هر چه دیده
خبر است یا امیر المؤمنین فرمود دیدم در خواب مردمانی چند از آسمان نازل شدند
و یا آنها بوعلمها سفید و بند شمشیرها خود را بگردن انداخته بویه و آنها
در خشنده بودند و بختی خطی کشیدند اطراف بن زمین خط کشیدند پس از
دیدی که ان هذا الجبل قد حاربنا باغضا هنا الارض یضطرب بدیه عیط
و کانه بالبحرین یخلفه و فرج و مضیعه و محج فانه من فیه تسبیح فلا
یغاک و کان الرجال البیض قد نزلوا من السماء ینادون و یقولون صبرا
الای رسول فاکلمه فقتلوا علی ایدیه سرای الناس و هذه الحجة یا ابا
عبد الله مشافاة الیک ثم یعزونی و یقولون یا ابا الحسن انبش فبند
اقول الله یرعبتک یوم یوم الناس لریة العالمین یضربوا کدیما برید
حرمان که شاخه آنها را بریدند و خون آنان بر زمین را پر کرده و کوفت و خنجر
نور دیده ام حسین فرزند واصل و مغرور که در میان دنیا و آخرت پامیز
و طلب بار می میکنند کس را به او را نمیکند و کونا اینکه مردان سفید پوشان
اسمان نازل شده و او را ندا میکنند و میگویند و صبر یا ایداعا و اولاد رسول
که بر دوشه شیا گشت و میبویدد دستانش را بر مردم و اینست هشت یا ابا
الله که بملا فاکت تو کمال اشتیاق دار پس از آن مرا تعریف میدادند و
گفتند یا ابا الحسن بشارت باد ترا که روشن فرمودی و چشم تو را در دوزخ
قیامت پس از آن خواب بیدار شد و الذی نفس علی سیده لقد حدثت فی القضا
المصدق ابوالقاسم محمد بن علی الله علیه و آله فی حوزة الی اهل البیت علینا

عنوان ششم

[illegible]

مصدقہ چہارم

این حجر اعرض گردند و فرو اینها پخته است کشته میشود و در دهن فرزند و
لحمه و فرزند عظمی ظاهر و جلول شبیه مادر من و در دهن میشود و این زینت
که پاکیزه تر از شکست زین است که او طیبیت فرزند است که بدین شهادت فایز
و هکذا یكون طيبه الانبياء و اولاد الانبياء يعطيهم من محو معطر میشود
طیبیت یغزلین و اولاد یغزلین و این اهو ان با من منکام شده و میگویند
کدین رفین چو امیکین بجهت استیاق و استیاق فرزند مبارک و درین سر
رفین ان سباع و دامن میباشند پس از ان باین پشکله است و استیاق
مموده و گفته که این پشکل اهو هاکه با میعطر است بجهت عطر علف اینها که
اللهم قابضها ابدا حتى يشمها ابوه یعنی برودن کار باینه بدار انها از همیشه
تا اینکه استیاق نماید انها پدیدش و یگویند که عا و سئوه تا اینکار بزرگ
و بمایه صبر بته باشد و فرود باینه مانند اندام و زو و بجهت کشته
بجهت طول نما انها و هیکه ارض کرب و بلاه یعنی این زمین کرب و بلا است
بعد از ان حصار امیر المؤمنین بسطال بلند فرو بار بعلیه بن مومنه و انبیاء
فی قتلته و المعیر علیه و الخا ذیل که یعنی برود کار علیه بن مومنه
نکردن در قاتلان و بیا که کشته برضرا و محمد فدا کشته او را پس از ان
کشتن که نه خیل و ماهم با ورم کرم نمومنه تا اینکه برود خود بر رفین افغانی حال
کشتن همان کشته بعد بحال مدقذان پشکله امد در بر داشته در کوشه
خود بس و من اهرم نموده که انها بر دارم بعد فرو باینه عبا سیر از انها
تفریح مع عبطا و سیل من اهرم عبطا فاعلم ان ابا عبد الله یغفر لک انها
و یغفر یعنی پس عبا سیر نموده که دیگر انها که خون ناز میاید و ناز با

عنوان ششم

میشود از آنها پس بدانند که در دنیا با عبد الله کشته شده و از آن رفتن و مدح
کشته ابن عباس گویند قسم بخدا هرگز این محافظت منعموم او را نداده اند بعضی
و احب ان خود همیشه و از در طرف استیمن خود بشنود و منعموم تا
شیخزاده بودم در خانه خود که از خواب بیدار شده و دید که خون تازه از آن
خال جاری میشود و استیمن من از خون و بر کشته پس در کاخ خود نشسته
گرم شد و با خود گفتم قد خیل والله الحسین یغیر بخدا کشته شد حسین
و قسم بخدا که علی در دفع نكفنه ابد را آنچه بمن خدا کرده و خبر نداده مرا به وقوع
امر که مرا بیک واقع گشت زیرا که رسول خدا خبر داده با و چیزهایی را که خبر
بانهای غریبه پس فرزند نموده و از فضل خود بیرون آمد و مدعی آن گشت
صبح نویسم بخدا میباید از آن عالمی که در چشم چرخ زاده نمیکند
پس از آن افق طلوع کرد دید که بام من گشت گرفته شد و دیدی و بارها
مده را که بانهای خون تازه هست پس نشستم و گریه میکردم و گفتم قد خیل
والله الحسین یجقیق کشته شده من بخدا حسین و شیشه صد را از آن
خانه که میگفتند ضیواء الرسول قیل فیل فرج النبوت نزل الروح الامین
یجاء و عویل یغیر صبرنا بیاد الرسول کشته شده فرزند تول نادر
کشته روح امین بگریه و فرزند پسران حصادا که نمومیم که گریه کردم
و شب نموم فرزند خود هم پسران او و در شهر حرم در روز عاشورا گوید
روز از آن ماه گذشته بود و یافتم همان روز در روز شهادت حضرت حسین
و قید خبر می رسید و طایف بونا با ریخ و پس با واقعه را خبر دادم بکشا
که با خبر بودند از آنها که گفتند والله لقد سمعنا ما سمعنا یغیر قسم بخدا

یجقیق

مقصد چهارم

یجقیق شیشه صد را که تو شنیده و ما در معرکه کربلا بودیم و ندانستیم
صاحبنا که کشته است لکن چنانچه میدیدیم که او جفا خضر بود و مجلس و همزه
برای مسلم و فطیفته میگوید در حدیث علی بن ابی طالب در جنگ صفین
و قیقه بر کشتهیم ناز که کربلا شده و در آنجا انحضرتنا صبح را اینجا آورده بعد
برداشتن از خاندن و استیمن فرمود و از بعد فرمود و اما لایا یثا التریة
لجسرت منک انوارم یله خلون الحکمة یغیر حیا یغیر خوشایان را
خانها را به محسوس میشود از خواشانه که داخل هشت عیش و بهیج
پس هر چه آمدند نزد حق گوید که از شیعیان امیر مؤمنان علیه صلوات
الله الملائک الملتان بود و با و گفت که بیای تو حدیثی بیایم که از مولای تو ای
الحسین که ناز شد و رفتن کربلا و در آنجا ناز کرد بعد از آن از ترب و
برداشتن و فرمود خوشایان تو اینجا که از تو قومها را بر میخیزد که داخل شد
میشوند بیحیا انضیغه خوش اغشا گفتا می مر به در شایع امیر المؤمنین
عنیه فرایده که آنچه حق و واقعست پس از آن هنگامی که حضرت سید الشهدا
وارد عراق کرد و بیدار شد گویند من هم با جاعل بودم که عید الله بن زباز
بوانها از بجنگ سید الشهدا و قیقه دیدم انتم را و اندر خفا از آنجا طر
اورد حدیث امیر المؤمنین را پس بر سر خود سوار شده و آمدند خدمت
حضرت حسین و سلام نموده و خبر دادم با و آنچه از پدر بزرگوارش شنیده
بود در همین منزل که خضر را و ناز شده بودند تا تو و نه بر تو و خبر دادم
دادم مهربانم مگر بر جوان عید الله بن زباز بر سر خضر فرمود حال که میبای
بلو می خواهم که با من صحبت لا اری لانا مقننا که لا نسمع لنا صوتا اولاد

یجقیق

یجقیق

نفس

عنوان ششم

نَفْسُ حَبِيبٍ لَا تَسْمَعُ الْيَوْمَ فَاعْبُدْنَا أَحَدًا لَا يُعِينُنَا إِلَّا أَكْبَرُ
 اللَّهُ وَجْهَهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَعْنِي بَرْدًا بِإِيْنَا جَاءَهُ كَحُلِّ شَهَادَتِ مَا زَانِيَةٍ
 وَصَلَاةً زَانِيَةٍ بِسَمِّ بَانِكِي كَجَانِ حَبِيبٍ كَذَّابًا وَاسْتِ
 مَبِيشُونَ دُونَ صَلَاةٍ اسْتِغَاثَةً مَا زَانِيَةً كَمَا زَانِيَةٍ نَكَلَةً مَكْرَاهِيَةً
 مَبِيشَاتُهَا وَنَاخِلًا تَعَالَى بِرُكُوعِ جَهَنَّمَ مَجَاسِمُهَا وَبَايْتُهُ مِنْ خَضِرٍ
 اِمَامِ مُحَمَّدٍ بَايْتُهُ فَرَمُوهُ عَلَى عِلِّيِّهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ فِي اثْنَتَيْ عَشْرَ مِائَةً
 كُنْ شَهِيدًا بَادُونَ فَرَاغًا خَالِدِينَ فِيهِ كَرِيْلًا فَلَمَّا تَرَاهُمْ تَوَقَّفُوا فَقَالُوا
 لِلْبُكَاءِ وَفِيكَ نَايِحَانِ بِبَدَنِهِمَا مَارِكَا شَكْرًا كَشَدِّ بَعْدُ فَرَمُوهُ
 مَنَاحِ وَكَأَنَّهُمْ هَذَا مَلَكٌ رَاحِلُهُمْ وَهِيَ هُنَا تَهْلُو دِمَاءُ الْيَوْمِ طَوِيلُ الْيَوْمِ
 تَرْتَبِعُ عَلَيْكَ تَهْلُو دِمَاءُ الْأَحَبَّةِ يَعْنِي أَيْضًا حُلَّ خَوَابِ شَرَانِ انْهَارًا
 وَبَيْنَا بَارَانَا انْهَارًا اسْتِ وَدَرِجَاتٍ بِجَهَنَّمَ مَبِيشُونَ خَوَابِهَا لَهَا خَوَابُهَا
 تَوَابِهَا كَرِيْلًا كَرِيْلًا تَوَابِهَا بِجَهَنَّمَ مَبِيشُونَ خَوَابِهَا لَهَا خَوَابُهَا
 صَلَاتُهُ كَرِيْلًا بِخَوَابِهَا زَهْرًا اسْتِ دَرِجَاتٍ طَبِيبَةً وَهَذَا أَكْثَرُ شَهَادَةٍ بِهَا
 زِيَارَةِ هَرَقِ بَاوَعْبَرِيَّةَ شَدَانِ جَهَنَّمَ عَدِيدَةً وَاقْعَدَ كَرِيْلًا مَعْقُودَةً
 مَحَلِّسَ كَرِيْلًا وَشَرَّهَا انْخَضَرَ مَحَلِّسَ مَحَلِّسَ مَحَلِّسَ مَحَلِّسَ مَحَلِّسَ مَحَلِّسَ
 خَوَانِ بُوَدُوهُ مَسْمُوعٌ عَلَيْهِ مَكْرَاهِيَةً جَانِبِ كَرِيْلًا وَهَنَكَاةً كَرِيْلًا مَحَلِّسَ
 حَدِيثُهُ لَكَ انْخَضَرَ بِجَهَنَّمَ شَهِيدُهُ بُوَدُوهُ وَاحِدٌ طَوِيلٌ كَرِيْلًا وَاسْتِ بِهَا
 شَهَادَتِ خَضِرٍ حَبِيبٍ وَخَلَّافَانِ وَكَيْفِيَّتُهَا بِجَهَنَّمَ وَوَهِمَانِ مَحَلِّسَ
 اسْتِ كَرِيْلًا وَوَهِمَانِ خَوَانِ دَرِجَاتٍ كَرِيْلًا بِرَأْسِيَّةٍ بِهَا كَرِيْلًا
 وَفِيكَ دَرِجَاتٍ مَطْمَئِنِّهِ شَهَادَتُهُ دَرِجَاتٍ بِهَا وَاهْلِيَّةً بِهَا اسْتِ

مقصد چهارم

بِسْمِ اللَّهِ كَرِيْلًا بِبَدَنِهِمَا مَارِكَا شَكْرًا كَشَدِّ بَعْدُ فَرَمُوهُ
 دَرِجَاتٍ طَبِيبَةً وَهَذَا أَكْثَرُ شَهَادَةٍ بِهَا زِيَارَةِ هَرَقِ بَاوَعْبَرِيَّةَ
 بُوَدُوهُ مَسْمُوعٌ عَلَيْهِ مَكْرَاهِيَةً جَانِبِ كَرِيْلًا وَهَنَكَاةً كَرِيْلًا مَحَلِّسَ
 حَدِيثُهُ لَكَ انْخَضَرَ بِجَهَنَّمَ شَهِيدُهُ بُوَدُوهُ وَاحِدٌ طَوِيلٌ كَرِيْلًا وَاسْتِ بِهَا
 شَهَادَتِ خَضِرٍ حَبِيبٍ وَخَلَّافَانِ وَكَيْفِيَّتُهَا بِجَهَنَّمَ وَوَهِمَانِ مَحَلِّسَ
 اسْتِ كَرِيْلًا وَوَهِمَانِ خَوَانِ دَرِجَاتٍ كَرِيْلًا بِرَأْسِيَّةٍ بِهَا كَرِيْلًا
 وَفِيكَ دَرِجَاتٍ مَطْمَئِنِّهِ شَهَادَتُهُ دَرِجَاتٍ بِهَا وَاهْلِيَّةً بِهَا اسْتِ
 اسْتِ كَرِيْلًا وَوَهِمَانِ خَوَانِ دَرِجَاتٍ كَرِيْلًا بِرَأْسِيَّةٍ بِهَا كَرِيْلًا
 وَفِيكَ دَرِجَاتٍ مَطْمَئِنِّهِ شَهَادَتُهُ دَرِجَاتٍ بِهَا وَاهْلِيَّةً بِهَا اسْتِ
 اسْتِ كَرِيْلًا وَوَهِمَانِ خَوَانِ دَرِجَاتٍ كَرِيْلًا بِرَأْسِيَّةٍ بِهَا كَرِيْلًا
 وَفِيكَ دَرِجَاتٍ مَطْمَئِنِّهِ شَهَادَتُهُ دَرِجَاتٍ بِهَا وَاهْلِيَّةً بِهَا اسْتِ

بِسْمِ اللَّهِ كَرِيْلًا بِبَدَنِهِمَا مَارِكَا شَكْرًا كَشَدِّ بَعْدُ فَرَمُوهُ

عنوان ششم

بروزگار خود خوانده آمده عرض کرد السلام عليك يارسول الله سلام
بر تو باد ايرسول خدا انا الحبيب بن فاطمة و فاطمة بن فاطمة و فاطمة
الله خليفته في امته فاشهد على اني يا نبي الله انهم قاتلوك و
ولم يحفظوا في هذه شكوا اليك حتى اتيك الفاك يعني من حسين بن فاطمة
من ذنوبهم و ليس من ذنوب و سبط تو انچه تاينك در ميان امت خود مرا تا
كذا شريف شاهدا باش بر انها ايعني چنانچه بدو رسيد كه انها محفل كثر
مرا و ضايع نمودند و حفظ نكردند و صيت و حرمت تو را در حق من و
شكايت ملت بكوتوا اينكه با تو ملاقات نكردم پس از ان برخواستند و
شد به ركوع و سجود و وليد شخصه فرستاد حسين تا بيشد كه انحضرت
از شك و ترس رفته بانه و او آمده انحضرت در منزل ندي به خبر را بوليده رساند و
حمد خدا را كه بر من اورد و انا منته و مجنون و مرا منبلا نفرمود و قاصص
حضرت بر من ارجعت و فرمود شب و بيم هم به زيارت قبر جدش رفتند و چيد
و گفت نماز خواند و غيبت كه ان نماز غش شد شروع كرد بكفتمان اينك ان اللهم
الي ارجع المعروف و انكر المنكر و انا اسقاك يا ذا الجلال و الاكرام
يحيى القبر و من فيه الا اخبرني في ما هو لك و لي و لي و لي و لي يعني
برو و بگزار به در شمع من دوست ميدارم معروف را و ناخوش ميدارم
را و من از تو مسئلت ميكنم كه احسانا جلال و اكرام بحق من و بر كسي كه در
مدفونست كه احسانا و مرا به پيوند از من انچه را كه خوشتر تو است
خوشتر و رسول است بعد از ان شروع بكرد نمودن در قبر و طهارت را و
صبح و در ان حال سرش را بر قبر گذاشت و خواب گرفت و در حضرت رسول خدا را

كدرق

معصديهايم

كه شريف ميآورد باي همه از ملائكه كه طرف راست و چپ پيش رويان
سوداگر فدا نماند تا اينكه زديك شده و حضرت حسين را لبسته خود چسبنا
و از اينك او را بگويسند و فرمود جديده يا حسين گاهي از ان سخن و ترس
بيعتك مدد تو عا بارض كرت و بلا من عصا يعني مرا و انت مع ذلك
برجوت شفاعتي لا انا لهم الله شفاعتي يوم القيمة جديده يا حسين از ان
و املك و املك قلوب و اعلموهم مسنا فون اليك و ان لك في الجن
لديجات لك تنالها الا بالاشهاد يعني يا حسين يا حسين بديده
و برادرت آمدند و من و هم انها اشياق را از ان بديده و كبري بود
ديده است كمي پس با انها مكر شهادت پر حصر حسين در خواب خود نظر
ميگرفت و بعد از عرض ميگفت يا جداه لا حاجه لي في الرجوع الي الدنيا فاجد
اليك و اذ خيلت معك في غيرك يعني اجد زكوار حاجه بيش بر اين
بر كشتن به سپاس را بسو خود برده و داخل فرما با خود در قبر خود پيشت
و سؤالا فرمود لا بد لك من الرجوع الي الدنيا حتى ترونا الشهاده و ما
كتب الله لك فيها من الثواب العظيم يعني لا بد است را كه بر كرت به سپاس
تا بوقوت شهادت و يا انچه نوشته خداي تعالى بر او بود اين شهادت
از ثواب عظيم زير كه به بدست تو و پدر و برادر و عمت و عمه و پدر و هم شما
روزي امت در يك زمره محسوب خواهيد شد تا اينكه داخل شويد بهشت
پس از ان حضرت حسين را از خواب بيدار كند و دناك هو لناك و فاصلا
بر اهل بي خود و اولاد عبد المطلب بن ابي طالب و بنو دنان روز و در شرف
غرب عالم فوجي عظيم تر از اهل بيت رسول الله و من زاده كشته از

مجلس

عقرب بيت كذا
ترايخون خود عيشه
و در زمين كريلا
كشته شده و دند
ظايقه از امت
من در حال كرتو
تشكلا و سبلا
نش و انها با
خال اسيد شفا
مرا را در و خلا
شفاعت مراد
روزي قاتل
انها نميكند
من را حسين

عنوان ششم

مجلس سیزدهم مجلس جناب ام سلمه بود و حاج منته و انخداده مشر خوان
جناب سید مظلومان کشته و منع جنازه ام سلمه و انجلس عجب بود و زکانه
مشکل بود بر صورت قضیه که بلا جمع منته و کربلا و تفصیل و اینکه حضرت حسین
هنگامیکه مرخرج از منته نمود ام سلمه بجای انحصار مشر کشته و عرض
کرد یا بنی لا تحزنه فی غیرنا یا لعنوا فینا سمعت جلدک بقول یقینا و الله
الحسن یا ریح لعنوا فی ارض نقبال لها کربلا یعنی مرا نودید من محرو
مکن مرا بسبب گفتن لعنوا زیرا که به در سینه ز جلد بز کوارث شبیه که
میفرمود کشته می شود و زن ناله حسین در مدین عراق در پی من که او را کربلا
میگویند پس حضرت در جواب فرمود یا مایه و آنا و الله اعلم و ذلک و الله اعلم
لا تحزنوا لی من هذا بلد و الله لا یعرف الیوم الکذا اقول لیه و
اعرف من یقتله و اعرف البقیة الیه ادر فیها و الله اعرف من یقتل
من اهل بیت و قرابتو شعبه یعنی اما در بخدا که من دانایم ما بنی بر سر
من لا محاله کشته خواهم شد و از این امر ما چاره نیست و بخدا که من هلاک
میباشم و زکانه دوگ شهید خواهم شد و میباشم انکس را که مرا
خواهد کشت و میباشم مکتله را که در اینجا مدفون خواهم شد و بهر کس
من میباشم کسان را که شهید خواهند شد از اهل بیت من و از اقربا
و شیعیان و هر که را بخوام اما در میباشم بقبر و خوابگاه خود را پس
از ان اشاره فرمود بطرف کربلا و رفیق پشت شد تا آمدن من و صبح هوا
و محل لشکر را و موقف و محل شهادت را و کوه نشان داد پس در اینجا
جنازه ام سلمه کشته شد یک نمود و اهل انحضرت را بهر کردار سپید حضرت بود و فرمود

مَقْصِدُ جِهَانِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَرَاكُمْ مَتَى لَا تَعْلَمُونَ
 وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرِيَكُمْ وَرَهْطِهِ وَنِسَائِهِ مُشْرِكِينَ وَأَطْعَامِي مَذْبُوحِينَ
 مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقْتَدِرِينَ وَهُمْ لَا يَسْتَعِينُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا
 عِيبًا يَعْنِي أَيْ لَا يَجْعَلُ خُذَاوَنَ عَزَّ وَجَلَّ خَاسِرًا كَيْبِ بِنْدِهِ مَأْمُوقُونَ
 وَكَشَنَّهُ شَدِيدًا زَكَاظًا وَعَدَاوَنَ وَبَحْتِيحُو خَاسِرًا بِنَكْبَةٍ بِنْدِهِ عَوَاظًا
 وَعِيَالًا مَرَاوَاةً أَوْ طِرْنَ وَأَطْعَامًا لِمَنْ يَدْرِيحُ وَظُلُومًا سَائِرًا وَمُقْتَدِرًا
 اسْتَغْنَاهُ مَبْكِينَ دَعْوِيًّا بِنَدَانِهِ نَاصِرًا مَعْنِي وَدُرُودًا وَدِكْرًا كُنَّا
 أَمَّ سَلَمَةَ عَرْضُ كَرْدِ زَنْدُورِ مَنَاقِبِهِ قَبْرُهُ هَسَتْ كَيْبِ بِنْدِهِ زَكَاوَنَ مَنَاقِبِهِ
 مَنَاقِبِهِ كَذَلِكَ شَدِيدًا حَضَرُ فَرَحُهُ وَاللَّيْلَةُ مَقْتُولًا كَذَلِكَ وَانْ لَمْ
 أَخْرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونَنِي أَيْضًا يَعْنِي بِخَدَاكِهِ بَدْرُ شَيْءٍ مَنَاقِبِهِ مَظْلُومًا
 كَشَنَّهُ خَاسِرًا شَدِيدًا كَرَاهِيَةً عَزَّ وَجَلَّ نَزَاوَنَ مَرَايِكُنْدَانِ زَكَاوَنَ كَرَفَةٍ
 مَدْرُكًا نَدَانًا وَزَادَ شَيْءًا كَذَلِكَ شَدِيدًا وَجُودًا وَفَرَحًا وَانْ زَكَاوَنَ شَدِيدًا
 بَلَدًا وَانْ لَفَاضَةً مَقَامًا عَزَّ وَجَلَّ قَدْ مَنَكْتُ يَعْنِي زَمَانَةً كَرَاهِيَةً لَخُونِ
 جَانِ شَدِيدٍ بِأَنَّهُ كَيْبِ بِنْدِهِ مَنَاقِبِهِ مَجْلِسُ حَجَرِهِ
 مَجْلِسُهُ هَا الْخَضْرَاءُ دَرَجَاتُ مَنَاقِبِهِ وَفَرَحُهُ كَرَفَةٍ عَزَّ وَجَلَّ زَكَاوَنَ
 فَرَحُهُ وَانْ نَهَائِي عِبَادَةَ الْمَطْلَبِ الْمَدْرُوسُ وَشُغْلُهُ حَمْدُهُ كَشَنَّهُ بِنْدِهِ حَضَرُ
 سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ تَشْرِيفًا وَانْ نَهَائِي فَرَحُهُ انْ شَدِيدًا كَرَفَةٍ بِنْدِهِ
 هَذَا لَكُمُ مَعْصِيَتِي لِلَّهِ وَرَسُولِهِ يَعْنِي بِخَدَاشَتِهِ مَقَامًا مَبْدُوحًا
 اِيَّاكُمْ مَرَايِكُنْدَانِ الشُّكْرَ كَرَفَةٍ مَعْصِيَتِي مَبْدُوحًا وَانْ نَهَائِي
 رَسُولُكُمْ وَانْ نَهَائِي عِبَادَةَ الْمَطْلَبِ بِالْخَضْرَاءُ عَرْضُ كَرَفَةٍ بِنْدِهِ كَرَفَةٍ

عنوان ششم

و گوید از حال آنکه امروز نزد ما مثل آن روزیست که حضرت پیغمبر علیه و آله و سلم
دنیا رفتند و بعضی از عظام آنحضرت در حال کرب رو کردند و گفت شاهنشاهی
یا حسین بن حقیق از طایفه جبنان شیب که تو برای تو میخوانند و میگویند
وَأَنْتَ لَطِيفٌ مِنَ الْعَالَمِينَ أَتَدْرِي مَا مِنْ قُرْشٍ قَدَ لَكَ حَبِيبٌ رَسُولُ
اللَّهِ لَكَ يَا حِشَا أَبَاتُ مَصِيَّتِكَ الْأَنْوُفُ وَجَلَّتْ يَغِيْبُهُ رَدِيبُ
شهید گریه کرد اذالها شمس کشته شد و ذلیل نمود طایفه از قریش را
و او جو حبیب سواد خدا و خلافت از او سرنه زده بود و مصیبت تو یا حسین
عزت زاریده و جگر زده و جلیل شده و باز گفتند اَبُكُو الْحُسَيْنَ سَيِّدَ الْقَتْلِ
مُشَابَا لِقَتْلِهِ ذُلُّ لَمْ يُولَقِ لَيْلَةَ الْكَسْفِ الْقَمَرُ وَاحْرَقَ أَفَاكُ الشَّامِ
مِرَالِصِيَّةِ وَالسَّحَرِ وَتَغَيَّرَتْ سَمْسُ الْبِلَادِ بِهِمْ وَاطْمَأَنَّ لَكُورُ ذَا الْبَيْنِ
فَاطِمَةُ الْمُصَابِرَةِ الْخَلَاءِيقُ وَالْبَشَرُ أَوْ كُنْتَ تَدْعِي بِجَدِّكَ الْأَنْوُفُ مَعَ
الْعُرَى يَغِيْبُهُ كَيْبُ بَعْضِ حُسَيْنٍ كَبْرُوكِ وَبَسْبَدِ قَوْمَانِ وَبَرَكَا كُنْ
شدن و سبید گشتن موها و بر ایقنل کردن زین ذل که در و برای قتل و برای
گرفت و سرنج زدن که در بدو طراف اسنان در صحگاه و شامگاه و تغییر یافت
افتاب شهرها و افغان این ظلمات گشت شهرها اینست در فاطمه که بسبب
مصیبت زده شد جمیع خلایق و بشر و کشته شدند و مورد سبب
کشته و عزیزها را ذلیل نموده مجلس **پایزدهم** مجلس نوازیست
زمانیکه از منتهای برون آمد و مسجع کرده ملائکهها بودند آن وقت که در
له افغان از ملائکه با آنحضرت ملاقات نمودند که همه آنها نشاند و در دست
انها حوییه ها و بشرها جسته سوار شدند و نود و نه ساله زاده و

گرفتند

مقصود چهارم

کردند یا حجة الله على خلقه بعد جده و آیه و آینه الله سبحانه و تعالی
جده بنا به مواعیر کثیره و آله الله آمند بنا به محبت خدا بر خلق خدا
بعد از جده پیش پدرش و برادرش بعد از خدا بیخا ان مدد و یار و همو
با ما بجای تو در و اضع متعدده و به در سید خدا و ند عالم امداد فرمود با ما
بتو که بسیار تو فرستاده ما را فقال لهم الموعود حفره و بقیع الیه استید
فیهما و هی کربلا فاذا اوردتها فانوئی پس حضرت فرمود برای آنها که وعده کاه
شما در موضع دفن من و بقیع من که در اینجا شهید خواهم شد و اینجا کربلا
زمانه که دارا اینجا شد نزد من بپایید پس از آن عرض کردند یا حجة الله
مُرْنَا نَمُتْ وَ نَطْبِعْ قَهْلَ كَحْشَةٍ مِنْ عَدُوِّكَ لِيَفْئَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ يَغِيْبُهُ
خدا امرهایا که مدبشونم و اطاعت هم میکنیم یا خون دار و از دشمنان
که با تو ملاقات کنند یا همراه تو باشم فقال لا سبیل لهم قله و لا بقوله و
اصیل الی بقیع حضرت فرمود برای بنیت برای آنها بر من و با من ملاقات هم
نمیکنند تا اینکه بر رسم بقیع خود **مجلس شانزدهم** از مجلس
حضرت حسین که سمع طایفه من بود زمانه که از منتهای برون آمد و افغان
چند از مسلمانان من آمدند خدمت حضرت و عرض کردند یا سیدنا الحزین
شعبتک و انصارک قمرنا و امرنا و ما نشاء و لو امرنا بقتل کل عبد
لک و انت بمکارک لکنینا لک ذلک یغیر الی سید ما ما شیبنا و وادنا
تو میباشی پس ما را مامور فرمایا و خودت و هر چه پیش از تو هرگاه ما
امر فرمایا به بکشتن همه دشمنان را هر انچه شما از جا خود حرکت نکنید
انها را میبکنیم **مجلس هجدهم** از حضرت سید الشهدا بر حاکم بن حاکم

و فرمود

عنوان ششم

و فرمود بآنها ای امانتداران ای کتاب خدا را که از شما شده بر چند سوختند که
فرمود اینها انکار نمایند که الموت ولو كنتم في بروج مشيدة ظاهر
آنکه هر کجا باشند در هیچ کس از شما امری اگر چه بوده باشند در هر جا
حکم و از خداوند بخانه فرمود که هر که بر کتب علیهم السلام قتل گشت
ظاهر معنی آنکه هر آنکه بر این بروج آمدند کسان که نوشته شده بآنها اینک کشته
شوند بگو و بخواهند خودشان را پس اگر من در مکان خود مقیم باشم چه
چیز را بگویم میشود این مخلوق هلاک شود و بچه چرخها و بچام
امتحان میبایند و من را بگویند ساکن خضر بکریلا و کدام کس ساکن قر
من میشود در زمین کربلا و قتل ایشان را خدا الله به یوسف و حمی الارض و حکم
معینا لشیعینا و بگویند که امانا فی الدنیا و الاخره یعنی بجهنم
فرمود و از خدا بیعتی بر این من رفیق در بین و از فرشته و فراداد و
پناهگاه شیعین اما و از برای آنها مایه امانت در دنیا و اخرت و بگویند
شما حاضر میشوید و در روز شب که عبارت از یوم عاشورا باشد که در
آن روز شهید میشوید و لا یقیض مطلب من اهل و ذریه اهل و اهل
و یسار بر این بروج الله یعنی بکربلا و بچام کس از اهل بیت
که ظالم کشته و بکشند و اسیر و گرفتار میشوند خواهان من و اهل بیت
و میبندند سر را بکوبند بکوبند الله پس از آن طایفه عرض کردند که
الله یا حبیب الله و از حبیب الله لا ان امرنا طاعة و لا یجوز لنا خطا
قتلنا جمیع اعدائک قتالنا صیالوا الیک یعنی ما هافتم خدا را
خدا و حبیب و هر که امر تو را اطاعت و از حبیب تو و حرام نبوی و حاکم

مقصود چهارم

بقل مبرها نیدم جمیع شما را که پیش از آنکه بر تو برسد خبر فرمود
در جواب بآنها نحن والله القدر علیهم منک و لکن لیهلک من هلاک عن
بیت و یحیی من حی عن بیت یعنی ما بخدا قادر بر هتیم بر آنها از شما
لکن بایست هلاک شود آنکه هلاک شده از تو بتی و لیل و نده شود
آنکه نده شده از تو بلیل و بتی مجلس هدم علی بن سید
الحرام منعقد شد مسامع حجاج بیت الله و مرشد خوان خود از سر که
ذکر فرمود پاره پاره شدن اعضا جسد شریفش و قیام آن بزرگوار
غازم سفر عراقت از آنکه معطر خطبه خواند و فرمود الحمد لله و اشاک
الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلوات و سلام بر رسول خدا و فرشتگان
و فرمود خط الموت علی و لکادم محط الفلاد علی حبیب الفناء و ما
اوله فی الاسلام اشیان یعقوب لایوسف و خیر مصرع انا لا
کآثر و صلی یقطعها عسلان الفلوان بین تو و پس و کربلا
و بملان میباید اگر اساجوفا و آیه سعبا لا محجس عن یوم خط الفلم
رضا الله رضا اهل بیت نصیر علی بن ابی طالب و یوفنا الجور الصابرین
ازین سخن رسول الله محمد صلی الله علیه و آله جموعه که در خطبه اهل بیت
هم غصب و بخرن و عدل من کان فینا بان که هجته موطن علی
لغناء الله نفسه فایر حل معنای فی راجل المصیبه الشاک الله یعنی که
خط کشیده بر همه او را دادم مثل خط کشید کردن بند بر کردن زمان و
قد مثنایم بملان کد شکان مثل اشیان جناب یعقوب بفرزند
خود شجناب یوسف و مقتله از برای من اجتناب شده که من و املان

عنوان ششم

نمود و گویا می بینم بندگها بدینم از که پاره پاره میکنند آنها را اگر کاران
بنیان آنها در زمین که ما بین تو و او پس فکر بد است معلوم میشود آنها از
جماعت و لشکر بسیار و چاره و مقدره نیست از دور که بفهم نوشته شد
و هر چیز که خدا تعالی است و حکما اهل بیت هم بدو بیت صبر
کنیم ما بر بلا و کوفه و فامین ما بدینا اجر و مژده ها صبر کنندگان را جدا
نمی شود از رسول خدا پادشاه و فرزندانش بلکه هر که از دشمنان و دشمن
خطبه قدس جمع میشوند که در این انسر و بدلان آنها روشن میشود
و منجر میشود و عده و مدد و جواناها که جان خود را در راه ما نهد و عدا
و بغض خود را نه تنها کند بلفا و خدا پس اما با ایست و خلعت نماید که بر دست
من صبح خلعت خواهم بپوشانم **مجلس هجدهم** مجلسی بود که در خانج متکه
منعقد شد و در او مسند جناب محمد بن حنفیه و مرثیه خوان مختصر حضرت
و او هنگامی بود که جناب محمد بن حنفیه بدان شیعه که حضرت فراموش او را در
داشت که از آنکه معطر تشییع فرما که عراقی و بنی محمد و ایشان مشرک شده
عرض کرد یا اخوان اهل الکوفه قد عرفتم غدرهم یا بایک و آجیک و قد
خفت ان يكون خالك كما لم يصفه فالي رايت ان تعبه فانك اعز من
بالحرمة و امتعه يعطيه برادر بدینا اهل کوفه من شناخند غم و کوه
انها از اسب درت و برادرت و می بینم از اینکه حال تو مثل کدو شنگان بنا
و بحقیق من صلاح حدین می بینم که در همین متکه توقف و امامه نماید و روا
که تو عزیز و بزرگ همه آنها هستی که در حرمه که می بینا شد مختصر در جوانی
فرمود یا اخوان قد خفت ان يفتنا اليه يركب من معونه بالحرمة فاكون ذلك لينا

مقصد چهارم

بدر حرمه البیت یعنی ای برادر من می بینم که حنفیه در حرمه ای برادر من
مرا بقتل او در و این عمل باعث رفتن حرمه به بیت خدا شود پس محمد بن حنفیه
عرض کرد فلا تخف ذلك فصر الى اليمين أو تبعض فواجه الله فانك امتع
الناس ببر ولا يقدرون عليك احد يعني هر که از خوف دارد ما را امامه در متکه
معطی پس بر دوش تو بمن بایه بعضی از ناحیه بنیان ها که بدرستی تو هو
نور مردم میشود با و کسی شود که بنیبا بعضی فرمود انظر فيما قلت يعني
تا مثل میکنم در آنچه تو گفتی فلما كان السحر از محل الحسین پس در سحر
الشر و در مسفر که در خبر محمد بن حنفیه رسید بخدمت انحضرت آمد
و از مقام نامه گرفت که انحضرت سوار شده بود و عرض کرد یا اخوان تعبدوا
النظر فيما سئلتك يعني امر برادران او عده نداده بود که بمن که بعضی
من نظر فرما به فرمودند بلی عرض کرد فاحذرك على الخروج عاجلا و اجبرنا
شد بر تعجل هر که بعضی فرمود انما لا رسول الله بعد ما فارقت فقال
يا حسبي اخرج فان الله قد شاء ان يراك قبلا يعني شب بعد از این
از تو مفارقت نمود و بعد رسول خدا که دیدن تو را حسین بیرون دو که به
در شب مشیت خدا قرار گرفته اینک ترا شهید ببیند محمد بن حنفیه انا
لليوم و ايا اليوم احيون گفته و عرض کرد فامعز حملك هو لالة النيا
معك و انت تخرج فليمش هذا الخال يعني بر مقصود شما چیست از
حمل و برین این زنهار را بخود و حال که تو اینحال می بر مختصر فرمود ان
الله قد شاء ان يركب سبانا يعني بدرستی مشیت خدا تعالی قرار گرفته
بر اینک ببیند آنها را اسیر و سستگیر پس سلام و داع نمود و نفس برداشتن

عنوان ششم

فوزهم جليلة است که باز مفضل گشته در خارج مکه و شب خوان حضرت
 حسین و مسیح عبد الله عمر و بنی کدغه و عبد الله بن زید و بنی کدغه
 و ان وقت بود که آنحضرت از مکه و عطیه برین آمدند عبد الله بن عباس و عبد الله
 بن زید خدمت ان برزگوار رسیدند و اشاره نمودند با شما که وقت آنحضرت
 بانها که به دسترس رسول خدای با هر ملامت و فرموده و من در امثال و محسوس
 پس برین آمدن عبد الله بن عباس و محسوسان پس از ان عبد الله بن عمر آمد
 اشاره نمودن بانها که ماضی ضلال و ضلالت باید بختد و بر منع نمودن قتل و
 قتل پس حضرت فرمود یا ابا عبد الله الرحمن اما علمت ان من هو ان الدنيا على الله
 تعالى ان راس محمدين و كرم الله وجهه لا يفرق بيننا وبينه و لا بيننا وبينه
 عبد الرحمن یا انداختند که از خوان روی اعتبار در دنیا نیز خدا سعاد است
 که سرچشمه من در کربلا و اهل کربلا و زانیه از انیه هکذا و اسرايل لما نعلم
 ان بيننا و اسرايل كما نؤمنون بغير طلوع الصبح الا طلوع الشمس سبعون نبيا
 ثم تجيئون في سوالهم و تبعون و لا ترون كان لا يصنعوا شيئا فكم
 يجعل الله عليهم بل اخذهم بعد ذلك اخذ عيسى و انما انما انداختند
 که به دسترس بنی اسرايل بود که می کنند ما بن طلوع صبح تا طلوع افق
 نفر نه چیز پس از ان می گفتند در بارگاه انسا و مشغول بعبود و شریعت
 کویا که هیچ کار نکرده اند و فعل میخیزانها مشرک و با اینحال خدا تعالی بفرمود
 در بارگاه انسا بلکه اخذ فرمود بعد از ان اخذ کردن غیر بنی اسرايل و نظام
 ان الله لا يابعد الرحمن و لا يبع نصرته يعصم من ان الله لا يابعد الرحمن
 و نزل من انما من مجلس بیست و نهم مجلس بود در خیمه مرثیه خوان از ان

مقصد چهارم

چون و مسیح بنی خوان و ان حضرت امیر مؤمنان و او زمان بود که آنحضرت
 خرمیه بکشیانه و در وقت فرمود و قبیله صبح شد و اهرش بنی بنی
 آنحضرت رسید عرض کرد برادر جان من کجاست تو را هیچیکه در شب شنیده ام
 او را حضرت حسین فرمود چه خبر بود عرض کرد در لشکری شب بر اینضام
 حاجت برین آمد و درم هائیکه نشیند که می گفت الا یا عیسی فاحفظ لک
 و من یبکی علی الشهداء بعد علی قوم سوخته المتنا یا بمقدار الایمان
 و علی یعنی اکام باش ایچشم و بریز اشک خود را بچند وسیع من و کبیر
 کند بر شهدا بعد از من و بر قومی که می کشد انها را مرگها بمقدار زمان
 و فاکند بعد پس حضرت بران خنده فرمود ایچوا من هر ایچیکه بکشد
 رفت پس او را بعد از آمد مجلس بیست و یکم مجلس ثانی
 مرثیه خوان عبد الله بن سلمان و منند بن مشعل اسد ان برینا مسلم
 عقیل و مسیح حضرت حسین پس از ان مرثیه خوان خوانش و در ان زمان
 مسیح اهل بیت و اصحاب اسید شبا اهل بیت و قضا و انبیکان و غیر
 روایت نموده اند و قبیله اعمال ایچرا ایچا او دیدیم دیگر از زمانه ای بود مکر
 لا حضرت محمد متنا تحت ادشاه زاده ما به دیدیم امران سر و یکجا امیر
 شتران زاب و عقیل و مسیح نام را دیدیم تا رسیدیم بحدیث آنحضرت و قبیله
 شدیم بر کوشش زان دیدیم از اهل کوفه که آمدن کج کردیم که حضرت زان دیدیم
 حسین ایستاد کویا که آنحضرت را میخوانست و او آنحضرت را گذاشت و رفت
 به دنبال کویا که کشیدیم دیگر گفتیم بریم نزد ان شخص و از احوال پرسیم
 که از کوفه با خبر شد پس از ان آمدیم بنام رسیدیم نزد او و بر کوشش السلام علیک

عنوان ششم

در جواب گفت و علیکم السلام گفتیم بگوای هر دای که نام قبیله گفت اسکندرم
 بگو گفتیم ما هم اسکندرم اسم تو چه باشد گفت من بگوین فلان هسند ما هم
 خود را بگو گفتیم پس فلان بگو گفتیم بگو از اهل کوفه بگو گفت بل من بنویسم
 از کوفه تا اینکه دید که کشند مسلم بن عقیل و هاله بن عروه و زلودید گفتش
 انها را فلان پادشاهان خدا را از کوفه میکشیدند فلان که اینچنین باشند پس ای
 بطرف حضرت و در بعد او بودیم تا نزدیکی عروب بمنزل علییه نرفتم و فرمودند
 بخدا متشامد سلام عرض کردیم جواب سلام رد فرمود پس از آن عرض کردیم
 اللهم انی اعوذ بحکمتک من الخیر الذی فی کل شیء و انی استسیر لک
 بتو حجت نماید به درستی نزد ما خبر هست هرگاه میفرماید اشکازا بتو
 نماهم و هرگاه میفرماید خفی الخضر نظری بگو با صحت خود نموده و فرمود
 ماندن هو لا یسر یعنی سر نهان از اینها نیست عرض کردیم که ما دیدیم
 سواره را که شب در روز با تو چه فرمودند حضرت فرمودند مطلب میخواستم به
 پرسش عرض کردیم قسم بخدا خبر و فلان آخرت است او دیدیم که خدمت تو
 کنیم و او حضرت تو از قبیله ما صاحب نام مصدق و عقل و پیردین است
 داد و آنکه که میفرماید من الکوفه حرم فیل مسلم و هاله و ذالها الجحان بالیو
 یا زجل و اما کما از کوفه بیرون نیامده تا اینکه دید که جناب مسلم و هاله را
 سید کردند فلان پادشاهان دریا را کشیده اند پس از آن فرمود ایما الله
 و ایما الله و الجیون را مکرر تلاوت فرمود مکرر میفرمود حجت خدا بر اینها
 باد پس ناخضر عرض کردیم تو را قسم بخدا که بجان خود و اهل بیت خود
 نموده از همین مکان من لاجب فرماید که بر دین من نیست در کوفه بگوای تو

ناصر

مقصود چهارم

ناصر و من شیعته بلکه میترسیم اینکه بر ضرر تو نباشند پس از شریعه اول
 عقیل نظر کرد و فرمود ما تو را و فلان قبل مسلم یعنی چه صلاح ببیند
 بجهت حق مسلم را کشند عرض کردند و فلان را جمع حجت انضیب تا رتا
 او ندانم فلان یعنی بخدا بر نمیگردیم تا اینکه بخواند خود را میترسیم
 یا میچشم آنچه را که او چشید از مشرک پس حضرت با تو مکرر و فرمود
 لا یجوز فی العیش بقدر هو لا یعنی چیزی نیست در دنیا که بعد از اینها پس
 را نشنیدم که از این سخن انحراف کرده گرفته و رفتن و عرض کردیم خدا را این
 خبر کند حضرت فرمود خدا شما را حجت نماید پس اصحاب انجناب بگو عرض نمودند
 بر دین مسلم بخدا مسلم بن عقیل نیست هرگاه روی کوفه فلان هر این مردم
 با سرعت بجانب تو می آیند از شریعت میترسند سیدین طاعت و ادب کرده که
 خیر مسلم را از شریعت در دنیا را رسیده پس از آن مدتی گذشت فرمود خدایت
 انحضرت سید عرض سلام نموده و گفت یا بن رسول الله کیف ترون
 الی اهل الکوفه و هم الذین قتلوا ابن حکم مسلم بن عقیل و شیعته
 یعنی ای پسر رسول خدا چگونه میل میکنی بسو اهل کوفه و حال آنکه انانند که کشند
 اند پس حضرت مسلم بن عقیل و شیعته و فلان استعبر الحسن باکیا ای حضرت
 حسین چشمها را برین خود را بر ازا شک نمود و فرمود بحم الله مسلما قطع
 صار الی روح الله و یحیانه و یحبته و یرضوانه یعنی خدا را حجت مسلم
 را که بجهت حق بگو روح و در جان و محبت و رضوان حضرت مشارف آثار است
 قد قطع ما علی یوم یقر ما علینا اما بر دین او را نمود ایچ از عهد در دین
 او بگو و ای است ایچ بر دین ما است پس فلان بن اشعار انشا فرمود فان کن

الکنا

عنوان ششم

[illegible]

عن

مقصد چھام

نفس و راضی و جواب و فرمود یا عبد الله لکے پیچھے علی الترائی و لکن
الله لا یغلب علی امره یعنی اے بند خدا! خفہ نیست بر من زاری و تدبیر
لکن خدا یتعالی در امر خود معین و یسوس پس از آن شروع فرمود در این مجلس
که ما بعد از این مجلس ام همة بموتیه و مصیبت خود شراکتیست و تو باغ
پس همه اینها امریست خوانند حضرت حسین است بر این حضرت حقیق و محسن
بر این مصیبت خصوصاً است که مصیبت و مرثیه خود را در این امر فرموده
پس مرثیه فرموده در مکه معظمه بخود شراکتیست با عصا پاره یا نه خود
و تفصیل او گذشت و مرثیه خواننده در این مجلس آنچه جاری و واقع شد مرثیه
مبارکش چنین بخون قلب مبارک او و فرمود بعد از کلام مذکور و الله لا یغلب
علی شیء جو ایهی العلفه من جوئی یعنی بخون که در سنا و من بر عید انی
تا این حد خون را از باطن من دریناورد و مرثیه را از آن حضرت از تعبیر بعد از آنکه
قلب مبارک انشروا سید بخون اگر شرف مصائب که بگویند و در کشته و مرثیه را
علف جبار خون قلب شریف او است نیز اگر عالمی بگوید که این که کشته شد علم
تو شایسته شعبه خواهد شد و خون او جاری گشت و در مقام چند دست دنیا
خود را با تو حمل و کرده و بر خود خواهد مالید و در مقام خدا تو را بگوید
سوزانده گشاید و سنان را و مجروح نموده و جگرهایش را با این فرمود این که
چشمه ها سرشارند از بهر هایشان جاریست جانها همه فدای تو چه قدر
است و ما نیز تو که فرمود که شیخ جو ایهی العلفه من جوئی مجلس حسین
و سیم مجلس از آنکه در وقت نزول و حال مصیبت خواند و به نفسش
را این میفرمود و نصیبت سراطه و هذیل بر او نازل و اگر میفرمود مصیبت

عنوان ششم

بجای نویسنده چون هوان الدنيا ان راس مجری اهل عالم را زین بهیضه از خود
 دنیا اینک به دین سر جای مجری اهل عالم بردند از این دنیا و کرمی بود
 مجلس بیست و چهارم مجلس خاص است که در فریب کربلا منعقد
 فرموده اند و در کربلا که در او مرثیه عجیب فرموده مشتمل بر مصداق آیه
 نفس شریع خود و اهل بیتش و کیفیت این مجلس آنکه شما میباید بخوبین منزل
 نزول اجلال فرموده و خیال بر پا داشتند همه و لا دور از دان و اهل بیت داد
 مکان مخصوص جمع فرموده و به قدر است که گویند که در بیجه تذکره شریعتها آنها
 و مشاهده حال آنها که از برای آنها در کوفه بن مائ و کجا است که بنانند
 بود و از وطن خودشان آنها را اواره کرده بودند و در همان حال از خود
 اینجا اینک ملن جوخته از برای کفار و حیوانات و در خان و عطفها بسیار
 هم اواره نمودند و از اینجه که نیست و یکسان که نمیشود و سگانه بدکاره کرد
 مایه که عرض کرد اللهم انما غفره بنبیک غفره و انما عجزوا و تصدق بوا
 امین علینا یعنی برود کار ما غفر و اهل بیت پیغمبر و همسب که ما از انچه
 خود ممنوع کردند و از طرف خود ما اواره کردند و پیغمبر ما را غفر و عظم نمودند
 مجلس بیست و پنجم مجلس تو برای آنحضرت خارج خیمه ها و من
 و نطاس و ابود که پیش از کوفه خود تکیه شمشیر خود فرموده و سرباز
 بالانرا و نو خود و خانه بخواب غیبه تو که خواهرش علیا امکره و زینب علیا
 صبیح و از لشکر کج افنداشیده و نزد یک زاهدش آمد و عرض کرد یا احم
 اما اسمع هذه الاخوان علی اقرب یعنی برادر یا عیسی و ایضا لها
 را که نزد یکستان حضرت سید الشهدا سر بلند نمود و فرمود ای رایت رسول الله

فقط التامه و کلامه یعنی بهیضه از خود

صلوات

مقصد چهارم

صلی الله علیه و آله الشاعره في المنام وهو يقول لبيك ربك ربنا
 یعنی به دین من دیدن رسول خدا را در عالم خواب همین است و من فرمود
 به دین من نزد ما خواهر امداد نموده از شیندا میبکما اطو و سبیل به در
 خود زده و او را گفت خضر و فرمود لیس لایا لویل یا انتمه استکبر
 و حکایت الله یعنی از برای تو سزاوار نیست و یک گفتن اینها من سالت
 خدا تو چه گفتی و در جواب سید است که حضرت فرمود اینها من سید
 کردید و اینها سید محمد مصطفی و او پدر علی مرتضی و او مادر فاطمه
 زهرا را و از دم حسن را و هم بقولون یا حسین انک رابع الشانین
 یعنی آنها هم میفرمودند یا حسین به دین من تو نیز یکی از دما خواهر امداد
 یعنی از دما یا انک عدا است یعنی فرما خواهر امداد فاطمه زینب علی و حوا
 و صلوات بر علیا امکره زینب خوانون سبیل به خسانه و وصیه کشید
 فقال لها الحسین مهلا لا تشعینی القوم بنا پس حضرت حسین تو فرمود
 از ام باش خواهر و قوم را به مقام شهادت نیاور و ما مجلس بیست و
 ششم مجلس تو که آنحضرت در شب عاشورا در خیمه عزت کوفین بود
 و بنفش خود مرثیه میخواند و متذکر میبکست مصداق خود را و شهادت
 خود را و اصلاح میبکست و سلمه جنک را و در این مجلس منتهی شوقا که
 لاخطبتمو میفرمود یا دهر انک من جلیل کذلک بالاشرف
 و الاخیل من طایفه صالح قیل والله لا یقنع بالبدیل و انما
 الامر الی الجلیل و کل حجه سالت سبیل یعنی ای دوستان یا
 طراف باد بر تو که هرگز وفا نکردی هیچ دو یا رحمتی صلا و ابدا

وینار

عنوان ششم

و در یار بقتل او زد و او هیچ کس بدل را نمیخواست و باز داشت هر بسوی
خداوند جلیل السنه و هر ننده را از هر که من میجویم در پیش است از خضر
سید الشاجدین امام زین العابدین روایت شده و نمیکند از سر ابراهیم
را اعاد فرمود و دفعه یازدهم هم میباید آنها را و آنچه را که از آن فرمود
بخوان آنها پس که مرا کوی نموده خود را در غم و بر خود لازم نمودم سگو
را و دانستم که مصیبت نازل شد و اما اعتماد و قناعت که شیدا آنچه را که من
شنیده بودم و قال نکند و ندانم و در شان زنها رفت و جوع است پس خود را از
نکند برخواست و پیچاد در خانه های از دیو رفیق میبکشد و بسوی او در شش
عرض کرد و انکله لایق الموت اعد من حیوة الیوم ما انت ایضا فاطمه را که
علیه و آخ الحسن و علی بن علی و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
که از من میگویند و در دنیا رفت و ماند فاطمه و پدر علی و برادر حسن
جانی که کنشکان و مادر مرا میماند کان قنظر الیها الحسن بن علی
حسن بن علی بن ابی طالب و نظر بنو و قال لها یا اخت لایذهبن حلیه لک لک
و بنو و بنو ایها من بر حلیه تو را سلطان و پرکش چشمها از بین انحر
از نظر اشک و فرمود و تو را انقطاع انام یعنی هرگاه مرغ قطار از حال خود
میکند شنیده از بنو ایها من و یلنا انما قضیت نفسک لایضا
فان لک اخری قلین و انت علی نضی یعنی انا از چاره بر نفس خود میداد
میدان پس از این بدین مرد را بر دزد آورد و خیل سخن است بر من پس را
سیدیه که خود زنده و کربک لطافت چاک نموده و غش کرده بر زمین افتاد
فقام الیها الحسن بن علی و حیه الماء پس خضر حسین بالا میخواست

مقصود چهارم

امده و اب بر کوی پاسبان و فرمود ای خدایا ای الله و تعالی یعنی الله و تعالی
ان اهل الارض یؤمنون و اهل السماء لا یؤمنون و ان کل شیء هالک الا
وجه الله تعالی انک خلقت الخلق بقدرت و سمیت الخلق و یعودون
و هو و قد و حد و ایخیر من و ایخیر من و ایخیر من و ایخیر من و ایخیر من و ایخیر من
بر رسول الله اسوة یعنی ایها من بر هیز از خدا و بقضا حق تعالی را چه
شوفیل نکند در دینش هیز هیز هیز شریف الا و انک را میبکشند و اهل
السماء با پیچانند و در دینش هیز هیز هیز مکران اقدس الهی
ایچنان خلایک خلق فرموده و قدر خود خوار و ان بعد میفرماید
خلو لا و انهم غوم میکنند و است بکانه و بکانه و بکانه و بکانه و بکانه و بکانه
برادر من شهید شدند و هیز من و هیز من و هیز من و هیز من و هیز من و هیز من
که ناسر و صابغ ناسر و بول خدا پس ایچند و ایچند و ایچند و ایچند و ایچند و ایچند
شاید و فرمود ای خدایا ای الله و تعالی فایضه لایضا علی
توبه و لا شیء وجهها و لا ان علی بالویل و التوبه و ان انا اهلک یعنی
ایها من در دین تو را سوگند میدهم پس قسم مرا ایچا و ایچا و ایچا و ایچا و ایچا و ایچا
بجام بشار حلت نام در مصیبت من و خود را پاره مکن و رویت را عزا
و قایله و بوزاه مگو خضر سید الشاجد میفرماید بعد از آنکه از او دزد
در نزد من نشاند مجلس بدین هفت مرتبه مجلسی بود که شبها سوزا
منعقد شده بود و چه که هیز هیز ایچند از ایچند و ایچند و ایچند و ایچند و ایچند
بیا فرمود که مشمل بر دگر میشد و مصیبت خود را و خطایش را و دل از دین را
تا انگاه در همان مجلس بعین را تجدید کرد که هیز در دینش و ایچند و ایچند و ایچند و ایچند و ایچند و ایچند

عنوان ششم

در شهادت بر سنده بلکه بیعت نمود با مختصر بعضی را بیک کشته شوهر از
 و سوخته شود و خاکسترش را به باد دهند و عرض کرده هرگاه دنیا باقی
 میوه هر اینه اخلاص شهادت در خدمت تو زامقت بر چنان باقی میوه و مختصر
 بیست هفتم مجلس نورانی مختصر که منعقد شد بود و با بر خیا و اعتقاد
 که در آن مجلس مرشد فرمود به درخت شپهرین زبان خود سبزه خوانون با سبزه
 چند که از آنجا است سبزل بعد یا سبزه فاعلمی منک انک
 اذ الحام دهاک لا یحرق قلبی بد معی حشره ما دام می آت روح فی
 جهاک یعنی ایک بعد از شهادت من بدانکه کبریا ناله از تو طولانی و
 زیاد خواهد شد و ما از امپد روح در بدن منست با شکست قلب مرا و
 مجلس بیست و نهم مجلس نورانی مختصر که در شهر کاشان
 کاشان در صیبهها احتضار و کاشان در کاشان در کاشان در کاشان
 هر شرا و کاشان در کاشان در کاشان در کاشان در کاشان
 در کاشان در کاشان در کاشان در کاشان در کاشان
 منعقد شد در وقت صبح عشاء که مرشد بعضی را بیک کشته شوهر از
 خبر داده بود و در آن وقت رسول خدا چنانکه از منافق فطشده فلان کاشان
 وقت السحر خروا لحسن بن نبوتی حقیقه ثم استبقظ فقال یعنی در کاشان
 که وقت صبح شد مختصر اند که خواب نموده بیدار شد و فرمود اعلمون ما
 رأیت فی مناصب الشاعه یعنی یا مبداء یا مبداء یا مبداء دیدن عالم
 خود عرض کردند و ما الکر رأیت یا بن رسول الله عرض کردند که در کاشان
 از نور دیده رسول خدا مختصر نور آیت کان کلا باعد شدت علی

مَقْصِدُهُمَا

[illegible]

عنوان ششم

واهل بيوت خود را نمود مبرور با الله تعالى المكان عظيم الجود شل
الكبرياء انا غيرة نبيك واولادك بديك محلي صلي الله عليه وآله وقد خلت
وقودنا وقد قدامنا وقتلونا الخ سابقا با توحه شريانه وهين مجلس
الخرم الجالس هو بود كه قبل ان شهادت الشهود منعقد شده ترفع عجا
مجالس كه بعد از شهادت الشهود منعقد شده وانها هم بر چند قسم تو
اولا انها مجلسه توك در من طيبه جنات سولخانه مبرهين مخصوص مرشيه
خوان كشده و سماع ام سلمه و ابان در دوا سماع كذا ابن عباس سمعوا
قال بئنا انا اريد في صفة اوسعت صراخا حيا الباء بئنا ام سلمه
زوجته النبي صلى الله عليه وآله في حرق يتوجه في قائله انا اريد
امل اهل اللذية اليها ارجا لها ولسانها قلنا انما نقبت اليها اقلت
يا ام المؤمنين مالك تخرين وتغوين فلم يجبه يعقوب بن عباس
كفنه كما مبيك في منزل خود خوابيده بودم كه ناكاه صلا الشهود و فرقا
بلند شد از خانه ام سلمه و حوض سولخانه بگوشه و سيدان منزل برك
المرد و قائلين مراد سكون منزل كورد و اهل مدینه از مرد و زن بخانه و ملا
وقتي كه نزد او رسيديم كه من انا بدو مؤمنان چه واقعا امانا فناده كچين
فراد و ناله ميكن بمر جواب نداد قائمك قلنا انيسوه انا شوقا و قال
يا بنات عبيد المطلب سيد بين و انكبين معي هذا قبل والله سيدكن
و سيد شيا اهل النجدي فرجنا ام سلمه و كود و ناهان هاشميا
و فرمود انما ايد خزان عبيد المطلب لا يناما بدو مراد كره كيد با من كه
بمحقق كشته شده بخدا سيد شما و سيد جوانان اهل هشت قطره الله

قلا

مقصود چهارم

قيل سطر سول الله صلى الله عليه وآله و اولادك و اولادك الحسنة ثم كره
محقق و هم بخدا كشته شده سطر سولخانه و اولادك و اولادك الحسنة
قيلت يا ام المؤمنين و من اين علميت ذلك پس من كنه انا بدو مؤمنان
ان كذا انفسه يوافقه و قال في رايك رسول الله في المنام السابعة شعا
مد عورا فاستلكت فمرشاه في ذلك فقال قيل اني الحسنة و اهل بيته
اليوم قد فتمهم و السابعة فرغت من تدفيم ام سلمه كهت در هان
در عالم خواب حضرت سولخانه را بديد كه در پيش خال انما الشهود و قال
فرمود انما من كشته شده نور ديد ام حسين و اهل بيته و پس فرمود انما
و هم عشتان دفن انها فانفسه و در روايت ديكر فراد شده كه انما عشتان
راينه صلى الله عليه وآله و اولادك و اولادك الحسنة و اولادك الحسنة
لذضا ليه كه افرخا كره بر سر حاسن الشهود عورادو فقلت ما لك ليس
عرض كردم چه شده بتو قال و ب انما ساع على اني فقتلوه السابعة و قلنا
شهادته قبلا خط فرمود هجر او ندم مردم بوديد من و كشته او ناله
هم عشتان و بمحقق شهادت نمود كشته او ام سلمه كود ما فشرع سجدا
ولا سماع اينج و حشا انكبر و من من زيد فقتل حقه و قتل الببت
و انا لا اكا دان اعقل فظن قدا تيرت الحسنة اليها جبريل
من كره لا فقال في اصدارك هذه الترية و ما فقتل اريك و اعطاني
النبي صلى الله عليه وآله فقال لي جعل هذه الترية في زجاجة او قال
في فاروقه و ليكن عندك فاذا اصدارك و ما عبيط فقتل الحسنة
قريب العادوة الان و قد صارك و ما عبيط تقوى ميكون پس من

جا

عنوان ششم

جای خود برخواستند داخل خانه شدند حال آنکه منتهی رسیدیم پس نگاه
 در میان مرتبه حبس که او را از کربلا جبرئیل آورد بود خدمت پیغمبر کهنه
 بودند ما اینکه آنجا که بخون مبتلا گشتیم و پیچیدیم و کشیده شد و او را
 بمن عطا کرد و فرمود تو این مرتبه را در شیشه بگذار تا فرمود در ظرف بگذارد
 و پیش خود نگه دارد هنگامیکه مبتلا گشت بخون تا آن پس پیچید و کشید
 حبس پس بیکدیگر نظر کردند و دیدیم حال که بخون تا از مبتلا گشتن او
 میجو شد قال فَاخَذْتُ أُمْسَكَةً مِنْ ذَلِكَ الدِّمِّ فَلَطَمْتُ بِهَا وَجْهَهَا وَ
 جَعَلَتْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَقَامًا وَمَتَاعًا عَلَى الْحُسَيْنِ فَجَاءَتْ الرُّكبانُ بِخَبَرِ
 وَأَنَّهُ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ رَأَوْهُ كَوَيْدٍ فِي رِجْلِهَا تَمَّ السَّلَامُ فِي خُونِ
 خود ما این دو همان رفتند و در خون خود ما تمام قرار داد بر حبس پس از آن
 سوار و ها خبر آوردند که به دست اعدا مظلوم در همان روز به دست
 رسید مجلس و پس مجلس غمناک که اخلاص می کند و بگذرد
 بنام هر که در هر مکان ممکن است و همه خلاق در همه مکانها و از این روز
 مکانها و از این اهل زمان و از این روز و از این اهل دیده و دیده
 و از این اهل دیده و دیده و این مجلس منعقد شده بود و او مجلس است
 ما سوا الله از جمیع اشیاء مخلوقات از جمیع اشیاء و ساکنان آنها و عروس
 و خالان و عواصم آنها و فتنه گران و ملائکه ها و آنها و ستاره ها و آنها
 و آنچه در آنها است با در میان آنها و از این روز و از این اهل و عواصم و فتنه گران
 آنها از جمادات و نباتات و حیوانات و جمادات و ساکنان و
 حوزات و قصرها و در درختان و در نهالها و میوه ها و میوه ها

مقصود از این

و مالک و خازن و وزیر آنها و انجمن مخصوصه است در آن مخصوص
 کند و انجمن خاص است که با سوا الله و ما من خسران الشهداء به
 تغییر یافتن احوال و مجامع شدن تا به هر چه بحال خود پس صاحب
 چشم را بر مجنت اشک و آسمان را به موج و آب بدن خون و طهر و حرمه و سر
 دلو و افغان را بکسوف و سحر شد و ملک که با مجمل و هم خون و صفت
 آنها و از عبادت مانند و درختان را به بین و آمدن خون از آنها و هوا را
 با آن یک شدن و زمین را بتزلزل آمدن و کوهها را انجم شدن و مضطر
 کردن و مرغها را هوا را با فغان بدین و ماهها را دریا را به بین و آمدن
 از آب و دریاها را بشکافه شدن و داخل شدن بعضی آنها بر بعضی دیگر
 و چون را به جو کردن در اطراف زمین و استلزام اضطراب احوال و این مجلس
 عام با کیفیت مخصوص در زمان خاصه اتفاق افتاد و او هنگام بود که
 خسته ها از زمین بخوبی تغییر فرموده اند چنان ضربت الحسین
 بالقیف آمدند و الیه لیتقطع رأسه یعنی او و تو که مجتهدین
 حضرت حسین زخم شمشیر زده بودند پس از آن قاتل مظلوم می انداخت
 بود که سراطه شرا از بدن جدا کنند و طلب آنکه انصاف را در حال
 به تیغ شمشیر زخم دار کردند که در حال سوار که یک ضربت شمشیر بر سر
 و یک در حال نشستن که شمشیرها متعدد ضربتها و زدن و یک در حال
 که بر زمین کوبیده شدند کمان افتاده بود یک شمشیر فغان عید بحال ذبح
 ضربت زدند پس از آن از ده نمودند که سر را جدا نمایند و آنها چنان بلند
 کردند و صداهای متعدد فغان هم مرتفع شد پس آنحضرت را نمود و قتل

عنوان ششم

بگفته و ناله بلند کرده سپید زبان موکنان و خاله بر سر زبان بودند
که نقل شده مثل آن روز دیده نشده بود و کثرت کوبه کننده کان از مردان و
زنان و بزرگان و کثرت و فضیلت اینها در مجلس نازدهم **مجلس نهم**
حضرت سید الشهدا است تمام در هر آن روز و زمان در هر مکان از کربلا تا
شام و آنجا تا کربلا و از آنجا تا مدینه و مدینه در تمام هم نشان و مجلس نجف
تجارت طولی و چهل سال کوبه می نمودند و اندک زمانی سرش از دیده کشا
جاری میشد و فریاد که طعام میل نمیشد و میفرمودند این رسول الله صلی
یعنی کشته شدند و در سوخته و هر وقت که آب بنوشید میفرمود
قُلْ اِنَّ رَسُوْلًا لِّلّٰهِ قُتِلَ **مجلس دهم** و از هر مجلس می پند بود
مژ خوان خوان بعین بود و سماع جمیع رؤسا الشکر هنگامی که بپند
و خود گفت یا حسین یا علی بن ابی طالب و اعوان علی بن فاطمه
صبر کنه قریش بخاک آید این زمان را بفرموده الله یعنی این کشته شدن
فرزند فاطمه و ناله و زاری و گریانها که او بود در سر پیش تعجب نمود
بر قتل او این زیاده اهل کربلا و از او به خود فضیلت در محل خود مذکور
می کرد **مجلس سیزدهم** و در مسجد اموی در کربلا مشغول
حضرت سید الشهدا بن عبد الله که اسبب آن نموده بالا می رفت
فرمودند و سماع در کوبید و هر رؤسا بنی امیه و اهل شام بودند اول
خطبه در کمال فصاحت و متل و محاوره و ناله و در روز و در کوفت
خاتم پیغمبر این بیافرین و بعد از آن حضرت علی بن ابی طالب و امیر مؤمنان را ذکر نمود
پس از آن شروع کرد بدکرت مصائب و مظلومی و بزرگواری و خوش و غمی که بود

مقصد چهارم

آنانا بن الحنفیة عن القنا آنا بن مسلوب العامري و الرضا یعنی من
پس کسی که سر نوزش از قضا بریدند من پس کسی که عامه و ذوات را بجا
بردند اهل شام و بنی امیه با تمام صلابت ناله بلند نمودند تا اینکه مؤذن با امر
و اشاره برید کلام آن امام را قطع نمود و گفت الله اکبر و صد امر کرد
حال بگفته و ناله بلند نمود و مؤذن آنها را باذان ساکت میکرد پس و می که
بنی امیه و اهل شام با آن قضا تمام ناله و فریاد بلند نمایند مخصوص ستار
اینکه جانشین که سرش بر آن قضا برید و عامه از فرودش و دزدان
از جسد طهرش بغارت بردند چه حال که در دهه شیعیان شام را
که بشنوند این را و تصور نمایند چه کیفیت عامه را از سر طهرش بغارت
بردند و در کدام حال بود و در وقت و بوی محال ناله و فریاد و ناله کش
ناله کشته گان و عزای کشته گان **مجلس چهاردهم** و در مجلس
بود خانه برید و بر سر خوان افتاد و کوبید و جثارت برین خوان و ام کلثوم
دفتر حضرت سید الشهدا و فریاد و کوبه کشته گان و بر سر صورت
زنان و برید و دختران او و دختران بنی امیه و این هنگامی بود که برید
داده با ناله اینها هم هفت روز و فامه عزایم باین مؤذم نمودند
مجلس پانزدهم و در مجلس بود و در محراب مکه در جمعه که از برای
جای سید الشهدا برپا نموده بودند و خود اسیر و بالا می رفتند و نشسته
از دیده ها می کش مثل ناله بر می خیز و در دیوار می زدند و داشتند
از چشم مبارک جمع میفرمودند و میفرمودند که این مختصر از کوبه خوردن و عین کرد
چنین استقبال کشته ها اهل مکه از مردن حال آنحضرت را مشاهده

عنوان ششم

مؤمنان صدای شیون از ایشان بلند شد کویا همین نظر نافذ و مشرب
بود مردم از هر طرف نزدیک میدانند و فیه که شیون و فریاد بدان
مکان خیل مرتفع شد انشور و آشوب و فریادها که ساکت شود پس شد
انها ساکن کردید بعد از هو الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین یا رب الخلق اجمعین الذی بعدنا رفع فی السموات العلوی
وقرب فشهد التجوی فی محله علی عظام الامم و فطرح الدھوی والذی
الفتحایع و مصاصی اللوازع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفنا
الکاظمة الفادحة الجاحشة ظاهری مستغنا انکه خداوند بزرگ پرورد
دهنده عالمی است بخشنده و مهربان مالک و دوزخ است غالی جمیع
مخلوقات انچه اینک قدرت از تصور عقل و بین و از لحاظ مکان و
پس مرتفع و بلند است از اهل اسماها بالا و نزدیک شد بعالم الطالع
همه مخلوقات چنانچه مشاهده میفرماید سر بخور انھا از احد میگیرند و
ملاقات خطبه ها عظیم و فصاحت بزرگ و دعا و املها و اواب و مستغنیانها
سخن شدید که انبار انھا الناس رب الله و له الحمد ایستادنا مصاصی جلیل
و کلمه فی الاسلام عظیمه فیل ابو عبد الله و غیره و صیغه
و طار و بر سید البلدان من فوق غایب السیما و هذه الرزءة النبی الاصلی
و کلمه فی الاسلام عظیمه فیل ابو عبد الله و غیره و صیغه
ما از این مصیبتها بزرگ و بزرگ و غوغایه و خنده بزرگ و در کان دین باینکه کشه
شد ابو عبد الله و عترت او و شیون و فریاد و سر و پا کشش و بر سر
و نیز کردند و بدیدار و امضا کرد انبیا و اولاد دین مصیبتی است که او را شایسته

و نظیر

مقصود چهارم

و نظیر به سبب انھا الناس قاتلین منکم و شیون بعد قتل امیر
عین منکم تحسین معها و قصص علی انھا لها فقد بکنا تسبع الشدا
لقلیله و بکنا الخیار یا مواتها و السموات بارکنا و الارض بارکنا
و لا شجار باعضائها و الحیان و الحج الخیار و لا تکر المقترون و
اهل السموات اجمعون انھا الناس کدام در انداز شما که بعد از شما
اوشد شوند کدام چشم است از شما که سرش خود را ندید و بخت شما
بگویم انا انما انھا هفتکانه که پیشند بزرگ قتل او و دریاها با موها و
و اسماها با ارکانشان و در بین با ناحیه هایش و در میان با اسماها
با شیون و نالیدن و ما هیا و لجه ها دریاها و ملائکه و مقتربان درگاه
متان و اهل همه اسما ناله کنان بشدند انھا الناس قاتلین منکم و شیون
لقلیله ام آله فواد لا یحی ان الله اذ امر سمع یتسمع هذه النکمة التي نكبت
فی الاسلام انھا الناس کدام قتل حسین که از قتل حسین شکافه شود
یا کدام دلست که با او سونا نکند و یا کدام کوشاست که نار شد بر بله
و شکست که در اسلام افتاده داشته باشد انھا الناس اصبحنا مطروین
مشربین مدفونین شایعه عن الامم کانا اولاد ترک و کابل من غیر
جور اخبر مناه و لا مکروه و ان تکناه و لا نکره فی الاسلام نکستنا هاما
سمعنا هذا فی ابائنا و کبر ان هذا الاخیلائی انھا الناس از
طرد و منع و اوار و بر اکنه از حق و وطن خود نموندان شهرها و در
کونا که ما اسیران ترک و کابل بگویم که در جریه از ما نشد باشد با
مکروهی را مرتکب شده باشیم یا بدین و شکست که در اسلام آورده باشیم

بلند

عنون المستمر

[illegible]

مقصد چهارم

نظر است در اسمانها که هر روز آن مخلدۀ تا وقت قیامت مرثیه و گریه و
فریاد دارد و از این مطلب مستفاد میشود که به درستی هر روز آن آیام لنا
مناسبت بر اهل قافۀ تیر خجاستد استدا شهداء بدون اینکه استننا شود
از آنها روز عید و غیره و کیفیت این مجلس نحو احوال آنکه به درستی آن مخلد
هر روز نظر میکند بمقبل حضرت حسین پس از آن چنان فریاد و شهادت میکند
که مضطرب میشود بسبب وارکان موجودات از اسمانها و زمینها و در
وعلانیه ها آنکه حضرت رسول خدا را تشریف میاورد و آن مخلدۀ را سنا
و از ارم میکند پس از آن دعا میکند آن مخلدۀ به روز افزون مظلومین
و روز قیامت السعۀ است و آنها زیاده است از جمله انجا السجنا
است که در یک از آنها مشغول معجزین عفا است میگوید لیسک
عَلَى الْأَسْلَامِ مَنْ كَانَ يَأْكُلُ فَطْلَ صَيْغَةِ أَحْكَامِهِ وَأَسْخَلَتْ غَدَاةُ
حُسَيْنٍ الْمِرْيَاحَ رَدِّهِ فَطْلَ صَيْغَةِ وَنَدِ السُّيُوفِ وَعَلَتْ يَعْنِي هَرَكَةُ
کشته ها باید بر اسلحه کنند که بحقیق ضایع کش احکام او و خلل
شده شد محرومان او و سلا و حضرت حسین بالای نبره ها و به تحقیق
ها بخدا از خون و اسامیده و سیل شدند و این بیت مشتمل بر اینها
شمشیر است که بر یک نارین عین زهره و فار شده و عدد آنها از هفتاد
نعم بیشتر است و آن مخلدۀ انجا مجلس یک است که از برای انوار است ناظم
شیر خواند و عبد الله بن غالب است و آن مخلدۀ کمان و همین بیت است
تَفْعِي حُسَيْنًا بِمِثْلِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَمَّا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ
کفر و غیبا هائے زمین بر دو وجه دانای حضرت حسین بخندند

بر او علم حکم خداوند جبار آنچه مقدس شده بود بر حضرت حسین و محبتی
 قلم قبل از وصول اذن بلعن فاما انفس سبقت کرد چنانکه در دوا بیست
کتاب و میرزا قاسم حیدر و در دوا یان چندا که ذکر خواهیم کرد
 انها در عنوان قرآن **کتاب ششم** توفیر است در بعضی افعال
کتاب چهارم او میاد در اسواق زمینان چهل و ششم مکتوب
 است کن ذیح لید و لایا و هم صوا و ورت بار و صافون ال خیر یان
 یعنی ذیح و قربان می شود به برود کار و عالتا سخن بر دزدین شکر
 دکن از قرآن **کتاب پنجم** کتاب الحائت کتاب ششم صحیفه
 شیت است که در اول کتاب اشارت است بواقع کر بلا **کتاب هفتم**
 صحیفه که مخصوص است بر انوشه شد از جانب خداوند تعالی باین
 عبارت یا حسین اکثر نفسک لله و اخرج باقوام لاشهادة لهم بالآ
 معك و قال لا یحرقن قتلت یعنی یا حسین بفرش جانم را بخدا و برین
 با قومها یک شهادت بر آن انها مکتوب شد مکرنا تو و مظانک بر نا
 کشته شو **کتاب هشتم** کبیره نصیحت که در دوا مکتوب یافتند
 سبصد سال قبل از بعثت پیغمبر بود بدین عبارت اترجوا امة قتلت
 حسینا سقا الله حرقه يوم الحسنا فلا والله لیکون لهم شفیع و هم نوره
 القیم فی العذاب مع انک انما امیداد ما میت که گشتند حسین علی
 خداوند و در حقا و قیامت چنانکه سو کند بخدا که بپس بر آن انها را
 ابتدا بلکه انهار و قیامت در عذاب خواهند بود و همین آیتا بود که با علم
 به دیوار دیر راهب را شکا نوشته شد و قیامت که سرور در انجا مضبوطی

و دود و ناخاطه نموده بودند **کتاب نهم** بدشتار و بیج دخت
 احمد مختار علیه ما و علی الهما صلوا الملك الحنا بود که در مسجد کوفه پیدا
 شد و دوا نوشته شده بود آناد و من التما و شر و یوم تری و یوم والد
 السیطین کنت اصغر من الجنین بها صا صبعق و یما و یحز
 یعنی من تد بود که از اسمان مرانشار کرد و در دوا تری و والد السیطین
 الی الحسن الحسین بود با صفا تر از فقر خام در سبکد نکین که در لک
 کلو کسین و هم چنین سنکیر و ما بیلد و واضع متعدده سید شد
 که مرثیه انشودید رنگ سرخ شلخون در انجا نوشته شده بود **کتاب**
دهم در طایفه دوا و خلاصه شکر ان امام انرجان است که در
 انها چنانچه نوشته شده در قلوبک ایمان هم چنان نوشته شده و در شان
 اخرا و اشجان هانا صفتی خاطر ان کو یا لوجبت که در دوا سقش است
 قضایا و مضنا او و از این راهست که بجز در کراسم انشودید یا شنیدن
 او صا بش در نظر حاضر میشود **مقصد ششم** در دنیا
 خواص جمالی که بر و تعریف در انشود است و دوا و هشت حضا که
 میشود اول انکه نقل شده که فرمودند من جلیس مجلسی میباید آمرا لک
 مکت قلبی یوم مکت القلوب یعنی هر کس بنشیند در مجلسی که احیا
 شود دوا و امرای بر قلب و در دوا که میباید در دوا دقیم انکه ایما
 محله و نوا لافتن شیع است زیرا که نفس همو مصیبت او تسبیح
 سیم انکه انجا مخصوصان ال محمد است زیرا که خود انشود فرمود انک
 انجا لایحنا به دشت که انکونه مجلسها از امن و دودید از من پس خوب

عنوان ششم

رسول خدا هم خواهند و میگویند خدا هم چهارم آنکه آن مجلس محل نظر حسین است زیرا که آنروزان بین عرش نظر میفرماید سیزده لشکر کا خود و بشهادت کدو بخار فرشته و به نظر خود و به کسی که بر او کوبه میکنند آنکه آنجا مشهود محل حضور ملائکه الله المقرین است و بنیاهن طلب در دوایین است که جعفر بن عقیان نقل کرده میگوید داخل شد بمحضر صفای آن محله و مرا مقرب غوده و به نزدیک خود مرا اجازت داد پس از آن فرمود یا جعفر عرض کردم لبیک جعله الله فداک فرمود یلعبنک آنک قول الشیخ فی الحسین و یجید یعنی رسیده بمن که تود مصیبت حسین شمر میگوید عرض کردم بای جعله الله فداک حضرت فرمود بگو پس من انشاد نمود ان حضرت کماله که در نزد او بودند که نشینند در اصرار الله و عی و حجه و حجه تبت که سرشک آنحضرت بر چهره و محاسن مبارکش جاری شد بعد فرمود یا جعفر لعن الله ملائکه الله المقرین هیهنا یسمعون قوالک فی الحسین و لقد بکوا کما یکننوا اکثر المجبرین هیهنا یسمعون قوالک فی الله مقربین و دایم استماع میکنند کلمات تو را که در مصیبت حسین گفته و هر این که هر که ندانها هم مثل گویم یا نادیده و لقد ارجو الله تعالی لک یا جعفر فی ساعیه الجنة یا سیرها و عقر الله ملک و هر این خدا تعالی برای تو واجب فرمود که در همین ساعیه الهیست را و بحسب خدا خدا تعالی کنایهات را فقال الا ان یذک قال نعم یا سید قال اما بعد قال فی الحسین تم فیکر اولی الا و اوجب الله له الجنة و عقره حضرت فرمود یا میخوایم از او نام برای تو فضیلت را عرض کردم بای فرمود که

مقصد هفتم

کدر مصیبت حسین را ذکر باشد و گویند یاد بکریه و ابگر ناید مگر اینکه خدا تعالی الهیست را برای و واجب فرماید و کنایهات را میخشد ششم مجلس غایت حضرت حسین است زیرا که قبل از آنحضرت محض صیبت بر بنای مخصوص بلکه قبه حسین هم مکان خضوع و خشوع است هم پس هر مجلس خضوع مخصوص برای ذکر حسین قبه حسین است و از اینجا است بعض عرفا گفته و کل بکله یزید قبره و کربلا کل مکان یزید پس در مجلس عزای آن قبه حضرت حسین است در اجابت غایبم آنکه معراج گویند که زیرا که آنجا محل نزول صفت اخلا و رحمت خاصه از خدا بجهنم کنایهات و دفع بدجا است پس هرگاه این فضیلت محقق شود برای ذکر و میگوید ابگر یکفر گویند که یزید یزید یکفر متبایا اهل مجلس غام میداریم که هر اینها ستر کنند زیرا که مجلس مثل صفت واحد است هفتم آنکه معصوم و بعضی خاص فرمود که مجلس بدست مقدس از آنها و نه جلیل تر و نه عزیز تر و نه مخصوص تر و نه باغ تر از آنها پس خوشحال مجلس که معطوف شود اینجا و شمره شود در عدل آنها و به وقت ذکر میکنیم آنها را تفصیل مقصد هفتم در ذکر خواص کریمین بر آنحضرت رخصه صفا و او هم هشتاد اول آنکه صد و اخص است بر رسول خدا و قیم آنکه یاد نیست حضرت فاطمه زهرا زیرا که آن محله هر روز گویند میکنند به فرزند مظلوم خود و به درستی که جنتا شایان فرمود اما الحی بنی نکلون من یسعد فاطمه یسعد یا دوست ندانم که از این و آن فاطمه باشد سیم آنکه به درستی که برادر حق حضرت سیم و اعمه است چنانکه در صریح روایت در خصوص گویند که است آید قد آرد حقیقتا

عنوان ششم

یعنی تحقیق کرده کند حق ما را ادا نمود و چهارم آنکه نظر بر ابراهیم و حسین است زیرا که حضرت در هر وقت محبت داشت پیغمبر آنکه است و حسن و حسین است بر پیغمبر و ملائکه ها و جمیع بندگان مخلوقین خدا ششم آنکه اگر رسالت زوال کرد و مورد نفی است که خدا تعالی اجر رسالت را داده هفتم آنکه بدو رسته که ترک کردیم جفا بر حضرت حسین هشتم آنکه او موجب تشنگی است بر هر کس که از بزم هر مصیبت بزم هر کس و میل و هر گونه باشد زیرا که حضرت رضا مینماید یا بنو شیبان گفت یا کای الشیء فایک الکحبن بن علی بن ابی طالب فایک ذیج کما ینج الکبش و قیل معه ثمانی عشر رجلا من اهل بیت علیهم السلام فی الارض من شیبیه یعنی ابراهیم و حسین هرگاه بوده باشد که کشته می شدند بر حسین بن علی بن ابی طالب زیرا که او ذیج کردند چنانکه قوج کو سفند ذیج می شود و کشته شدند و همه را نفران و اهل بیت و اچنانکه در زمین شیبی نظر داشتند نکند از حضرت سید الشهداء تعمیر و در ذیج و از اهل بیت و قتل سترش شاید این باشد که آنها همه جراحت و زخم ها و آواره بر بدن بعد از بیظافت شده بهین افتادند و جان را تسلیم نمودند لکن آن بزرگوار چنانکه مثل آنها از کثرت جراحت بر زمین افتاد و آنها را در امر و کار بود معنی آنکه با آنها نکرده و او ذیج نمودند چنانکه کو سفند ذیج می شود و سراسر از این جدا نمودند **مقصد هشتم** در ذکر مضایق که بر آن حضرت حضرت یعنی امرها که سبب آنها مرثیه و تفضیل دارد بر سایر اعمال و اوضاع امر است اول آنکه صحیح است اینکه گفته شود حق کسی که مقتضی باشد

بکریه

مقصد هشتم

بکریه کردن صلی الله علیه و سلم و صلات الله علیه و سلم در روایت ابو و کثره کرد و بخدا سر نموده الا و صلی الله علیه و سلم الباکیر علی الحسن و رحمة و شفقت و اینها احتمال دارد که اخبار باشد یا بخیع که مبعوثانند آگاه باشند که خدا تعالی صلت او فرستاده بر کسانی که از ذکر رحمت و شفقت بر حسین گویند می کنند و احتمال دارد که دعا باشد از حضرت یا اینکه شکر مینماید از خدا که صلت او فرستاده بر کلام باشد بطول و ثابت می کنند تا آنکه فضیلت که گاهی میل بفضل اصعب اعمال و اشک آنها در خدمت عبارت از کشتن فرزندان باشد در ذل خدا و این طلب مستغاث می شود از آنکه از حضرت رضا نقل شده ان ابرهیم لسان ذیج الکبش فایک معنی آن که ذیج ذیج و لیسال انفع الدجای فایک الذی یواقع الحسن بن علی کرلا فخرت و جعل نیک فایک الله تعالی البیه قد مدیج جرت علی ابنک ایما عیال لود کجته سیدک جرت علی الحسن و قیل و اوجب لك انفع دجای اهل الثواب علی المصاب حاصل مستغاث آنکه و فیکجنا ابرهیم در عوض فرزندان ذیج تموقع کو سفند از آن و نمود این که فرزندان ذیج کرده بودند تا بجهت نائل میشد به رفیعین در دنیا پس خدا تعالی تو حیح فرمود و واقع حضرت حسین را در کربلا و اوجع نمود و کشتن خدا تعالی و حیح فرمود که عوض نمودم جوع تو را به فرزندان ما عیال هرگاه او را به دست خود ذیج می نمود که میزد تو بر حسین و کشته شد و واجب کردیم بر او تولد درین دنیا اهل ثواب بر مصلحت این امر است که کرم بر حسین ثواب ذیج شیر از ده خدا بخشیدند لکن همه کربلا را

وفاقی

عنوان ششم

فاثر باین شومینیا شد بلکه بیدار این متر بداند انکسب که عزت مختص باین
نزد او بوده باشد مثل عزت انحضرت که در نزد حضرت ابراهیم بود و سر
استراط این بدانکه در این روایت موجود است که بعد از این تمتع و از خود
فرمود خدا بیغله بگو یا ابراهیم مرا احب خلیفه الیک یعنی یا ابراهیم کد محب
تو من خلوف من نزد تو عرض کرد یا رب ما خلقت خلقا هو احب الی من
حبیبک محمد علیه السلام یعنی پروردگار خلوف تو محمد علیه السلام را
که او محبوب تر باشد بگو من از حبیب محمد علیه السلام فرمودی و در عزت
بگو یا ابراهیم هو احب الیک ام نفسك یعنی یا ابراهیم او محبوب تر است
تو لیجان خود عرض کرد بل هو احب الی من نفسه بلکه او نزد من از خودم
محبوب تر است و لکن احب الیک ام ولدک یعنی یا فرزند او محبوب تر است نزد
یا فرزند من عرض کرد بلکه فرزند او محبوب تر است نزد من از خطار سید فقیه
و لکن ظالم اعلا یدیه اعدائیه اوجع لقلبک او دینج و لکن سیدک فی
طاعته یعنی الاگشته شدن فرزند او از کظم وعدوان در دست دشمنان
قبل تو موجه و در دنا کنز است یاگشته شدن فرزند دلد تو در اطاعت
من عرض کرد دینج و لکن ظالم اعلا یدیه اعدائیه اوجع لقلبک گشته شدن
فرزند او از کظم وعدوان بر دشمنان قبل دنا کنز است پس
در احوال واقعه کنایه با وجود او جمع و فرزند بر کشید تا اینکه سید
باو انچه رسید از فرمانش بر روی کار عالم بعد از عوض بعد از دنیا و روح
مقدار عزت حضرت حسین در نزد و پس متنبه شو که اگر بدو نشان
یابند که حضرت حسین نیز تر است از فرزندش و همانا گشته شدن او

مقصد نهم

که خدا بیغله بگو یا ابراهیم مرا احب خلیفه الیک یعنی یا ابراهیم کد محب
تو من خلوف من نزد تو عرض کرد یا رب ما خلقت خلقا هو احب الی من
حبیبک محمد علیه السلام یعنی پروردگار خلوف تو محمد علیه السلام را
که او محبوب تر باشد بگو من از حبیب محمد علیه السلام فرمودی و در عزت
بگو یا ابراهیم هو احب الیک ام نفسك یعنی یا ابراهیم او محبوب تر است
تو لیجان خود عرض کرد بل هو احب الی من نفسه بلکه او نزد من از خودم
محبوب تر است و لکن احب الیک ام ولدک یعنی یا فرزند او محبوب تر است نزد
یا فرزند من عرض کرد بلکه فرزند او محبوب تر است نزد من از خطار سید فقیه
و لکن ظالم اعلا یدیه اعدائیه اوجع لقلبک او دینج و لکن سیدک فی
طاعته یعنی الاگشته شدن فرزند او از کظم وعدوان در دست دشمنان
قبل تو موجه و در دنا کنز است یاگشته شدن فرزند دلد تو در اطاعت
من عرض کرد دینج و لکن ظالم اعلا یدیه اعدائیه اوجع لقلبک گشته شدن
فرزند او از کظم وعدوان بر دشمنان قبل دنا کنز است پس
در احوال واقعه کنایه با وجود او جمع و فرزند بر کشید تا اینکه سید
باو انچه رسید از فرمانش بر روی کار عالم بعد از عوض بعد از دنیا و روح
مقدار عزت حضرت حسین در نزد و پس متنبه شو که اگر بدو نشان
یابند که حضرت حسین نیز تر است از فرزندش و همانا گشته شدن او

که خدا بیغله بگو یا ابراهیم مرا احب خلیفه الیک یعنی یا ابراهیم کد محب
تو من خلوف من نزد تو عرض کرد یا رب ما خلقت خلقا هو احب الی من
حبیبک محمد علیه السلام یعنی پروردگار خلوف تو محمد علیه السلام را
که او محبوب تر باشد بگو من از حبیب محمد علیه السلام فرمودی و در عزت
بگو یا ابراهیم هو احب الیک ام نفسك یعنی یا ابراهیم او محبوب تر است
تو لیجان خود عرض کرد بل هو احب الی من نفسه بلکه او نزد من از خودم
محبوب تر است و لکن احب الیک ام ولدک یعنی یا فرزند او محبوب تر است نزد
یا فرزند من عرض کرد بلکه فرزند او محبوب تر است نزد من از خطار سید فقیه
و لکن ظالم اعلا یدیه اعدائیه اوجع لقلبک او دینج و لکن سیدک فی
طاعته یعنی الاگشته شدن فرزند او از کظم وعدوان در دست دشمنان
قبل تو موجه و در دنا کنز است یاگشته شدن فرزند دلد تو در اطاعت
من عرض کرد دینج و لکن ظالم اعلا یدیه اعدائیه اوجع لقلبک گشته شدن
فرزند او از کظم وعدوان بر دشمنان قبل دنا کنز است پس
در احوال واقعه کنایه با وجود او جمع و فرزند بر کشید تا اینکه سید
باو انچه رسید از فرمانش بر روی کار عالم بعد از عوض بعد از دنیا و روح
مقدار عزت حضرت حسین در نزد و پس متنبه شو که اگر بدو نشان
یابند که حضرت حسین نیز تر است از فرزندش و همانا گشته شدن او

عنوان ششم

روح از بدن عقیله است عظیم و هویتش شدید و عذاب است ایمن و دانا
چنانکه از قول امیر متقیان علیه السلام نقل شده و آن را لموت عمران فی قطع
من ان لست عرف بصفته او تعین دل علی عقول اهل الدنیا یعنی بدست
که از برای مرگ شد اندیش که او سخت تر و بالا تر است از اینکه شنا شود
بوصف کردن یا موافق باشد عقلها اهل دنیا و کریم کردن بر حضرت
حسین بجان میدهند از هول و ترس که از حضرتان نقل شده که
فرمود بمجموع بن عبد الملک یا سمع انتم من اهل العراق ما تاتون
الحسن بن علی یعنی میگویند تو را اهل عراق میباشند آیا از قبر حسین
میشوید قال لا لان اعدائهم کثیر من النصاب ما خافوا ان یرضوا علی
الاولی فمیتون علی عرض که مشرقت میشود بجهت آنکه دشمنان یاد دار
از نواصبت میسر از اینکه خبر از بول برسانند و مرا ازین و حقاقتا
قال انما اکره ما صنع به حضرت فرمود ایامت که میگویند مصداق وارده بر
سرفداقت نعم عرض کردم بلی قال فخرجت من قبره ایاکم زندان و
جوع میکنی قلت ای والله استعیرتویر اهل ان ذلک قال و امتنع من
الطعام عرض کردم بلی بجل که اشک رخسارم جاری میشود و ببیند
اهل بیت من شویر ازین و مرا مانع از طعام میشود قال اما انک ستر
عند موتک حضور انک و وصیتهم ملک الموت بک ما تقریر
عینک فرمود اگاه باش درستی می بیند تو وقت مرگ حضور بدنام را
و وصیت و سفارش انها را به ملک الموت در خصوص تو بچرخ چشم
توجه و روشن شود و قیام مشاهده ملک الموت هول است شد و

مقصد نهم

استعظم خوفناک و وحشتناک عضو صابر اهل مصیبت و کریم
بر حضرت سید الشهداء موجبات است از این هول هم بجهت آنکه در دل
همان حدیث سابق جنات صانی بمجموع فلک الموت ارق علیک
الکم الشقیقه علی و لدها بر ملک الموت مهران تر است بر تو از مادر
مهران بر من نذر و ایادیت مادر مهران هم وحشتناک میشود
ناز کشد بقرع غلج است در دنیا و مصیبت است خوفناک و عقیله
هولناک و سبب مستحب است که میت را سه مرتبه بنزد بکفر بیاوردند
هید بن برزخ شده شود و کریم بر حضرت حسین از انهم بجان می دهند
آنکه در دنیا بکشته وارد شده که هر انبه سر و که شخص داخل میکند قلب
مومن خلوص می نماید خدا تعالی از کمال احسن و میاید بنزد شخص در قبر
و او به ملاقات میکند و میگوید یا بشر یا نری الله بکرامه من الله و رضوا
و یومنه و یولیه حیرت یفرضه الحسن یعنی بشارت باد ترا یولیه و
خدا بکرامت و رضوا و خوش شود خدا و از ان عذاب ما مؤسکند و با او
اندر است تا احسان امانت منقضه کرد پس و قری که داخل نمود ما سرود
قبلت مبادک بتم مؤمنان و امیر مؤمنان و طاهر زهر استیذ نمان و قلحیر
مجتبه و سید الشهداء و سید جوانان اهل جنات بجهت کریمین بر سیدنا
خضر حسین و انها با بیخه مسرور کردیم زیرا که خودت سافر نمود اندانک
صلی میگویم که لنا و احسن و اسعاد به درستی که شما صلیحان و ابرار
از شما ابرار از این بجهت شتر خواهد شد خیال صول که خلق شده باشد از شما
انها کلمات ناید با ما وقت داخل شد بقرع با اینر باشد چهارم با اینر

عنوان ششم

در قبری عالم برنج عدل است ایلم و مصیبت است عظیم و عقیده است هوشیار
 ایستاده آنچه نفلسد از امیر المؤمنین که حکایت میفرماید با حال اهل
 قورالهم یثابرون کلان تکادنا ضیحا مضجعا و هکنت علینا
 الریوع الصوف فتشکرت معارف صوفی و انما تحت کحاسر ارجلنا
 وظالت فی مناکن الوحش اقامتنا یعنی بدست کد انهارا میبست
 در همان که بخت و شقت او در ما را تکیه خواجگاه و غضنا و خشمنا
 کشد بر ما جانوران زمین یا اینکه منهدم شده بر کوه ما منظرهای مایوس
 صورتهای ما چنان تغییر یافته که شناخته نمیشود و محو شده طایفین بها
 ما و طول یافته در مسکن وحشت و قتل و فاسد ما و کرم کردن بر حضرت
 در اینجا هم نفع میدهد زیرا که در دنیا در شد و در حق که کشته اند و تفرج عید
 الموت ختمه تیغ فی ظلمه الیوم القیمه یعنی بدست کرم کشته شده امیشو
 وقت مرگ شاد شد که در دشت ای میمانند از دنیا قیامت پیغمبر انکه خروج از
 قبر مصیبت است بزرگ و هول است محض و عقیده است هولنا که مثل آنجا
 سیدنا احدین را بگریه آورده بود حال آنحضرت که میگریست و میگفت
 انکرم و یوم القیمه غریبا و لا یزال علی ظمیره نظر مرده غریب
 و آخر عمرش را در این خلایق بی شان غریبانه و جوه یوسف سیره و کما
 مستبصره و جوه یوسف علیه السلام ترهقها فتره و ذلک یعنی کرم
 میبکیم بحالت برین امدن از قبر بران و ذلیل بران نه بار عمل را بر پشت خود
 نظر میکنیم بطرف است یکدفعه و دفعه دیگر بطرف چپ تا حال مخلوقاتند
 شغل است غیر از شغل من بعضی از دختها از آن روز نورانی و خلدن

مقصد نهم

است و دختها چندندان روز که از الودف گرفته انها را کرم سیاه و
 کرم به برضت حسین باعث میشود بمشغول باس شخص حصول عزت و
 پشت از آن سنگین و زمانه که خوف حاصل شد از اینکه دختها کرم الودف
 کرم بر بشارت باد که بتجرب و ارکشد و در حق کرم بکشد برضت حسین
 انه یخرج من قبره و اسرف علی وجهه و الملائکه تلقاه باللباس و الی
 اعدا لله که یعنی بدست کرم او خارج میشود از قبرش و سر و شانه
 در دشت او نایافته و ملائکه رحمت باو ملاقات مینمایند در خانه
 بشارت دهنده مینمایند با آنچه مهربان بود خدا تعالی بزرگ و ششم
 آنکه بدست کرم زلزله قیامت واقع بر کبیر و او ذامیه عظمی است و
 بزرگ و موطن و موافق و خالاک و شداید کبیر میباشد و از بزرگ و
 اسکا متعدده هست بر حسب خالاک و اسکا قیامت بزرگ و از و قیامت
 بزرگ و اسکا و سبب ایجه حاله و زلزله ایجه حاله آخر و خالق ایجه
 و قیامت ایجه صفت دیگر و او است روز فضل و یوالدین و یوم الاز
 الاکبر و یوم الفزع الاکبر و یوالدین و او است ظاهر کبر و او است ختم
 و او است واقعه و او است یوالدین و او است یوالدین و او است یوالدین
 و او است یوالدین و او است یوالدین و او است یوالدین و او است یوالدین
 کالقرآن المبسوط و لا یستل حیم حیم ظاهر معنی آنکه در آن روز مردم
 مثل پشه ها کوچک متفرق میشوند و نمیشوند و بر و خورشید خالاک و
 و خورشید خود را بکمر کس و انفسه میگویند و خلاص گشتن از هر مؤمن
 و مؤمنان روز محنا جنت با حاله و صفای و خالاک و خالاک و خالاک

مقصود نامه

صعبه بند عافا و هجتا و عبادات و قیامات و احتیاجات و همدردیها
و لکن کریم بر خست چنین در همه اینها و بکار و محض خواهد آمد زیرا که
رسول خدا صلی الله علیه و آله ظاهر فاطمه زهرا و فرمود بعد از آنکه از امامت کشته
عزیز انحصار بر پید و جوار نشین بعد مرده با محمد آقا کان تو
القیته فکل من یک علی مصاشا الحسین آخذنا بیده و أدخلناه الجنة
یعنی به دوش که قیامت بر پا میشود پس هر آنکس که کریم کریم بر مصیبت
حسین صیحه میزند دست و پا داخل میگرداند و از بهشت و فدا که گرفت
دست بخیزد و رسول خدا و دیگر میگوید و اقامه و بفرج میآورد
روز جزا و اقبال میکند و از طاعت و ذاهیه که قیامت و جوار میشود
در حق و این طاعت و او خدا نشین قیامت باور و ذکر میگوید و او را
ذاته شده است بنده که الهی قیامت بود و چون و اندوه میشود
ما مؤمنان از عذاب نیست روز فرج و مصیبت بر او و او اهل حج و
است پس از بر او روز تقاب و معنوی میشود و او در جمع و محاسن
حسین است پس مثل پشته های پراکنده میشود و خضر حسین متفقند
احوال پرست و است و این عالم همه پس از او که کشته خورد و از چو نیکو خالا
و هضم آنکه خوانند خضره اعمال و در عتاهول عظیم دارد چنانکه
امام متقین و سید صدیقین علیه افضل صلوات الله علیه وقت تصویب
ایمان که کریم میگردد و پشته شهابیه با آنها میرفت و خسته و میگفت
امان انا و انک فی الضحی سبیه انت محصینا و انا ناسیهما فقولوا
قیاله و ما خود لا یحیی عسیرة یعنی عرض میکرد بر و دیگران را از او که

مقصود نامه

هرگاه بخوانم در محبت که عمل خود سبب آنکه تو حافظ بودی و از او من
فراموش گشته و پیش نهاده بلا آنکه غضب بگریه و از این چو نیکو خالا
شد حال ما خود و گرفتار که عسیر و قیله و قناده میبند بختان را
او و این محروم غرض حال من و تو و دیگر نیست و قیامت لعل لک و
مثل ما و کریم بخود میباید که مثل چو خشک بختان برین طایفه
بلکه کریم کریم بر محض حسین نفع میبخشد و خوانند محض و ندای
اقرع کنا یک زیر اگر کشته کان بر او در شاعرش صحبت و حدیث
مشغولند و خاله که مردم در کپا حسابند هشتم آنکه عیو و گذشتن
از شرط هول عظیم دارد و چاره نیست از گذشتن بر او زیرا که در کلام
حمید میفرماید کان علی نیک حتما مقضی ظاهر معنی آنکه هست این
به پروردگار نعم و از عتبات گذشتن و مراد و با ما مختلف عبود
کنند پس بعضی از آنها مثل برن و بعضی مثل سوار تند و بعضی برین
و با مثل اطفال عالم عیو میکنند و بعضی بجهنم میافند و بعضی عبود
بر شرط و در عتبات آمده الناس یثاقون فیه کتھا فیه القیام یعنی مردم
میافند و از مثل افادت پشته ها با اینک در احوال خضر رسول
ایشان به پروردگار استغاثه میباید و عرض میکند یا رب سلم
یعنی بر و در کتاس است غایتنا لکن کریم کشته بر حسین را میگرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارک خود و عیو میداد و از عتبات احوال
چنانکه در دایات معتبر و ارد شده نام گرفتار شدن و رفتن بجهنم
برو کریم هوها است و سخت ترین افراد عتبات است و او از فرج اکبر و کریم

عنوان هشتم

کرم بر حضرت حسین هفت چیز نیک دفعتند اینها ضیبت را در هم افشانند
 در افش اعظم بلبان و در دنا کبر بن عقوبات و او از انچه ها است که
 اسامها و درینها تاب و زانند و لکن کرم بر حضرت حسین از او هم بخاک
 دهد و یک قطره از اشک چشم خوا مشر کنند و حرارت او است چنانکه در
 روایت و القطره منه مظفقت حرها پس بخاموشی کنایه است از بر
 کرم کننده از او و غای که مستحق باشد افشادن در افش نوع دوم از خوا
 کرم چیز است که معلقت است بکرم و موکنا هان و در دوا یان کثرت و
 شد آن القطره که گفته اید کان بعد از زید البحر و عدل البحر یعنی بر سر
 که قطره از اشک کفر و محو میکند انفس را اگر در معصیت که بفکند
 دنیاها و عدد ستاره ها باشد نوع سیم از خواص کرم چیز است که معلو
 بحر خال میباشد و حاله نیست که خور تر باشد از حاله که برسد و
 در حال کما سید المرسلین و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی
 که حضرت حسین بر او توانها التماس فرما کرده باشد و اینها هم حاصل
 شود بکرم کردن بر حضرت حسین نوع پنجم انچه چیز است که معلقت است بحصول
 اجر و ثواب از محصل جنان و تحقیق فرار شده در دوا یان آن اجر کل
 قطره آن یونته الله فی الجنت و حبتا یعنی به درستی که اجر و ثواب
 هر قطره اشک اینک مسکن دهد خدا بعالی کرم کننده را بلبان قطره
 حبت حقیقه و حبت کنایه است از دوام و خلود در بهشت نوع پنجم انچه
 که معلقت است بر لب که در جوارش که نیست در اینک در بهشت که بالانزلی
 از دن اصل مخلوقات سید کائنات و اهلبیت و ائمه معصومین سلام الله

مقصد هفتم

علیهما اجمعین و تحقیق فرار شده در خصوص کرم بر حضرت حسین آنکه بگوید
 الباکه معاهم فی درجه کرم یعنی به درستی کرم کننده مسکن میکند با ائمه
 در دشت انها و مثل این مضیبت با نیت و غایت کنند و غایت کنند و غایت کنند
 و غایت شوند و غایت شوند و غایت شوند و غایت شوند و غایت شوند و غایت شوند
 مقصد هفتم بالانزلیها و اینها مضیبتها مسؤل و غایت مامولند
 دهم در خواص چشم کرم است که شکر خاری شود و او هم چند امر است که
 ظاهر میشود از دوا یان اول آنکه ان چشم محبوب تر به چشمها است بخاک
 تعالی دهم آنکه ان کل عین با کرم یوم القیمه لیست من الشدا یدل الی
 عین بک علی الحسین و انها ضایعه مستبشره بنعیم الحینه یعنی
 درستی که هر چشم بدو و غایت کرم است که شکر خاری شود و اینها از شدایدان
 مکر خیمه که کرم کرم بر حضرت حسین که به درستی او خندان و ایشان
 داده شده است بنجته الحشت سیم آنکه به درستی که انچه چشم لایزال
 از اینک مستم شود بنظر کردن بدای کثر یعنی نظر انچه چشم بگو کثر نظر
 و لذت میشود و کرم کرم کثر نظر بگو میباید چهارم آنکه انچه چشم محل
 من نمون ملائکه میباید زیرا که انها اشک را از ان چشم جمع میکنند
 مقصد یازدهم در خواص اشک است که در دوا یان حضرت حسین
 جار و معیشت و او پنج خاصیت است ب تحقیق جمع کرده ام انها را از دوا یان
 اول آنکه به درستی انها محو نورین قطرات اشک چشم است نزد خدا و عیال
 چنانکه در دوا یان است دهم آنکه به درستی قطره از انها هر که بچشم اند
 هر آنکه حرارت و خوا مشر میشود سیم آنکه به درستی ملائکهها اخذ می کنند

عنوان ششم

اینها شکها را و جمع میکنند و در شیبها چهارم اند که در دست آنها
 زانه میشود بخلاف آن هشت و مخرج میکنند آنها را با جویانیکه در
 هشت است پس در شیبها آن آب افزوده میشود هزار مقابل یک که در
 قند پر و عکسین مرثوا با و زاپس هر چه از برای و حکم خاص است در دنیا
 مگر اجر اش چشم **مقصد دوازدهم** در ضایع و مفقود
 زمانه که عین این کیفیت مخصوص و خواص عجیب را با اعلای فضیلتیکه
 در دنیا پیدا شده آن لکل کمال و اب الا الله تعالی اینها بر دست
 که هر چیز ثوابی است معین مگر ثواب اش چشمیکه در دشتنا ما جاز
 شود که هنوز سبقت نشده ثواب و زیاده دارد و بر تبه این که
 مراد اینست تا مدتی که در مقدار از شیبها اینها بجهت خاک و بعد
 بشمار و افزون باشد اینها مقدار کثیر از ثواب و خواص و ضایع برای عمل
 قلیل بر آنکه این ضایع در حقیقت عطا کرده است و اینست در عوض این
 ضایع اش چشم از حقیقت اش ثواب یکدست این عطا و مرشد است از حقیقت
 حقیقت این حقیقت است در عوض این در دشتنا بطل کرده و اینها را
 مدحی آن بر دوازده و شش و زیاده که مکرر مسموع افتاده و شنیده
 اخبار و احوال این مجتهد و سخاوت سلاطین و در کار که آنها در مقابلند
 جوی یا مدح و ترقیب ایشان بشکر و فضیله و عطفیه همان زیاده
 بدل کرده اند که اقام الله در کوزیاده عطفیه آنها در کتب مسطور
 زبانها مشهور است مثل معن زانه که عطا کرده بود و مقابل یک بشکر که
 عبارت باشد از این بیت قیام و معن نوح معنی حاجت قلبی الخیر

مقصد دوازدهم

سؤال شصت و یکم اینها در دست و سقاوت معن تو بگو خلیفه معن زاپس که
 از تو شصت و یکم بسگو معن پس و عذا قل صد هزار در هر بقا از این
 عطا نمود و در دوزیم باز اخضا و فرمود مقدار همان مبلغ توانعام نمود
 و در نیم باز اخضا و سقاوت همان مقدار اضاف نمود و در چهارم امر با خضا
 و معن نمود گفتند از ترس اینکه میباید اگر بایستد زان مبلغها تا بیدار شود
 قران اخضا نمود و از شهر یون دغد و دغد و کف و کف و کف و کف و کف
 هر این ضایع میگردد هر از این خود را در عطا و پس که عطا نماید معن
 بن زانه و جمیع خزان و دغان خود را با اینکه مالک بوده غیر آنها را و کمال
 احتیاج بانه آنها را است یک یک او را مدح کرده بود یک یک شصت زانه نقل
 پس بگوید عطا نمود یک یک بکسر او را ثواب ندارد و زیاده میکنند بگو
 کرم عطا مکرر و وجود را مثل این اجوها را یک یک بدل نمود و بگو
 خود را و جبه خود را و دست خود را و سر خود را و جمیع اعضا و جوارح
 و در کما خود را و اولاد خود را و عیال و اطفال خود را و فدا که و اشک
 خود را و اولادها و آنها مکرر و معن و عطشان و معن و سر کردن از
 عیال و اطفالش بود و در عطا در پی و جوارح بی شمار از نیزه و نیزه و نیزه
 و شصت و یکم و اسرار از چنان طریقیان و فدا و در پیش و هم چندین سقا
 شده که معن و شصت که اسرار خالص بود عطا نمود و جوارح و در دوزخها
 خود را یک شصت که عوض کرده بود یک نفر از این جوان و بدل شده جوان
 همجو مدح و ان سقا و عیال و جوان و مصرع کما صانع در عطفیه خالصه
 یعنی چنانکه ضایع و نابود گشته در یک بر سر کردن خالصه بعد بدل

عنوان ششم

کرده عین زان بهره و گفته گما ضاع و ز علی خالصه یعنی چنانکه در شریعت
 در بیکه بر سر و گردن خالصه است پس و قی که عطا کرد خالصه ما ملک خود است
 از اعمرا و اموال خود بجهت تبدیل و عوض شدن یک طرف بزرگ و کسیر چگونگی میشود
 عطا خالصه امانها و زمینها و وجود اجداد من کل جواد یکس که بدل نموده
 در ناله که جمیع اجزاء وجود شریک این هیچ حکما تعجب نیست و هیچ نحو منکر
 و غریب شمرده نمیشود و چیزی از اینها از عطا پروردگار زیرا که تعجب از اینها
 بچند شمردن جواد است و بدین شکست قلب صد کبر فاطمه زهرا ام آ
 چنانکه ظاهر شد و از زوایا که در روایت نموده او را سید علی الحسین و قال
 مجلسه و غیر اینها و بدین هم نفعت اقدار و مرتبه حضرت حسین و که شمردن
 اجر حضرت حسین است زیرا پس همه این اجزای ضعیف که در وقت مقتدر راجع
 باجر حضرت حسین است و نیز او فیه که قلب تو منشا نشد باینکه به درستی حقیر
 حسین را از وطن خود اواره کردند و از بزرگترین مصیبتی که شک چشم
 جاری شد پس ثواب که عطا میشود بزرگ تو توانی بقضایلی که پیشا شد نیست
 اجر اشک چشم تو را باینکه کثیر ثواب او را بلکه او را جوار او را و او را از
 وطن بجزو خاص که حصو الجنا است از اینجهت که او را مانع شدند از غافله
 و توقف از هر مکان دنیا که باینکه نکذا شدند از سر پیدایش از ناله که
 یکجا قرار کرد بلکه کاه بالا میرود و کاه پیش بگویند زیاد و کاه مطابق
 بریند و کاه دم در دوازده شام و کاه از دخت او و زن و کاه بتوب و بجز اینها
 حمل و نقل نمود و هم چنین نکذا شدند از محله طهر مطهری و زمین را که
 بحال خود بماند پس اجماع مذکور بزرگ تو اجماع و همین کیفیت طارده از اینها

مقصود فانراهم

است ایاز این جور از دست قابل تحمل نیست و باید زیاد به پیشانی و زخمی
که متاثر شد قلب تو باینکه آن مظلوم عشتان بود و جگرش داغ شد
تو بر این مصیبت پس اگر یک به تو عطا میشود پس جگرش داغ شد
چشم تو لکه جگرش را نشکست اگر در هم بیند جگر این بیند و اگر تفت
و یار پاره شدن جگرش را نشکست و جگرش شکند زنا میخیزد
ان امام انش و جان است و فیکد بجهه شدت تشنگی و افتر شدن
لبها از این کو و قابل شدن مابین او و اسما شل بودن تشنگی و از این
علاوه از اینها است از حرارت تشنگی و فتر شدن بود و قلبش
مشتعل شد و از این حرفها شامت است امیرانها که میگفتند لا سقیات
خیر از دالامه و کثرت برین جیمها یعنی بنوا خیر هم تا اینکه وارد شو
بجیم و بنوشانیم و پس در فضل اش چشم که در جگر وارد شد
انها لا سقیات وجههم لا طفت عروها یعنی هرگاه قطره از اشک
بجیم بپند از این خاموش میکند حارون او را همین جور و شود سونک
جگر مظلوم است نه جگر اش چشم تو و چشم زمان که قلب تو متاثر شد بر جگر
اعضا و عواشک در چشم تو حلقه زد پس جگر و شود که زبانه تو حاصل شود
اگر تحمل آن خضر است آن زخمها و زده بر ناله زخمها و زده بر ناله
ناله از اینیک طول و هفت و جگر باشد و فیکد پیش روان بدو
و تحمل و نور جگرها و تیر و زخمها و زده بر ناله زخمها و زده بر ناله
مجان و موضع جگر نیز باشد و نمیشود مگر اینکه زخم بر ناله زخم مگر
افتاق فدا نه باشد پس از اینجا دارد که خون عواشک از چشم جگر بشود

عنوان هفتم

چنین و قیقه قلب تو متاثر شد بر کشته شدن ان مظلوم و حال صبر و
 محبوب و جوار شد اشک رخسار تو پس چونند کور برای تو چراغ این
 اجزان مظلومانست نه تنها اعوض مقبولیت و کشته شدن و محروم برای اینکه
 ان مظلوم کشته کرد بدینا چه کشته میشود و قوج کوه سفند بلکه برای اینکه
 کشته شد بجز شمشیر چنانکه کشته میشود قوج کوه سفند بر این کاش
 هر چه قدر در ذاک تراست مصیبت انشور و رچه فکر بزرگ تراست
 در آسمانها و زمینها **عنوان هفتم** در بیان خصوصیات ان
 انخضر است که از اعظم و سایل حسینیله است و ذکر میشود انها در همین
باب **باب اول** در بیان فضایل مخصوصه زیارت و او هر از چه چنان
باب دوم در فضیلت مخصوصه است که بجهت استیفاء
 و منفرد ذکر میشود **باب سوم** در وصف خاصه که حاصلست
 از این ان سرور **باب چهارم** در وصف مخصوصه است منوط
 او که بجهت استیفاء ذکر میشود **باب پنجم** در بیان احکام
 شرعی زیارت **باب ششم** در ذکر شرط و اذای شرعی زیارت
باب هفتم در ذکر آثار و بکثره زیارت انخضر
باب هشتم در بیان فضیلت و اوقات خاصه **باب نهم** در
 ذکر بکثره و خصوصیات زیارت انخضر قرآن شده از لطیف
 بر فیکار **باب دهم** در ذکر خطابات مخصوصه زیارت که در
 زیارت واقعست **باب یازدهم** در بیان اوقات انخضر قبل از
 شهادت **باب بیست و نهم** در بیان اوقات بعد از شهادت

باب اول

باب اول در ذکر فضایل خاصه زیارت و او هر از یازده جهت اول
 جامعیت و است مرجع عبادان را بدینکه بدو است که اقصای عالم
 بالغه خلقتند بجا اینکه مکلف غرما بدینکار خود را با اعمال مخصوصه
 از دلجای و مندرک کار برای هر یک انها اثار خاصه است در حصول ثمر
 بخلافت ان غذاها برای بدنها با النسب بطبعها و خواص انها برای بدنها
 هائیکه نمیکند شخصه را از یکدیگر بلکه از برای هر یک تا به خاصه از
 مخصوص است و از اینها ذکر فرمود بعضی محققین اینکه سزاوارست
 را که هر یک را بایستد با فضل اعمال عبادان مندرک و اکفای و بجا
 بجهت اینکه هر یک مخصوصه است که در دنیا عبادان است و به تحقیق
 تخصیص یافته هر یک طاعتی است که جمعه برای او خواص هر عبادان
 خواص و او را خواهد مند و خواهد قوی و خواهد غلبه و خواهد بکثره و خواهد غلبه
 هر چند بیک تکلیف و واجبات است ساقط نمیشود که او را هر یک علیها
 و بیا انبطلد بلکه آثار انانها انکار و افضل اعمال و عمودین است
 و بعد زیارت به دو طریق است **اول** ان نمازها است که حاصل شود
 نزد بر مظهر و زمانیکه زیارت نمودن او از او ضاعفت ثواب کثیره
 است **دوم** نمازها هفت هزار ساله است که نماز هر یک
 از انها معادل و مقابل نماز هزار بار از ادعیا است چنانچه در روایات
 است که انها نزد قبر طهر نماز نمیکند و ثواب نماز انها برای زیارت
 کتبه کان انخضر شیلد و اما زکوة پس بدو است در دنیا و ابد که
 حاصل شود برای زیارت در هر زیارتش ثواب هزار زکوة مقبول و مانع

عنوان ہفتم

میرزا

جانب اول

چند

عنوان هفتم

جناب کونایه اوقصد نموده انحضرت را بقلب پیغمبر و زمانه که مثلاً
نمود قلب پیغمبر را که بجه مرتبه با و میل و رفعت است که درجه پنجم باشد به
پشت او سوار میشد با کمال ملایمت و نرمی او را از پشت مبارک خو
نیمین میکشاد و تصور نمود ضربت نیزه این و هجران را که با انحضرت
و قبیله که با او افتاده بود وارد شد و به قلب خود کشت که مان
مظلوم سلام نماید و با انحضرت تحفه بفرستد میشود انحضرت مثل
اینکه پیغمبر خدا را او را قصد کرده با این حال و قبیله که ساوخته را
انحضرت بر زمین گذاشت از بیخ خدا در ضعیف نبرد بود بقا و در دنیا
ایمان و توقف در دوزخ اسرار مخصوص به پیغمبر خاتم است و اما
صکته پس در دست دوزخ است انحراف ثواب هزار ضربه مقتوله
چنانکه در دوزخ صحیحه وارد شده و اما در دوزخ پس در دست دوزخ
او ثواب هزار ضربه و در دوزخ وارد شده چنانکه در دوزخ صحیح
و اما آغانه در سبیل الله و الله خدا پس در دست دوزخ آید آمد من
ذله که من حمل علی القیصر من فی سبیل الله مسخره ملحه یعنی هر
کسی که زیارت نمود انحضرت را مثل کسی که هزار بار تسبیح کرده
خدا داده باشد که همه بن و لحام شده و اما جهاد و جهاد که در دوزخ
پس در دست دوزخ زیارت او و هزار شهید از شهیدان دوزخ
شد بلکه حاصل میشود از زیارت او ثواب کسی که بخون خود انفسه
شد باشد در دوزخ و اما اعتقاد و بند از اد کردن پس در دست دوزخ
زیارت انحضرت ثواب از اد کردن هزار بند وارد شد که همه انها

محض

باب اول

محضر از اینجاست باشد و عدد و این آمده است من زار قبر الحسین
ما شاکت الله له یکل قدر برقعها و کل قدر یصنعها عتیق و قتیق
من ولد ایهام عیال یعنی بدو رسیده که هر کس زیارت کند قبر حضرت حسین را
پایه میشود خدا تعالی بر او و هر کس زیارت میکند از زمین بر میآورد
هر قدر میباید بدین میباید و ثواب از اد کردن یک بند از اد کردن
اسما عیال و اما ذکر و تسبیح پس تحقیق وارد شده ان الله یجزل من
عرق زوار الحسین کل عرق سبعون الف ملک یسبحون الله و
یعقوبونه یعنی بدو رسیده که خدا تعالی خلق میفرماید از عرق زوار
انحضرت حسین از هر قطره عرق هفت هزار ملک که تسبیح میکنند خدا
را و تقدیر میکنند و ثواب از جمله عبادات تسبیح و تهلیل و ذکر است
بعین این نحو به تحقیق وارد شده زیارت الحسین از اد ثواب
الذکر من الله من الملائکه المقربین یعنی دوزخ زیارت حضرت حسین
در دوزخ ثواب از اد کردن کویته کان هست از ملائکه هائیکه مقربین
و از جمله عبادان صله رحم و احسان با اهل ایمان است زیارت انحضرت
صکته رحم رسول الله انجنا نکه او است و الله حقیقه و احسان
بر رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و محبوبین مظلوم و کربلا سلم
الله علیه السلام اجمعین و احسان است مجتبی حسین که خود انجنا انفس
احسان است و از جمله عبادان اطعام است فی یوم ذی محرم مسغبه بنیما
دامت بر او مسکین از امرت در دوزخ کویته که به یوم که صافا و آینه
یا مسکین که و بگو خدا افاده و زیارت انحضرت از اد کشت به کشت

اهل

غسل هفتم

اهل بیت ان سرور و احسان است ما با منیکه بر کون خاک کربلا افتاده
چنانکه در فقه زيارت عرض میکنم السلام علی المظفر علی العراء
یعنی سلام بر آن کس که بر کون زمین افتاده و از جمله عبادان زیارت
زیارت مؤمن و مسلم کردن بر کون ارام او است هر چند بیکه نباشند
در نزد او یا بتعظیم کردن او باشد این بزرگوار استبد مؤمنان
زیارت نموده و او متعبد دارند و از جهت محبت و تعظیم و از جهت
فرض حسنه دارند و بتحقیق حقیقتی نامیده فرض دادن بمؤمن
مضطرب فرض بخدا پس قهر که ما با هم مؤمنان که بود مضطرب کردن
و غیر بار و ظن و کسیکه تمام اهل کوفه و شام از هر چیز او مانع نموده
تا اینکه جسدان بن او بر کون زمین مانند هیچ کس نبرد بیا و نیامد
با فرض ادب باینکه او را قصد نموده زیارت و شکرش را پس این
بالا ترین فرض است بخدا و عینا نمیکونه مضطرب داده میفرماید او را
خدا تعالی و بجهت رسیدن اجزاد آن کوهیکه بر لب فرض حسن دادن
فرموده و از جمله انها عبادان مؤمنان و بتحقیق قرار داده خدا تعالی
عقاب بر آن و از ابا اینکه بر ناله او میفرماید عیبیکه قد موصی ما بعد قبح
یعنی امری است من بتحقیق مریض شد عبادان نکردیم و از زیارت حضرت
حسین زمام که نامل نموده بتحقیق و مسیله که عبادان است بر زمین
دار و مبتلا به درد سر که بتقدیر حال او نماند بلکه بتحقیق و عبادان
است و مخرج عطش از آن بلکه عبادان مکروب طفا است نه بلکه عبادان
اعضا بانه ناره شده بلکه عبادان بدن خود خورد شده و بتحقیق

مؤمن

باب اول

مؤمنان صدقته کبریه فاطمه زهرا علیها السلام بدین زیارت نور دیده مظلوم
خود فرموده در حالتی که نزد قبر مطهرش ایستاده بود چنانکه در روایات صحیح
شده اینها العینان فیضنا و استهلا لا یقیضنا و ابکیا بالطف مینا
تک الله صدقنا و صدقنا لکم مینه قیلا لا ولا کان مریضنا یعنی
دو چشمه ما من برینا سگهان خود را و کونا بیکه نکند و کونه نمائید
در زمین کربلا بکشته شده و خورد خورد شده عبادان نکریم او را
در حالتی که کشنده شدن و در حالتی که مریض شدن و قصد زیارت آن
حضرت را نموده و نزد قبر مطهرش عبادان او را هم قصد کن کونا که
عبادان کرد و او را در حالتی که بر کون زمین افتاده و زمام که در داخل
دو چشمه مطهر و سگ میایستد از آن تا بیرون نظر بقبر شریف
انحصار و از جمله عبادان بتحقیق مؤمنان است خصوصاً که در شایان
و فضل و جلال و شمار است و زیارت حضرت حسین نزد قبر مطهرش
تشیع جنان بالامه خاندان افتاده است و غسل و تکفین بدن عزیزی
است و در نزد خانه قلب است که حاصل میشود بزرگ آن بدن مطهر
قبر الجری زمام که قبحه نموده و نزد قبر مطهرش و از جمله عبادان
اضال سر و در قلب مؤمنان که او را غسل عبادان و او را که بصورت حسین درین عهد
شخص در راه هوال و خودها قبر و بتحقیق قرار داده در فضل زیارت آن
حضرت از جنات صاف اینک که تو عالم زانو الحسن ما عبادان رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و سلم و اهل بیت و آل فاطمه و آل لک و آل شهادت اهل بیت و آل
برین دعا نموده مالک در آن کتاب و لایزال و العاجل و الممد خور لک

عین الله

عنوان هفتم

وَدَعَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَدُعَاؤُهَا لَا تَحْمِلِي خَيْرَ لَكَ يَعْنِي رِضَا وَخَوْشَنُود
خداي تعالى خبر است براه او و دعای محمد و دعای امیر المؤمنین و دعا
سایر ائمه خیر است براه و **وَالْحَالِ هَاجِرٌ** زمانه که از مکه بود
برین آمدش ضد ملک از شش جهت او مشایع می کنند و اولی آنکه
پنج زمانه که مشغول راه رفتن شد نمیکند از قدمش بچرخ مگر آنکه
و غامی کند براه و کپره گاه پایاده و دهر قدمی که بر می دارد هزار
حسنه در نامه عمل و می نویسند و اگر یکسوار شده پسر هر قری که
کشته منفک شود و حرکت کند نماند و اینها **الْأَطْنَبُ** و طارک گفته
یعنی آگاه باشند پاکیزه شد و پاکیزه شده براه شاهنشاهی و اگر سوار
می شود پسر که بر می دارد دایره او هزار حسنه می نویسند حالش
زمانه که افشار بیگ نایب اکلت دُوبی که یاکل النار الحطب کفا
و امیر پور و نحو می کنند چنانکه آتش می خور و میرزا و این طلب هم انصاف
صادق و نقل شده حال هفتم زمانه که هر یک در حرات هوا یا از
راه پس تحقیق در مزار که بر و آید شده **أَكْمَلُ مَلِكٍ مِنْ عَرَبٍ** و قوام الحیات
و کل عرق سبعین الف مملک یسبحون الله و یستغفرون له و
الحسین **إِنَّ أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ** یعنی به درستی که خلق می سازند
قوام خضر حسین از هر قطره او هفتاد هزار مملک که همه تسبیح کنند
خدا را و طلب بجز آن میکنند و قوام خضر حسین حال هشتم زمانه
از بفرمان بر اجماع شد بر زیارت غسل نمونکنا هاشم رجب می شود
پس ندانم بفرمانها از امام انبیا **ع** محمد مصطفی یا و افاضه الله فی

باب اول

بِرَاضٍ فِي الْحَقِّ يَعْنِي بِهَا خُذْ بِشَاوَرِهَا شَمَا و امیر راضی من دوست
پس از آن ندانم می کنند انها را انصاف امیر و مؤمنان علی قریب ظالم که مکن
بعضا و بر آورده کردن حاجت ها شما و دفع بلا از شما در دنیا و آخرت
حالت هم زمانه که بعد از غسل مشغول راه رفتن شد بر زیارت
مکه می که بر می دارد یا می کند و می نویسند خدا تعالی صد حج مقبوله
و صد عمره مبرور و صد جهاد که در حضور پیغمبر هر سکه یا سکه
دشمن خدا را بجا آورده باشد حالت دهم زمانه که بکر بلا بر معالمت
شد استقبال می کنند و از چند صنف ملائکه ها از انها است چهار
هزار ملائکه که در راه قصر و یا به انحصار آمده بودند و در دعا شورا پس
از آن مامور شدند بجا آوردن قبر مطهره اسیر و از انها است هفتاد
هزار مملک از انها است اصناف دیگر که تفصیل انها در عنوان ملائکه
مذکور پیشو حالت یازدهم زمانه که زیارت بمو قبر مطهره از نظر
بسوی قصر حسین پس از آن دعا می کنند یا یوم و بعد از آن از جلد
و انبیا غایب مقدار خود مستلک می نمایند که از ملائکه و طلب غفرت نمایند
پس از آن دعا می کنند یا یوم که همه انبیا و اولاد پس از آن بر اجماع نوشته
شود انهم ذکر کردن بدار تو ابهره عبادان پس از آن مضامین می کنند یا
ملائکه **يَوْمَ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ يَوْمِ**
و سید الشهداء یعنی پس از آن بر کوه و یا نور و عرش نشانی می کنند که
این زیارت کننده قبر پیغمبر انبیا و سید الشهداء است حالت دوازدهم زمانه
که مزاجت بمو بسوا اهل خود چند صنف ملائکه ها از انها است می کنند
مشایع می کنند و از اجناس جبریل و میکائیل و اسرافیل و شایع می کنند

اودا همان چها دهن را ملک کماستقبال کرده بود
 میکنند و داد و میگیران و داد میکنند و اذوق
 الله معفور لك انت من حوز الله و حوز رسول
 لا ترمنا النار بيميننا بئد ولا تراك ولا تطعمنا
 هانئ مجنبد شده و هسته توان جزب و جند خدای
 اهل بیت او سو کند بخدا تو بمنی بیت استر ایچشم
 ترا و طعم میکنند ترا ابدایران مناد می اودان
 طیب و طاب لك الجنة خوشایران تو پاکیزه شد
 پاکیزه شد خالت سپهر هم که تا بعد از یکسا
 مزاجه بجا ام بقارعت نمود همان ملا که هاد
 شوند و طایع غرض می نمایند مرا و ایلان زان
 حسین بجهت خود و ایدست که انحصار فرمود
 مؤتیه یعنی هرگز زیارت کند مرا زیارت میکنند
 انحصار حکمت است بیکه کذا قل زمان موك باشد
 در قبر باشد که شب حش و تنه ای او باشد
 ای اهل قحدر و قبر ای اهل وحش در قبر ای
 تو مفارقه کرد از بدن دیگر کسی در قبر و کو و مواج
 بلکه اگر کسی بزیارت تو اید میباشند بفاصله
 مابین تو و استحضار ایست ای آنکه منقطع شد
 بین هر مرگ دیگر تو و آنهارا می بیند و آنهارا

۲۵

نمود خضر حسین زامیایدان فرهم ذلوق و حش و تنهائے برزیا
 تو مولجه که تو می بینی اوزا و او هم می بیند تو را پس ای احتمال میدهد که اینک
 با بی باند بر تو بعد از زیارت کردن ان خضر ترا و فرمایش کردن آن
 خضر ترا التلم علیک دیگر و حش و یا خون یا کرب را بر تو باشد
 و بعد زیارت کردن تو اوزا و مکررت غوغا و مرتب داشت با تو به زیارت
 ان خضر زیارت میکند ترا و انیس میشود ترا در و حش قبر حال آنکه
 اگر چنانچه در دشته طریقی زیارت حله نمود پس بقیقوا ان خضر را
 روانه شده کمان بر دگوار فرموده تَشِيعُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَابِيهِ بِالْحَيَوُ
 وَ الْكِسْفَةِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ صَلَّ عَلَيْهِ اِذَا كُنَّ وَ تَكْفِيهِ فَوْقَ الْقَابِ
 وَ تَغْرِثُ لَهُ الرِّجَّانَ تَحْتَهُ وَ تَدْفَعُ الْاَرْضَ حَتَّى تَصَوِّرَ مِنْ بَيْنِ
 مَسِيرَةِ ثَلَاثَةِ اَمْيَالٍ مِنْ خَلْفِهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ عِنْدَ رَاسِهِ مِثْلَ ذَلِكَ
 وَ عِنْدَ رِجْلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ يُفْخِ لَهُ بَابٌ مِنَ الْجَنَّةِ اِلَى قَبْرِهِ وَ يَدْخُلُ
 رُوحُهَا وَ رِجَالُهَا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ يَعْنِي مُسَاقِمَةً مِثْلَ ذَلِكَ
 و از برای او حنوط میاورند با خلط هشته و نماز میکند اوزا و نماز
 که کفن بگویشید ند و بلباس هشته بالای کفنهایش کفن میکند
 و از برای او در میان و کل فرش میکند و زمین را وسعت میدهد
 و در پیش رگاو به مقدس میل و از پشت سر و همان قدر و از بالا و از
 بقدر عز و بود و از پایین باهاش بقدر عز و بود و مفتوح و کشوده شود
 بر او و در میان هشت بقبر او داخل میشود و از روح و عطر و دنیا
 هشت تا قیام قیامت حال آنکه درهم اگر در دشته راه گرفتار حسیه با

دوچار

عنوان هفتم

یاد می‌نمایم که در باب آخر از خصایص روایت شده که آنحضرت فرمود آن
که بیکل یوم یحیی و یعمم فرقه یوم القیمه یعنی به درستی از آن
زائر هست عوض هر روز که عبور می‌شود یا می‌میرد یکسری است
در روز قیامت و می‌گوید هر صکر مهرگاه در آن بعد از حشر او را
برزند بگویند می‌شود و او را به حشر فرمود بیکل صریح حشر او را
و جمع بدخل علیها الف الف حسنه محی بها الف الف سئیه
و یرفع له بها الف الف درجه و یكون من خلیفه رسول الله حشر
یفرع من الحسنة و یصافح حمله العرس و یقال له سل ما احببت
یعنی عوض هر ضرب و زدن یک حور العین باو میدهند و عوض هر درگه که
بدن او داخل می‌شود هزار هزار حسنه میدهند و عوض او می‌شود او
هزار هزار سئیه و بلند می‌شود بر او هزار هزار درج و از هم جدا می‌شود
رسول الله می‌شود تا اینکه از حشر او حاصل شود و صافحه می‌کند باو
خاملان عرش و بگو می‌کوبند بخوابه آنچه دوست دارد و یقول یضایر به
للحسنة فلا یسئل عن شیء ولا یحسب شیء و یؤخذ بصبغة حشره
به الامم فیحیوه یحیوه یحیوه من المیم و من المیم و من المیم و
یوضع علی جبال فی النار و یقال له ما قد فعلت بذل انما اتيت الالهة
الک صریحاً یعنی باو در ضامن برنده او را بر ایستاد پس بدو سؤال
انگو و بگو حسنه از او را بدو و گویند می‌آوردند تا بر یک ملک او را
بالچهار دست بار و در این می‌برد و تحفه بر او و می‌آورد و شکر او می‌برد
که جهنم و شرب و بکر از غسل بر او و خون اهل جهنم و می‌کند از او

بنا

باب اول

بالای که گفته‌ام در دنیا اشر و کفرت می‌شود و بچشم ایمان که باو می‌نگازد
پیش و نهاده افلاذیه که در باطن می‌نماید و او را و هو و قد الله و قد
رسوله و مال الله انکرا منصرف و مطلقاً و انما انما رسول الله صلی الله علیه و آله
و یؤید بالضر و یای باب حشر و یقال انظر الی الضاریک و ما قد لقی
فهل شغبت صدرك و قد اقصی لك منه و همان مظلوم را می‌آورد
بزرگه‌ها و می‌کوبند که نظر ما برین است و خود را برین که به نوع از خدا
کرده پس با شایان او می‌بیند که به تحقیق صفا توانی گویند شد بقول
الحمد لله الذی انتصر لى لولده و قد رسول الله صلی الله علیه و آله
و که نصرت او را و نور او را من بخاطر من زدن رسولان و کمال شانه‌ها
در آن عیان است کشته شود پس به تحقیق در خدا منقول از خصایص او است
که آنحضرت فرمود اول قطره من دمه یغفر له بها کل خطیئة و یغفر له
طینت الیقه منها خلق الملائكة حتى تخلص کل خلیفة الکتیبة الخلیفة
و ینحیها ما کان خالطها من اجناس طین اهل الکفر و یسئل قلبه
و اکثر و یملاها ایماناً فی الله و هو مخلص من کل ایخالطة الابد
و التکوی یعنی اول قطره که از خون او ریخته می‌شود همه گناهانش
و به مجبیه می‌شود و سینه می‌شود طینت و آنچه تا آنکه زان طینت خلق
شد ملائکه تا اینکه خالص پاکیزه شود چنانکه خالص کشته انبیا خلص
و ذایل می‌شود از طینت و آنچه خلوط شد و از اجناس طینت اهل کفر
و قلب او هم شسته و شرف می‌شود و از ایمان ملو می‌شود پس ملائکه
کند با خدا در حال که او پاکیزه و خالص شد از همه آنچه که باو خلوط

بنها

حفظ الله

برای تعمیر

باب اول

و اما عبادت خدا را بکلیه طریقی که او در حق تعالی از شما مصلحت خود را مقرر کرده

عنوان بیستم

حضرت پیر صاحب بیکر بلا کشته شده مظلوم مکرر عظمی است
پس سو کند یاد فرمود خداوند عزوجل بزدان مقتدر خود اینک زان
میکند او را ماله و نه مکرر و نه مصیبت زده و نه کفر و نه
معمور و نه عظمی و نه کسب که در کوه غلغله هست که او بعد از یاد
نزد قبر مطهر عالم نماید و تفرج جوید بسبب برین علی نر خدا بیگنا
مکرر اینک نعم و مصیبت او را تا یل میکند مسئله و حوالی و اعطای
میکند و گناهانش را بجهنم میبرد و عمرش را طولانی میکند و در دنیا
میدهد پس برین بیکر این صاحب عقل جبهه تمام خصوصیت محض
بر زیارت آنحضرت که او است نهایت اندوختهها مقصود و آنچه است
که در دنیا و آخرت از او شد این که آلاء الله سائر الیل یحب النهار نظر الیه
نظر تو یحب که الی غیره و من لا علی یعنی به درستی که بداد و لغد
غالب شب زنده دارد و در مشقت و تعب بسو و نظر میفرماید
ایچنان نظری که واجب کند بر او و فرمود علی وجهی که بینا باشد
مخصوص زیارت آنحضرت را بجهنم میبرد که در دنیا کثیر دارد شد
از آن فریدی الاغیار و فریدی فی الالذاق یعنی به درستی که زیارت
آنحضرت هر روز از یاد میگذرد و فرمود که در دنیا و آخرت
زیارتش را در دنیا که زیارت آنحضرت باعث اطین قلب است از حق
حده و دفع شبهات و انجاس است و اثر الالذاق هم از آن است زیرا که
به درستی ترتیب آثار جمیع عبادان مستقر و متوجه است و از آنجمله
اینکه دفع میکند بلاها بکوه بعضی که در دنیا و آخرت آنحضرت

بالمقابل

و اثر داخل میشود در زمان حضرت پیغمبر و انبیا و در دنیا و آخرت
حاصل میشوند آنها اینک حضرت سواد که ضامن میشود بر کس که زیارت
کند آنحضرت را باید بزرگواری او را برادر عالی مقدار او را با مادرش
نه از اینک انبیا و از آنکه او را در دنیا و آخرت و خلاص و رها
فرماید و از آن احوال و خواتم قیامت شداید و جبهه باز در
غریب فیضی از زیارت آنحضرت است از جمله آنها آنکه زیارت آنحضرت
از زیارت عام دیگر که حی است و زیارت کرد به باشد و از دنیا او بر
که حضرت ضایق بوده باشد حی مثلا و نورفته باشد به زیارت و با او
ممانه و او هم با تو هم کلام شو پس از آنحضرت حسین الا ان افضل زیارت
زیارت امام حی چنانکه بر این طلب دلالت دارد و بر این یعنی گوید
حد حضرت ضایق مشت شد زمانه که زیارت نمود و از عرض کردم در حق
الشوق الیک ان تجتنب الیک علی مشقة یعنی اشتیاق بشو و زیارت
شما را اینک مشقت و کلفت خود را بحدی تو رساند فقال لا
ربک فلهذا انتب من کان اعظم حقا علیک می پس من فرمود
شکایت به پروردگار خود نمائید اینک زیارت نموده کسب که او اعظم
است بر تو از من و کان قوله فلهذا انتب من کان اعظم علی حقا
علیک می پس از آنکه من قولی لا تشک ربک قلت و من اعظم علی
حاصلتک پس تو فرماید آنحضرت که چنانچه بر این نکو او بر تو
تر است از من بخشید بر او فرماید بکرش که شکایت نمائید و زیارت
عرض کردم کسب آنکه حق او بزرگتر است بر من از تو قال الحسین علی

عنوان هفتم

عليه السلام ان اتيت الحسين فادعوت الله عنده فتكون اليه
 حواجا فاحضر فموا وخصه حين بن علي اذ اكونه ياربكم وخصه
 درگاه احد بن حواج خود را نزد او مسئله ميگويد و دعا ميگويد و
 جمله آنها اينكه حضرت امام محمد باقر زيارت ميگويد كه اذ زيارت
 حسين امدت بوجها نكند و آيه شده ان محران ميگويد زيارت نمودم قبر
 حضرت حسين را و فينكه مراجعه نمودم حضرت ابو جعفر امام محمد باقر به
 دليل من تسبعت فرما شد و باوي تو عمر بن علي بن عبد الله بن علي
 قبل ان حضرت بن فرموا اي شير محران من زار قبور شهداء آل محمد بن
 بذكر لك وجه الله خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه يعني بشارت داد
 ايمان هر كس زيارت نمايد قوشه آل محمد را و قصد محضر خدا باشد
 از گناهان خود بپوشان ايد مثل ان روزي كه از مادرش متولد شده و
 عجايبضايل انحضرا نكند به درسي خطا خطا نسبت به زيارت حضرت
 حسين مرا و ان خصوصيتي او در حد امدت بعد از ذكر خطا خطا الهيه
 كه در هر روز نازل ميشود فرموده و تغير لزا و تميز الحسين خاصه
 ولا تهل بينه و بيني كيمع له كاشا من كان و ان كان مستوحيا للنا
 يعني بخت ندارد بجز حضرت حسين را مخصوصا و اهل بيته آنها را و
 كسر كه زيارت انحضرت شفاعت او نماند هر كس بوده باشد اگر چه مستحق
 افتد باشد و ان لطايفضايل زيارت انكه به درسي بزرگوار و
 شد بجهت خصوصيتي اباي كه چهل سال پيش از اهل جهنم داخل
 ميشوند و درستي كه چيزها اخذ بكرك طلبت بر ميكنند بزرگوار و

بالباق

خير ميگويند بنظر كردن بزرگوارش بجهت نظر كردن او بغير طمأنينه
 و از غريب ضايل زيارت اينكه ظاهر ميگويد انضا و كبر كه به درستي ضايل
 زيارت ان زيارت چنانچه بياشت به بخونكه تمام بياشت چنانكه در ديگر
 دارد شده و بعلو انشا الله بياشت زيارت الحسين من الفضل اننا نواسوا
 و تقطعت انفسهم عليه احسن يعني هر كاه ميدهايشيد مرده انچه
 در زيارت حضرت حسين است ان فضل و ثواب هر يك ان شوق ميبرند
 و از حضرت زيارت جانشان انشان ان بدن مفارقت ميگويد و در ديگر
 دارد شده و بعلو افضلها لا تقم حوا من افضل البلاء يعني هر كاه
 ميدهايشيد فضل زيارت انحضرت را هر يك ميدهايشيد ان شوق ميبرند
 بزيارت انحضرت اگر چه بجهت ادست و بياشت مثل بجهت ها كه نافع ميگويد
 راه بياشتند **باب دهم** در فضيلت مخصوصه كه از بزرگوار
 است ذكر ميكنيم و از انها بجهت امتياز و بيا او محاجست بمقتد
 بذا نكند به درستي جميع انچه ذكر ميشود در ثواب اعمال و خواص انها اين
 خواص بيشتر كه انها بيا افضلها است تا قطع نظر از مواضع چنانكه
 در خواص او و بجهت امتياز بزرگوار انها مواضع است كه مقتضا
 او را دفع ميكنند و نميگذارند انها بياشت فائزند و بياشت خاصيت
 مرا و ان پس بجهت اين مثلا قطع كند صفت را اگر چنانچه صفت را دفع
 نكند بجهت عرض مانع مرا و ان بجهت خورده شود پيش از او بعباد او با
 بجهت انفاذ بجهت در مزاج خاد شده پس انها منافات ندارد با فاطم
 بود او مرصفا زيارت همه انچه ذكر ميشود در فضايل اعمال و ادعيه جا

باب دهم

عنوان هفتم

و بخوانها که مقابل می کند تا آنها موافق که دفع می کند خاصیت آنها
و برسد از اولان مانع هم که دفع می کند اثران چیز را با کلبه و
باز می ماند و در که و بسبب این مختلف میشود حال هر که در عشر
قیامت پس بعضی آنها را ایمان انقدر میشود که از ایمان پیدا افتاد
در اول احتضات آنها و که میشود که بخان پیدا شخص بعد از احتضات
احتضات و که میشود که بخان دهد بعد از معتدل شدن در عالم
برزخ و که میشود که بخان دهد بعد از اعتدال برزخ و که بخان
دهد در اول عشر و که بخان پیدا در شان روز قیامت و یاد و
از موطن عشر و که مانع غالب الیه بخان که حاصل میشود بخان بعد
اعتدال برزخ یا بعد از اعتدال عشر هم یا بعد از اعتدال هجتم هم بلکه حاصل
شود بخان بعد از همه اینها و بیا میشود که این هم حاصل شود
بجهت سه غایت رفتن ایمان پس انوقت محله بود در اثنای اعیان الله
حاصل الیه اللهم الیه اعوذ بک من ذلک و اینک امدست که چهار میشود
در همه اعمال و ثوابها و قیامت که این مقدار را شناخته بداند که در دست از برای
زیارت حضرت حسین فضیلت مخصوص است که تفوق و حرمت دارد بر فضیلت
و اوعبار و شایسته که هرگاه موافق اندایشان که ذکر شده اند محقق
شود پس ممکن نیست که همه تاثیرات زیارت برود زیرا که در دست هر طرف
تخلص و بخان از اعتدال بسبب زیارت و محله ها و زیاد آید پس هر که از
موانع حاصل شد یا مقتضای او یا باطل شد محقق میشود و مقتضی دیگر
توسیع طلب آنکه به در دست خداست و هر یک از اعمال صالحه که موجب

باب دهم

از خداست بمحقق مقرر فرموده خداست و از این ظاهر است که اثر آنها مفید
محصول از اولان عالم برزخ یا عشر پس و قیامت که منع کرد از ظهور اثر در آن
محله و نیز ناچار باطل میشود و بکلی و اثر و ظاهر میشود بعد از آن در وقت
دیگر از مقامات احتیاج و لکن زیارت حضرت حسین باطل نمیشود اثر او
و قیامت معصیتها از تاثیر در محله مانع شد ظاهر میشود تاثیر دیگر
در محل دیگر از حال احتضات گرفته تا بعد از انقضای قیامت و دخول
هر یک از اهل بهشت و جهنم بحل خوشان و دلیل بر این مطلب مدلول
روایات چند است که در فضل زیارت حضرت فرموده و قیامت معصیه
اش از جهت الجموع ملا خطه نمود و بمحقق تصریح شده با این مطلب در
روایاتی که از حضرت حسین نقل شده و بر وقت ذکر او خواهد آمد و بمحقق
بنا بر این احتیاط زیارت برین عبدالله انصار بر زمانه که متوجه شد زیارت
عبدالله الحسینی در روز زیارت بعین و زیارت نمود و از بطریق مخصوص
اینچنانکه در محل خود مذکور است پس از آن شروع نموده با فضل زیارت
و از جمله آنهاست که فرموده اند اذ انک قد تحیی و تارثه من الذنوب فی
مقام تبث له قدمه آخری مقام آخر یعنی بدست که هرگاه لغز نباشد
محبت حضرت در اثرش از گناهان در مقام ثابت میشود و برای و مدتی که
در مقام دیگر پس بیا میبینیم کیفیت زیارت و میگویم به درستی که زیارت حضرت
نار فایده که متب شد به زیارت و آثار و فضائل که ثابت عمل و از اینها
که مذکور کردیم پس از اینها هر چه در مثل آن روز که از مادر متولد شد
یا و سبب بجهت زیارت به بالا برین در جلاله که حاصل میشود از اثر او بود

عنوان هفتم

او در احوال علی بن ابی طالب و غیر ایشان از نعمت و فضیلتها آنکه
در حق زائر وارد شده و اگر چنانچه از صلوات و امیرات و جبهات و فضیلت کثر کند
مانند و ملک نمونگار و مؤلفند امیدواریم که اصلاح یابد و مؤلف
نیازند که در حضرت سید الشهدا او را در جبهه و وفات او با دلاوت زمان
بر رخ و اگر چنانچه ناخیر فرمودند بجهت حضور صیت و بر روی معصیت او
امید داریم مرا و آنکه زیارت فرماید و آنحضرت حسین دایم بر حضرت
و ناخیر را بخیل دایم بر رخ حاصل میشود از جهت اختلاف علی و ابی طالب
و موانع و اگر چنانچه قابلیت نیز ابراهیم نداشته و از این جهت ساقط گردیده
موانع مقرر شد یافت و معتد شد در تمام ایام بر رخ پس در آنکه میثاق
قیامت و مورد محسوس شد و در حضرت خاتم الانبیاء شریف فرماید که
جبریل و تخلص نمودند و اهل محشر را انتخاب نمایند و از حضرت
و او میبایستند از انبیا نشان دادند و پیشانی آنها را نور زدند و اندک
هزاره بر قبر خیر الشهداء یعنی این شخص را بر قبر مطهر و بهترین شهدا
پس هر کس که در پیشگاه این عالم میباید از یاد او و خلاص
میکند او را از هر طایفه قیامت و شداید و اگر چنانچه در آن شخص قایل
انقیاد هم نشد و چون وظایف تنویر این نشان نور و از پیشانی او
پاک کشا و منبسط و معتد ماند در دنیا اهل محشر را و امید همت بخلاص
شدن او بطریق دیگر و او اینست که در روز قیامت مناجات نماید میکند
ای ربیبی ال محمد یعنی گنجینه مشیقا ال محمد پس جمع کثیر که عدلها
و امید اند که خدا بر پامیشوند پس از آن زمان میکند این زیوار الحسین

باب چهارم

بن علی یعنی گنجینه دار حسین بن علی پس بر پامیشوند و گفته شود
بانه خدا را پس از آنکه از حبیبم و از خلوات الحسنة یعنی یک نیت دست هر کس
که میخواهد دست و پایش را بدو داخل شود و این هشت پس یک در شخص را
هر کس که دوست میدارد و در آنکه کس با او میگوید که من در فلان روز
بجهت تو عمل نمودم پس از دست او میگیرد بدون اینکه او را دفع کند
و وقتی که در توبه قابلیت بر نشد که از دست بگیران بگیرد و توبه قابلیت
اینرا داشته که دیگران از دست تو بگیرند باز در اینجا امیکند همت بخلاص
تو بطریق دیگر و وقت نداده مخصوص یک کس است که در محل معتبر حضرت
صادق الحجة خیر البشر علی علیه السلام و الله الملك لا کبر و الله
که انحراف نموده اذ کان یوم القیمة فانه مناد یقین زیوار الحسین
بر علی علیه السلام و میفرمود عن محمد بن النضر لا یحضرهم الا الله
میعول لهم ماذا آتوهم بر زیوار قبر الحسین یعنی و قیامت روز قیامت
شد متناگذا میکند گنجینه دار حسین بن علی پس بر میخیزد جلالت
از مکر که عدد آنها را نمیداند مگر خدا تعالی میگوید بانه هیچ چیز را
داشتند از یار و جبر حسین میفرمود یاربیبی رسول الله
و علی وفاطمة و در حدیثها از کتب مشهوره عرض میکنند و قیامت
زیارت نموده از حضرت رسول الله و علی و فاطمه سلام
الله علیهم داشتیم و بجهت رحم با حضرت سبب مصیبت که با حضرت وارد شد
تو میقال لهم هذا محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین صلوات الله
علیهم فاحمواهم فانهم معهم فی دهرهم الحقیق و ابوابه رسول الله

عنوان هفتم

مَبْكُونُونَ فِي ظِلِّهِ وَهُوَ فِي يَدَيْهِ فَيَكُونُونَ أَمَامَ الْوَلَاءِ وَعَنْ يَمِينِهِ
وَسَارِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ بِسْمِ اللَّهِ أَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ نَبِيًّا مَبْكُونُونَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ
وَحُسَيْنٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بِأَنْفُسِهِمْ مَلْعُونُونَ تَوْبَهُ وَشَاهِدُ رَجَبِ
بِأَنْفُسِهِمْ مَلْعُونُونَ تَوْبَهُ لَوْ كَرِهَ رُسُلُكُمْ أَهْلُ بَيْتِ نَارٍ مَبْكُونُونَ بِأَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَرِهَ رُسُلُكُمْ مَبْكُونُونَ بِأَنْفُسِهِمْ لَوْ كَرِهَ رُسُلُكُمْ بِأَنْفُسِهِمْ
چهارم و از پیش او میباشند و وقت گوید انظار بقدر که کاران و قریه که
شما از نفع خضر حسین شدید لکن ما اینقدر نرسیدید که بیایدیم شما
چهار رسول الله و خضر جبرئیل و میکائیل از یار و یار شما و بخار و هفتاد
از هوکما قیامت و ساقط شد بدان قابلیت یکدیگر یکدیگر در سر کس و خدا
گفت اینک هفتاد و یک نفر از شما را ندا داد و آنها خود را در بر خیزید و بگویند
شما این لواء را از آنکه شما اذن دادند هر چند در طرف پشت آن لواء
و اگر چه اخوه همل لواء باشد و زمانه که قابلیت حاصل شد باینکه کسی
بیاید نزد تو و بگوید دست ترا و نواز برای تو قوه شد که بلند شو بگو این
منا که میجه سبکتر پشت تو از بار معصیت من و از هم نامید و میگوید
مباش از آن و از یار خضر حسین و وسایل او و از برای عکس خود مستطیر
باش بجای دیگر که واقع میشود در محراب و حال الله میدود و بجای بدست آید
انظار آنکه بدو رسد که از برای خضر فاطمه زهرا که قبضت مخصوص است
در آمدن آن محدوده بخشد و از برای او و خصوصیت است در لباس زین که
حله مخصوصه اگر نامش حله الکرامه نامیده و شش شده با پنج و بران
حله همل رحله هست از حله همل هفتاد و یک نفر از یار و یار شما و بخار و هفتاد

افلا

و از برای

باز در قیام

و از برای آن محدوده مخصوصیت از آنجا که قرار داده شده با لایحه مخصوصه
که عبارت باشد از قیام آنجا که او نور الهی را در دیده مبین و ظاهر
افان باطن او از ظاهر او و از آنجا که او نور الهی را در دیده مبین و ظاهر
رکعت هر یک در صبح و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
میدهد سنانه در خشنه و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
او و در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
اطراف و در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
خیمه ها و در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
افان اکثر او و در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
و بلیت که در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
که از مقام نافع گرفته و بلیت که در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
فاطمه بنت محمد و هجرت از طایفه خالص او و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
است در دست قیام که در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
استقبال میکند او از فرزند و از فرزند و از فرزند و از فرزند و از فرزند و از فرزند
کرده اند که قبل از آن محدوده و میبایست که در وقت و در وقت و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
انها سوار شمرند که بر آنها از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار
بالا که آنها از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار
و درگاه آنها از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار
جواهر از آن استقبال میکند و از برای او و خصوصیت است او و در وقت و در وقت
العین پس از آن استقبال میکند آن محدوده از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار و از یار و یار

همان

عنوان هفتم

ایضا بطرف سوال ما حاجت خود را فقول یا رب شیعه عرض میکند
 پروردگار لطیف من بعضی شیعیان منک منقول الله قد حققت
 لهم فی هذا السعای الخطای فرماید که تحقیق جسد آنها را هم فقیر
 شیعه شیعه پس از آن عرض میکند شیعه شیعیان من قول الله
 فمن اعنکم بک فهو معک فقیرو و یوم کل هؤلاء فیکون معهم
 پس میفرماید خدا تعالی بان محذره عبودیت از میان اهل محشر هر کس
 که بتو حجت نداد و یا تو میباید پس از آن محذره عبودیت میکند و همه آنها ذکر
 شد انجا بر میخیزند و بان محذره سب میگویند پس از آن که کنایت نمود
 فرموده و از او سائلان بخار میفرموده اولاد کو بریزند و وصله و
 نموده و از آنها کلاه نهدان نداد و از آن گرفتن حضرت پیغمبر از دستش بجهت
 عداوت با ایشان و و نمکن نشد بر خواسن وقت نداد با ایشان و اینها
 باز در احوال خود ایستادند بانه میباید بلکه شفاعت حضرت ظاهر
 فعل که در حق شیعه شامل حال و میباید و اگر الخطاب هم شامل است
 شیعه شیعه شامل میباید و است میباید از شیعیان و میباید که
 الخطاب هم شامل نشد خطا خدا تعالی شامل حال او میباید و از این
 که بان محذره میفرماید من اعنکم بک فهو معک یعنی هر کس بیکه چنان
 زید من شفاعت تو پس و یا تو داخل هست میباید که با این اعضا
 و چنان دزدن با محذره زیارت فرزند مظلوم حضرت حسین و کرم کرد
 بر او از آن عده انجام محذره بوسا ایاست که متعلق است بحضرت
 پس کان ندادم که تو را در محشر بعد از تسبیح بر آن محذره بگو

یا رب شیعه و الله
 پس از آن عرض
 میکند شیعیان
 فرزند نام زانق
 قد حقرت لهم
 پس خطاب میفرماید
 خدا تعالی که آنها
 را هم جسد
 منقول

اهل

هشت

باب دهم

هشت و یا او در روی و حال آنکه تو زوار حضرت حسین باشی اگر چنانچه
 بر سر آن قصد نایز کنایه است که با این همه فضایل از برای تو بایر حاصل شود
 حتی در اینجا که هم و با این حال بعد از آن محذره معتد در محشر و چاره ترا
 نباشد مگر اینکه الی الله بگو ای تو حقیم پس مانی که الی الله
 میباید شد با این باز میباید مبادی از آن که بفرماید تو خواهی رسید حضرت حسین
 در حالیکه بود از آن باشی پس در دست اینها از آن قافان از آن حضرت
 است من زوار خود را و به تحقیق از آن حضرت روایت شد که فرموده بعد از حق
 من زار پی ندیده بعد وفات و این و جمله در این انوار آخر حجت یعنی هر
 که زیارت کند من زیارت میکنم و از بعد از وفاتش و اگر چنانچه در آن
 یافتم و از این یون میباید پس بیافا اخر خلاصه است که از برای کتب
 زوار است و در حد و بر کتب از آنها در معصیت و کناه با است
از تحقیق خاصه که از برای زوار از حضرت خاصه
 میشود و از آن زیاد است از جمله آنها روایت است که از خط خداوند
 نقل شده است ان الله یحب الی الله به جمله عرشه و ملائکته المقرین
 یعنی بر درستی که زار از آن حضرت از اینها است که میباید من
 خدا تعالی با و بجای ملائک عرش خود و ملائکها مقربین خود و بقول
 ترقن زوار قبر الحسین انتم سوا و منیر ما یدایا میبینید و از
 حسین را که اندکوا شایسته زیارت و آمدن و از جمله آنها اینک بر در
 زوار از حضرت از کسای میباید که خدا تعالی نظر میکند بر او و در جوار
 جمله آنها اینک بدست دلیل محبت داشتن حضرت حسین زوار بودن

باب ششم

بالحضرت

عنوان هفتم

باختیار است یعنی زیاد رفتن به زیارت و از جمله آنها اینک دعا و انشور
 از کتاب مثنوی محمد بن الله فوق عرشه یعنی خدا بیعلایا و خوف
 و خد کوه بالا عرش خود و از جمله آنها چیزیست که در ده روز است که رسد
 از کتاب مثنوی علی بن به درستی او نوشته میشود و سلا علی بن و از
 آنها اینک در جنب جوار مختصر یعنی در اهل بیت است و سلام الله علیهم
 می باشد یا کُلُّ مَعْصُومٍ عَلَى مَوَائِدِهِمْ یعنی سر خوان آنها با آنها مشغول
 طعام شوند می باشد و از جمله آنها اینک آنکه آن کان شقیباً کبیراً سعیداً
 به درستی او هرگاه شقی باشد نوشته میشود سعید و از جمله آنها اینک آنکه
 محسب من الکفر بین و من سادو الملائکه به درستی او از کفر بین محسب
 میشود و از آن ملائکه ها شمره کرد و از جمله آنها اینک مساعی
 یاری صفت نما هر فاطمه زهرا است و زیارت آن حضرت هر روز زیارت میکند
 حضرت زهرا و از جمله آنها اینک بر میگردد هر یک از او چشم و قلب و کوا
 محل دعا مختصراتی مثنوی زیارت که آن بزرگوار دعا میگوید و حال آنکه
 در سجده خود گریان داشت و زیارت تو عرض میکند اللهم ارحم ربک
 الوجوه الیه تقابلت علی حقیر الی عبد الله و ارحم ربک لا تمیر الیه
 جوت دموعها و ارحم ربک الی الله جوت و احرق لنا و ارحم
 ربک الصرخه الیه کانت لنا یعنی روید کار ما را اینها خست ما را که
 قبر حضرت الی عبد الله ما بد شد و دم نما بایند به ها اینک است که
 جاری شد و دم نما باینها اینک عجب است که بشوید و در دامه و دم نما باین
 فریادها اینک بزرگ ما بلند شد و از جمله آنها اینک شخص زائر بر میگردد

و غیره

باب دهم

و در بعضی مختصراتی مثنوی زیارت دعا و زیارت که مختصر است و میگوید
 اللهم الی استودعک ربک لا بدان حتی نوافهم علی الحوض عرش
 العطش یعنی خداوند آن به درستی من و در بعضی کذا دم و میسبنا بنو این
 و انا اینک آنها را سیرا فرمای از حوض قدس که و از جمله آنها اینک
 درستی او از خداوند اثر رسوخند میسبنا نکند در دنیا باشد و از
 جمله آنها اینک به درستی همه آنها اینک از برای آنها در هست در دنیا
 قیامت اند و میسبند اینک بوردنا شناسند از خدا مختصر صفت بجهت دیدن
 کرامتها محسوسه و از آنها عطا شده **باب چهارم** در ذکر احوال
 عجیب صفت محسوسه که نماز است که هر دو مرتبه مثنوی زیارت مختصر
 که سزاوار است استقلال آنها در ذکر اما اجرا محسوسه بر او در دنیا
 است که بسندها معتبره و آیه نموده و از شیخ صدوق و سید بن طاووس
 و کفعمی و مؤلفان بزرگوار و حاصل اینک به درستی کاتب نوشتند احوال
 حسن و احوال مشغول میشود نوشتن از عین عمر من زیارت تا در
 نفخه و پس از آن از احوال صالحه است که مستحق حقیقه نه حکما و ابرار
 بالآخرین افراد باقیات صالحات و نیست محض آثار حکمتی مثل غیر
 از صفات جانانی و آثار احاطت با همه علای بر صفات محسوسه است
 که از اینها حاصل شود و به نسبت به می باشد و فیض روح و از اینها
 که عقول از او در تحسین اینک به درستی در دنیا نشاند و فضیلت
 محسوسه است که هر یک بالآخر است از صفات فضیلت یک از آنها اینک در
 هر کلمه از فقرت زیارت مختصر نصیبت از رحمت کبیر عطا میشود و از

انچه

عنوان هفتم

آنچه در فضل زیارت با همه اینها اینک اینها فضیلت بعضی از آنها
 او است تمام و در آنکه بعضی از اینها که حضرت حسین از فضل
 یا جابر جعفر بر پیاده کردید و بین قبر الحسین چه قدمه
 است ما بین نو قبر حضرت حسین میگوید ملک یا ای آنکه و ای یوم و
 بعضی از آنکه عرض کردم بدر و مادرم فدای تو باد بگو و تمام و بعضی
 و چند بگو قال فتورده فقال نعم حضرت فرمود یا زیارت میکنی و بعضی
 کردی قال لا الا بشرك الا ادرت بعضی وایه را و می گفت
 پس از آن فرمود یا زیارت ندهم تو را یا شادانم ترا به بن بگو بعضی
 ثواب و گفت نعم جعلت فداك عرض کردم یا زیارت فرما بشوید فداك تو
 قال فقال لك ان جعلت فداك فاحذر و بهیئت که زیارتی رفتی
 به اهل التاء و ای که گوید حضرت بن فرموده درستی که شخصی از شاهان
 شروع میکند تداک و خود و مهیا میشود زیارت آنحضرت پس با شرف
 میکند اهل اسنان فاذ اخرج من باب غیره را که او مایه و کل الله به
 انجبه الا فی ملائک من الملائکة یصلون حتی یوازی الحسین و پس زیارت
 که اندر منزل خود بیرون آمد سوار یا پا در موکل میباید خدا تعالی
 هزار ملک از ملائکها صلوات میفرستند تا اینکه بمیر قبر حضرت حسین
 یا مفضل را آتیت قبر الحسین بن علی قف فی الباب و قل هذه الکما
 فان لك بكل کلمه کثیرا من رحمة الله یا مفضل و ما بگو در سید بن
 حسین بن علی پس با شرف دم و دو بگو اینک ما را زیارت کردی و تو هر کلمه
 است اندر خدا فقلت ما می جعلت فداك قال فتقول عرض کردم چه

باب چهارم

آنکه ما فدا می تو باشم فرمودی زیارت را السلام عليك یا وارث
 آدم صوفی الله السلام عليك یا وارث نوح نبي الله السلام عليك یا
 وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك یا وارث موسى كليم الله السلام
 عليك یا وارث عيسى روح الله السلام عليك یا وارث محمد جليل الله
 السلام عليك یا وارث و جبر رسول الله السلام عليك یا وارث الحسن
 الرضی السلام عليك یا وارث فاطمه بنت رسول الله السلام عليك یا
 الشهيد الصديق السلام عليك یا الوصي ابنا ابي القاسم السلام عليك
 و علی الارواح التي حلت بوزنك و انا نحن و حلت السلام على ملائک
 الله المحذيرين لك شهدائك فداك فداك الصلوة و اتيت التوکل و امر
 بالمعروف و نهيت عن المنکر و عبد الله خالصا حرة اتيتك ليتبرق
 السلام عليك و رحمة الله و بركاته تمام شد ثم تسع فلك بكل فداك
 رخصتها او وصعتها کتوب بالمشيطة يدعیه في سبيل الله پس از آن که
 میگوید و زیارت تو هر چه که برسد یا میگوید یا میگوید و زیارت
 که بخود خود در راه خدا انفسه شوقاذا استسلمت القبر فاستسلمت
 بهیئت که قولی پس تو که روی خود را قبر مطهر مالیک دست خود را
 مال و بگو السلام عليك یا حجة الله في سماه و ارضیه یعنی سلام بر تو
 باد الحجت خلد لسان و دین و ثم تمضی الى الصلوة و لك بكل کلمه
 رخصتها اعند کتوب من حج و اعتمر الف حجة و الف عمره و اعتمر الف
 رخصته و کما توافقت في سبيل الله الف مرة مع نبي مرسل پس از آن که
 بنابر خواندن و زیارت تو هر چه که بجا آید نزد قبر مطهر او مثل ثواب است

عنوان هفتم

که اگر حج و هزار عمره بجا آورده و هزار نیت ادا کرده باشد و کواکب هزار دفعه جهاد داده و خدا کرده باشد با پیغمبر مرسل فاذا انقلبک من عند غیر الحین و هو یقول طوبی لک ایها العبد قد عینت و سلمت قد عینک ما سلمت فاستانینا نعل یس فی که مراد نمود از نزد قبر حضرت حنین منادی ندا میکند هر که حرو و از همیشه که هر این تمام عمر لاد نرسد قبر حضرت حنین میماند و آن سلاهی میگوید خوش از برای تو که خدا صبیح و الم و غمائم شکو میخیزد شکو کناهان کدش تو پس از این علم از آن سرگز فاذا مات هو غایب او فی لیلته آری بوی تو یل قمر روحی لا اله الا الله پس اگر چنانچه در همان سال یا همان شب یا همان روز و قفا نمومبا شرفیست و مقصود از آن مکر خدا تعالی و یقبل الملائکه معه و یستغفرون له و یصلون علیه خیر بولایه منزه و ملائکه هم او هستند و استغفار میکنند برای او و صلوات میفرستند بر او و اینک پیغمبر خود میقول الملائکه یارب هذا العبد ک قد مات فی قبر ابن یس نیتات و قد و فی منزله قاین ند هب فیناد بهم الملائه یا ملائکه هبوا اب عبدی من یجوا و قد سوا و اکبوا ذلک فی حسنا ذلک فی یوم یوتی پس از آن ملا ها عرض میکنند رفیق کار این بنده و تحقیق زیارت نمودن قبر و زینت و مزاجه نمودن بر خود ما یکجا برویم پس منادی ندا میکند یا ملائکه هبوا من وقت نماز شب بیدارید در خانه بنده من و تسبیح و تقدیر نماید تا در وقت او بیدارید و در ضمن حسنا او قال فلا یزالون بها الملائه یوتی و الا تو شهادت نماز و گفتن و غسل و الصلوة علیه و یقولون ربنا

۲ تا از آن ملائکه و پیغمبر و غیر الحین

باجهله

و کذا یا باب عبدی و قد تو فی قاین ند هب فیناد بهم یا ملائکه هبوا من یجوا و قد سوا و اکبوا ذلک فی حسنا ذلک فی یوم یوتی پس از آن ملا ها هستند در در خانه او تا در وقت نماز شب بیدارید و مزاجه نمودن بر خود ما یکجا برویم پس منادی ندا میکند یا ملائکه هبوا من وقت نماز شب بیدارید در خانه بنده من و تسبیح و تقدیر نماید تا در وقت او بیدارید و در ضمن حسنا او قال فلا یزالون بها الملائه یوتی و الا تو شهادت نماز و گفتن و غسل و الصلوة علیه و یقولون ربنا

عنوان هفتم

رحمة الهی که زیاد تر از آن مرتبه امکان ندارد و در ذواته دیگر وارد شد
آنکه من آنرا دانم بنظر الهی یوم القیمه فلیکثر من ذلک الحسین علیه السلام
ظاهر مع آنکه در دست که هر کس بخواند اینک نظر نماید بگو خدا تعالی در
قیامت البینه باید زیاده نماید از زیارت خضر حسین پس اینست فقره عباد
که یک زیارت خدا و یک زیارت با خدا و یک نظر بگو خدا باشد عبارت از آنها
الوجه مضبوط میشود بر این مخلوق از ترس کردن به درگاه حق و از اینجهت
دادم بنمایا اسبغت زار و یار مستقل بر اگر اسبغت مقابل جمیع مضایل
و بلکه نفوق و از بعضی آنها **باب پنجم** در ذکر اخلاص مبین که مخصوص
مزیارت او و او هم جلی است بر از آنها یک آنکه به دست هر عمل و عفت
ساقط میشود و جویا است بخت او و حال خوف و لکن در خصوص اینجمله
چند است که دلالت دارد بر خلافت این و تحقیق مطلع شد بر ذواته با
سند که معتبر بر ذواته نمود و آنها را در محار و غیره از معاویه بن وهب
امام جعفر صادق قال قال فی یام معاویه بنی لا تدع عن زیارة قبر الحسین علیه
السلام یخوف فلا من ترکة و لا یمن الحسین علیه السلام ان قبره کان من عند
لا و یحکف که خضر فرمود من ایمان و بیجهت ترس ترک مکن زیارت قبر حضرت
حسین را که هر کس ترک نمود او را می بیند از خسران قدر که متوجه وارد
مند میگردد و اینیک گاش بر او نوزاد حضرت میشد بعد از اقامت عمر
زیارت آنحضرت با جزو میلند و در آنجا مدفون میگشت و در ذواته و هر محمد
مسلم نام امام جعفر محمد باقر نقل کرده که آنحضرت فرمود هر که از قبر
الحسین علیه السلام علی خوف ووجل غفلت ما کان من هذا استغفار التوب

باب پنجم

بفر علی قدر الخوف و من خلعت ایتانه امر الله یروعه یوم یوم التا
لیرب العالمین و انصرف بالبحیرة و ذلک التیج و دعیه و انقلب یحیه
من الله و فضل لم یسمهم سوء ایامیالی به زیارت قبر حضرت حسین
کرد که با خوف و ترس خضر فرمود هر قدر خوف در راه زیارت سخنر
پس بخواه و دوا به قدر خوف میباشد و هر کس در آمدن به زیارت خائف
باشد خدا تعالی در دفع قیامت خوف و استبدل بامن میفرماید و بر
کردن زیارت در حال که مجسده شده کناهاش و زیارت میفرماید
او الخضر سبخر و بر ذواته که دعا میکند و بر صبر که در با فضل و غفر خدا در دعا
که برینید بگوید و در ذواته دیگر است از علم این یک میگوید خدا حضرت
صادق عرض کرد که هر دست من نازل میشود بر مین ارجان و قلبه یثاب
القیامت ایتک فاذا اخرجت قلبه مشفق و جل جلاله اخرج حوقا من الشیطان
والسحابة و اصحاب المصالح یعنی قلب من مژد و امیدار زیارت تبرید
بر ذکوان و و فیک غارم میشود در خائف و ترس است ناچین مزاجه
از ترس سلطان و سخن چنان و اصحاب مصالح قال یابن بکر اما تحب
ان یزالک الله فینا انما اما تعلم انه من خات خوفنا اظلل الله فظیل
عشره و کان محمدا الحسین من تحت العرش و امته الله من افرع القیمه
تفرع الناس ولا یفرع فان فرغ قوته الملائکه و مسکن قلبه بالذی
فرمود پس بیکرا دوست ندارد با یک خدا را خائف به بیند و اما
ایا نمیدانید که به دست هر کس یک بجهت مای خائف باشد شامید او را
نعالی در شاعرش خود و حدیث کویله او صحبت کنند با او خضر

عنوان هفتم

میشود در بر عرش مأمور میکند و داخل تعالی از فرقهها و فرشتگان
مردم میترسند و نمیترسند و هرگاه برسد ملائکهها بوقوت میدهند
و تکبیر میدهند قلبها را به نیابت **باب ششم** در بیان
نیابت و اذن عیون ان اما شرط این و ایان دلالت نموده زیاده بر آنچه
سایر عبادان معصیان است خصوصیت و ان نیست که نیابت باید با اخص
لوجه الله بوده و حسب الله باشد همانند و تکرر و بطور معصوم و با
اینکه صله احسان با تمام بغیر از ما بجهت ترحم و اشفاق مستحقین بود
باشد و قصد نماید به نیابت خود جبر عوض مصائب یکبار با آن حضرت وارد
و تفاوت ناظران متفاوت معرفت میشود بحد و حصر حسیان و تحقیق
در دایان وارد شده اینک بایست از عرفان باشد بحد و حصر حسیان
و اما اذاب نیز در کتاب بخار و ثواب الاعمال و تهدیب کمال با ابناء
کثیره معصیه مستغنی از حضرت است و بایست که اذابت انا عیون الله
فرقه و انت حریز کبیر مکروب شعث مغتر جانع عطشان فالان
فیل کبیر حریز مکروب اشعث مغتر جانع عطشان یعنی زمانه که اذاب
نیابت حضرت علیه السلام را نمود پس نیابت انا اذابت که حرف و دل
شکسته و مغمو و پریشان حال و کرا و کرا و کرسنه و نشنه باشد زیرا که
حضرت حسیان گشته شده در حال حزن و دلشکسته و غمگین و پریشان
کرد الود کرسنه و نشنه و باز فرموده بقرآن قوما اذا زاروا الحسین
حماؤا معهم لکنتم فيها الخلافة و الاخصیبه و الشباهه و لو زاروا
قبور اجدادهم ما حلاو معهم هذا یعنی بمن رسیده به ذکر قوم هستند

باب ششم

زمانه که قصد نیابت حضرت حسیان نمودند با خود ساز بر میدارند سفره که
در او حلا و خوردنها فراوان و اشیا و میا باشد و اگر چنانچه زیارت
قبور اجداد و دوستان خودشان را بر عیندارند با خود ساز اینگونه طعام را در
دفاعیه دیگر آمده قال لهم تتحدون لذلک سفرة قالوا نعم قالوا لولا
انکم قبورنا با نکره و امها نکره لم یفعلوا ذلک قال انی شیء ناکل
قال الحزین باللیلین یعنی حضرت حسیان یکساله که اذابه زیارت داشتند
فرموده بخودشان سفره که طعام بر میدارند بر عرض کردند بلی حضرت
فرموده هرگاه به نیابت قبولیدان و مادان خودشان بر روی چپین کما
ممیکند عرض کردند پس چه چیز بخوریم فرموده ان با شیر در کتان کامل
نهند معصیان و مفصل دفاعیه نموده که حضرت حسیان فرموده تروون شیء
من ان تروون قال قطع ظهیر قال تا الله ان احدکم لیدهب
الی قبر ابيک یا حریز یا و ان تروون انتم با سفرة کلا حریز یا و تروون
تیرا یعنی زیارت می کنید با غنا اینک بهر حال از اینک زیارت نکند
حال نکند زیارت نکند بهر حال از اینک زیارت نکند و او کوید عرض
کرد کمر مرا شکسته فرمودم بخدا به درستی که یک نفر از شاهان پیر
به زیارت قبر پدرش حاکم بن مخزوم و شما میاید به زیارت انحضرت را
سفره که طعام اینچنان نمیشود مگر اینکه بیاید به زیارت او بر پشته خاطر
و کرد الود و از جمله اذاب یارب انچهها است که در کیفیت زیارت جابر
مذکور است و به نیکبیا میبکنیم در کیفیت زیارت و انحضرت را در روز
اربعین و اهم اذاب یارب عرض کرد است اذاب فرات **باب هفتم**

عنوان هفتم

کتاب انار هیت که مترتب میشود بر ترک زیارت و انار هیت اول و اخیر
که در بیان حلیه از حضرت شاق منقولست و نموده آن من ترک زیارت
و هو فاد علیه ذلک قد عرفت و مولی الله و تحقیقا یعنی بعد از آنکه
هر کسی که ترک نماید زیارت و انار هیت نکند و فاد است زیارت آمد
پس تحقیق عاقبت بخیر و سول خدا و عاقبت ما از دقیم انار هیت که
بدین باب عبد الرحمن بن کثیر از ان حضرت شاق منقولست قال لو انک
تخیر دهره لم تدر الحسین بن علی لکان ناریا کافرا من حقوق رسول
الله یعنی هرگاه چنانچه یک از شما هاتام عمرش مشغول حکم کردن باشد
و حضرت حسین بن علی زیارت نکند باشد هر انچه از حقوق رسول
خدا و ترک نموده و در دوائی بکرامه لو ان احدکم حج الف حجة
ثم لم یأت قبر الحسین لکان ناریا کافرا من حقوق الله تعالی یعنی
هرگاه چنانچه یک از شما هزار حج نماید زیارت قبر حضرت حسین
نکند است حقیر از حقوق خدا تعالی سیم انار هیت که در دقیم انار هیت
است از حضرت امام ابی جعفر نقل کرد که ان حضرت فرمود من زیارت قبر حسین
من شیعیان کان مستقیضا لایمان مستقیضا لایمان یعنی کسی که زیارت نکند
قبر حضرت حسین از شیعیان است مستقیضا لایمان و ناقص لایمان است
و همچنین غیر از سایر روایان چهارم آنکه بدین دقیم ترک زیارت حقا
بر حضرت حسین و ابی جعفر هم در چند روایات است که از انها از مولی شینا
حضرت امیر مومنان علیه صلوات الله المثلان منقولست که ان حضرت فرمود
یا ای الحسین المنقول فی ظهور الکوفة کانه بالوحش ماده اعنا انها علیه

باب هفتم

ترتیب الی الصبیاح فاذا کان کذلک فایاکم و الجفاء یعنی بعد از آنکه
باد که در ظهر کوفه شهید میشود و یا که بییم و حسیبا یا با نرا کرد و شای
و اکشید و بر او من میخوانند و وقت صبح پس مال که این واقعه اتفاق
افتاد پس بر سید از اینکه جفا نماید و از اینکه کردن زیارتش بجمه
انکه در دقیم علیه بن میمون الصایح میگوید قال لے ابو عبد الله بلعین
ان انا سافر شیعینا ثم هم السنة و السنان و اکثر من ذلک لا
یروون الحسین بن علی بن ابي طالب ملک جعلت فذلک لای لا غیر
انا ساکبیر لهذا الصیفة یعنی فرمود من حضرت صادق اینکه رسیدن
که بدین دقیم جاعل از شیعیان ما هستند که با انها یکسال و دو سال و
زیاده از این میکنند که زیارت نکند حسین بن علی بن ابي طالب را
عرض کردم فذلک تو سوبه دقیم من هر انچه مردن اکثر میباشند
که با بیضیه میباشند فقال ما و الله یحیط بهم اخطا و او عن کوار الله
ذاعوا و عن جوار محمدا فی الجنة و بنا عدوا ملک فان اتخرج عنه و
ایمیر عتقه ذلک قال نعم و خروجه بنفسه اعظم اجر او خیر از عتد
و بر حضرت فرمود اگاه باش و کند بخدا انها از نصیب خود شایع است
انقد از جواب خدا بغیر میسئل کرده اند از حوار حضرت پیغمبر و بشت
دقیم نموده اند عرض کردم هرگاه شخص از طرف خود نایب بکری یا کفایت
میکند از او نیابت فرمود که لکن بنفس خود بر رفتن زیارت نموش
اجر از دو بهتر است از آنکه نزدیک کارش و تحقیق وارد شد صدای
عنوان آن بر کسی که فاد و دو باشد مال که ترک نموز زیارت و انار هیت

عنوان و محترم

ششم آنکه بدست ترک زیارت آنحضرت هرگاه از کسیک چنانکه در
 در زیارتان کثیره وارد شده و در بعضی روایان هست که ناشر ترک زیارت
 در نقص عمر مذکور یکا لخلع و داوینیت **هفتم** آنکه بدست
 نان زیارت آنحضرت هرگاه داخل حبس شود پس از هر مؤمنین
 در میباش چنانچه در دیگر روایات است و از میان آنها اهل حبس میشنا
هشتم آنکه ان شیعیان ائمه معصومین بمیشناس چنانکه در روایات است که
 بالصالحه دلالت دارد باینکه از منافقین روایت شده که فرمود
 من لم یأت قبر الحسین وهو یزعم انه لنا شیعه حتی یموت قلین هو
 لنا شیعه یعنی هر کسیکه بنیاد زیارت قبر حضرت حسین و او کان می
 گمان شیعیان اما است نا اینکه با خیال ببرد پس او شیعه ما نیست **نهم** آنکه
 او اهل ائمه میباشند و این قسم را حل کرده اند بر کسیکه از روی غفلت و
 ترک زیارت آنحضرت و تحقیق بجهت این اخبار میل نموده فاضل محلی میگوید
 بوجوب زیارت حضرت حسین در هر یک دفعه بکسیکه دا باشد **یاد هشتم**
 در زیارت آنحضرت که دو اوقات مخصوص میباشد **اول** آنکه بدست ترک
 حضرت حسین خبری بر اعدا است هر کس بخواد حفظ و مضرب خود را خبر
 زیاده نماید هر کس بخواد که زیارت آنحضرت از خواص فضایل و قسم
 مخصوص باوقات تعیین و فضیلت آن قسم بجهت خصوصیت و تفریق
 و زیاده دارد بر اصل فضیلت و مطلقا با اینکه متصور میشویم زیارت برای
 و او تیسرین مرتبه فضیلت که مخصوص با اوقات و خصوصیات آنهاست و در تمام

باب هشتم

معلومانند لکن از راه هر بابی آنها اثری است خاص و ضعیف است مخصوصه
مثبت و در بیان ذکر هر یک از آنها اول در هر جمعه یک دعای یکی که
منزلش یک روز مثلاً بگوید و دعا باشد که ترک او بگردد و از خوا
و بچیزها که در دنیا فایده نرساند از حضرت ابی عبد الله منقولست
اِنَّهُ يُغْفِرُكَ الْبُكَدَّ وَ لَوْ تَبَوَّيْتَ نَفْسَكَ حَسْرَةً مِنْ الدُّنْيَا وَ يَكُونُ سَكَنَةً
فِي الْآخِرَةِ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ یعنی بتجویق کنایان و بچسبیدن
البسته و در بعضی از روایات حضرت ابی ایمنه و مفا سکن و ابی حضرت
بن علی میگوید و در هشتاد و یکم از زیارت نامه ایان
حضرت علی و ائمه آن من دانم که در هر روز فله و ابی یانه الله
شهید به دست می که کسی که زیارت نماید و در هر ماه یک مرتبه پس از آن
او است ثواب صد هزار شهید و از فرمودن این یک مرتبه در هر ماه و طایفه
است که نزد یک است که لا اقل ماهی یک مرتبه زیارت آن حضرت شود و اگر
و اگر چنانچه شخص نزدیک زیاده از یک ماه تر از زیارت آن حضرت نماید پس
بجای آن امیر او از حضرت سید الشهداء جابر و چون آن دعا را
مکروه است سیم آنکه در هر سال دو مرتبه زیارت آن حضرت شود
و بتجویق آن حضرت صادق روایت شده است حق علیه العین ان یا بینه فی السَّعَةِ
مَرَّتَيْنِ به دو مرتبه و مالدار سال و است که در هر سال سه مرتبه
و علای از اصل ضعیف نیست و از شده است انها مؤمنین من الفقهاء
در سوره از فقر و پریشانی مأمور و مطمئن میکند بچیزها که
در هر سال یک نغمه مشرب و استفقیر و دینار و در هر سال شده است حق

۳ در ترجمه از باب لغت

۲۰ دار شد حج
انکدره سال
سه مرتبه

31

عنوان هفتم

کردن انحصار است از دود که بتحقق و بیک زیارت از نزدیکان
و ثواب دفع میکند چنانکه حاصل پیشدا از ترک زیارت انحصار
چنانچه در اخبار مذکور شده از شخصی که غیر متکنت به زیارت رفت
و اما از متکنت و قادر که ترک میکند زیارت زانرا زیارت از دور بردار
شده چنانکه از روی و از برای زیارت از دور کیفیت است متفاوت در
مضینا قول آنکه بعد از آنکه بام بقصد زیارت پس زان نظر بطرف
است و نظری بطرف چنانچه در سر شراست است اما بلند نماید پس زان
دور را اجابت بر حضرت نموده و بگوید السلام عليك يا ابا عبد الله
السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك ورحمة الله
وبركاته و قیام آنکه ببالای بام بالاترین منزل خود به نیت زیارت رفت
و در رکعت نماز بخواند و اشاره نماید بسلام کردن بر حضرت حسین سید آنکه
عسل زیارت نماید و اگر ترسیده باشد خود را بسویشد و برود بمکان بلند
تر یا بجنار برود و بعد بایستد یا بجانب قبر یا بسکله و در وقت آنکه
نماید بعد توجه شود بکوفه و بگوید السلام عليك يا مولاي و بن
و ابن مولاي و سید و ابن سید و السلام عليك يا مولاي یا قاتل
ابن القبیل و الشهداء بن الشهداء السلام عليك ورحمة الله وبركاته
آنانرا که یابن رسول الله علیه و آله و جوارحی که از آنرا در کوفه
و الشهادت علیه السلام و السلام عليك يا وارث آدم صفا و الله
و وارث نوح علیه السلام و وارث ابرهیم خلیل الله و وارث موسی کلیل الله
و وارث عیسی علیه السلام و کلمه و وارث محمد جلیل الله و نبی و رسل

باب هشتم

و وارث علی امیر المؤمنین و وصی رسول الله و خلیفه و وارث محمد
بن علی و وصی امیر المؤمنین لعن الله قاتلک و جلد علیه هم العذاب
هذه الساعة و كل ساعة انما يا سيدی مفری إلى الله عز وجل و لا
جلدك رسول الله و لا ابيك امیر المؤمنین و لا اخيك الحسن و
الیهك يا مولای علیکم سلام الله و رحمة الله و باریک لك یقلی و لیخا
و جمیع جوارحی کن یا سیدک شعیب لقولك لك منی و انما بالبراءة
من اعدائک و اللعن لهم و علیهم انصری إلى الله و انکم اجمعین
فعلیک صلوات الله و رضوانه و رحمة فیرا ان کما بطحی
حرکت نموده و گوید یا مجانب قبیحان علی ابن الحسین نموده که در باب
پایه بدرزد کوارش فحش و سلام میکند بمثل بنیلم که بیدر زرد کوا
نموده بر سشتک میکند از خدا آنچه دوست دارد و از امر دنیا و آخرت
پس زان چهار رکعت نماز بخواند هر دو رکعت بیک سلام و بعد از آن
ذکر که نماز زیارت یا هشت رکعت یا شش یا چهار یا دو رکعت و افضل
اینها هشت رکعت پس زان رو به قبله نماز طرف منبر جانا علیه السلام
و عرض میکند آنا مودعک آنا مودعک یا مولای و ابن مولای و سیدک
و ابن سیدک و مودعک یا سیدک و ابن سیدک یا علی ابن الحسین
و مودعکم یا سادای یا معشر الشهداء علیه سلام الله و رحمة
و رضوانه پنجم زیارت اثر انحصار است و فریاد که از زیارت آمد
یا استقبال و این درستی است از چیزها نیست که حاصل میشود و
ثواب زیارت انحصار چنانکه دلالت کرده بر کواختیار باب هشتم

عنوان هفتم

دزد کردن خطایان و آرد که مختص به یاران انجمن و دزدان غیر
 او نیست از بیغیران و ائمه علیهم السلام و آنها هم چند صنف است
 اول مختص با جناب غایب صفت مصیبت وارده بر او در
 شهادت پس به درستی این مطلب لیل تا بر اینکه این صنف مصیبت
 زود که مختص با جناب صنف در کمال مخصوص و این مختص
 به نسبت به مخصوص مجرای تعالی مثل ان الله و قیل الله و یح الله
 و ویر الله صنف میسر مخصوص انجمن است باینکه در
 نیا نوسلم بر انجمن عظم و وارث همه آنها است چنانچه در عنوان
 انچه موقوف است از او بابت یاد کردیده صنف چهارم
 بودن انجمن است و دزدان باینکه لیت کشته میشود بر او چنانچه در بعض
 او هست که بعد از سلم بر او عرض میکند لیتک داعی الله و هفت مرتبه مکرر
 میکنند و لیتک گفتن بر او از اینجه است که در تحوکت و دیم بگو خدا او
 بعد از تجدید کارش محمد صلی الله علیه و آله زیرا که بعد از شهادت او
 که مرگ او نمیشود بگو سلم و نهایت و ظاهر و انوار الیبار و خلاصه
 که از او در طاعت و با مال و ملک و بقیه بر اسما الله و طاعت بعضی از
 پیشوایان انجمن میوند و در بعضی عورت که در دیم بگو خدا که در
 نمودم بگو ایان و اعتقاد با امام حق و ائمه و لا شین و دعوت کردن و بگو
 این مطلب به سبب مقتولیت و مظلومیت انجمن است که بقیه مخصوص بر او و از
 چنانچه واضح نمود از او در دعا و مردم را بگو در پیشوایان که از او
 لازم است اجابت کردن و لیتک گفتن هم چنین از او در راهم لیتک که اجابت

سلم بر یاران
 صفای و اسماء
 آنها داده شود
 بجهت اهلان
 حضرت م

باب دهم

اولا بلیک گفتن بر او و آنچه خوانده ما را بگو و بگو یا خدا و یا هفت
 مرتبه گفتن لیتک پس در کمال و جو چند می باشد اول ماله خطی لایان مجتهد
 نسبت ببلد و در آن کوثر چشم و قلب و از او در محبت پس در
 از این لیتکهای هفتگانه اجابت است از یک عضو از اعضا هفتگانه که چنانکه
 ظاهر میشود از بعضی از کلمات که بعد از گفتن هفت مرتبه لیتک داعی الله
 میگوید ان کان لیتک بدین عند استغاثتک و لیتک عند استغاثتک
 فعدا جالبک فلیک و سمع و بصیر و رای و هوای هر که خواند از تراب
 و فاعل تغائه و تو زبان من و فاعل استغاثتک و تو پس بجهت اجابت
 نمودن اولی من و کوش من و چشم من و دای من و هوای من یعنی قلب من انجا
 تو را نمود بجهت و دوست داشتن تو و کوش کرد فرمایش تو را و اجابت نمودن
 و میل و هوای من باینکه هوای من با تو است و من لان باینکه بزارد تو
 شد و زبان من لان باینکه سلام بتو عرض میکند وجهه دوقم باینکه لیتک
 هفتگانه هفت اجابت است باینست هفتگانه که از انجمن طاعت شده او
 آنها در مکه معظمه بودند که از او در حاکم و انجمن خطبه با کمال فصاحت
 و بلاغت در مسجد الحرام و در جمیع امان انشا فرمود پس از ان استغاثت طلب
 یار نمود و عز و شو من کان بایده امه جت منیا و موطناعی اعطاء الله نفسه
 فلیرحل فایرحل مصیبا انشاء الله یعنی هر کس جان خود را در دله ماهله
 میکند و بفرزند امهیا نموده بکفایت و در کارش باینست کوچ و حرکت
 نماید از آنکه به درستی من و تو صبح و حرکت و کوچ خواهیم نمود و دیم آنها
 در خارج مکه معظمه بود و قبلی که صبح همان روز از مکه معظمه بر آمد چنان

اولا بلیک گفتن بر او و آنچه خوانده ما را بگو و بگو یا خدا و یا هفت
 مرتبه گفتن لیتک پس در کمال و جو چند می باشد اول ماله خطی لایان مجتهد
 نسبت ببلد و در آن کوثر چشم و قلب و از او در محبت پس در
 از این لیتکهای هفتگانه اجابت است از یک عضو از اعضا هفتگانه که چنانکه
 ظاهر میشود از بعضی از کلمات که بعد از گفتن هفت مرتبه لیتک داعی الله
 میگوید ان کان لیتک بدین عند استغاثتک و لیتک عند استغاثتک
 فعدا جالبک فلیک و سمع و بصیر و رای و هوای هر که خواند از تراب
 و فاعل تغائه و تو زبان من و فاعل استغاثتک و تو پس بجهت اجابت
 نمودن اولی من و کوش من و چشم من و دای من و هوای من یعنی قلب من انجا
 تو را نمود بجهت و دوست داشتن تو و کوش کرد فرمایش تو را و اجابت نمودن
 و میل و هوای من باینکه هوای من با تو است و من لان باینکه بزارد تو
 شد و زبان من لان باینکه سلام بتو عرض میکند وجهه دوقم باینکه لیتک
 هفتگانه هفت اجابت است باینست هفتگانه که از انجمن طاعت شده او
 آنها در مکه معظمه بودند که از او در حاکم و انجمن خطبه با کمال فصاحت
 و بلاغت در مسجد الحرام و در جمیع امان انشا فرمود پس از ان استغاثت طلب
 یار نمود و عز و شو من کان بایده امه جت منیا و موطناعی اعطاء الله نفسه
 فلیرحل فایرحل مصیبا انشاء الله یعنی هر کس جان خود را در دله ماهله
 میکند و بفرزند امهیا نموده بکفایت و در کارش باینست کوچ و حرکت
 نماید از آنکه به درستی من و تو صبح و حرکت و کوچ خواهیم نمود و دیم آنها
 در خارج مکه معظمه بود و قبلی که صبح همان روز از مکه معظمه بر آمد چنان

عن ابي هاشم

قال له هذا الحسين بن علي بن ابي طالب يدعوك وما لك من رسول الله صلى الله عليه وآله
 كنهنا بينت حسين بن علي بن ابي طالب يدعوك وما لك من رسول الله صلى الله عليه وآله
 اليه واجوبك والله ما خرج من الكوفة الا كراهية ان يدخلها
 الحسين وانا فيها والله ما امان اراه ولا يزل في عبيد الله شيئا
 وفي ايها الله لا تلاقون كره وكنت بخدا سوكتك لا كوفي من نياتك
 مكر ابنيك خضر وجهه مكره وناخوش داشتن اينكه مبادي خضر حسين
 دارد كوفي شود من هم در اینجا باشم بخدا سوكتك بيل دارم كه ندا و انيم
 و ندا و بدين من قالاه الرسول فاجبه بين رسول خضر امده و واقعه
 خبر داد فقال الحسين خضر دخل عليك و سلم و جلس ثم دعا الى
 الخمر و معقه فاعاد اليه عبيد الله بن الحنفية فقال لا يستقيم
 مما دعاك اليه في خضر خودش بر خودش و شريف و ما مل و شدني
 من هو و نشست بعد از آن خواند و ندا ببنيك همراه و بيايد عبيد الله بر
 همان خود و ساقرا اعاده نمود و خضر و طبع عفو عوا و انچه و اذيتو
 و ميخواند ثم قال له الحسين ايها الرجل انك مدين خايط و الله
 اخذنا انما صانع ان لم تدب الى الله تبارك و تعالي في ساعتك
 هذا فقتل و يكون جدك شقيقك بين يدك الله تبارك و تعالي
 پس از آن خضر حسين بر سر خود بر سر درسته كه هسته و كناه كار و خطا
 كار و بدين درسته خدا تبارك و تعالي ميكنند و اذيتو و انچه عامل و هسته اكو
 چنانچه در و همين علي بسوخته و نديدار و فتعالي تو بوزار كش نكته نامر الا
 نماز و جدم شقيق تو باش و خداوند تبارك و تعالي فقال باين رسول الله

باب هاشم

والله لو نصرنا لكنت اول مقول بين يدك ولكن هذا قسم
 اليك فوالله ما و كنهه قط و انا اقوم شيئا لا بلغة ولا ان احد
 الا تجوز علي قد و لك تحذره في امر من بان اعتد عرصه
 يا بن رسول الله بخدا سوكتك هم كراهه و خضر و يار و نواهم اول كشد و
 مقتول و بيشتر و تو من خواهم تو ولكن اين سبب ما بدي كه سوكتك
 بخدا كه سوار نشد ام تو ابد و حاله كه ضد كره باشم چيز و امكر
 و سبب ام تو و كسي خود را بمن بنموده مكر بدي با و غايشد ام پس قول
 و ما بشد و ندا فاعترضه عنه الحسين و وجهه ثم قال لا حاجة لنا فيه
 ولا فخر به و ما كنت لم تحذره المصلي عصى لك ولكن فلا لنا ولا
 علي فانه من سمع و اعيتنا اهل البيت ثم لم يجيبنا كتب الله علي
 وجهه في نار جهنم پس خضر از اسماع كاه و بر شمشير و و ميكند
 خود را از تو مكر و ايد و مرفود كه نه حاجت بخودت دارم و نه با سبب تو
 من از كساي كه كراهان و ايد و خود را و ايد و نايم و لكن تو از اينجا فرار نما
 كه نه با ما باش و نه بر ما زير ايد و درسته كسيكه نشو و صداست شما اهل
 و اياك بكند خدا تبارك و تعالي اذ به و خود داخل اش جهنم ميروايد پس را
 خضر از تو و بر خواسته خضر مبارك خود من احب هر تو و از بر كاه
 بعد از آن چنان پشيمان و خداوند بدي كه روح از بدنش مفارقت ايد و
 استغاث و ميخواند فقال له خضر ما دمت حيا ثم قد بين خايط و كثر
 حسين حين يطلب بدل صري على اهل الصلوة و التقوى عدا
 يقول في القصر قولا اتروكنا و ترمع بالقران و لو انا و اسير يقسم

عنوا هفتم

لَيْتَ كَرَامَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ ابْنِ الْمُصْطَفَى نَفْسِهِ فَيَذَاهُ تَوَلَّى يَوْمَ قُدَّحٍ
بِإِطْلَاقٍ فَلَوْ قَالُوا التَّلَافُوتُ فَلَيْتَ حَيٍّ لَمْ يَأْتِ يَوْمَ فَلَيْتَ بِإِطْلَاقٍ
فَقَدْ نَارُ وَاصْرُ أَحْسِنَا وَجَابِ الْأَخْرُوفِ إِلَى التَّفَاقُ حَاصِلٌ
أَنَّهُ كَيْفَ قَدْ هَضَرَ بَرَاءً مِنْ هَسْتِ مَا ذَا مَيْكَةً زَنْدَه هَسْتِمْ كَمَا بَرِئَ كُلُّ وَاسِيَةٍ
مَنْ تَرَكْدَا وَقَدْ تَكْرَضُ حُسَيْنٍ أَوْ مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
وَقَالُوا وَقَدْ تَكْرَضُ حُسَيْنٍ أَوْ مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
أَزْمَانًا وَكَرَجَانِجِي حَيَّانِ حُودُكُمَا مَوَاسِطِ اسْمِ يَوْمَ هَلْ لَيْتَ مَيْكَةً بَكْرَامِ
بَعْدَ قِيَامَتِ بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
وَذَاعَ كَهْفٌ وَدَفْعٌ وَكَرَجَانِجِي مَيْكَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
أَمْ تَوْصِيَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
وَتَضَرُّعٌ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
اسْتِظْ بَا وَطَلَبِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
أَوْ بَا طَلَبِيَّةً فَرَارَةً وَجَبِيلَهُ هَلَامَ تَوَدُّدِ رَهْمَتِ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
وَكَيْفَ مَنَزَلِ مَيْكَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
مِنْ طَعَامِ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
بْنِ الْقِيَامَةِ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
مِثْلًا مَنَاجِيَّةً حَتَّى كَمَا تَمَازِلُ رُؤْيَا الْجَمْرِ بَعِيْهَتَا كَمَا بَاهِمَ نَفْسِهِ
مَسْغُولٌ طَعَامُ وَدُنْ بُوْهُ كَرَمٌ وَرُؤْيَا لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
مَعْرُوفَةً دَاخِلَتْ وَكَفَتْ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
مَزَامِيكُ تَوْفِيَّةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً

نابج هفتم

الْحَجَّ دِدْ سَتَشْ بُوْدِ وَجِيْنَامِ تَهْوَسَا كَمَا مَانَدِهِمْ كَوْنَا بِأَلَا سَمِئَ مَرْحُومَةٍ
بُوْدِ قَالَتْ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
إِلَيْكَ أَيْنَ رُؤْيَا لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
كَلَامَهُ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
كَفَتْ سَجَانِ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
بَعْدَ خِلَافَتِهِ بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
بُوْدِ قَالَتْ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
بَعِيْطَا طَوْرٍ وَتَوَلَّى وَمَنَاعِيَّةً وَجَمَلٌ إِلَى الْحُسَيْنِ بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ
بِحَجَّةٍ مَحْضَرَةٍ مَشْرِطٌ بَعْدَ تَوَقُّفٍ مَرَّجَةً تَوَدُّدِ خَالِكَةٍ كَمَا شَامَا بُوْدِ
وَدُوْشٍ مَبْدُودٍ حَسْبُ دَاوَمٍ تَوَكَّدِ وَبَارُ وَمَنَاعٍ وَبَارُ وَبَارُ وَبَارُ
حُسَيْنٍ بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
أَنْ يُصْبِيَا لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
إِلَى أَهْلِهَا قَامَا مَنَاجِيَّةً وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْ وَوَدَّعَتْ خَالِكَةً لِيَا رَحْمَةً
أَنْ تَذَكَّرَ فِي الْقِيَامَةِ عَيْدِ جَدِّ الْحُسَيْنِ بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ
طَلَاقِ دَاوَمٍ تَوَدُّدِ قَوْمٍ وَاقْرَأْ بِحُودِ نِيَا كَمَا مَنَاجِيَّةً دَاوَمٍ
بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
ذَانَا بِيَكَةً دَوْحٍ زَاوَدَا مَكْنَانِ وَبَارُ وَبَارُ وَبَارُ
وَيَا بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً لِيَا رَحْمَةً
الزَّنَ أَرْجَا حُسَيْنٍ بَرَاءً مِنْ تَضَرُّعٍ لِيَا رَحْمَةً

عنوا هفتم

بنو ضيب عود ومن ان قوم سلة مينايم كه دودوز قباية نوز جلد حضرت
مزايا د عوده و غرامش نكته تم قال لا تخافوا من احد منكم ان يتبعكم الا
فهو اخر العهد الي ساحتكم حديثا انا عرفنا البحر فتح الله علينا
فاصبنا غنائم فقال لنا سلمان رضي الله عنه افرحتم بما فتح الله لكم
واصبتم من الغنائم قلنا نعم فقال يا ابا بكر سيدنا اياك محمد
صلى الله عليه وآله لو كنوا القدر ما بيننا لكم معاينة اصبتكم اليوم
من الغنائم فاما انا فاستودعكم الله بعد ان باعنا خود كنه هر كه
ميل دادان شما با من بايد ولا اين طراي اخر عهد او شما حديث خبر هم كه
بجفتي همتا مبر كه در يك بحر فرخ نمودم و غنيمتها سديد چنانسانا
ما فرمود ايام و فرزندك شد بلكه فرخ بشما و داد و غنيمتها سديد
عرض كردم بفرموده ملك كدول بنويدي سيد جوانان ال محمد و بعد
او مشغول جنگ شد پس شايه شما زياد تر باشد ان شاء الله و كذا باني
رسيد ابد اما من پس شما را و ذاع كفته و بخدا ميسرنا قبولان در عهد اخير
تو ناله در رفيعه شهد استبضا جهارم طلب ياره انحصار توفيق شايه
مكوب سكو غيا و اشرا اهل بصره و تورد سول انحصار بوزدين و مكوب
با سببار بوزيم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي الى اشرا الصبر
و وجوهها الي اذ عوكم الى الله و الى نبيهم و ان الشفة قد اميت
فان يحبوا و عوكم و قطبوا اميرها همد كه سبيل الرضا و السلام و حال
مضمون انك اين نامه از حسين بن علي امير اشرا و قطب اشرا و بعد رسيد
من منجوان شما را بگو خدا و رسول خدا و بعد رسيد بنسبه پيغمبر ز مينا و نه

باب دهم

و اما الله پس اگر چنانچه اخبار ما يكد عوف مزا و طاعة كيه حكم مزا هدا
ميكيم شايه كه رشا و سداد و السلام و زمانه كه مكوب و سبب رسيد
اين ان سيد بن زيد بن مسعود جمع نمودار قبيله هم و بين محطيه و بين سعد
و خطبه مدني انها انشا نمود و انها اسو عظم و صيحه زاد و ان خطبه فخر
خطبه شرا بن بوي هذا الحسين بن علي بن رسول الله و ذوالشرف و الا
و انك ايا الا قبيله و فضل الا بوصف و علم لا يثرب و وجبت الله الحجة
و بلغت بالو عظمه فقد تحلمه و نوبنا يوم الجمل فاعسوا لها بصيرة
اين رسول الله حاصلا انك اين سيد حسين بن علي بن رسول الله و
شرا امير و انك مستقيم باي و فضل است كه بوصف ايد و علم ايد
كه طايه دارد و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
بمزمون پيغمبر شرا و دينا و جمل و جمل شده ايد كذا هاك و ايسر و سبب و سبب
نمايد و اساخ انك ايا ربه نصر و ناز بن رسول الله پس هم جانب
كه ندغام شد نك بخدا انحصار و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
زاد بن عبد الرحمن و خبر شهد انحصار باين الى استبضا پيغم طليانك رسيد
او بودا اشرا و كوه كه اسيد دار بومنا بقلانها باهيكوب سبب الله
الرحمن الرحيم من الحسين بن علي الى سليمان بن ضره و المسيرين
حجة و رفاعة بن شاذ و عبد الله بن ذال و جماعة المؤمنين ما
بعد هذا علمهم ان رسول الله قال في جوتي من راي سلطانا لها
مستحلا لحرهم الله لا كذا العهد الله محمدا السيرة رسول الله بعد
في عباد الله بالانيم و العبدان هم لم يعين بقول ولا قول كما جفتها

عنوان هفتم

مَوْثِقًا وَهَرَبًا أَنَّهُ انْجَامِ اسْمُ جَدِّكَ وَدَرْجَتِهِ وَتَشْدِيدِ تَأْوِيلِ
عَصْرٍ وَدَوَقِ عَصْرِ خَصْرٍ امْرُوزِ مَهْجَا كَوْجِ بَاشْتَدِيسِ مَهْشَا
شَدِيدِ مَهْشَا دَرْجَتِ امْرُوزِ جَوَادَانِ دَافَا مَعْصَرِ اَكْهَنْ خَصْرَانِ دَلَالَا
بَاقِ مَجَالِ افْتِدَا بَعْدَانِ سَلَمِ رُوكِ بَانَهَا بَعْدَانِ جَدِّكَ امْرُوزِ دَكَارِ
فَرَسِ اِيَهَا النَّاسِ فَاكْهَمُ اَنْ تَقُوَ اللّٰهُ وَتَعْرِضَ الْخَوَ لَا هَلْ يَكُنْ
اَرْضُ لِي عَنْكُمْ وَتَحْنُ اَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ اَوْ لِي يُولَا بِيَهَذَا الْاَمْرِ عَلَيْكُمْ
فِي هَؤُلَاءِ الْمَذْمُومَاتِ لَتَقِيَهُمْ وَالشَّيْرَ مِنْكُمْ بِالْحَوِ وَالْعَدَا
وَإِنْ آتَيْتُمْ اِلَّا الْاَكْرَهَةَ لَنَا وَالْجَهْلَ بِحَقِّنا وَكَانَ رَأْيُكُمْ اَلَا اَنْ
عَيَّرُوا النَّبِيَّ بِرُكْبَتِكُمْ وَقَدْ مَنَعْتُمْ عَلَيَّ بِرُسُلِكُمْ اَرْضَكُمْ عَنْكُمْ خَلِ
مَعْنَى اَنْكَامِ يَدِمْ بَيْنَ مُحَقِّقَاتِ كِرْجَانِ بِرِ هَيْدَارِ خَلَا وَاَهْلَ خَصْرَانِ
خَذَا اِنْ شَا خَوْشَوْتِ خَوَاهِدْ شَدُوْا اَيْمِ اَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ اَوْ لَا اَيْمِ يُولَا
اِنْ اَمْ خَلَا فَاَنْ اَيْسَا لَكَ اَدْعَا مِيَكُنْ جِيَهْرُ اَكْرَهَةَ اِنْ اَهْلَا دَرُوْ
حَقِّ بَسِيْدِ وَرَفَا مِيَكُنْ دَرْمَا شَا اَبْجُوْ وَتَعْدُ وَاَكْرَهَةَ اَبْجُوْ بَارُوْ
دَاسْتِيْدِ كَرَاهَتِ بَكْرَا وَاَهْلِ شَدِيدِ بِيَجُوْ مَا وَكَا شَا اَلَا اِنْ غَيْرَ اَنْ
كَرْدَنَامِ خُودَنَانِ نُوْشَدِ بُوِيْدِ وِ سُوْطَاهُ شَا اَفْتِدَا بَوْمِ بِيَكُنْ
صَوْرُ مَنْ اَزَا اَبْجُوْ مِيَكُنْ دَرْمَا وَنِخَالِ شَا مَنْضَرِ مَشِيُوْ قَالَ اَلْحَسْرَةُ اَنَا
مَا اَنْدَرِيْ هَذَا اَلْكُتْبُ وَالْاَرْشَالُ اَلْاَنْ تَدَكُرُ بِيْ حُرُوْدِ كَفْتِ مِنْ مَجْدَا
فَتَمِ اَزَا بِنَامِ هَا وِ سُوْطَاهُ اَكْرَهَةَ مِيَكُنْ دَرْمَا اَبْجُوْ بَارُوْ اَبْجُوْ بَارُوْ
خُودِ مَوْدِ كَرِيْ اَوِيْدَانِ دُوْ خُوْرِيْ جِيَهْرُ كَرَاهَتِ هَا اَيْسَا اَزَا اَهْلَا اَبْجُوْ
دَلَا وِ دَلَا خُوْرِيْ جِيَهْرُ مَلُوْ بَرِ سَلَا اَهْلِ كُوْدِ وِ مَجْدَا اَهْلَا اَبْجُوْ بَارُوْ

باب هفتم

حَرْفًا لَمْ اَحْزَنْ لَسْتَا مِنْ هَؤُلَاءِ اَلَّذِيْنَ كَتَبُوا اِلَيْكَ وَقَدْ اَمَرْنَا اَنَا
اِذَا اَلَيْسَا لَكَ اَلْمَا رُوكَ حَتَّى تَقْلَعَ بِكَ اَلْكُوفَةَ عَلَيَّ عِبْدِ اللّٰهِ اَبْنِ زِيَادِ
بِيُوْجَا اَبْجُوْ خَصْرُ عَضْ غُودِ مَا بِيَسْتِيْمُ اِذَا اَنْكَسَا لَكَ مَجْدِ مَشُوْ عَرَضِيْهُ خُوْدِ
اَنْدُوْ بِرِ مَجْدِ مَشُوْ مَا مَوْشَدِ اَبْجُوْ بَانِيَكِ مَوْشَدِ بَا تُوْمَلَا فَاَنْ مَنَّا اَيْمِ اَنْ بُوْ
مَفَارِقِ نَكِيْمِ نَا تُوْ اَيْكُوْ بَرِ صَا اَيْمِ نَزْدِ عِبْدِ اللّٰهِ بِنِ زِيَادِ قَالَ اَلْحَسْرَةُ
اَلْمَوْتُ اَذْنُ اِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ عَصْرُ خُودِ مَوْشَدِ بَا تُوْمَلَا بَرِيَكْتِ اَنْدُوْ
فَوَجِ اَبْجُوْ مَطْلَبِ مَجْدِ مَشُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ خَصْرُ اَزَا بَرِ سَعْدِ شَبِيْشِ مَجْدِ مَشُوْ
كَحْصِ حَسْبِ اَبْجُوْ رُوكِ نَزْدِ مَوْشَدِ اَبْجُوْ اَنْدُوْ دَارِ كَرِ بَا تُوْمَلَا مَجْدِ مَشُوْ
اَشْبِيْ اَبْجُوْ شَكْرُ اَبْجُوْ مَطْلَبِ مَجْدِ مَشُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ خَصْرُ اَزَا بَرِ سَعْدِ شَبِيْشِ مَجْدِ مَشُوْ
وَحْصِ حَسْبِ اَبْجُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ خَصْرُ اَزَا بَرِ سَعْدِ شَبِيْشِ مَجْدِ مَشُوْ
حَصْرُ حَسْبِ اَبْجُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ خَصْرُ اَزَا بَرِ سَعْدِ شَبِيْشِ مَجْدِ مَشُوْ
جَبَلِ مَجْدِ اَبْجُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ خَصْرُ اَزَا بَرِ سَعْدِ شَبِيْشِ مَجْدِ مَشُوْ
دُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ خَصْرُ اَزَا بَرِ سَعْدِ شَبِيْشِ مَجْدِ مَشُوْ
يَا بِنِ سَعْدِ مَا تَقِيْ اللّٰهُ اَللّٰهُ اَلْبَرُّ مَعَاذُكَ اَنْفَا لَلّٰهُ وَاَنَا اَبْنُ مَنْ عَلَيْهِ
ذَهْوُ لَوَا اَلْقَوْمُ وَكُنْ مَعَاذُكَ اَقْرَبُ اِلَيْكَ اَللّٰهُ اَبْجُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ
سَعْدِ اَيَا مَجْدِ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ
وَاَلَا اَنْكَ مِيَكُنْ دَرْمَا اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ
بَانِ بُوْدِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ بَرِ Bَرِ
اَنْ اَبْجُوْ بَانِيَا اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ
لَكَ اَبْجُوْ بَانِيَا مِيَكُنْ خَا اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ
اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ اَبْجُوْ

عنوان هفتم

میتهم از اینکه گفته شود ملائکه من فقال الحسن ما أنا أخلفك
 خیر اینها من مالک یا یحیی خضر فرمود من اموال خود را بخانه
 از آنها عوض دهم فقال له عیال ما خان علیه ای اخیل چون گفت من
 در کوفه عیال دارم میتهم بانها صد برسانند بعد از آن خضر کشتا
 شد و هیچ جواب نداد و بجهانم خود را بجهت خود و میفرستد مالک
 در حاکم الله عاجل و لا اعقرک یوم حشرک قال الله ای لا رجوع ان
 لا تأکل من برأی العراقل لا یبیرا یعنی چه باعث شد ترا خوار و دد دنیا
 بکشد و در خضر زانم بخت سو کند بخدا که بخت تو امیدوارم که آن
 کند عز از میل که مکران که عمر او در استهلاک و فوایش انحصار گفت
 فاشهر کفایه عن الیرحوض کذب کفایه میثو استصفا هضم طلبه
 یار و خضر انحصار تو هکتا میگرد که بلا خاص کرده بودند و او رسید
 بود و سوارها و پیاده ها بسیار فرود آمد و فرود آمد و او را ب
 در حال جدیدی مظاهر شد خضر حسین امده و عرض کرد یابن رسول الله
 هیهنا نحن من سجد بالقریبا ناذن فی بالمصبر الیهیم فادعوه الی
 نصرک قصه الله ان یکفرهم عنک یعنی ای یار من در اینجا و در این
 قیله هست از پی اسدا یا اذن میباید که بروم بجانب آنها و بخوانم آنها را و در
 تمام بخت یار تو شایده خدا بیعتا که سبیل نهادی و فریاد از شما را بشنود
 قال قد اذینک لک خضر فرمود اذن دارم پس چید و اشتهای شب سو
 اشیاء و ناها دارد شد و شناختند و اگر از قیله بی امید میشد
 فقال و ما حاجک عینا عرض کردند چه میخواهی از ما فقال لے قد اتکم

ناید هفتم

میتهم از اینکه گفته شود ملائکه من فقال الحسن ما أنا أخلفك
 خیر اینها من مالک یا یحیی خضر فرمود من اموال خود را بخانه
 از آنها عوض دهم فقال له عیال ما خان علیه ای اخیل چون گفت من
 در کوفه عیال دارم میتهم بانها صد برسانند بعد از آن خضر کشتا
 شد و هیچ جواب نداد و بجهانم خود را بجهت خود و میفرستد مالک
 در حاکم الله عاجل و لا اعقرک یوم حشرک قال الله ای لا رجوع ان
 لا تأکل من برأی العراقل لا یبیرا یعنی چه باعث شد ترا خوار و دد دنیا
 بکشد و در خضر زانم بخت سو کند بخدا که بخت تو امیدوارم که آن
 کند عز از میل که مکران که عمر او در استهلاک و فوایش انحصار گفت
 فاشهر کفایه عن الیرحوض کذب کفایه میثو استصفا هضم طلبه
 یار و خضر انحصار تو هکتا میگرد که بلا خاص کرده بودند و او رسید
 بود و سوارها و پیاده ها بسیار فرود آمد و فرود آمد و او را ب
 در حال جدیدی مظاهر شد خضر حسین امده و عرض کرد یابن رسول الله
 هیهنا نحن من سجد بالقریبا ناذن فی بالمصبر الیهیم فادعوه الی
 نصرک قصه الله ان یکفرهم عنک یعنی ای یار من در اینجا و در این
 قیله هست از پی اسدا یا اذن میباید که بروم بجانب آنها و بخوانم آنها را و در
 تمام بخت یار تو شایده خدا بیعتا که سبیل نهادی و فریاد از شما را بشنود
 قال قد اذینک لک خضر فرمود اذن دارم پس چید و اشتهای شب سو
 اشیاء و ناها دارد شد و شناختند و اگر از قیله بی امید میشد
 فقال و ما حاجک عینا عرض کردند چه میخواهی از ما فقال لے قد اتکم

عنوان هفتم

كَانَتْ لَيْتَ عَرَفَاتٍ بِأَسَلٍ يَعْنِي بِحَقِّقُوا اسْتَنْدُوا لَمَّا كَانُوا غُرُشْدَ
 وَبِكُلِّ كِبَرٍ تَأْتِي وَبِهِ تَهْتَكُ دَسَاوَانِ مَالَةٍ كَسَكْتُ خَوْرَنِي أَنْ بَكِ
 بِه دَرْتِ مَنِّ شَجَاعٍ قَوَّ وَجَنَكِ كَسَدَ وَكُوَاكِمِ شَيْخِ هَسَمِ الْفَتَا وَ
 كَرْدَمِ بَاشِجَا حَتَّى شَرَّحَانِ دِكُو مَبَادِرْتِ نَمُودَن تَا مَجْعِ شَدَن دَا زَا هِنَا
 نَوَدَن مَرُومِي هَاشَدَن لَكِ بِيَا يَنَدِ بَحْدَ تَلْخَصَرُ كَرْدَا خَالِ مَرُكَوَا هَتَلِ
 خَبَرِ زَا بَعِيْنِ سَعْدِ نَشَا وَهَمِ كَرَا وَاحِ خَو كَدَا وَزَا نَفْسِيَا مِيلَدِ كُو
 خَو خَوَانَدِ چَهَا نَفْسِ سَوَا دَا بَا وَنَفْسُ مَعْرُودِ وَبَطْنِ مَقِيلِدِ بِيَا سَفَرِ سِنَا
 بِيَا مَوْجِبِ سَا دَا دَا كَرْدِ بُونَدِ وَبَطْنِ لَشَكْرِ حَضْرَتِ حَبِيبِ مَدَدِ دَا شَا
 شَكِ نَا كَهَانِ لَشَكْرِ بِنِ سَعْدِ بَا اِنْهَا مُقَابِلِ اَمْتَادِ وَكُنَا نَهْرُ فَرَاتِ
 بِبَا اِنْهَا وَ لَشَكْرِ حَضْرَتِ حَبِيبِ مَشَا كَمِي مَانَدِ بُو كِه دَا هَمِ دَا فَا دَا وَجَنَكِ
 قَالِ شَدِيدِ سِنَا اِنْهَا وَاقْتَدِ وَجَبِيْلِ بِنِ مَظَاهِرِ اَزْ دَقِ صِيحِ كِيْمِي
 فَرْ مَوَا بِيَا بَرِ قَوْمِيَا مَوِجِ عَا وَ لَشَكْرِ تَوَا مَدَسْتِ بَرَا وَ بَرِ كَرْدِ
 لَكِ دَا غَيْرِ تَوْ شَقَا وَ كَسَدِ دَرِ حَوْمِ بَا بَا وَ مَنَاعِ نَمُودَن دَا زَا كِشَرِ
 وَ طَافِيَهْ بِيَا سَدَا نَسْتَن دَا يَكِ قُوَّةِ وَ طَافِيَهْ عَطَا وَ مَتِ بَا عَوَا شَقِيَا بَا
 اِنْهَا بِيَا بِنِ بَرِ وَ بِيَا تَهْتَكُ دَسَاوَانِ مَالَةٍ كَسَكْتُ خَوْرَنِي أَنْ بَكِ
 اَهْلِ مَقِيلِدِ دَهْمَانِ شَبَحْلَكِ كَرْدَن دَا زَا قَسِ بِيَا كِه مَبَادِرْتِ بِنِ سَعْدِ اِنْهَا
 شُجُونِ زَنْدِ وَجَبِيْلِ مَظَاهِرِ تَهَا بِيَا بِنِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشُّهَدَا مَرَا جَعْدِ
 وَاقْعِ زَا بَحْدَ مَشْرِعِ عَرَضِ كَرْدِ حَضْرَتِ مَوْلا حَوْلِ وَاقْعِ اَلْاَبَالِ
 اَلْعَلِيَّ الْعَظِيمِ وَ بِنِ اَحْوَا سَتَضَانِ اَمْتَحَرُ كُو وَ بِحَقِّقُوا مَيَا بُو كَشْتِ
 سَعْدَانِ اَزْ نَاصِرِ دَا وَ دَا اَسْتَن كِه دِيَكِرِ كِه بِنِ كِه بَا وَ يَكُنَا يَدِ قَبِيْلِ

بابی ہست

جہا کہ بر علیہ کر د و نصرت یافتن بر اعدا باشد انو قضا شد
مختص و خاص شد تکلیف انجا بجہاد کہ مخصوص بخود انست و نہ کہ عینا
باشد از جہا و قال بایکشد شد پیر از انجیح و در و احتیاج خود را بانها
حیث ہمد کہ دیگر از بڑا و ناصر بدین و بد در سے تکلیف بجہاد کہ بڑا
نصر و احسان علیہ بر خصم باشد ب تحقیق برداشتن شد و بد در سے تکلیف
بدین بڑا ایما بجہاد کہ دین بر بخو مجتبہ خواندن در حال کدول
شکستہ و منقطع الرحا ہو و بانها فرمودہ قد نزل من الایمان ترون
و ان الدنيا قد تغيرت و آدم و معرفتھا الخ یعنی بد در سے کہ نازل
شد از امور و واقعاتی کہ بدین و ب تحقیق نیا تغییر یافتہ و معرفت
او بد در سے کہ نا احوال و ایش اشور و خاصا ضمون الیک کہ دیگر بیکر ایک
بر این بایہ نماند از طلب نصرت یا از احکام بلکہ ب تحقیق مایوس شدہ ام
از ناکامی نصرت کردن مرکز او ب تحقیق ہم مرکز را انحلال و بیا و گذار
دیگر تکلیف جہاد با من بڑا استظہار و علیہ بر اعدا نداد و بد و ب تحقیق
مقدور ہو و خود ایشا و با من بیعت نمایند بکشد شد و ہر کہ در
نذار د با من مشرقتا د بایست در انبیش مزاحبت نماید زیرا کہ بقیہ قصد
دیگر بغیر از کشتن من نماند پس اصحا انجنا ہر یک متکلم شد بکلام
عجیبہ بقضیل انہا ناز کہ میکنیم در غرض ایشا و بیعت نمودند و ایشا
دعوی بر کشتن شد و جب ہیسم ایشا کہ تلبہ ہفت گانہ را کہ از
خضر فرستاد کہ از بڑا مو خاصہ ستغاثہ نموہ و کسی فرایہ کو سید

عنوان هفتم

پس اولاً استغفار فرمود باینکه سبب نماند همة اهل و عیال و اصحاب او را
و قبول نکردند منتهی در قیام استغاثه نمود باینکه بر زبان و چنان آب
طلب نمود و فرمود این کلمات علیهم جنات او انهم لن یغفروا لکم یعنی
به درستی که از برای آنها کار و بار و ادب نیست یا اینکه فرمود که به درستی
آنها که با شما جنات نخواهند کرد با ذاب نه دادند استغاثه سیم طلب
ابن جو بطلب بر خوار خود اول فرمود استغاثه الی الرضیع یعنی بیاید
سبب نماند این طفل را بخوار استغاثه چهارم از همه لشکر بود که خیام و
را غارت نکنند که بجان یا شیفته الی ای سبب خطا بانموده و نمود
و فرمود استغاثه بقیه و اثر گوهر می یعنی جان من مظلوم را قصد شما
و از غارت حرمهایم دست بردارید استغاثه پنجم بر زبان بود که خیا اهل
عصمت را غارت نکنند بلکه استغاثه فرمود باینکه یک ساعت از اهل همد
و غارت نمانند چنانکه فرمود خلیف لکم عن ساعة من اهل همد و انکلهین
یک ساعت از عمر من باین زمانه افلا او ذاعین همد بدهید استغاثه ششم
و قیام کرد و بین افاده بوسیدند که هم میگوید علی بن ابی طالب و حمزه و من
میر یعنی اتر با وید تا بگویم تا خیام را با اهل حرم پس از احوال استغاثه
و فرمود یای بن الحوشن انت الی اهل بیت علی علیه السلام و فرمود
الحوشن تو اتر علی علیه السلام که اهل بیت مرا بگویند استغاثه هفتم و از حمزه
آخرین انحصار بود که قطره ای طلب نمود و سر خود را از آن جدا نمود و
درین استغاثه ها هفتگانه از سر و کمر خود نداشتند و قد رقتا است که بعد
ان استغاثه ها و استغاثه لیکن بگویند تا برسند و باغاثه و نصر

۱۲ اما فرمود که این
بسیار است از آن
که بقیه که از برای
ایستادند و این
نماند پس از آن
و نماند که باینکه
خود را باینکه
و او را سبب نماند
و فرمود

استغاثه بود و ما
که باین استغاثه

انحصار

باب دهم

انحصار باینکه لای و قیام لیکن گفتند ملا فطه نماند از احوال و
چهارم و غیله چه قدر موش ایو می چهارم و ان اینست که لیکن هفت
هفتگانه استغاثه ها هفتگانه که از سر و کمر خود نداشتند از برای احوال
غیر خود و محمد بن محمد و از او اعثا نکردن آنها و احوال و احوال
و کوبه و مصیبت بود که انحصار خاصه از احوال بخوارند و این استغاثه ها بود
که نماند و از ابو اعیان انحصار که از برای احوال خاصه بود پس هر یک از این
استغاثه ها را و از احوال خاصه بود و این خاصه بود و محقق حاصل شد به
سبب آنها انحصار خاصه تغییر داد با وضاع مخصوص پس بگویند و انحصار
که آنها تا احوال در کوشش و کوشش استغاثه از جان میگذرد و در آن
که صد استغاثه ها بلند بگویند آنها را و ساکت شود و اجانه نماند و انحصار
را به لیکن گفتن از کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
استغاثه اول و قیام بود که لشکر طائفت را که لشکر طائفت را
خدا یعالی ملک نصرانان فرمود الی ایسر حرمین لکن انصرف لعل
الله بر یقین دنیا مقصد داشتند شهداد را احیانا نمود بعد از آن زبان بزرگ
انما حرم استغاثه کوشش و کوشش استغاثه را استغاثه را استغاثه را
غریب که داشتند بر مقام الله و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
حرم که بیکم بجان نشاء هر یک از آنها بیکم سبقت میگیرند و حاصل
از برای احوال خاصه استغاثه و قیام و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
ذکر آنها در عنوان شهداد خواهد آمد پس شما هم لیکن بگویند و انحصار
هر که مثل شهداد بدن بتو اجانه نمود و این استغاثه و این استغاثه

۱۳ اما فرمود که این
بسیار است از آن
که بقیه که از برای
ایستادند و این
نماند پس از آن
و نماند که باینکه
خود را باینکه
و او را سبب نماند
و فرمود

استغاثه بود و ما
که باین استغاثه

انحصار

عنوان هفتم

وطلیاری تو پس هر سه جوا میبهد ترا قلب من ببرد و داشتن عمل آنها
و چشم من باشد بخت بمصائبش تا آخر آنچه در دنیا رست و نعمت آن که بیک
گفتی برای این استغاثه پس مهیا باش برای استغاثه استماع و آن وقت بگو
که امر را بخت شد بدیده تو باینکه ملاخطه من و کشته کان استخار و
اضطر علی و اطفال را و سخن امر را در آغاز صلوات مبارک را استغاثه بیک
فرمود که هل من ذی بدیبت عتیا یعنی آیا کسی هست وضع کند از ما اهل
پیشانی این استغاثه حق در ماده زنها که با آنها بودند و نمودن اینکه
حرکت داده زنها پس گذشتند از اولاد و از مادران بلکه از جانشان
چنانکه در حق بعضی از آنها اعمال مذکوره شد و چنانچه تفصیل آنها
مذکور میشود و غرض از این استغاثه انشاء الله تعالی پس این استغاثه که
عجایز و پیر زنها از هم حرکت آوردن اینکه اجابت نمودن و از اسبدل کردن
تر و عزیز تر از جان خود سازا که عبارت باشد از بوجوه آنها و حکم گوشه ها
خوشن پس آیا حرکت مینماید همه زنها که زیارت نمودن او و تصور کردیم اینها
استغاثه و از نا اجابت غلام استغاثه او ذاب بیک گفت و باینکه عرض کن
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَانَ لَمْ يُجِبَكَ بَدَلِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَاللَّهِ عِنْدَ
اسْتِغَاثَتِكَ هَذَا جَابِلٌ فَلَمْ يَجِبْ لَكَ يَدِي تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ الْوَكِيلِ
جواب نداده ترا بدین من در چه استغاثه و تو زبان من و من استغاثه تو
بجقیق جواب داده تو را قلب من و من آن که بیک و بیم را که پس گوشه را که
بجقیق بلند شد صد استغاثه سیم و آن هنگامی بود که هر صحابا کشته شد
و بخوان بر نگذار آنها مانده و از خیمه ها بیرون آمدند و صد دعا میخواندند

یو یو

بارك فيهم

بزرگ قوم را بسبب خود سوار شده میگذرد بجانایست نموده که ندیدند
و بگریختن بجای نموده و گریختند و بدین پیش رو خود بدیدند و احتیاج و احتیاج
خود را بدیدند که در دوزخین افتاد و پیش رویش و اطفال با کمال اضطراب
و با کمال صدای بلند گریه و آواز میخواستند بگویند که ای خداوند که هر چه را
یرجوا ما عند الله فی اغاناثنا ایام را در سر هست که در اینجا بفرستد
ایا یار ما کند هسند که
داشت باشد و از این راه میفرستد از شنیدن صدای این استغاثه صدای
دل نخواهد بگذشت شروع کردند با له و فریاد و چنانچه صدای افغان آنها به
ختر رسید از سر و سراجته بخجانیان و فریاد و چنانچه صدای افغان آنها به
فان الکلاء اما مکن یعنی از ام نماند تا فریاد و چنانچه صدای افغان آنها به
داره که بیدیدند که گریه پیش رویشان من بعد چنانچه گریه خواهد دید که پیش این
استغاثه صدای آنها را بلند نمود و با آنحضرت علی سخن آمد و قلب مبارک نکند
شد بزم اسکان آنها بجا میفرستد و ایاهم صدامی و گریه بیک
میگویند و از آن قلب و سواجیل و کسر و گردن بیک و از آن قلب
که بربان خود گویند لبیک داعی الله و ملا حظ کند هسند این استغاثه
را و بعد از این که زمانه که امر با آنحضرت شد و مصداقش هم باو
فراموش تا اینکه ان بدت تا زین بر روی زمین گریه افغان صدای استغاثه
چهارم بلند شد و این استغاثه در خانه سید الساجدین چنان تاثر نمود
که از بس او را حرکت داد تا اینکه نشسته و فریاد و فغان و فریاد و فغان
و تکلیف حواد هم نداشت لکن هنوز صید تا اثر این استغاثه او را از جای خود

حک

عنوان هفتم

و عرش عظیم و آنچه در حول و اطراف او بود و آنچه در دنیا و نبو و آنچه در دوزخ
 او بود و آنچه در دوزخ بود و حرکت نمود و اجزای هفتاد و پنج بود و آنچه در
 آتش و هر که در او بود و همه آنچه در دوزخ بود و آنچه در دوزخ بود و آنچه در
 دنیا و صید و آنچه در عنوان شهادت او و با شاره و ذکر و مژگ و آنچه
 پس برین خلیه سخن است که من او را به بنان میزنم یا به زبان تیر میزنم
 یا بدست میزنم پس و نیز که ملاحظه کردی که از آنچه احوال تو هم افتاد
 بگویم مخلوقات و بگویند الان لبیک هفتم را بگویند یا لبیک را عی الله
 اگر چنانچه خواستند که بگویند و درین استغاثه تو به دست و پا و آنچه
 میبینی را به قلب خود و گوش خود و چشم خود و دست خود و اعضا خود
 و جان خود و ناله خود و فریاد خود و شهادت خود و فغان خود و گریه
 خود و جمیع اعضا خود و پیکرها و کلمات خود و افکار احوال خود و همه
 آنچه برین تعلق دارد و این لبیک را خواند و فرمود که فی الحقیقه ممکن
 و زمانه که محقق گشت از تو لبیک گناه هفت گناه را استغاثان هفت گناه
 و ناله خود را شنید و لبیک گفت و خود را ملاحظه انحال و این است
 باشد که به دست و بعضی هر غاثه تو را غاثه هست و هر چنانچه تو اجابت بلک
 هر لبیک را شنید که از ناله تو در پیش رو خود را ملاحظه گناه است که در
 حالان استغاثه هفت گناه هست بر آن تو که معنی و معنی نیست بر آن
 در انحال و نمیشاید از ناله استغاثه تو را خود معنی باشد یا بر ناله که گناه
 کردی به حصص حسان و لبیک گفتی و از ان لبیک که مدد کو شد و آنچه
 هم بر ناله تو میسر و تو خود را لبیک لبیک هم میگوید و از ناله غاثان هفت

باب دهم

کانه تو با غاثان که نفع دهند و اخلاص دهند از اینها لایق و بر اینها
 و اول استغاثان تو در حال احتضار و اول استغاثان تو در حال احتضار
 و ظن آنکه الفرائی و اکثرت الشان بالشان و فاعل و فاعل و فاعل
 در این کینه میگوید که کیت نکدانده و طبیعت یقین میکند که با این
 مفاد غوثی پیدا شد و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها
 استغاثه ها را تو به هر یک از طلبی تو و نصرت تو از فرزندان و خواهر
 و برادران و غیره و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها
 نفع میبخشد و فایده میدهد اما تو که لبیک گفتی استغاثه این
 دشواری که بگویند از اینها است که در انحال نزد تو حاضر شود
 فریاد و صدای آنکه او را نصرت خود طلبیده باشد و ساکن و از ارم و اینها
 اضطرار ترا بلکه لبیک گوید برای تو لبیک صدای که جان دهند و
 سریع و ناصت استغاثه تو و تو بیرون انداز و تو را لبیک
 با و سنگین معصیت در پیشگاه بطرف راست نظر میکنی و گاهی بطرف
 چپ نیز میبینی که گویا بر او از او نصرت جوئی اما تو که لبیک گفتی
 استغاثه این شهید را خدا را شاید تو به بدی او از بدی تو و خود
 نگاه کنی نه یا به بدی او از آنکه قصص میکند ترا یا به بدی خدا و اینها
 که با روح الامین تقدیر میکند ترا برای اینکه بگوید از دست تو دیگر
 نظر کنی بطرف راست و چپ استغاثه تو استغاثه تو از عطش اکبر است
 و که مقدار و پنجاه هزار سال است که در همه اینها افتاد و اینها و اینها
 بالا که اینها بدین که در ان روز فریاد میسر نیست اما تو که لبیک گفتی

عنوان هفتم

یا کبریا اش علیها و بر بخاشن بر علی حله و چون یا کبریا علیها و سببه
 نار نیست مستقلا و بر پشت مبارک او مستقلا و بر قلب مبارکش علی
 حله و بر جگرش برین علی حله و از خصوصیت او در بر خصوصیت آنکه
 بحقیق سلام بر هر چه از بدن اظهر او هم بچند واقع میشود مثلا در
 سلام بر مظهر او که گفته میشود السلام علی الراس المرفوع یعنی
 سلام باد بر سر بلند شده بالا که گفته سلام بر سر موصو
 و که گفته میشود سلام بر سر مقطوع یعنی از بدن جدا شده و که
 گفته میشود سلام بر سر موضوع یعنی پیش رو نهاده شده یا کبریا غارت شده
 و در سلام بر حجر و کعبه مبارک که گفته میشود سلام بر حجر مخور و که
 سلام بر حجر مخرور و در سلام بر جسد که سلام داده میشود بر جسد ترب
 یعنی خاکی او و که سلام بر جسد حنیب یعنی بخون خنثا شده و که سلام
 داده میشود بر جسد سلیب یعنی بر بزرگتران و غارت شده و که سلام
 داده میشود بر جسد مخرج و مطرح یعنی بدن خرم دارد در میان افاده
 و که سلام داده میشود بر جسد مقطع یعنی پاره پاره شده و که سلام
 کرده میشود بر بدن مروض یعنی خورده خورده شده و که سلام داده میشود
 بر جسد متفرق و باز از خصوصیت او در این خصوصیت این که هر چه از او کبر
 چند سلام میدهد پس هر یک از این صفات آنها هم بچند سلام واقع میشود
 مثلا زمانی که گفته شد سر را کسیده و او بر آن که گفته میشود او بر آن
 درخت و که گفته میشود او بر آن بر روی خار و عشق یا او بر آن بر روی خار
 و هم چنین و غیره که گفته شده سر گذاشته شده که گفته میشود پیش رو

باب دهم

یا کبریا شده پیش رو این را و در سلامها مخصوص از او را که
 هر یک از اینها است بر خصوصیت او از او را که در سلامها
 سیافاده مرغیرا پس لا بد است از اینکه قرار دهد خدا تعالی بمقتضا
 هر یک از اینها را در خصوصیت او و در سلامها و با او اینست که در سلامها
 خدا تعالی بر او آنچه را که قرار داده باینکه از او احرم و چنانچه امان قرار دهد
 هر که توسل بکوی خود بکوی مستک نماید و از شمع خود نماید و با او علا
 و از جمله حاصل کند زیرا که آنها هم بیک از معانی سلام بر پیغمبر علیه السلام
 التلم است و در این رجاء عظیم است اگر چنانچه با حضرت سلام نمویم
 باین تلبیلهای خاصه با عصا نشسته او و کردیم بیک از آنها امیدواریم
 که خاموش شویم و سلام است که در عصا ما مستعمل از کلماتی که
 تمام اعضا بدن ما را فرا گرفته **باب یازدهم** در خصوصیت
 انحضرت از جهت رفتار قبل از شهادت و بعد از شهادت و پیش از
 دفن و پس از اینها و مطلب **مطلب اول** در بیان رفتار او
 قبل از شهادت و اینها هم چند قسم است اول ملائکه ها است پس در عهد
 آمدن از حضرت عائش الا و ان الملائکه ذرات کونیا الکف عامه من قتل
 ان یسکنه محمد بن الحسین یعنی آگاه باش که در رسته ملائکه ها
 زاین کرده اند که بلا را قبل از آنکه جدم حسین در اینجا مدفون شود و این
 سال دهم انبیا و پیغمبر است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده ما من نجا
 الا قد را کر بلا و قال یلعن فیک القمرا الا کفر یعنی هیچ پیغمبر
 نبوده مگر اینکه زبانت نموده که بلا را و فرموده بود که مدفون میشود

عنوان هفتم

ماه درخشنده و روشن تر شمس سفینه جناب فرخ و بساط جناب سلیمان نوروزان
و گردین و کوشندگان جناب سنا عجل و اهوها که تکلم کردند با جناب علی
بن مریم پس همه اینها را یاد کردند و از انظرین خاص فکشتن تقصیر انما
اینها در کمال سرکوبه بر حضرت سید الشهداء چهارم شهدای بیکه پیش روین
سرو و فیض شهادت و از آن نمودند و فیکه مهیا میشد بجهت امپادان
حضرت زان را بر میگردد به نیارت مخصوص زمانه که از آنها هر یکا را از مباد
داشت پیاده یا سوار و آمدن از آن سر و پیش رو و می میاد شایع و من
کرد **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکَ يَا نَبِیَّ رَسُوْلِ اللَّهِ** پس
در خط و می میفرمود **وَعَلَیْکَ اَللّٰهُمَّ وَتَحَنُّنَ خَلْقِکَ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى حَاجَتَهُ**
وَمِنْهُمْ مَنْ تَنَظَّرَ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیْلًا یعنی بر تواناد سلم و ماهم پشت ستون
ایم پس حضرت از آنها بجا آورد عهد خود را و شهید شده و بعضی از آنها را
میگشتند و هیچ و تبدیل نکردند عهد پیاورد خود را و سلم و ماهم از آنها با بر
این بود که بر درستی آنها میخواهند در زمان میان خود را اذلال نمایند
فیض نارت و از آن فیض نیارند هم علامه شوق بر احوال شهادت آنها بدار
برای بعضی شهدا در کیفیت این نارت خصوصیت است و زیارت آنها مخصوص
است و جمله آنها دو برادر یکی عبد الله بن عبد الرحمن غفران و آن آمدن بر
انحضرت و از دو پیش رو و اسیر و اسیرانند و عرض کردند یا ابا عبد الله
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکَ سَلْمٌ بِرَبِّ تَوَابِ حَسْبُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکَ بِرَبِّ تَوَابِ حَسْبُكَ
تو گشته شوم حضرت فرمود **وَعَلَیْکُمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمْ** و بر کانه حضرت فرمود
بر شما باد سلم و رحمت خدا و بر کانه و کانه ای که آتش شد بدایه این نارت

باب نهم

کرم میگردد و نکرده شد یک حضرت با ایشان فرمود یا نبی آخر ما نبیین که اهل الله
لای لا یجوزوا ان تکونوا بعد ساعه فریاد لعین یعنی ابرو نندان برادر حم
چیز شما را بر کرم آوردند و خدا سوگند میبندم که بعد از ساعه بوجه باید
چشم روشن و شادمان **فَقَالَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکَ وَفَیْکَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکَ وَفَیْکَ**
نَبِیَّکَ وَکَلِّکَ نَبِیَّکَ عَلَیْکَ نَزَاکَ فَاَجْطَبَکَ وَلَا تَقْدِرُ کَانَ تَنْفَعُکَ بِرَحْمَتِ
کردند خدا ما را فدا تو کند و خدا که ما بجا نهاده خود ما کرم میبینیم و کرم
میبینیم بر تو میبینیم ترا که بتجلیق احاطه کرده اند ترا و ما قادر نیستیم اینک بتو
نفع رسانیم و اینها را دفع کنیم **فَقَالَ جَزَاکُمَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمَا وَفَیْکُمَا**
وَمَوْسَاکُمَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمَا اَحْسَنَ صَلَاةٍ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمَا پس حضرت فرمود خدا
تعالی جزا دهد شما را از فرزندان برادر حم و بعضی از آنها را و اندوه شما از این
و بمواسات شما بمن بجا نهاده خود را بهترین جزای مقربان و صاحبان صدق
این نیارت حضرت جناب علی بن الحسین بود که قرار داد سلام خود را بعد از شهادت
و مقام الله خود را اعدا و افادش بر دو کجا که احوال و زخم دارد بر ذرات
محمیه شده و نارت باب بر تواناد خود و عرض کرد یا ابناءه **عَلَیْکَ صَلَواتُ**
یعنی ای پسران کوار بر تواناد من سلام پس از سر و خصوصیت داشت هم
دو وقت سلم دادند و هم در کیفیت سلام و هم در جواز سلام **وَعَلَیْکُمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ**
اَمَّا سَلَامُ خَلِیْفَتِکُمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمْ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَیْکُمْ بود که سایر شهدا و فرمود
میخواهند بمیلان مبارکت قدم بنهند حضرت حسین یا شهادت شده بود که
ایشان را بر پیش رو و چهره محرم و هر یکا را بجا بخواهند اسیر و پیش رو حضرت
بر اعدا و انوار نیارت در میان خود را و بعضی مرخص شدند بان نور

عنوا همهم

در این اشرف کائنات سلام میدادند و میپنداشتند و میفرستادند و میخواستند
 علی اکبر علیه السلام را که از دانه مبارک و عزم میدان رفتن و موحش سید الشهدا
 در جای وقت نمودن تا سلام دهد بلکه از پشت سر و زبیده خود آمد و اما
 سبب سزا بیک سلام را بصیغه علیک السلام عرض کرد بصیغه علیک السلام
 این بود که سلام او سلام تحیه نبود بلکه سلام مفارقت و دفاع بود که بمنزله خلا
 حافظت و در دو علیک را مقدم میدانند اما حضور صید جوی پس رسید
 انحضرت جوی باین سلام ندا بجهت آنکه سلام تحیه نبود تا اینکه رداف و
 باشد و بیک انکه عرض گشت انحضرت خالیه و وقت استماع این سلام که جمیع
 او را از غمت انداخت و تعیین داد احوال انحضرت را پس جوابی فرمود و از ابتدا
 یا ای نبی قتلک یغیا یغیا نگویند گشتند و او بعضی در عنوان شهادت خوان
 آمد **مطلب دهم** در بیان رفتارها انحضرت بعد از شهادت
 و قبل از دفن انحضرت میگویند اول کسی که زیارت فرمود و از اعدا زشتها
 ذات اقدس خداوند علی الاعلی است و او کنایه است از توحید و حضوریت الطمان
 خاصه کبریا الهیه با نجاست بعد از آن زیارت فرمود و از سوره حمد و عظام
 بوی کاسه ای که نکرده شده بود و از او بوی او عبادت توان کاسه که خبر بود
 نوردید اش علی اکبر بوی داده بود پس از خبر دادن و معلوم میشود که آن کاسه
 در دست سرور دنیا بود قبل از شهادت او مظلوم و بی حقیق بایر بود و از اعدا
 شهادت و بلا فاصله پس در صورتی که حشر سواران زیارت فرمود و مظلوم را
 قطعاً جبا امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و شهیدان حسن و حسین را هم با آن
 سرور میباید بعد از آن زیارت نمودند و ملائکه های که بطریقه نصر و یار

باب یازدهم

اولی آنکه بود و در آن نکرده بودند و ما موشه بودند باینکه نزد قبر مطهر او
 باشند و اقیامت مشغول زیارت انحضرت بوده باشند چنانکه کد شش
 این در عنوان ملائکه بعد از آن زیارت نمود و از ذوالجناح بعد از آن مرغان
 دوزخها و وحوش و دشتها و مردان و زنان آنها و از برای هر یک
 اینها زیارت مخصوصی و آیتان را از انحضرت از ظاهر انفس پس و لا آنها فرمود
 جناب سید سجاد خواهرش علیا مکرمه زیارت خواند و سایر اهل بیت
 که هم برین رفتارها مجتهدند و قصد نمودند زیارت انحضرت را و میگویند که
 اذ اب زیارت را با بطنی که مخصوصاً از لایب زیارت خواند گشته بود چنانکه
 ذکر کردیم پس زیارت انحضرت شریف شد و در حالیکه بودند که از ذکر گشته
 نشد محزون و گریه کننده و علاقی بر اینها هم باری بکنند و میرهند و غارت
 شده بودند و بعضی آنها را برای بر اینها معلول هم بود و عمل جامعه مرکب شد
 یک از آنها فرمودند یک از ارباب زیارت یا وضو باب فرات لکن سبب آنکه ندانند که
 باینکه تیم و سر کردند و چون پاک الشریع و مسح نمودند و پیشانی را زدند
 را از آن خون پاک پس این تیمه افضل شد از غسل نایب زیارت و شریعت کرد
 در زیارت و بود زیارت آنها بر آن محو بیکه در زیارت انحضرت خواند گشته که
 مشتمل است بر تسبیح و تهنیت و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و علی و سلم و
 حسین و بود اصل زیارت باری علیا مکرمه و زینب خاتون و و باقی زواران او
 میخواندند و فضل شهادت سید سجاد را در وقت عبادت یا سلام هیچ و
 از انواع سلامها بیکه از شرف او بود زیارت خواندند پس چون او شایدا این بنا
 که از شرف باینکه علیل و بنابر تو و عمل جامعه هم در گردن آن فرزند جبل النین

در این اشرف کائنات سلام میدادند و میپنداشتند و میفرستادند و میخواستند

که عادت بود از

عنوان هفتم

علاوه کرده بودند و از آنکه ننداده بودند پائین اندازان شریک بر روی
سوار شده بودند و اینها غرض شد برای که در این وقت حاله که کو بار و ج
از بدن و به مغایرت می نمود و حال آنکه اینها در چنانکه علیا مکره جنتا
و نیناز حالت که این مطلب را از آنکه نمود و از سوگ سوال نمود و آن هم جواب داد
او را با آنچه جواب داد که به رنگ و فضیلت خواهی آمد پس از اینها است که از آن
مختصر نظر شد و زیارت خطایه و سلام و بلکه مختص شده زیارت سبنا
اهل بیت لکن آنها را هم نکرده است که زیارت را تمام نماید بلکه جدا جدا
مانند زیارت و در بعضی است و او قهر اکید آنها را از آنکه بدها و سوار کرد
انها از بر قبایل شتران و بر نداد آنها را سوگوده **باب دهم**
در تقاضا از حضرت عبداللّه و از آنها هم بچند نوع بودند بعضی از آنها زیارت
می نمایند و از مستمر دائم الاوقات و بعضی دیگر در وقت معین لیکن دائمی
اما اولی که زیارت آنها مستمر است تا در وقت قیامت دائما با اتصال ایستاد و آنها
و آنها را مقرر از برای آنها است صنف از ملائکه ها است تحقیق بیان او در
عنوان ملائکه گذشت اما در اینجا که ملائکه بکوفت حضور است و از آن
انکه است که بلند است از مکان و آمدن و رفتن و تغییر احوال و عبارتی
از خدا تعالی است که زیارت می نمایند و از او در هر شب جمعه نیز خاصه فرستاده
را با لطف خاصه که تعبیر شود از او زیارت و هم زیارت می کنند و از او در هر
جمعه مستقر اهل بیت را و اوصیاء و هم چنین شب نیمه شعبان و شب قدر و هر
جمع سخیلین آن خود دیده خام سخیلین زیارت می کنند و از آنجا که زیارت
و میباید و اسلام را پس از برای آنها اوقات مخصوص است و اوقات است

باب دهم

که زیارت میکنند و از آنجا و اما اهل این قشاه اول کسی که زیارت نمود آن
عبداللّه و از آنجا است که زیارت و قیام که در آن می توان بدن مطهر را بعد از آنکه
کبر و در این افاده بود و جامع است از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
مختص از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
باب بر مقرر است که از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
بر مقرر است که از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
و هم مقرر است که از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
سال از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
سرو بود و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
اطهر مشرف شد عقبه بن عمر و استیقامت بود و کونین و اول کسی که زیارت می کنند و در عنوان بجهت
مطلوبه و شعور کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
مردن علی و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
ان نبی و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و از آنکه زیارت می کنند و در عنوان بجهت
الحسین عیسیا اطاف بر من جایزه قبولها سلام علی اهل
القبور بیکریا و قل لها منی سلام برودها سلام باصالی علیه
و الصلحی و در نیکب آواز نواج و موزها و لا یروح الوفا و نفا و نفا
یفرح علیهم مسکها و تعبیرها یعنی عیونم در کربلا بصر حضرت حبیبه
و عیال کشتا شکایان چشمم بر تو من که در شرف میخوانم او را و از آن
و اندوه کرم می نمودم و بار می میکرد چشمم بر تو که کرم عبدلّه

عنوان هفتم

بقومیکه قبرهای آنها در قبرستان بودند سلام باد بر اهل بقور کرمان
و کشتن آنجه نبارت سلام من سلا باد در اوقات ظهر و شام بر او که
برساند و فلان کلمات و غبارها و مودا بدست و ممانها و کزوار قبر
مطهر و هستند و معطر نماید آنها را مشک و برقی و معطر و عطر و کزوار
کینکه از شهرهای دور هستند زیارت و دعا و جابر بن عبد الله انصاری
بودن از برای که کیفیت شخصی و هست و محل خود ذکر میکنیم و ان شاء
الله تعالی بران خدا تعالی قرار داد و طایفه که کینکه است و انصاری
و قصد نمودن شیخ از اطفال و کثافت عالم زیارت انحضرت را در زمان
بنیامین و آنها قدس و اهتمام نموند با اینکه منع شد زیارت انحضرت را
حتی اینکه پاسبانها و غلامها و راه کذا شدند و امر نمودند با اینکه بکشند
و بزار کشند و دستها و پاها را قطع نمایند از کسای که قصد زیارت انحضرت
را نمایند مع هذا فایده نجشید منع و غدر عن آنها مگر اینکه روزی و روز قرار
انحضرت را در شهر تار سیدنما متوکل که از بیخ و بن و جوی و بجهت شدن
عداوتی که با اهل بیت عصمت و مخصوصا با صدیقته ظاهر داشت با کمال شد
و سختی و نه از مسدود قرار لا منع نمود و بد فایده نجشید عبد الله امر کرد
لجواب نمودن قهر مطهر و نیکو بدو اهرام شرعیه نجشید امر نمود و مجاور قبر
مطهر را اینکه پیش نمایند و شمع کنند و آب بر گوار و نمایند بر قرار و از خدا
تعالی انحصار انحضرت را بیک شخصه که بر مطهر انحراب کرده و امر به بشرد
و اجر الی اب کرده باز همان شخص امر نمود به تعمیر قبر مطهر و منادیه امر را
نمودند باند که اذن عامست بر اصف و انحضرت حسین که کینه یاری و مشرب و

و تقبل

باب دوازدهم

و تقبل است و بطلب چنانکه در اخبار وارد شده و بر بانی و بنی و کینکه
متوکل از خلفای بنی عباس اهل بیت عصمت و طهارت که پیش از اعداء و شداید
بود و بود که بزوار عین امر کرده بود که بر مطهر او را شمع نمایند و آثار او را حفظ نمایند
و بنیامین انحراب نمایند و از هر علمه اب بر و بر جاب نمایند بچون که از اول و
بانی نام و هیچ کس بعد از این بر او اطلاع نیابد و علقه اقبل همدید نمود که بر نبار
قبرش نه در دفاتر اهلای زیارتش که خود قرار داد و آنها را علمای کبر که
زایه بیند که قصد زیارت انحضرت نمودند و او را بکشند و مقصودش این بود که
خاموش نمایند نور خدا را و محض در انداختن در تیر سوختن از پس اینجبر و
از اهل خیر سید که نه از دید مجنون میخواندند با اینکه صاحب عقل محکم
و از سید بومعه املفت به مجنون شده بود و از اهل غافل از جواب و عیال
ماند و دلیل هر کس را قطع میکرد و هیچ وقت از جواب عاجز نمیدانند و از خطا مکر
مینکشت و ملا که شیند از آنکه میخواندند بنیان قبر مطهر و خضر حسین را
نحوه و مکانش را شمع و ذلعت ناب خلیه است و بطلب که سخن آمد و حو
و اندوختن یافت و از کین یافت مصائب و سبب و مولای خود حضرت حسین
و سکر او در اوقات شهر مصر بود و قهیک از اسماع اینها و مع غلبه نمود و بر
حزن و مصیبت بیرون آمد از مصر تا پایا به تحیر و روانه وارد خالی که شکوه
کنند و بر بر و بکار خود و با حال حزن و اندوه میامد تا رسید بکوه و
هم از زمان در کوه بود و قهر و بد مجنون با او ملاقات نمود و سلام داد و او هم
جواب سلام داد و در و بکوه بول گفت از کجا مرا شناخته ای اینک بدایه از آن
تو که زید و جواب گفت ایمن بدانکه طایفه مؤمنان خود مجتهد هستند و انچه از

باب دوازدهم

با هم دیگر آشنا شدند و با هم الفت پیدا می کنند و با هم از آنجا که با هم بگوشتان
نماند و اختلاف پیدا نمی کنند پس از آن هلول بوی گفت یازدهم چیز باشد
پیاره و مرکب از شهر خود اداره کشته گفت بخدا سوگند هر چند نیامد مگر
از شهر من و اندوه و تحقیق شبی که این لعین امر خود که قریب خضر حسین را
بخرم نماند و بنیاش را خراب نمایند و زقار شرابکشند پس استماع اینوا معنه
که مرا از وطن دیدد کرد و عیشم را مکند کرد و واسم را جادو نمود و گویم
که کرده هلول گفت بخدا سوگند من هم با اینچا لعینا هم پس از آن که گفت بر خیز
با هم برویم که بر کلاه شاهه نامیم و قوراک را علیه مرتضی را پس کشیم که
گرفته به راه افتادند تا رسیدند به قبر مطهر خضر حسین و دیدند قبر مطهر
بعضی عین بحال خود باقی است هیچ تغییر نیافته لکن بندان و قبه عرش نشانی
اولی که کرده اند و هر چه آب خواهند بر گویه بندند و قبه که بر گویه می رسد
ببین من و غیر و دستگیر کشند به قوراک و در دوزخ از بر کوار طواف
می کنند و قطره از آب قبر اینجا می رسند و زمین قبر مطهر و قنات املا آب
بازن بر دوزخ کار بلند می کشند و بدو شاهه اینجا لعین شود و گفت هلول
نظر کن که می خواهی خاموش نامی و خدا را به همت خود ساز و خدا متع و غنا
تا اینکه روز خود را تمام و آنهار سازند که ناخوش میدانند مشرکان و من
بیست سال که متوکل امر نموده بود که زدن کعبه و قریب خضر حسین و ابدا تغییر
دو مرتضی بود و قطره از آب بر کعبه مطهر نرسید و حال از دوزخ باطل نمود
و حال شاهه کرد و گفت امت با این محمد رسول الله یعنی اینجا
او دم بخدا و محمد رسول خدا و هر چند خوار می کشم و در میانها می کشم

دیگر

باب دوازدهم

دیگر ذاعت منبکم قریب خضر حسین و زدن و سوز و سوختن و بر تحقیق
بیست سال شده که عیسی ایان خدا را و شاهه نامیم و بر جانها و کرامتها اهل
رسول خدا را از غیث می کشیم و معتظ نمیشویم از آنجا که و ابیاسم را زدن و
رونها طرب نید بخون و بگو گفت از کجا آمده ای شیخ فرمود از مصر گفت بچه
آمده و از قتل خود ترسیده پس دیگر بیست و فرمود بخدا قسم هر کس که در وضع
قبر مطهر من رسید از لعین خود و خزن و اندوه من از بکرش او در دوزخ حال
دارد به دوزخها و با افتاده و سید و می کشند و بدو و اندوه و ابیاسم که
که از آمدن اقبال تو بگو من رحمت من رو کرده و به نور خدا قلب من متوگشته
به دوزخ من ایمان او دم بخدا و بر سوختن و بر تحقیق بیست سال می شود
این زمین را ذاعت می کشم و هر وقت از جادو بگویم بگو خضر حسین
فرمود و بخیر آن به دور قبر مطهر طواف کن و قطره بقبل از رسیدن و
گواید ^{ایضا} طواف من مستقیم و الحال بیک قدم تو بهوش آمدن
کردی که بر تو ایمان بخواند تا ابدان کانت امیه قد انت قتل از بین
نیبها مظلوما فلقد آناه بنو ایه عیسیه هذا العمر که قبر و عیسی
اسفوا علی ان یکنوا اشرار کوا فی قتلهم فکتبوا ربما حاصل معانیه
بخدا سوگند اگر چنانچه بنو امیه مرتکب شدند از بزرگ و عدوان به قتل از
دختر بی بی شان پس هلول را بدو و هم که عبار را از بی عیسی باشد عیسی
ان عمل او مرتکب شدند بیست بجان تو که قبر او ناممید ساختند و ناست
منجورند با اینکه در کشتن اطفال از آنها شکر نکردند لیکن منافق کردند
انها را در ظلم کردن به کمال است و در حال که مدفون در خاک تو پس از آن

دکن

عنوان هفتم

وگفتند این دیدن تحقیق بیدار کردن بر ما از خواب و از شلغم نمک و از غفلت و
 الخالیم و سیرت را به بسو متوکل و صوفی و فاضل و دیگر میگویم یا بقتل میرسانند
 من و از آن دست بر بیدار کردن و بفرموده من با تو میایم و در این طلب تو یار
 میکنم پس از آن آمدند تا اینکه از آن نبرد متوکل آمد و آنچه مشاهده نمودند
 از نریمان و کرامت بر خصم حسین را و خبر داد از آن شیطان پنهان
 مله که کشته و بعضی علقه و زیاده شده هلیک رسو و خدایه و امر نمود
 بقتل آن مرد از آن باب که او را بکشد و بعد از کشتن پیکر را به پای روی بستند
 بالا رود و باز از راه آب کشند پس از آن در مجمع مکر و از این کار کشند تا مایه
 باشد نریمان و تا آنکه کشته کرد که در راه بپایان رسید و از آن مرد جوان
 مظلوم خبر نمودند پس از آن مشاهده نمودند و بعضی از آن مردان مشهور
 اش را که کشته شده و سر بریده تا اینکه غسل و از آن دار بپایان آورد و بر مزار انداختند
 و بلامه و او را بر جلد بر که غسل داده و کفن کردند و از آن خولده و او را در فرمود
 در سر قرار داد و در خانه مشغول تلاوت قرآن بود پس از آن نشسته بود
 که ناگهان صدای خودی را و گوشت شنید و دیدند نهاده و مو بر ایشان
 چال که بر تارکها سر و ایشان سیاه و مردان زیاده و او پاره و اسب و اکوینا
 و مرد و همه در اضطراب شدند چون که ناگهان جناب مشاهده کرد که در دست
 مردم حمل میکردند علمها و از آنجا آمدند و مرد از اطراف و فوج فوج جمع
 و از کثر مردان و از آنجا آمدند و دیدند که بچه چنان خیال کردم که متوکل و فاضل
 فکر پیش رفتن از آنجا بر سبک که ایمیت کشت کفایت بر جناب و کثیر
 است و او کثیر را میخواست و واسم و در بجا و توکل محبت داشت پس بستانا

باب دوازدهم

احترام و از او زده در جانی دهن نموده و معتبره قوا زاده کل و دنیا چین و
 عزیز و مکر و محبت و فقه و ملک بالا میقترب ساختند و از آن که در این دنیا
 مشاهده نمود بر غصه که از فقه از آن ناله میکشید و بر خود سیل
 و کربان اچان میفروخت و خاک بر سر خود میریخت و میگفت و او پاره و از اسفا
 بر تو یا حسین ای ایضا اسفند کرد و بلا شهنشاید عزیب و حید فرشته
 و اهل بیت را اسیر نمایند و اطفال را از حج نمایند و کس تو کس نکند و بخیل
 و سبک زدن نمایند و بعد از آن بنحواهند قبر را ستم زانند و تا
 تا نوزده را خاموش نمایند تا اینکه در زندان تضرع و بپوشد و غاطه زهر را
 باشد و ایشان عظیم و احترام تمام را میگویند کثیر را بعل ابد و هیچ خرونگا
 را از آن زن محمد مصطفی نشود میگفت و متصل مشو که تو تا آنکه
 غش نموده و بپوشد و این افتاد و مردم بر و جمع شده و کثافتها
 بر و رفت و دلسوز میگردد و بعضی مهران میگویند و قبکه حال آمده
 را نشان نمود ایحیث بالطف قبر الحسین و یحمر قبر بنی الزینیه
 لعل الزمان بهم قد یعود و بانی بدو و لایم تا نبی الا لعن الله القاتل
 القاتل و من یأمن الدنیه القایبیه حاصل معنی آنکه ایان الله
 ستم و زانند شود در کربلا قبر حضرت حسین و معشوق و اولاد زانند
 شاید و کسان از آنجا رفته اند و در آن ایام دولت آنها بر کرد کمال باشد
 خدا بیخالی لعن هر متواهل قاتل و کشته دنیا فانی مثل آنها که کشتن از آن
 نیده و این ایات را در روز نوشته و بر بعضی از احباب متوکل داده و فرمود
 بنظر و رسانند و خواند و از آن غیظ و غضب و مشغول شده و امر

عنوان هفتم

با حضا ن زید بن موسی و زید حاضر نمودند و از کلمات هذایه ایات و مواضع
و تویج و ملامت آنچه متواتر ظاهر نموده متوکل چنان بیضا امده که امر
نموده که بقصد عقوبت پیش می رود و نکند باشند بعنوان تحقیر و استخفاف
از وی و پسند او را چه کس بود و چون گفت بخدا قسم که به دست من و غلام
با وی به فضل و شرف و حسب و ثروت و بخدا انکار نمیکنم فضل او را مگر
کافور و ناجی دشمن نمیدارم و انکه مکر و اخی که از دست من و غلام
فضایل و مناقب او گفتن را بحدی که متوکل بر وی غضبناک شده و امر حاکم
نمود پس او را حبس نمودند و قتی که ظلمت شب عالم را فرا گرفت هاتری که
متوکل آمد و بیجا خود را بگریه و زاری و گفت برخیز و بیدار از حبس را و
هلاک میکنم خدا ترا بر تو گردانم و خود را زنجار خویش زبید از حبس
برگشت آورد و به خلعت کز اینها او را خلعت ساخت و به گفت بخدا و من
هر چه میخواهم فرمود پس دارم بتمیز و تر حشر حسین را و اینکه متعجب زو
انحضرت نشو و پس فرمایش او را قبول نموده و امر تبعی نمودن زید و
فرخانی و مسعود و برین آمده و در شهرها میبکشد و میبکشد هر کس که
نیاید و حشر حسین را دارد و از اینها و اما شست و طول زمان عنوان
هشتم در خصایص از آن است که متعلق است بقرآن مجید و
کلام عز و قدر و چند مقصود اول در بیان اینکه خود را در کلام
انقاس دوم در بیان اینکه از شر و شرایق و از اینها
عظا فرمود و از اخلاص و از خصایص قرآن و صفات او استیم آنکه در
هاتر از این که خصوصیت قرآن ناز شده چهارم در بیان آنچه عطا

مقصد دوم

اول از اینجهت از خصایص از آن است که عبارت از سبع مثالی و سوره
مبارک که حمد باشد که معاد است باقران و آنچه باو عطا فرمود از صفات و آنچه
عطا فرمود او را و مخصوصا از خصایصی که در او است عنوان سوره
قرآن پنجم در بیان مقصداطیبت شریف است که در او است و جمیع آنچه
متعلق با شرف و استاز هم قرآن ششم در بیان مقصد نظر بصیبت
که در کلام میگوید عنوان سوره اما آنچه متعلق است از آنرا آنچه حشر حسین
پس شروع میکنیم بقول الملک المثنان مقصد اول در بیان اینکه
قرآن و او است کلام الله حقیقی که او کلام ناطق حقیقی خداست و خود
مثل و جو کلام است و متین کلام صفا خدایم هست و به تحقیق این صفا
هستند که از هم جدا نمیشوند و اینها سبک حضرت رسول خدا اینها از اجافیه
خود قرار داد و داده است اینها را و در بعضی از اینها دو به دو است و بعضی
حشر حسین را و دو به دو گذاشتن در دنیا است و باو مخصوص پس اول از اینها
بالا امین برده و فرمود اینها الناس من آل الحسین بن علی فاعرفوهم و قتلوهم
یعنی ای مردم اینها حسین بن علی پس هم بشناسید او را و بقتل دهید او را
و فرمود اللهم انی استودعک اباک و صالح المومنین یعنی پروردگار من
من میپارم او را و تو بخوان و صالح مؤمنان را نیز و در بعضی است
نزد امیر شریکان است که بدان زمان هم موجود بودند پس از اینها
هم و در بعضی است که نظر را بشود که بگویند محافظت مینماید از او بعد از آن
تجدید مقصد دوم در بیان اینکه از آن است که باقران و همه
صفات و خصایص و فضایل پس بشو و لا یبایه اینها را بعد از آن تطبیق

عنوان هشتم

بخواند این میگویم قرآن هدایت کننده است مردم را بسوی اسلام و هدایت
 او هدایت و قرآن و حضرت حسین هدایت کننده است مردم را بسوی ایمان و هدایت
 مفضل را در محرابین کردید و هدایت از هدایت و فاروق را از هدایت
 خود را از هدایت و عزرا را از هدایت و عیسی را از هدایت و زکریا را از هدایت
 نزول او شب قدر است حضرت حسین شب ولادتش شب بود که نازل میگشت
 ملائکه و روح ملائک با آن روز در کارشان از برای این امر اسلام را بیکبار از
 جانب خدا بفرمان جبرئیل علیه السلام حضرت فاطمه و علی و حسن و حسین و
 است بیکبار تلاوت نماید و اول و دوم کند و حضرت حسین شفیع
 بکس که در آن نماید و او را بر کشته کند قرآن معجزه است و استخوان و معجزه
 حضرت حسین معجزه است با سر برین و بخون و بخون خود چنانچه ظاهر میشود
 از کلمات کلمات همه در معنای معنی قرآن تارة و تارة و کشته
 نمیشود و ملامت نماید و بکشته نکند حضرت حسین مصیبتها و تارة و تارة
 دارد و هر سال و میلاد و شب بکشته ذکر و تکرار قرآن خواندن و عبادت
 و شهادت و عبادت و نظر بر عبادت حضرت حسین هر شب عبادت
 و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت
 که بکشته بر او عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت
 بکشته بر او عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت
 شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت
 است در خصوص احترامش را بیکبار و او را شهادت و عبادت و شهادت و عبادت
 و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت و عبادت و شهادت

نور محمد

مقصد دوم

نه همدو حضرت حسین از برای او هم همین احکام بود لکن کرد و عیان زمین را
 یادها بستاند این او بیخود و دستها حایت اشقیای او مسعود و فرخنده
 دین خودشان را بسبب کشتن او بدو هم معدوم و عیب و آفات و عقوبت ملک
 محقران کلام الله صامت است حضرت حسین کلام الله ناطق است قرآن که
 است شریف مجید حضرت حسین هم کریم شریف مجید ملک و هم شهید
 قلند دلو قصه های پیغمبرین و خالان و شرح مصیبتها آنها هست
 و این حضرت حسین در خاک او قصه های پیغمبرین و خالان آنها هست لکن
 تعب قرآن ایاک ظاهر و شش هزار ششصد و شش و شش اینست و
 حسین ایاک ظاهر و در حدیث طهارت و هزار و هشتصد و بیست و چهار
 بقول دیگر و اگر چنانچه شمار بختم بالا به زخم را و آنچه بان حدیث طهارت
 و خوردن اعدا شریف و اقصای هر بنده عدل آنها بشش هزار و شش
 صد و شش و شش خواهد رسید قرآن دوازده اسم الله صد و چهارده
 موضع هست حضرت حسین در دین مبارک و در همه شمشیرها بیست و
 چهارده موضع میباشد قرآن از برای او اجزاء و سوره ها و سطرها هست
 و در دلو کلمات و حرف و نقطه ها و اعراضها هست حضرت حسین هم در
 اطهرش اجزای هست و سوره ها هست و سطرها هست و در دلو
 کلمات حرف و نقطه ها و اعراضها هست از اجتماع سطرها و شمشیرها
 و کلمات نیزها و نقطه تیرها و اعراض آنها قرآن سوره ها و همه چنانچه
 طول و بین و مشا و فضل و حضرت حسین هم بدین نازنین او چنانچه
 سربارک بالا می آید و بدین انوار میگویند که یافانده او اطهر

دوبارہ

عنوان هشتم

دنيا در مزار و در شب سبز نردم که و مفصل بود از اعضا کون
اطراف بدن که غرق شده بود قرآن از برای کسی که هرگز و
نصف کرده اند و نامیده اند از دانش پاره و خضر حسین را نمیدانم
بچه بخون اکرم نسبت این قطب قرآن به تحقیق نامیده او از خدا تعالی
بنامهای که بر او وعده میرسد و هم چنین هم اینها بخصر حسین صد
میکنند پس میگویم بعون الله تعالی قرآن نامیده او از خدا تعالی مبارک و
فرموده اند که مبارک و به تحقیق نامیده او از خدا تعالی مکان مکمل
با جناب رسول بقعه مبارک و شجره و نبوت و از برای تو مبارک و جنان علیه
مبارک چنانکه خبر داده و جعل مبارک و اب با زبان مبارک از خدا تعالی که
فرموده و از برای تو انشاء ما مبارک و شب و قد مبارک و در جای که
فرموده و لیکن مبارک و به تحقیق نامیده او از خدا تعالی در شب حشر
حسین او از مبارک و در حق نبویه پیغمبر خود بخواسته چنانکه در حدیث
عجیبه وارد شده که خبر میداد فضیلت عزیمت که از حلال الفاظ و اینکه بود
من مولود علیه صلوات و در کتاب و به تحقیق بیان کردیم و در این
در عنوان الطاف قرآن شفا و رحمت برای مؤمنین و خضر حسین شفا
مرامض را طبعه را در توبه مقدس مرامض ظاهر و باطن و توبه رحمت
مؤمنان را اکثر استکار و ایشان بسبب انحصار است قرآن توبه
و خضر حسین توبه از جسد او میداد و ششیدایا اینکه او را بخاک و خون بود
قرآن روح است و پیغمبر و هم از برای مردم چنانکه در این شریف است و خضر
حسین را چنانکه خضر رسول الله است و مایه زلفت مردم چنانکه در حدیث آمده

مفصل دوم

قرآن حکیم است که بطراز معالجه میکند و هدایت میکند و هدایت میکند و هدایت میکند
و خضر حسین هم حکیم است و قوی معالجه نمودن اینک هدایت نمودن آنها
بسواطاعت و معالجه نمودن معصیت کاران و طاعت قرآن بشیر است
و نذر و خضر حسین هم بشیر است و نذر قرآن کتاب بین است و
خضر حسین امام بین است که اهل حق را واضح و جدا نمودن از باطل قرآن
ذکر است هر مؤمن و خضر حسین ذکر خضر پیغمبر و در دعا و سنان
آخر عمرش قرآن در لایزال کرمه و آیه نور است و خضر حسین در لایزال
است انچه که علم الهی است و در لایزال نور است انچه که بنده خدای
منشود و بنابر یک و ظلمت شب و نه بخاک و خون قرآن در لایزال شفا
و ایان دعا است و ایان رحمت است و خضر حسین در لایزال و صفا
هست برای شفا و ایان رحمت است و علل نامه هست برای شفا قرآن
و مهربانی منزه است از اول حدیث و تفسیر استقرار و در حدیث
که او شخص است مخلوق و جلیل بنو یوسف کلامه هست و منزه از نفوذ و
شفاعت و حضور متاول آنها منزه از حد و ایان دعا است که عبادان را شفا
باشد که او هم با جسم خاصه است یا ملک دقیم آنها قلب جناب شریف
است که نظریه لوح میکند تسمیه آنها قلب جناب بنیکایا است و فایده
اسرافیل و یحیی اند چهارم آنها قلب جناب جبرئیل بود که جناب بنیکایا
بود و میخواند تسمیه آنها نزول و توبه بیست المعهود و شب مقدس
نزول او در وقت واحد بر قلب مبارک پیغمبر و تا خود را شرف میدادند
اینکه مردم خواندند این در اول شهر رمضان و هضم آنها از قرآن

عنوان هشتم

بخش پنجم بحجه تلاوت و دعا و بخت انحضرت هشتم انها نزل و بود
در شرب قند بر امام عصر هم انها منزل و است در گوشه ها که همیشه
اوناد هم انها منزل کردند و است در دنیا که میخواهند اونا را زده هم انها
منزل کردند و است در کاغذها دوازدهم انها منزل کردند و است در
سیر هم انها منزل کردند و است در دفتر خزانه عجب چهار هم انها
منزل کردند و است در هشت و از برای که در جای است که به قافیه
میشود و از برای غیر تلاوت کن قرآن را و در جای عالی تر و بالا
هم انها مستحاکم شده اند و ايات مجمعه و از برای که فیت این منازل تفضیل
است در مقام دیگر و محتاج است بحقیق قیاد و بدست انچه الان مقصود
اینست که بیا کنیم اینرا که از انحضرت حسین هم چهارده منزل است در فضیلا
الحضر و چهارده منزل دیگر در فضیله او و تفضیل میدهد ذکر هر دو قسم
اوناد و بنویسند ملکستان پس در این منازل مراتب انحضرت میگویند منزل اول
خلعت خوران سرد است که قبل از ایجاد مخلوقات بود و منزل اول و بود معلو
تجرب و از برای انحضرت نزل و بالا بود که در دین عین و کاه در دوزخ
و کاه حاصل و کاه در پیش رو کاه و کاه در ظل او کاه که شواره او
و کاه بنیت او و همه انها در دایات است نیم منزل است و است معلو و هشت
و از برای که در دلو کفایت است از بودن ان در کاه شجر در هشت و کاه
شجر و کاه که شواره از کوش جان هر از و بنیت هشت و کوشواره
برای و بنیت مرکان و از چهارم منزل کردن و در اوستا شانه
و نیم منزل کردن و در خام مطهره و خصوصاً و قائل بود و بنیت

مقصود و میر

فاطمه زهرا بود زیرا که انحضرت در وقت حامله بود و میفرمود ما کنست
احناج الی مصباح فی اللیل المظلمه یعنی دیگر محتاج نیستیم بحاج
شبها تا از این ظلمت ششم منزل است بالا تر است که عینا و کاه
هم از خوا عین بر ایضا بله چون با من و فرزند شده بود هفتم منزل
او حیدر طهر پیغمبر بود و از برای که در این منزل اعظم مجلسها بود کاه
شانه شریف او و کاه در دوش مکر و کاه در دوش شمر و کاه
سینه معظم او و کاه در پیش منم از برای که در این منزل از اینها
کفایت مخصوص هست ذکر کردیم و از در مجلس و هم چنین از برای که
حضرت پیغمبر در جسد حضرت حسین منازل مخصوص بود پس منزل نهم
اوندهان مبارک حضرت حسین بود که از او میگوید منزل نکشت انها از
حلقه صبر او بود که از او غذا میل میشود و اما انها از این ان پند عالمی
به درستی از اینها در جسد حضرت حسین منازل بود که چنین و بنیت
ان سر و دوی کوش از این او و اکثر نزل انها با بن دو مکان بود سیه بالا
ناز او بود زیرا که حضرت انها در مکان میوسید هفتم انها صد و سینه زهرا
بتول بود هم انها در دست حضرت علی ابن ابی طالب بود و که بر می داشت و از
بالا در دست خود و حضرت سوزند هم اعضا او را میوسید و میبخت و
حضرت حسین تعرض میکرد ایجد بد کواجر اگر میبخت در دوزخ میفرمود اول
موضع الشیون و آنکه یعنی میوسیدها را همیشه از او میبختیم و هم انها
دوش کردن بجای شمله بود که مکر بر می داشت و از اما با کس کردن از دوش
خدا اینرا دانگ میکرد یا زده هم انها منبر حضرت رسول الله بود زیرا که بان

عنوان هشتم

کسی رفت بالا میسر شد مگر حضرت علی بن ابیطالب هتکاحی که بالا بر دست
خود او را زد و در غدر بر داشت و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه
یعنی من هر کس را مولای خودم ام این علی هم مولای من است لکن اکثر حضرت
حسین را با خود بالا میبرد و در کنار خود نشاند و در تبرک کرده و فرمود
ایها الناس هذا الحسین بن علی فاعرفوه وفضلوه كما فضله الله یعنی
ای مردم اینست حسین بن علی پس همه بشناسید او را و بقتیل دهید او را
چند سال از خبر تهافت انمطلوم را داد و بر تالش نفرین و طلب خدا را نخواست
و همه مؤمنین او را سیر میزدند و از سیر میزدند که در فرمایش خود می
عمو فرموده اللهم انی استودعک وصالح المؤمنین یعنی برود کار اله
تحتبوق من بیسپارم ای حسینم استودعک وصالح المؤمنین پس همه را
شروع به کردیم نمودن حضرت را ایشان فرمود و انکون ولا تضره یعنی یا اگر
میکنید و از انضو و بار میکنید و او را کوبید یا شما هم میبشوید و اینچنین
را و اگر نمیکنید بلکه ساکت می نشینید و از گم آنها را حضرت پیغمبر
بود که از بزرگ او در قلب پیغمبر من را خاص موقع مخصوص بود که خواست
او را و صف فرمود و باینکه لم یقع موقعا احد فی غیره در دل او هیچ کس
او را ندانست و هم آنها را پیغمبر پیغمبر در دماغ خود و ان هتکاحی
و مفاد قدح شریفش بود انمطلوم را بسبب خود چنانچه توجیه دارد
انها با قلب مبارک از سر بود و در هر حال که بود محسوس است و اینچنین
که ان بر زکوار و عاتق هتکاحی است که را لان انمطلوم توجیه کرد
فرمود و لیبرئ لا بارک الله فی برئ یعنی چه کار است از این و خدا را

مقصد دهم

نکند و این بر پسران از فرموده ای که یقینا لا یغفل پس از آن روح شریفان
سودا و خسته مطهر او مفارقت نمود و عالم بالا فرج نمود و باز در آنها
و کما مؤمنان است که یحییون از برای ان مظلوم و در کمال محبت مخصوص است
که بقیه او در حضرت پیغمبر از روی باینکه او مکتوبه ای بر او اطمینان یعنی در خط
مؤمنان انجمن پنهان است که چنانچه نفس خود را ملاحظه نمائیم انوقت
گفت صدق قول الله بعد از این شروع میکنیم دنیا مانا را از دست
دو صیقلها و آورده بر او نام صیقلها او در منافذ که او را آنها مانا را صیقل
حضرت که عبارت باشد از مصلحتی که در آنجا انحضرت را حرکت داد
این امر بر کوه خیل سخت و صعبا مدعا که هیچ خدا بیغاله شکوه نمود عرض کرد
اللهم انی اعترک بیک فدا و عیوننا الخ یعنی برود کار اله و در شرف ما عیون
پیغمبر و هسبیم که ما را از وطن خود فدا کرد و ندانیم که چه بختی در کوهان
خدا شکایت نمود نزد حق و مطهر است و عرض کرد انما الحسین بن علی
قد خذ لونی و قضی عونی یعنی منم حسین فرزندان طایفه یحییون را بخند و دل
یا و در خود و عیون را ضایع نمودند و یلما آنها مانا را انحضرت بود و در مکان
محل امان بود هر چه را انسان و حیوان و مرغان و وحشیان و درختان و نباتات
که عبارت باشد از هر شیء مگر و عظمه پسران محل امان محل خوف گشت از کار
انمطلوم و فتحی که از آن کرد نکشتن او را ناچار از ناچار حلت و کوچ نمود
انها اما بین مکه و کوفه بود که فرزند ان منافق که زلفا جلال پیغمبر و عیون
بوان هر که ناوای ملاقات می نمود و همه آنها انحضرت را بخند و دل و باور کرد
می بیند چنانچه آنها را که بگوید که قصد وطن و نبی امامه بان سر پیشت

عنوان هشتم

فرما شد و بدانها فرموده و خطوا الرجال بها یا قوم و انصرفوا عن زنا
عنها فخطوا الرجال یعنی پادشاهان را در این سرزمین بنام خود
شده و مرا بعت نمایند و مرا بکند و بگوید که مرا از این مکان رخصت خواهد
بخشیم آنها را مرگ و محله و برای او در میدان جنگ هر وقت که از ضربت
میرود و در راستی نماند و بماند و در جبهه نماند و با نجای
مسکین لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ششم آنها مضرع و
انقضت بیکه در شان و فرموده بجز مضرع آلا میوه یعنی از آن
مقتل برگیرند شده که با نجای نماند و خواهم نمویس بر دو گمان درین سر
یا نجای و درین مطهر تر ماند و بعد از آن میوه و مسفل شد که انجاست
ششم معظم هفتم آنها منزل که فرموده مختصر گشت یا در هم در خانه خود
بود و ششم آمد که در تحت اجاره عبارت از ظن رخت شو باشد که آ
لکن آنچه خداوند شهنشاه است انقضت که انسر اسیران خود و نور گذار
هشتم منزل سراطه را فرمود بود در محالین زیاد که الا طبع پیش روی
هناده و از آن اسرا بمنزل چه در خانه او شادمانی و بر یک بر مصیبت
اینکه و قیامت سراطه را پیش می خود به بستم نمویس و بماند از
و بعد از آن که توانی بجز این که بر بدین مبارک و در چشمان آن امام
و بجا با نشان میوه هم منزل و در کوفه که در تحت او بماند بود هم آنها
بودن این کوفه و شام کا به سرنگ و کا به در صندوق و بماند از آن
سفر طراد شهرها هست که از این زمان هم علامت از آنها باقی نماند
انها انزل شد انسر و بر زاهد با نجای منزل کرام و احقرام بود که بمشک

مقصد سیم

اول لصوصه و سر و کجایت و سلام نموده و چو ای شنید و چنانکه قضیل
در محل خود میگویند خواهد شد و از هم منزل سراطه را است در شاطی
بر یک در طشت طلا پیش می خود طراد و به تحقیق جمع شد و او مصیبت
در آن منزل زیاد از اینست قسم و قضیل آنها محل خود میگویند است
از آنها در همان مجلس حادث شد بعضی عود نمویس هم آنها را ضایع
که او را و بزان کرده بود و همین مصیبت را در برید محل شده و از حرم
چاند و سر برهنه داخل مجلس برید و دید و فریاد نمود و اسر الحسین را
مصلوب علی فناء بای یعنی یا حسین پس فاطمه بر در خانه من او بزان
باشد پس بر پناه بجا می خود بر خواست و سر او را پوشانده و بجز سر
مرا بعت داده و امر نموده که سر را پایشان آرند چهارم آنها از منزل
سراطه بود و در خانه شه شوق او بچند بودند و این مصیبت بود که شد
و مصیبت سجاد را با آنها رسانده که زبان معجزان را بویچ بر یک شویا
مطهر را پیش می برید دید بود که بچو بجز این اشارت بود که میوه معادل
فرموده و اما و قیامت سراطه را پیش می خود طراد و در خانه شه را بزان کرده اند
کشید و فرموده یا برید اما شجره آن یکون را سر این فاطمه مصلوب و باطل
باب مدینه که و هو و در بجه رسول الله یعنی ای پادشاه یا احیا میکنی از این
سفر و فاطمه از آن در آن شهرها او بزان باشد و حال نکند و در بجه
رسول خدا است و از این سراطه در بعد از این منازل مخصوص است در مدفن
و در عشر و هجده مخصوص و منها منازل او در مکان مخصوص است در
در مدینه که جد بر کوارش و فرموده انک لدرجات لا تنالها الا بای

عنوان هشتم

یعنی به دست از بنای تو در هشت درج است که می بینم اینها مگر بعضی
شهادت و اعلام آنها آنچه در حدیث است الحقه الله به پیغمبر و منیر الله
و قد جید یعنی ملحق می فرماید و الخدا بیعالت به نیت خود در قتل و در
او تفصیل می نماید و فعل خود خواهد آمد اما شاء الله ببارک و تعالی
مقصود سیم در بیان قتل است که در شبهه انحراف از شدت و
چند اید است اول آنها در بیان حمل و فلان انحراف است و او بهار شد
از منویش خدا بیعالت و وصیتنا الاکثران یوالدیه احسانا احکمت
کرها و وصعتنه کرها و حمل و قضا له ثلثون شهرا حتى اذا بلغ
اشده و بلغ أربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الیه
انعمت علی و علی والدته و ان اعمل صالحا و اصلح لوالدتی
الی تبیک لیک و الی من المسلمین ظاهر معنی آنکه وصیت فرمودم شما را
به بد و عبادش بگوید بر داشت او را مادش معتقد به زمینها او را
تمسک و بر داشت او و شهر باز گرفت و او را ثوابا انکار کرد پس بعد از
پیش و خواجه خود و رسید بحمل سال که گفتا بر و در کار من الهام کرد
آنکه بسیار گذارم ان نعمت ترا که فضل کرده بر من و بر پدر و مادر من و آنکه
بکم کار نشانی که به پندار و نوبیسان او در بنای من در فرزندان من
در ستم من از کسم بگو تو و پدرم که من از کتم هندکان حکم تو ام و در کار
کامل و در بنای آسانید و وفادار شد آنکه ما احکمت فاطمه با حسین و من
جبریل فقال یا محمد ان الله یقول علیک السلام و یشیرک یقول یولد
من فاطمه تقتلک اما منک بعدک حاصل معنی آنکه تحقیق نمائید که صدق

مقصود سیم

کرم فاطمه زهرا و محضر حسین و تمام شد جبریل بحدیث است بدو
خلیل از شدت عرض کرد یا محمد به دست خدا بیعالت بر تو سلام میگوید و
میهد ترا به مولود که از فاطمه متولد میشود که میبشد او را امت و بعد
تو فقال و علی و السلام الا حاکم لک یولد من فاطمه تقتلک اما منک
میر بعد به معراج ثم نزل و قال کما قال و اجاب کما اجاب ثم عرج ثم نزل
ایضا و قال ان الله یشیرک الی جاعل فی ذریعتک الامه و الاولایه و اولاد
فقال قد ریتک حقود جوارح تو بر و بر و کما و سلام باد احیاناً به بیت
مراد مولود که از فاطمه متولد شود و یکش او را امت من بعد از من قرار
عروج نموده و نازل کرد به همان تفصیل سابق و بدین معنی و شام و هفتاد و پنج
جواب شنید پس از آن عروج نمود و نازل کرد به همان تفصیل سابق و بدین معنی
و بسیار است و در بیان اینها بسیار است و در بیان اینها بسیار است
شده عرض کرد به دست خدا بیعالت بشارت میدهد ترا باینکه هزار خواهی
دید دنیا و امامت و ولایت و وصیت و انحراف و نوا لاین و اخر شد ثم
ان سأل فی فاطمه و اطاعه جبریل اول فقال لا حاکم لک یولد من فاطمه تقتلک اما منک
امتنک من بعدک فبشرها بالبشر فقال قد ریتک فحکمتک کرها بایه
مقتول و وصعتنه کرها بایه مقتول و حمل و قضا له ثلثون شهرا حتى
اذا بلغ اشده و بلغ أربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الیه
انعمت علی و علی والدته و ان اعمل صالحا و اصلح لوالدتی
الی تبیک لیک و الی من المسلمین و یشیرک یقول یولد
من فاطمه تقتلک اما منک بعدک پس از آن سکون فاطمه
و در شایسته که او را از جبریل اول و در جبریل اول و در جبریل اول

عنوان هشتم

حضرت حسین بن علی است پس لو است صفتا نفس طمسته راضیه مرضیه
مؤلف کوید بیان این مطلب بیکر کسی که معرفت بخداست حاصل نمود
و عظیم نمود با و دوست میدارد و از او هر که دوست داشت او را از هر
شوی آنچه واقع میشود از جانب او پس هیچ کس از او ترزیده حاصل نمیشود
مرا و از وقت نزول مصائب او از جانب حق تعالی بلکه حاصل میشود و او را
و در حصول امتداد انواع بلیات است از استقامت این دو مقام رضا و تسلیم
و تحقیق ظاهر شد مصداق این مقام و مرتبه فعلی در ماده مظلوم علیه السلام
الحسین چنانچه در عنوان سابق توضیح کردیم و باز خواهد آمد
این نوشته در طلب بار و خون انحصار است در زمان رحمت و اوصاف
از قول بار بجا است و من قتل مظلوما هر کسی که کشته شود مظلوما را
لیست جز مظلوم است که او عبارت است از حسین بن علی که کشته شد مظلوم
فعله جلتا و کبر سلطانا پس تحقیق قرار دادیم مری و او را سلطان حضرت
فرمود و انما مظلوم حضرت امام عجل الله فرجه میباشد فلا یفین و انقل
یعنی اسلاف نکند قاتل و آیه کان مضمورا یعنی بر دست حضرت حسین
منصوب و بعضی از ذوات باین محوات و در بعضی دیگر ضمیمه این است
بوی و هم چنین ختمی است و مراد از اینست که اسلاف نکند و لیکن اینک غیر از
را بکشد تا از همه کثر و در بعضی فرایه فلا یفین را بضم فا خوانده اند یعنی
اسلاف نکند پس میگویم اولی معنی ظاهر است عام است و حکم او شامل همه مرتبه
و او اینست که هر کس مظلوم را بکشد از برای وی او هست که قاتل او را
صفا بکشد و اسلاف نکند بکشتن غیر قاتل پس میگویم بنا بر این معنی از برای

مقصد سیم

و لی حضرت حسین هست که ان قاتل المظلوم قضا صواب و و قتل از او
نمودیم بعین قاتل حضرت حسین را میگویم کینه و ایات قاتل او بر پادشاه
یا بن زیاد یا بن سعد یا شمر و یا یزید و غیر آنها مثل صالح بن وهب که چنان
نیز با حضرت زنده که ان الامه اسبا و از مقابل نمود یا صاحب بر سر شعبه
که بر قلب انبارك ان حضرت است و در احوال فرمودیم الله و بالله الخ
یا ضلیم یا حق است که از برای این مقول صدها قاتل هست یعنی
استرا که کینه مشترک او را بقتل زنده باشند بلکه هر یک از آنها مستقل
بودند و قتل از هر یک منفرده میشود پس از برای او صدها قاتل
مستقل است حقیقه پس او کشته شده بر پادشاه و از اینجا است و از
در اخبار اینست که قاتل او بر پادشاه و او کشته شده بن زیاد است و از اینجه
بر پادشاه گفته بود قاتل این مرتضی یعنی پسر مرجان او را بقتل آورد و او قاتل بن
سعد را و از اینجه انما حضرت خیمه ثاب در حالت طفولیت او را هرقه
دیدند بکشتن این کشته و قاتل حسین و او قاتل شمر و او قاتل شمر
است و او قاتل خولید و او قاتل صائب و او قاتل شمر است و هم چنین تا
مینور و کلام او کشته عزیز است او قاتل عیث و او قاتل چشم است که کینه
از اینجا است که خود اسیر و اسیران و نموده بر فرمایش خود قتل مکرر
یعنی کشتن مکرر و بیت و غصه این و از اینجه نامیده شد حبس کرد
پس لفظ کربلا اشاره است بسبب قتل او پس از آن میگویم بر دست که از
برای قول بار بجا است و من قتل مظلوما معانی دیگر هست که همه آنها مطابق
بر حضرت حسین و او است حقیقتا آنها پس اگر میگویم بقتل آنها را میگویم

عنوان هشتم

مغیر اول قتل مظلوم یا غیر صالح مظلومیت کشند شد یا بغیر در حال او را
سہید نمونکہ بیک عقد و ظلم نموده بودند او را و گرفتہ بودند آنچه داشتند
و مال و اقطاع و برادران و اولاد و اعضا و جوارح ظاهر و باطن او را پس بقی
تغیر دادہ بوطن نہ را اند و جمیع جارجہ اعضا را حقہ و محرمہ را و او مستحق
شدہ بودند مال و عیال او و او بود و جہد و پند و بخت و جہد پس باقی
او را سہید نموند پس کہ یکہ کشند شود در حال کہ مظلوم باشد یا البتہ
چہ یکہ مقتول باو است و ہمین خطر حسین است و بین مجاہدہ انصاف کلی بفر
و از اینجہ تا مہد شد ما سیم مظلوم و از برای او علم شد پس لفظ مظلوم اگر چه
صفت لکن علم شد بخطر حسین و از اینجہ در دنیا وارد شد انشد
دَمِ الْمَظْلُومِ بَعْدَ تَرَاتُمِ مَبْدِهِمْ بِحُجُونِ مَظْلُومٍ وَ دَعْوِیَّتِهِمْ اَمَلٌ لَا تَنُجِیْ
الْمَظْلُومَ بَعْدَ تَرَاتُمِ مَکُنْ ذِیَارِ مَظْلُومٍ زَاوِیَ عَرْضِ کَرَمِ الْمَظْلُومِ کَبِیْ
مَظْلُومٍ خَالِ اَوْ مَانِدٍ هُوَ الْخَسِیْنُ صَاحِبِ کَرَامَةٍ خُضْرُوْا اِنَّا یَمِیْنُ
مَظْلُومِ کَبِیْ صَاحِبِ کَرَامَةٍ اَسْتَ و مغیر و سیم و من قتل مظلومًا
یعنی کہ یکہ کشند شود مظلوم در اصل قتلش را بیکہ هیچ نحو مستحق قتل نشو
نہ از حقہ قصاص و نہ حد و نہ فسق یعنی کشند شویم و کنا و اظہر افراد این
خطر حسین است چنانکہ خود انشد در دنیا شود ابا نقیب انشد فرمود
وَجَعَلُوا الْمَظْلُومَ الَّذِیْ یُقْتَلُ اَوْ مَالًا اَسْمَیْ لَمَکْنَةُ اَوْ یَقِصَّاصُ مِنْ حَقِّ
اَوْ شَرَّ بَعْدَ تَرَاتُمِ بَعْدَ اَقْرَبِ مِیْوَانِ اَمَّا الْمَظْلُومُ خُونِ کِبَرِ اَعْمَلِ
کہ او را کشند باشم یا مال را انصبا مالک شد ام یا بقصاص خود و آخر کہ
او را زده باشم یا سہید را من تبدیل نموده باشم مغیر سیم و من قتل مظلومًا

مقصد سیم^{۹۰}

فِي كَيْفِيَّةِ قَتْلِهِ بَعْدَ كَيْفِيَّةِ كُتْلِهِ شَوْ مُظْلُومٌ دَرْ جَوَانِ كُتْلٍ وَ كُتْلُهُ سَائِرُ
 كَرْدِ خُدَايَا وَ دَرِ حَرْبِ احْتِلَا اَزْ رَايَةِ مَثَلَاتِ كَرْدَنِ اَلنَّجْحِ دَرْ قَوْلَانِ
 احْتِلَا اَوَاكُتْ وَ هَمْ جَانِ نِشَانِ نَدَارَنِ بَاوَكُشْدِ دِيكَرِ نَا رَجِشْ خُودِ احْتِلَا
 سَتِ بَاوَكُشْدِ وَ پُلَاكُ اَوَاكُتْ وَ بَسْتِ اَوَاكُتْ وَ نَزَعِ وَ جَانِ دَارِ دَرِ هَا مَنُودِ
 احْتِلَا اَسْتِ وَ كَارِ دَوَاكُتْ وَ نَجِ رَا بَاوَاكُتْ نَدَارَنِ احْتِلَا اَسْتِ وَ لَعَضَا
 وَ جَوَاكُتْ اَوَاكُتْ وَ مَنُودِ اَوَاكُتْ اَسْتِ وَ بَاوَاكُتْ دَارِ دَرِ وَ كُشْتِ
 احْتِلَا اَسْتِ كَرْدِ اَهْمِ شُودِ كَرْدِ قَتْلِ مَظْلُومِ اَكُشْتِ اَسْتِ كَرْدِ قَتْلِ اَسْتِ
 احْتِلَا نَمَايَنْدِ اِيچِ هَمَايِ كَرْدِ كُشْتِ دَوَاكُتْ هَمْ كُشْتِ اَوَاكُتْ اِيچِ كَرْدِ قَتْلِ
 هَمْ مَظْلُومِ مَسْأَلِ شُدِ وَ خُشْرُ حَسْبِ هَمْ ظَالِمِ اَوَاكُتْ هَمْ مَظْلُومِ اَكُشْتِ شُدِ بَزَاكُ
 اِيچِ خُوبِ اَوَاكُتْ اَكُتْ دَرِ وَ غِيهِ هَمَايِ وَ مَنُودِ مَظْلُومِ اَكُتْ قَتْلِ اِيچِ كَرْدِ
 كُشْتِ شُودِ مَظْلُومِ اَوَاكُتْ اِيچِ كَرْدِ اِيچِ شَهَادَتِ تَعَدُّ نَمَايَنْدِ اَوَاكُتْ اَز
 وَ جُودِ تَعَدُّ بَايِرِ بَعْضِ اَهْلِ اَلْاِيْمَةِ اَقْسَا تَعَدُّ وَ اِيْنِ هَمْ مَحْضَرِ اِيچِ مَقُولِ اَوَاكُتْ
 عِبَارَتِ اَزْ شَهَادَتِ مَظْلُومِ مَحْضَرِ مَنُودِ قَتْلِ مَظْلُومِ اَكُتْ قَتْلِ اِيچِ كَرْدِ
 كُشْتِ شُودِ مَظْلُومِ تَعَدُّ اَقْسَا اِيچِ كَرْدِ اَسْأَلِ اَوَاكُتْ اَعَارَنِ نَمَايَنْدِ اَوَاكُتْ اَزْ
 اَوَاكُتْ اَزْ تَعَدُّ اَكُشْتِ اَسْأَلِ اَسْأَلِ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ
 دَرِ بَابِ اَبَانِ مَطْرُوحِ نَمَايَنْدِ اَوَاكُتْ هَمْ اَزْ اَبَرِ اَوَاكُتْ اَسْأَلِ اَوَاكُتْ
 حَسْبِ مَظْلُومِ اَسْتِ كَرْدِ عِبَادِ شَهَادَتِ اَسْأَلِ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ
 حَسْبِ اِيچِ كَرْدِ اَبَرِ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ
 مَنُودِ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ
 قَوْلِ اَبَرِ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ اَوَاكُتْ

عنوان هشتم

زمانه که زنده بگوریا صاحب باقر آیه رسید شونده از اثنان که بچه کناه کشته
شد انداخته حضرت علی علیه السلام حاضر شد و فرمود که این آیه شریفه
در حق حسین بن علی نازل شده مؤلف گوید چون آیه شریفه نازل شد در
وقایع عظیمه از تکیه و بهم نور دیده افتاد و فردی بچینه کسنداره کان و
روانشدن کوهها مثل آب پس لابد است از اینکه این سوال مذکور در آیه که
در عداد وقایع عظیمه و اقصیه از برای کوهم خصوصیه باشد در بزرگی
سوال از او منقلب شد بحواله عشر که بخوبی که مردم شامل باشد و هر که
آیا و بتوسعه چنانکه از فقرات سابقه و گفته و قیاس و سوال از مؤلف
و از اینکه بچه کناه آنها کشته شده با آنکه از اطفال صالحه بقیه و عریض بودند
و کشتن آنها از این کیفیت که زنده آنها انداخته و منبج و هر چند از اطفال
امر عظیمه است لکن سوال از گرفتاریه ششمن و تنگ گرفته بر او از هر طرف
و کلو کبر و محبوس نفس کشته در حال حیات عجز جانی پیدا شده و افعیا
و اولاد او سوال از اینکه بچه سبب آنها باین نحو کشته شد اعظم و بزرگوار
از سوال مؤوره و شاید وجه و مایش حضرت شای که این آیه در حق حضرت حسین
نازل شده همین باشد و تحقیق این مطلب اینکه بدو تیره مؤوده در حقیقت
حسین و عیال و اطفال او بود که در دو روز عاشورا قبل از فجر شهادت همین
خالد بن ولید حاضر شد زیرا که از برای آنها از نواد و مصیبت و محاصره اعداء
و شدت شکنجه و قضیه چنان اختناق و کلو کبر و نفس گرفته حاصل شده بود
مثل کسی که زنده بخاک دفن شده و الا ترا از این مصیبت آنکه نفس مبارک او و سنا
اهل بیت از ضیق ناعص و متصل گرفته شده استراحت نداشته مگر بیک دلیل آنها

بسم الله الرحمن الرحیم

مقصد سیم

مؤلف اندک سوال میشود از آنها که بچه کناه کشته شدند و بچه کناه باین
کشته شدند بچه کناه اطفال است باین نحو کشته شدند آیه هشتم و قد بنا
یلج عظیم ظاهر معنی آنکه و بداند باین و از اطفال عظیم و تحقیق و از
شده اینکه ملاذ و ضح عظیم حضرت حسین است و لازم نماید از این مطلب که
بودن مرتبه کبریه برای او و از داده شده از حضرت حسین زیرا که معنی باین نحو
که ملاذ اگر چه با و آنچه فلا کرم پس بسبب بیع عظیم اینچنانکه از اطفال باین
بیرون آید یا اینکه معنی این باشد که فدای قرآن او برای برود کارش بمقتل
فدای قرآن دیگر اعظم از او و حاصل شد این تیره عظیم را اینحضرت حسین از
قرآن دادن نفس خود فدا داده خلا **مقصد چهارم** در بیان
حضایع سور و حمد و بسم الله از برای آنحضرت خصوصاً پس بگوئیم سور
مبارک که در خلافت کاتب است و حضرت حسین فاطمه مصطفی شهادت
سور مبارک حمد لام الکتاب و آنحضرت حسین بوالآل و الاطیاب است سور
حمد کنز و غزیه است و اطاعت و آنحضرت حسین کنز و غزیه منزلت است شفاعت
سور مبارک حمد و فایده است حضرت حسین وفا کننده است با سبب معجزه
مبارک که حمد شافیه است حضرت حسین تربی و شافیه است و حق مظهر است شفاعت
چنانکه در قضیه و خبر یهود اتفاق افتاد و آن آیه باین او شفاعت او شایسته
مصیبت او بار می شود شفاعت خاموش میکند آتشها باطنه و آتشها
ظاهر از این که تحقیق اگر چنانچه قطره از دهن یحیی فم اند خاموش میکند و از
او اینچنانکه در جسد او شده سور حمد کافیه است حضرت حسین صحبت و کفایت
کننده است سور مبارک که حمد معادل قرآن است حضرت حسین شریک قرآن است

عنوان هشتم

و معاذ الله انما است در دو بعد و امانت گذاشتن بر خور و سواد او را و سواد
 حمد و سبوح شانه است زیرا که در مرتبه نازل شد از این جهت مثال میگویند
 بجهت هفت ایه بودن سبع نامیده میشود و حضرت حسین هم از جمله و مخصوص
 است که از ایمان در مرتبه نازل شد و در مرتبه هم مخصوص و نیز که بکبریا و
 شریف خود و چون ولادت نازل شد و درجه و مقام عفو و مؤمنان
 اوصیا و انبیاء و مرتبه دیگر و مجید مبارک خود و عفو و مؤمنان از آن تزل
 انوره و این از خصایص است که از این ایه طلب رد و این است خاصه
 اینکه تائیل الحسین و در قوا و است هبطت الملائکه و اخذوا جسد
 الاله الحامیه من لک الحاکم و اوصفته مع صوره علیه السلام
 الحامیه و نظروا الیه و مشیطا یدعی و کتوا فانیله ثم تزلوا به الحکمه
 و کر بلا یعنی هنگامی که حضرت حسین به درگاه شهادت رسید و سطره او را
 بر زمین نهادند و از آسمان فرود آمد و جسد نازنین او را گرفتند و بهر
 حال که آسمان پیچ بر زمین و در آسمان پیچ نزد صورت حضرت امیر مومنان علیه السلام
 نکر داشتند و نکر کردند و جسد مطهر در خالیه که بخون خورده اند و چون
 کردند و نال و پیران باز آوردند و نال و ناله بخور و در زمین کربلا و در این
 امور و محقق است که ما بکشیم و میبزم و خداوند عالم است با آنها شومبار که
 حمد و در حدیث آمده من قرها مؤمنا بظواهرها و باطنها اعطاه الله یکل
 حرفه حسنه افضل من الکتابها فیها یعنی هر که بخواند او را در خالیه که
 ایمان او در بظواهر و باطن او عطا میفرماید و خداوند تعالی بگوهر حرف
 حسنه انچه افضل از دنیا و آنچه در دنیا است حضرت حسین هر که که

مقصد سیم

مصبی و اذ امتد کر شود و بر او کرید که اعطاه الله یکل مع حسنه افضل
 من الکتابها فیها یعنی عطا میفرماید و خداوند تعالی هر قطره اشک حسین
 که افضل است از دنیا و آنچه در دنیا است چنانکه تفصیل آنها سابقا گذشت
 ثم الله عنوان سوره فاصدا انها حضرت حسین عنوان و دنیا چه شهدا
 رسید آنها انیم الله صد چنانچه در تبتیب و سیدان هست که همه مومنان
 مقترکها است ثم الله در وقت ذبح و غیر تکلیفست باید که در سوره نکه
 مذبح شود حضرت حسین امتد کر میشود و اموئن وقت دین هر مذبح
 یا رفته باشد و قتل او و خوار و هر قتل و خوار چنانچه در جسد نبوی وارد شد
 مقصد پنجم مقصد لطیفست که در او مذکور است جمیع همه
 سفلت با شرف و انزال بخور و خواه از جهت ان آیات و کلمات که منطبق
 با خالک افتخار و دوا و شانه هم هست و خواها از ان آیات که نشان دهنده
 وارد شده لکن استنباط نمودیم او را از ان رده و خواها رصفه که ثابت
 مرقان مکنون و این کوهیم و از ان دوا و آیات است که از برای آنها عطا
 است و صفات و خواص است و آیات شفا هست و آیات سجد هست و
 حسین و در او کبر و رفیع هست که خوا گرفته آسمانها و زمینها را که عبارت
 علم او باشد و همین حضرت حسین و در او دوا و یه نور هست ملک ایه سید
 اطهر است و یکی ایه نور جسد مطهر است احایا و لی ظاهر کشت بزم
 دینه و شادان بزم دین ارم هم ظاهر شد هنگامیکه سربار کوا از رفا
 غرق و میزند و بهار شب که هائ غرق که بطرفه بود و شانه داخل میشود
 از و عجب نموده نگاه کرد دید نور سربار کشت که در دایره نیر از اینجا

عنوان هشتم

اذا و انزل است از آفران
 حضرت حسین و صلوات
 علیه

مثلا در نمودن ایه
 و ایه الکعبه و ایه
 هست که از برای آنها
 خواص مخصوصه

عنوان هشتم

عبود زاده اند و شنیدند آن سواطع صراط را تلاوت قرآن کرد و سوره کهن
میخواندند و در قیام دیدار و از امر خداوند است که در شانها شب آمده بود ملا^{حظه}
گشتن کان کربلا را میگویند و میگویند در دنیا شهدا جسد را که در انظار
شب چنان میماندند که گویا افنا یا است طلوع کرده و شیر را دیدند که
آمد و در نزد وی نشست و هم چنین حضرت حسین در اوان شفا هفت
برای امراض عتق و رحمت و مودت او و از برای امراض ظاهر و سببها
در تریب و حضرت حسین در جسد مطهر سرچشمه ای هفت که آنها شل و
هاله غلام را بچ کرد و در جبین ملاحظه آنها به رؤس و سواران است بر
بپشتند و در ایشان از آنجا که مالک چنانکه وقت قرآن غلام میخواند لازم است
پس یکی از آنها اثر بر است که بر قلب مبارک او رسیده و بعد که گشتن کلا
پشت مبارک بر او آمد و اثر دقیم آنها اثر است که صلح بر و هفت مرتبه
چنان از چنگ و شمشیر ان امام افش جان شاره نمود که انبالا سبب بود
رفین کربلا انداخت و آیه سیم از آنها اثر شمشیر بود که او مالک بر شمشیر
بر و رفت و ان امام مبین ندیده بود که از عمامه و کلاه گشت و بر سر
هم رسیده بود که از آنجا که از آنجهت سزا گشته و عمامه و کلاه را در
انداخت و آیه چهارم اثر شمشیر بود که بر سر بخور و به کلمه نازنین رسید
چونکه سر او را از صیقل از بدن جدا شد و لکن اثران شمشیر از قفا و پیران
ایان چهار کانه ایان غلام بود که بر جسد شریف ثابت بود که در بر شمشیر
چین نصو آنها یا شمشیر آنها از لول بران و اهلالم و خویش قد و قفا
بر زمین و در میان آنها بود و حال بر سر چنانکه انان ایان محض بر این خواص

مقصد ششم

مخصوص بر بدست در حضرت حسین ایان و شمشیر او سبب است که
هر مظلوم و مقتول خواه از مظلالم مقصد دنیا و خواه اخرون جمیع اوقات
انها مقصد ششم مقصد در ظریف لطیف حدیث که در میگویند
عنوان سوره ها از اول تا آخر سوره مبارک حدیث که در آنجا معجزه بین و
میگویند آنچه متعلق است از آنها بختر حسین بر شاره یا بمناسبت یا بطن
پس گویند اما شومبار که فاحش بجهت و مقصد سابق او نامستفلا
که در عودیم سوره بقره را اقل مرتبه که از برای حضرت حسین است در او
و او قول بار می تعالی است قالوا ان جعل فیها من یسجد فیها و کیفک
الیهما ظاهر معنی آنکه و نمیکند و خداوند عالم بملایم که فرمود که من در روز
خلیقه قرآن خواهم از آنها عرض کرد ندا یا قور میگوید در زمین کس را که قفا
میکنند و خون ناحق میریزند حدیث آمده به بدست آنها ملاحظه
نموده قتل حضرت حسین و اصحاب او و از آنکه بلا و غلام شد ندای طلب
که خون آنها ناحق ندان سر مین بخینه خواهد شد بچند دلیل که آنها را
با بهی طلب لایک نمود سوره العنبر بجهت تلاوت نمود از آن سوره که
که فرزند و دیده اش چنان علی اکبر میخواند که در بدایین آیه را از الله
اصطفی آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین و در بعضیها
من بعضی و الله سمیع علیم ظاهر معنی آنکه به بدست که خدا بر کربلا دم نجات
والل ابرهیم و آل عمران از ابرغالمیا بر کربلا بدست که بعضی از ایشان بعضی
موت گشته اند و خدا شواله را نا است سوره نسا در کلام دقیم از انبا
شره انحضرت هسک و او قول بار تعالی است و الله صانعین من الارواح

عنوان هشتم

وَالنِّسَاءُ وَالْوِلْدَانُ لَا يُسْطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ظَاهِر
معنی آنکه کوهی که در واقع ضعیف اند و مردان و زنان و کودکان که توانایی
ندادن در جان و اولاد بجای نمی یابند و اظهار افراد اینها که دنیا به دست آوردن
اشخاص است که در خدمت آن بزرگوار بودند و سوخته مانده از برای انبیا و
مانده است که بماده طعام منطبق آید و عبارت از ماده شکر کوه است
که ناله میشود برای انحصار و احاطه با بزرگتر و دفع عطش آنها و حال آنکه
عرض نکردن توانا و احاطه با بزرگتر و دفع عطش آنها و حال آنکه
تکون نشاء پیدا یعنی برودن کار با بزرگتر بماده از آسمان و خوان آدا
نا بوده باشد بزرگتر و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
حضور را بزرگتر و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
و اینها همه کوه را و اولاد بزرگتر و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
سر و پندار بعضی از معانی اعوان و اهل اعوان است و او هم از آن مردان
است ظاهر بر اعوان که کوهی است بلند و در شرف می باشد و هر کوهی که
بالجمله منوشان چنانکه بزرگتر و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
یعنی کوهی که بزرگتر و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
زیر خود زیر که از برای نشان مخصوص و علامت خاصه است و در
قیام معانی که در خواص نیازی به تفصیل ندارد که دریم سوخته انفال انشا
حق انشور و حق انشور است و در حق انشور و حق انشور و حق انشور و حق انشور
و از او منع نموند و غضب کردند و او هم از او منع نموند و غضب کردند و او هم از او منع نموند و غضب کردند

مقصد ششم

انحصار یافت به منوشان و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
منوشان از حق که شکر است و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
بود و عبارت از ارباب اینها که او را زانفال نبوی که در حق شکر بود
صاحب بار و خراج کفار و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
از ارباب اینها منطبق است حقیقه برجهها اصحاب انحصار و در او این است
هست از خدا که منطبق با حال است و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
عبارت از قول بزرگتر است ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِالْحَقِّ يَتَأَيَّمُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ
وَعَدَا عَلَيْهِمْ عَهْدٌ فِي التَّوْبَةِ وَالْإِيمَانِ وَالْفُرْقَانِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ
فَأَسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ بِالْعَيْمِ بِرِزْقِهِ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَظِيمُ ظَاهِر
آنکه درستی که خدا خرید از ایشان انفسها و اموالها را بزرگتر
و با بیعت کرد و ایشان را عید باشد که از برای عید و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
کشد و کشند و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
انجیل و قرآن و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
باشند و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
داشتند و از برای انحصار حقیقت نسبت به اعمال مخصوصه است هم در
من و هم در تمام و قول من و هم در نقل من و در کمال و در حق
او و بد از او که همه اینها بجز خود و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر
در همه خصایص انحصار سوخته و عید بلکه اینست جز این نیست احاطه با بزرگتر

عنوان هشتم

قرائن تدویمی در شاه حکیم است مخصوص سوره مریم و دیگر ذکر بنا
وارد شده که به دسترس که بعضی نشان است که بکلام و بهلاکت و غیر
ظاهر از ظلم برین بد حال قسطنطین ناصر آنها و تحقیق ذکر نمی کند
سابقا و در قدیم که از جانب سید الشاهین در تفسیر قول باریجا
فجعله فاندک نیکو به مکاتفا قصبیا وارد شده ظاهر آنکه حاصله
شد بعینه پس بگوید با آن حمل بجایه و در آن خویشان که جناب مریم
پس از آنکه حاصله بجایه علی از مشهور است که تار سید به کربلا فرست
حمل نمود و از آن محل بر حضرت حسین پس در همان شب و لادن مراحت به
میشود و سوره طه در آنجا است بر آن حضرت در حکایت جناب
موس از دایه نارا فقال لا کلمه امکنوا الیه انت نارا ظاهر معنی
چون دید اشری که گفت مرگتان خود را و نکند به دسترس که من بد
اشری و حضرت حسین هم از طرف کربلا نور کشته شده نمود و در مدینه
بویس باهل و عیال خود فرمود که بیاید بامن و از تشرین جواب داد که
معه هنک که سوال کردند از دسترس عیال نادر و توانا الله
قل شاء ان یرحمنا اسارا یعنی به دسترس که خدا عیال خواسته که آنها را
ایستدستگیر بدید و سوره هائ که بعد از سوره طه است باریجا
مخصوصا از باری انحضرت و از اینجه نادر است و باریجا از سوره قصص
هنکام بیرون آمدن و از اینجه هنکام داخل شد و در کربلا
تفصیل آنها را ذکر میکنیم در عنوان هجرت از حضرات انحضرت و هم چنین
نادر است و بعضی از اصحاب انحضرت از سوره مؤمن در عین مبارک

مقصد سیم

استیلا چنانکه در عنوان است که اندک است و مقصود از اینها این
مختصر از تطبیق است پس چنان قدر که گفتا میکنیم و ذکر میکنیم بعض
مناسبات را که از مختصر است با همه سوره ها پس میکنیم سوره ها
که مصلحتا با حروف مقطعه از طوا سیم و خواهم و پس و ص و الم و
و ق و ک از اینها مصلحتا آنها در تفسیر تاثیر است و در آنها است
است نسبت بعد از آنها با حروف و تاثیر است در حروف آنها و است
است با اسم الله و در موزان است که در اینها بدست آنها مکرر است که آنها
خطابند حضرت حسین در حیدر مظهر و حروف مقطعه هست از اثر
زخم شمشیرها که از اینها هیئت مخصوص است از موضع یک حرف
و در صورت و شجر و چهار ضرب که از زخم شمشیرها بالا می برسد آن
بزرگوار دارد آمده که از اینها هر یک آنها شکل مخصوص است و آنها و در
فخایم تسلیم و رضا و تحقیق راه یافته تحقیق این رموز انکس که هست
یافته در موزان و مقطعه که در اول سوره هائ و از اینجه بود که حضرت
التبیین که هر میوسید هر بدشتر است که میگوید و بجناب علی بن
ابیطالب نکر دار حسین را و هم میگرفت و نکند است حیران میبود
هر مواضع حروف مقطعه را و کرم میکنم اما اقلها در سبجات از مناسبات
صفات الهیه که از مختصر عظام مؤمنان است چنانکه است اگر کنیم و از
عنوان احترامات الهیه سوره مدثر باطن است و سوره از باری انحضرت
چنانکه از عین ظاهر و هم خارج است زیرا که حضرت پیغمبر که مراد از
او است از حضرت حسین است و حضرت حسین از او است سوره مزمل و او

از اینها و در مواضع مخصوص است و از اینها

عنوان هشتم

مخاطب این خطاب نیز که مخاطب با او از و بست و او از مخاطب با او است
چنین است و منقلا چون خود اینجا بیکدیگر را بخواند و خواست در شب
صلوات و کراهی و ظلمت ضلالت را دور نموده و نور حق را واضح
نموده و اصحاب این خطاب بودند که هر منزل بودند مثل اصحاب حضرت سید
که در حق شهدا اینها در جنگ احد فرمود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بسم الله الرحمن الرحيم
فَأَنَّا أَتَيْنَاكَ بَكْثًا كَثِيرًا یعنی به پیچیدگی آنها را زبیر خطب خود را در حال که
اغش شده هستند بخونهای خودشان و در حق کینه آنها را زبیر که منم
بر آنها در روز جزا لکن از برای اصحاب این خطاب بسیار ناله و فغانها را
تنها بخونشان پیچیدند و آنرا اقتضا عظمه از برای آنها باطنی است که
منطبق است بخصر حسین و بحال آن و به و شهادت و در و مبارک و در و
شریف و به و جبهه مطهر و قلب متوجه است و باطنی و در و خالاک آنها پس
سمع الله الشهادت و انما توبیان میگرد و الصالحات صفاة الخیرات و
فَأَنَّا لَنَبَايَنُكَ ذِكْرًا ظَاهِرًا مِّنَ الْبَحْرِ مَوْجًا كَبِيرًا در مقام طلعت صفت
و درین پس بجهت منع کند کان از مصیبت منع کرد و بجهت خواننده
قرآن منطبق است باطن و به بر خصر حسین و بلیکرا اثر و در صفها
انهاد و جنگ و قتال و به صفها آنها را بلیکرات انحصار و اهل بیت عشر
او و به صفها انهاد و تاز و به صفها آنها را بلیکرات که در و به و درین کار
افزاده بودند و به صفها آنها در سرها بریده ایشان و به صفها آنها را
دفع زبیر که در آنها را در دیکر که در حق نموند و بلیکرات انحصار
و او را و البلیکرات انحصار که بلیکرات انحصار و بلیکرات انحصار

مقصد ششم

شفع و در وقت چون بنایان رسید خصر حسین او و بجهت نور
خود و بلیکرات مصیبت او و عسل است و او را برادرش شفع و و و و و
یا و انفر لا کشته و بلیکرات برادرش و مانند در میان کربلا و حیدر شد
ولکن و تر و مود است یعنی تنهایی که او را ستها نموند و نفس طمشت که
اخر این نوره هست روح شریف است و است هنگام رجوع و به و بلیکرات
چنانکه در و بلیکرات امد و الطور و کتاب مسطور و در و بلیکرات
المعصوم و السقیة المرفوع و البیة المکرمه ظاهر معنی آنکه بحق طوبی
و بحق نامه نوشته شده و در صحنه کشاده و بلیکرات خوانند و بحق خانه
ابا تان و بحق شفع را بلیکرات شده و بلیکرات دنیا را بلیکرات و بلیکرات
محل شهادت انحصار است به و بلیکرات هم در ظاهر چنانکه در حدیث است
و هم در معنی و کتاب مسطور و درین شریف انحصار است و به و معمو
سرا و هر انوار است و بلیکرات میگرد که بلیکرات است و درین بلیکرات و
جبال بلیکرات بلیکرات بر باشد و انجم از اهورای ظاهر معنی آنکه بحق بلیکرات
کان چون حرفه اندیکفیت افکار انحصار است بلیکرات کربلا انحصار
خصر و بلیکرات مبارک انحصار است یا نور اظهاریا بنایان بلیکرات و البلیکرات
ذات البروج انسان متاثر به با حقیقه خصر حسین است زبیر که او است
است بر این بلیکرات است بلکه بلیکرات سیزده برج است و السماء و الطاری
و ما ادریک ما الطاریة انجم الثاقب ظاهر معنی آنکه بحق انسان و شفا
صبح و چه را بلیکرات چینی ان سنان سنان است و بلیکرات انحصار است
صو و شعاع او استا آنها را نور میکند و خصر حسین بحق را بلیکرات که نور

عنوان هشتم

که نود و از ظلمات زمین هم میکند و در آسمان و زمین و در آفاق و انوارها
و آنهارا از اجلیها ظاهر می کند و آنکه بحق افق و درویش چاشن ان و
بحق ماه آنکه در آنچه در این افق را و بر حوت و در آن گاه که ظاهر کند افق
را شمر عیار و از رخسار حضرت سید الشهدا است زیرا که او است افق
حقیر زیرا که افق شمع او بقطعه از بر ذایل می شود لکن رخسار آن بر
بخال و خون اغشته بود معنی از نور و ناصی نشد بود بلکه جسد مطهر
در آن شبیکه که در زمین کربلا افتاده بود مثل افق است و جسد مطهر
ملا آنکه ها مرسله و فرستاده شد بر احوال و موکد متعلق است بحضرت
و آنرا زین العزیز و ما بعدش از فلاح مطهره حضرت حسین و اصحاب او است
و آنرا باری در عالم میلای و قمر ظاهر معنی آنکه بحق بادها پراکنده
نماند و خاکها در هوا پراکنده کردن عظیم پس بحق بر کما بر ذل و باران
در بعضی تائب و منطبق است با جناب جناب جهاد آنها در دنیا
و آلتین و التوتون بحقیق در خبر آمده که بقون عبارات از حضرت حسین
و انعامیای بر احوال ایشانست و وقت دیدن سوره قیامت همه او
مطلق است بر قیامت اهل بیت که در دنیا سوزا بر پا کردید پس او بود
واقع عظیمه و عاشقانه و آن در بود یوم الضحاک که کوشها را گرفتند
حقیقه او بود ظامه کبر حقیقه و اهی عظمه زیرا که مصیبت انروز
بر همه مصائب فوق داشت و او بود در دنیا و عه که میگوید طهارت برادر
و محاربا و بود و بود یک زمین را و نه نمود انروز که موعود خود را آورد
غاشیه بود که در حق و نه ناز شده هلاکت حدیث الغاشیه پس ایانها

مقصد ششم

در بیان دوزخ و آفرینش و سجنها و ان دوزخ و همان دوزخ بود که انما
منسوق شد و انمان شکافه کردید و هتکامیک صریح شمشیر بر فرقها و
ان امام انرجان وارد کردید و انما التیوم انکد و انما التیوم کرد
یعنی هتکامیک سنانها و فرزند و انما کوفه می شود و این ایزم منطبق
است بر دوزخ عاشورا و ایزم کوفه شدن افق ظاهر و افق باطن
در ظاهر و هم در باطن و از برای بیانها تفصیل است که در محل خود مذکور
است سوره قدر بحقیق از برای حضرت حسین و فضایل شریفه و ایدست
چنانکه به نقد در عنوان حضایضل مختصر که متعلقه باز منتهی است
خواهد آمد سوره اخلاص توحید ان بر کوار بحقیق ظاهر است
خارج توحید حقیقه از عبارات از توحید علامه فلیه باشد که از ناسو
منقطع نمود و بخدا مخصوص نموده و از برای و تفصیل است که در
عنوان خود خواهد آمد سوره حمد حمد و انکار درین کفایت است و آن
بحقیق اظهار توانکار را اهل نفاق و خلاف و از آنها تیره نمود
منزله که در دینکم ولی بین مرثیای است ملک شما و مرثیای من سوا
المعزین که توفیق بود بر اهل انحصار و برادرش چنانچه در دنیا و خاصه
و عامه فار شده **عنوان نهم** در حضایضل مختصر از انچه متعلق
است بر بیت الله الحرام و در او چند مطلب است **مطلب اول** در
آنکه انحصار بیت الله حقیقه است **مطلب دوم** در بیان انکه انحصار
بیک معطره عظمه مخصوص نموده و از خدا تعالی سبب این عظمه را
اندر احوال ان مخصوص بر طبق احوال ان خاصه کعبه و فضایل او و

عنوان نهم

فوق انجمنان را به ناله و در حضرتك من بدين بتغاوله كه موعود وقت
 را انحصار مطلب است در دنيا اينكه تحقيق قرار داده خدا تعالی از برك
 زيارت انحصار را بغير خاصه در معادل بودن با حق و عجز و اين بجهت سرغود
 و نكته عجيبه لطيفه است پس ميگوئيم بعون الله تعالی **مطلب اول**
 دنيا انكه انحصار بدين الله حقيقي است بآنكه در دست خدا تعالی بالا
 و منزه است از مكان و معلول و مجرّم و سكر و مسكن پس انچه بعضى
 به بدين الله اينست جز اين بدين بجهت شرافت مخصوص انها است انچه
 بود انها تحمل عبادت خدا تعالی يا بجهت كثرت عبادت و يا بجهت امر
 بتقوى است بجايب و در وقت عبادت يا بجهت بود او و عبادت به تحمل عبادت
 يا بجهت رفاه و خصل خاص يا بجهت بود او و مشتمل ببناد صعبه پس بدو
 خالص ميشود قصد قربت بسو خدا چنانكه همه اينها جمع شده و در
 معظمه و بعضى انها موجود در ساجده بگويي بگويا دين الله ان
 وين كبريها اسم و در خانه ها كه دستور داده كه تعظيم كرده شوند
 كرده شود در ان خانه ها نام خدا و همه اينها بدين الله ظاهر است و اين
 جز اين بدين حقيقت بدين الله عبادت است از اينچه در حديث قدسي است
 كه ميگويد لا يسعني ان يحيطوا بي و لا السما و لكن يسعني قلب عبدي المؤمن
 ظاهر معني انكه وسعت منهد من انديمن من و نه اسما من و لكن و
 ميدهد من قلب بنده مؤمن من و به تحقيق و حي فز هو خدا تعالی بسو
 جناب داود اينكه فرغ بدين است كن و فقال يا رب انك تعلم ان
 المسكن فاحسن اليه و فرغ بدين قلبك خالي كن بدين خانه كه در او مسكن كبر

مطلب اول

جناب داود عرض كرد يا رب تو بديك از اينكه مسكن بگويي پس بگو
 رسيد كه از برك من خانه قلبت را خالي كن از علايق غير پس هر قلبي كه در
 غير از محبت الله چيزي باشد پس او بدين الله است حقيقيه پس قلب مؤمن
 كامل بدين الله حقيقيه است زيرا كه او خالي است از علايق غير و بدين در
 فكر و نه ذكر و نه همه مكر خدا تعالی و هر اينه منهد مي شود و اين
 شخصه را بدين بدين مكر خدا را و عبادت مكر خدا را و اينچنين كه در
 قول الله تعالی است كه در حديث قدسي ميفرمايد بدين اكون سعة الله
 ليمع يروى و بدين اكون يرضى و زيارت كه تحقيق شد اين مطلب ناممكن
 حق ناممكن ظاهر ميشود زيارت تو كه به دست بدين الله الحقيقه و كبر او عبادت
 است ان قلب بهار انحصار سيد الشهداء زيارت انحصار مانع و خالي
 از علايق غير قلب خود را بدين انحصار بدين حقيقيه زيارت با و نماند و در
 بغير خدا حقيقيه خالي نمواند از علايق كه مناجات بنو با علايق خدا هم بدين مطلب
 انكه قطع علايق نمواند از چيز بزرگ خدا باشد علايق بود و بدين بدين
 و كثرت علايق را خدا قطع از همه علايق دليل انحصار علايق قلبت
 خدا تعالی و شرايع همه مبتدئ است بر اين مطلب تدبير بدین جز اين بدين
 كه بدين و انكه قطع علايق است از غير خدا را انحصار و اختلاف درجات
 با اختلاف علايق است در شد و ضعف و بقدر ترك علايق است در
 زمان و كيفيت مراتب انحصار و چنانكه تحقيق شد اين مطلب پس بدانكه
 به دست حشر حسين زمانه كه مقوم شد بود حقيقه الهيه امر بدين
 اشترى نفسك لله يعنى بدين و شريان خود را بدين الهيه انمو و نفس خود را

عنوان رقم ۱۰۰

بابت الیٰ خطاب و قصد نمودن ازاں جهت آنکه طبعیّه را مکه معظمه
 و از آنجا تا کربلا امتثال این امر را بابت داشتن طبعیّه آنچه باخصر
 وارد آمد قبل از وقوع آنها قهر الحاقه پس همه اینها در نیت آن
 حاضر بود و مهتّا نموده بود نفس خود را بخیال آنها حتی جدا شدن آنها
 بدش را هم نیت کرده بود و تو طبعی نفس نموده بود و بر این موقوف
 و محمل شدن عصبیّت ذبح اولاد و اهل بیت و اصحاب خود را در نیت
 طبعیّه نیت کرده بود بلکه بجهت اتم السّلمه بمشاهد عین صورت واقع
 و محمل نهادن ایشان داده پس تحقیق قلب مبارک خود را غایب نمود
 علامه وطن و جمیع ديار و مساکن زمین و همچنین از غلق با اموال حتی
 از لباس سلطنت و استرلک و لباس و از غلق بعبال و اطفال و
 و بزرگان و اقربا و اصحاب و پیش و پس خود آنها را مقدمه نبوی را کشید
 و اسیر و از غلق طبعی آنچه در دنیا است حتی از آب و حتی از عطر و بوی
 طفل محض را هم از غلق بسر برد و اجزای کواستخوانها را و گوش
 او و خون او و از اتصال کوا در بقای صورت و ترکیب و هبت و
 اینکه قطع نمود علامه قلب خود را از خود صورت قلبه که در سینه است
 با همه قلبه که عبارت از خون واقع در میان قلب است پس مشبک نمود
 شریفا و از آن مسموم که سه شعبه است هتکام که بر قلب مبارک نشست
 و خون پاکش جاری و خارج شد پس گرفت دست مبارک را با خون و پر کرد
 و سر مبارک و محاسن خود را با و بچسباند تا موی چنانکه در فم زبانه انحصار
 است و بدل محبت هتکام یعنی بدل نمود قلب خود را در دله تو پس گنا

مطلب در قیام

بذل نمود در ذل خدا هم قلب ظاهر خود را که عبارت از غلبه او باشد هم
 جمیع علائق قلب و همه خود را تا اینکه محض خالص شد قلب معصوم
 او بر این حال و برکت خالص شد از غیر خدا و فارغ گردید از همه ماسوا الله
 پس در این حال برکت بپایان رسید و محض فی شکر بود و غیر از خدا چیزی
 نماند پس از این حال است و بود هیچ این بیت هر کسی که استطاعت رفتن
 دارد و از این باب ظاهر میشود در مضمون من زارا الحین کمر زار
 الله یعنی هر که زبانت نماید خضر حسین زامل گشت که زار
 نموده خدا را در عرش **مطلب دوم** بیان اینکه این بیت
 هو اینه خصوص فرمود که زار تا عظیم خاص و زار اینجه هم خصوص فرمود
 خدا تعالی بحضرت کعبه یا ضلیک زیاده دارد و قبضل مطلب آنکه
 به درستی است و در هنگامیکه وارد مکه معظمه کرد و دید و جمع ستم شمر
 شعبان و در این وقت نمود ناموس حج پس از آن احرام بست بر این حج
 یا عمر متعینا باخلاف و عیال و فرقه که بخوبی پیدا انگیزید پدید
 نگران شیاطین بنامت و فرستاده تا اینکه حنفیه او را بکشند و کشتند
 با عمر بن سعد بن العاص روانه نموده که او را دستگیر نمایند و از آنجا
 خود را مبدل عمره مفرده نموده در روز ترویة یعرف غارم شد که آن
 بیرون اید و محمد بن حنفیه در همان شب خدمت آنحضرت آمد و عرض کرد
 بزرگواران به درستی که در وجه اهل کوفه زاریاب بن کوفه را و زار و غالباً
 خود دیده و به تحقیق پیوستم اینک حال او مثل حال گذشتگان باشد پس
 هرگاه میل دار بدین ایضا اقامت نمایند زیرا که عزیزترین اهل حر و کفر ازها

عنوان نهم

شما هستید و فرموده میسر خسته میزایدین مغایره و محو قتل را
 پس آنکه رویه باشد که سبیل و حرم را اینجا زنده باشد و این حقیقه
 عرض کرد که چنانچه از این میسر بجانب یمن بروی بعضی نواحی باشد
 بروی که در جهت قوت و خوار شد و قادن میسرا حکم بر تو خضر فرمود
 نظر میسرا بحرف و کلام تو پس هنگام محرش خضر از فکر و حلت نمود
 خبر را بر حقیقت رسید بخداست الشرف و امداد تمام نامه که از سر و
 شده بود گرفت و عرض کرد برادر یا یمن و عدله نفرموده بود که بعرض
 مسئله من نظر نماید خضر فرمود علی عرض کرد پس چه چیز باعث شد که با
 عجل بر چون امک فرمود بعد از آنکه از تو مفاد قتل نمود خضر رسول خدا را
 دید که یمن فرمود اخرج فان الله قد شاء ان يراك متيلا كبريون الله
 مكره زيرك خدا خواسته ترا شهید ببیند پس بر حقیقت اید انا لله و
 العبد و الجوع و النلاوت نمود و گفت شما که بمثل اینجا می رسید پس این
 زنها و عیال را با خود بردن چه معنی دارد فرمود ان الله قد شاء ان يراه
 سبایا به و در سیر خدا تعالی خواسته که آنها را اسیر دستگیر بیدار
 از برای برادر خود محمد بن حنفیه فرمود الخ لو كنتم في حجة مما امرت
 هوام الارض لاستخرجوني منه حتى تقتلوني يعني که برادر هرگاه که
 سوار خانان بوده باشم هرگز نه مرا از اینجا هم بیرون میا و قتل و در
 دست بر عیدان ندا مرا نکشد پس از آن عبد الله بن زبیر و عبد الله بن
 العباس و عبد الله بن عمر آمدند و از انداختن منع کردند و این را چنین
 جواب داد که لا احيا ان تملك حرمه البتة یعنی به درستی که من حق

مطلب دوم

مذکور که سبب من هتک حرمت بیت کرد و در بیان عمر و حوائی ذاکر
 بود برادر خوار بود و بنا و یکشنبه شدن جناحی و یکشنبه بنی السبیل
 هر روز هفتاد نفر از پیچیدان ما بین طلوع فجر تا طلوع افق با این
 جواب داد باینکه خضر رسول خدا را مرام فرمود انا لله و العبد و
 همه بر او سلام داد و دفاع نمود و گوئی که در تدابیر عمر عرض کرد یکشنبه مکان
 را که میسرا بدان وجه جتار و خوار و پشیمان میبارد خود را کشود و هم
 اینجا را بوسید و گوئی و انا و ذاع عوده پس خضر بجانب عراق رفت
 کرد بدو وقت کوین امل تا این شخص تار و پستی در افعال و اطوار این
 امام جلیل و فرمایش او اینکه فرموده میسرا که سبب من حرمت بیت
 الحرام و الحسوة بهین چگونه مؤدب تعظیم نمود بحلال بر روی کار و
 ادب نمود باینکه حاضر شد بان مصائبی که بر نفس شریف و بر جانی
 نشد باینکه قتل و در قرب خاشع خدا اتفاق افتاده باشد و اینجه آخر
 و عظیم بیکه خدا تعالی از برای آن بیت فراز داده از نظرها ببیند باینکه
 خود از خود از بیت الله عظم و اشرف و اجل بود و از هر چه خداوند عالم
 در روز عرفه نظر میفرماید بر ذلالت خضر پیش از آنکه نظر باهل عرفات
 فرماید و بجهت ملاعان و تعظیم آنها از برای این تعظیم ثابت شد مرا و از همه
 خصایص اینجا بیکه کعبه معظمه با آنها تخصیص یافته بود همه کراماتیکه
 خدا تعالی با آنها اکر ام فرمود و ما را اینجا تعداد میسرا میسرا و
 را بخواه خداوند عزوجل و از برای او است حمد بر این انعام و الهام او را بیکه
 به درستی او اول بعینه است که از برای مردم وضع و نباشد قبل از شمس

و از آنجا که فضیلت زائران بیان میسرا

عنوان هفتم

و مقامات مختصر حسین هم از این جهت که او از پیغمبر و پیغمبر زاد است
اول بدین است وضع شده برای مردم زیرا که اول مخلوقات بود مقلدین
مختصر پیغمبر بود و هر آنکه خلق شده بود نورانی شود با نور جلالش و
و دادش و برادش قبل از خلقت آسمانها و زمینها پس اول بدین است
وضع شده برای مردم و ملائکه ها و همه مخلوقات دقایم بودن او به تکرار
اشرف موانع است و مختصر حسین در اشرف مواضع از جهت شریف
ایشان اما گفتن از همه مدفن و از حدیث مفاخره که بلا کعبه و اضرع میگو
بلکه مرتبه که بلا سیم آنکه مختصرا بر همه خلیل الله مانوشده بدین کرد
بادست خود پس او نباشد دست خلیل الرحمن است و مختصر حسین هر
رویده گوشت و خون او از گوشت و خون جبهه که مرتبه او بالاتر است
از خلیل چهارم آنکه مباد که فراداده او از به زوارش و مجاورانش دان
هم چنان بر کائنات است از جهت فیوضات که بسبب و بر روی غایدی
کرد پس از خلقت هشت میباشند بعضی از مریجه که ادله فیض شهادت
در پیشگاه مختصر و بعضی از آنها بجهت که پس از مختصر و بعضی بجهت
اقامه عزائم مختصر و بعضی بجهت ذکر کردن مصیبت مختصر و بعضی بجهت
تعالی و عفو و اشیای بکینه نمودن دو مصیبت مختصر و بعضی بجهت
نمودن اوقات نوشیدن آب بعضی بجهت زیارت کردن او و بعضی با غایت
نمودن بزرگوار مختصر و بعضی بجهت دفن شدن در تربت او و غیر از اینها از
و اقامت بر کفها مختصر که از برای مردم است در دعوتها ایشان و در دعوتها
و از به بر آنها بسبب و هر کسی که نسبت با مختصر دارد بجا آورد در نزد قبر

یا بجهت

مطلب دهم

یا بجهت بقدر خواجه یا حاضر شدن در مجلس روضه و نحو اینها پیغمبر آنکه
قرآن داده کعبه را سبب هلاکت مر اهل عالم را چنانکه در آیه شریفه مذکور
است و مختصر حسین هم مایه هلاکت است مر اهل عالم را زیرا که مختصر
فلانم جان خود را داد بدین جدی و کوار خود بسبب شهید شدن او
دین شیعه ظاهر شد و شیوع یافت چنانکه در دنیا و او عین است که از
مختصر صادق را دانسته و بدین مذهب که ملک کیست تقدیر عباد که
میرا بجهت اله و حیره الصلوات یعنی جان خود را داده و بدین نمود
تا اینکه بنده کائنات از قید جهالت و حیرت گمراه و ضلالت رهانند
و مقصیل این مطلب این است که ششم آنکه حرم قرار داد اطراف کعبه
و او را محرم نمود با اینکه صیدها و ذاصید نمایند بلکه مردم ندهند
در خهائش را قطع ننمایند و که شده اینجا را بر نه و در مکه آنکس که بجا
برساند او را با نشان مختصر را هم از برای مدفنش خدا تعالی حرم قرار
داد از اطراف قبرش پس قرار داد تربت او را محرم و حلال نموده خود
او را مقدار خاصه برابر استقامت و قرار داد حرم او را و از هر سخن و مدد و این
چهار سخن از هر طرف قبر مطهر و در روایت دیگر بجهت فرسخ و حمل شدن
بر اهل ایمان در فضیلت و لکن اختلاف است در کلمات آنها در حدیث
با نسبت به جواز اکل تربت حرم مطلقا از هر موضع او باشد بعضی مختصر کرده
بجای قبرش و در دوا و بگویم که عرفا تربت قبر بر صدف میگویند و اینها
است بقاعه اکفایر قد مدتی که از حرم کمال شناسا و بجا
استظهار شده از بعضی روایات و در بعضی هم وارد شده تحله بقدر میل

خودن بجهت شهادت یا بجهت

عنوان هشتم

و بکار میل و بهشت نازد و از زوایا و از بهشت و شرا بطاعت کرد
 محتاج و مذکور است بلکه از جهت کثرت آنچه مقبل برست و او بعضی را
 شد باینکه استقامت برت در کمال صحت و است و شاید جدا بگوید
 شریعت را مایه در جوانی اما اظهار اینست که اینها از باب تحبیه
 هستند آنکه کعبه را مامن قرار داده حلال نمیشود در بخت بخون کسی که
 بسو و مایه که در پناه از دوا بخش هم مامست حلال نیست خون
 کسی که بوی پناه از دلکن و قبیله بنامیه هتک نموند و حوت بهیبت الله
 مایه که مرغان نموند و نازد و حق سید است و هم چنین هتک نموند
 حوت بخش نیست بکسی که با بخش پناه میاورد و حوت نیست بآن که
 طفل که بیک از آنها بالا رود و بگو که از تحت خطش باو پناه و زده بود
 و آن دیگر بگوید که سینه اش بوزن زده که دست او از برین نداشت و در غیر
 بر بگو و خود را بخش هم و نازد بگوید خود را و از این بر او
 نشان کرده و در و سینه بخش بخش مرغ و خوشتر است نمود عالم بالا
 عروج دادند و هم چنین بگو و از حرم نازد و از شرف و زده و مقبر
 ساختند و از که بگو و از این طرف نازد و از که بگو و از این
 خوان و از با او است از و از این از و از این بخش بخش و از این
 حوا و از این کرد و در و از این حوا و از این حوا و از این حوا
 کرد و هشتم آنکه مکر را قبله حیدر خود قرار داد و در خاک نماز کرد
 او و شرف خالان و افضل عبادان انحصار بود چنانکه فرمود و قول
 شطرا المسیح الحرام پس بگردان و خود را بجا نب سجد الحرام پس

مطلب نهم

انجا قبله وجه حضرت رسول الله است و لکن مؤلف انحصار حسین مهجبه
 قلب بغیر میوه دلا و در حاکم انحصار است چنانکه با بر او و اونا
 صف فرمود و لکن و نفس حضرت رسول الله است چنانکه فرمود حسین
 منه و با هم اینها انحصار نازد و قلب حضرت بغیر میوه نازد که همیشه بسو
 و به توجیه داشت و ملاحظه خالک و از این و و هر زمانه که بسو انشود
 میا مکر چه در انا خطبه بود و در انا عاز بود و بر پیدا شاد و زده
 حین اشتغال نماز هم نام آنکه قرآن طواف کعبه کرد که از کان اسلام
 و فرمود و الله علی التاریخ الحقیق حاصل مغیر آنکه و مرغان است و مرغان
 طواف خانه کعبه پس هر کسی که ترک نماید و از نا جمیع بود شرا بطاعت کرد
 را از از کان اسلام ناقص کرده و حضرت حسین تحقیق یارن او و از هم قرار داد
 رکه از از کان ایمان و در حدیث آمده که بدو ستم نازد و از این انحصار ناقص
 الا ایمان و قطع کند حوت رسول خاله است و تحقیق عاقله حضرت
 رسول الله را و در و این بگو آمده که شیعه نیست و در و بگو است
 چنانچه از اهل بهشت باشد انحصار اینها از مهمانها از آنها میشود
 حوت در مکان مستغفر نازد و در و این بگو آمده که چنین شخص ترک
 کند حق است از حقوق الله اگر چه هر راجع بعل او زده باشد و در و
 و در و این بگو آمده که او حوا است از غیر و در و این بگو آمده که بعد
 خدمت بیک از این عرض کرد که جماعتی از شیعه هستند که با آنها گفتار
 و در و سال میکند از انحصار از یارن نمیکند حضرت و حوا فرمود که
 اخطا و اوصن ثواب الله را غوا و عن حوا حوا بجا آمد و این بجا

عن ابن عباس

خود را خطا کرده اند و از ثواب خدا میل بیاطل نموده اند و از خوار خضر
محمّد دو روز افتاده اند و هم آنکه قزل زاده کعبه را مقنا طیر قزو که از راه
همه کار و در مکانهای بیبید میبکشد لهذا از بس خود پسرها مرگد کما
استیای دارند بسو و مو اهل و چنانکه خداستعالی در قرآن حمید
در استماع خلیل خود خبر داده ما جعل آفتة من الناس هو الیوم
و خضر حسین مقنا طیر لهذا و قلوب شیعیان است پس بیبید که از بر این
انها میل محض است با خضر بلکه منازا است و محبت شایسته هم این
مطلب مرئوس معلوم و بعد از به تحقیق یافته روایین را که کاشفت از آن
مطلب روایین است که در کتاب بحار و غیره از مقدار الاسو الکند
روایت شده ان التی خرج فی طلب الحسین و الحسین و قد خرجا من
الکبک و انا معه فزأب اصبنا علی الارض فلبثا احسن بوطی الیوم
فامس و نظرت و کانت اعلا من الخلاء و اضمح من البکرة فخرج من
النار فها لک ذلك فلبثا ان رسول الله کاد ان کانها حیظ فانفتحت
الی رسول الله فقال تدربه ما تقول هین یا اخاک کذبة فکنت الله
و رسول الله اعلم و حاصل معنی آنکه میگوید در شب خضر پیغمبر باطل
حسن و حسین که از خانه بیرون رفتند تشریف پیچ و من هر دو خد
"خضر" بوم که ناگاه اضر و بدید که در زمین نشسته و مانده که از قدر و
خضر پیغمبر طالع شد از جای خواست و نظری نمود و حال که قدرش از
خود بلندتر و از شتر خفیم تر و در دشت و از دهان و به افسر و بین میا
پیر از شاهدان چون خون روز و دو قید که حال "خضر" مشاهده نمود

مطلب دوم

چنان که از بعضی شریف شد که کوایند از خطای طبع بوی خضر من مشهور
شد و فرمود میباید چه میگوید این خطای برادر کند عرض کردم خدا و
رسول و اعلم است قال قالنا الحمد لله الذی لم یمنح حیرة جعله خاد
لا یمنی رسول الله و جرن فی الدنیا و عمل الشیاب فظن ان الیوم
لما عرفت ان لا کین قبل و لما انما بعد ذلك الیوم بین طلبه ها و کما
التجربة اظلمت لها و جسر التی بینهما فبده بالحسن فوضع راسه
علی فخذ ثم وضع راسه الحسین علی فخذ الاکبر لم یجعل یخرجنا
فی فیم الحسین فاندبته الحسین و قال یا آیه و عاده فی نوبه فصل
بالحسن و اندبته الحسن و قال یا آیه و عاده فی نوبه خضر فرمود
افعی میگوید بعد از خدا بیاید که من نکشت تا اینکه مرا حافظ و نگهبان
نمویزای و در فرزند رسول خدا پس از آن شروع کرد بتند زده رفتن و نگاه
کردم در خی و از اینجا دید که تا آنوقت ندیده بود و بعد از آن روز هم
مدید و وقتی که بطلبش آمد و همان درخت بان دو بزرگوار است مبادا
و نشست خضر پیغمبر ما بین آن دو نور دیده اشرا و اول شروع فرمود
بخط و حسن و سر و زبانه را نور است خود بخدا پس از آن سر خضر
حسین را بالا میزد و میچپ گذاشته پس از آن معجزه خود را که است
مدعی خضر حسین تا از خود بیدار شد یا ابایه پدر جان گفت در دنیا
خواهید و بجز خضر حسن هم بهین قرار و غفار میخوان هم از خواب بیدار
یا ابی گفت باز خواهید گفت که آن الحسین اکبر فقال التی ان الیوم
فی بواطن المؤمنین معروفة مکشوفة سئل امه عنه فاما اندبته ها

عنوان نهم

عَلَيْكَ يَا لَيْلَى بِرَأْسِكَ لَيْلَى بِرَأْسِكَ لَيْلَى بِرَأْسِكَ لَيْلَى بِرَأْسِكَ لَيْلَى بِرَأْسِكَ
 بود که محبت با او فرین فرمود و خضر پیغمبر فرموده در سینه او را بجز
 حسین در دنیا مؤمنان معرفت و محبت است مخفی شده سرشار از
 بهرین پس از آن هر روز بیدار کرده و بهر دوستان خود آنها را بر داشت
 تا آخر حدیث یازدهم آنکه بهر سینه در مکه معظمه مقام ابرهیم خلیل الله
 هست که جلاله قدس شمس در سینه جا کرده و تا پیش نموده و خضر
 حسین تا پیش کرده و در آن دهان شریف حبیب الله زیرا که بجهت و پیش
 و بجز میان او و میک خلیل از نسک بوسه کرده بود و از آنها حضرت
 رسول الله چنانکه در روایان کثیره وارد شده و هم چنین هرگاه مقام
 بدن خضر خلیل خدا در وقت بیاض خدا بود مقام خضر حسین هم در وقت
 و سینه خضر پیغمبر بود پس بدین الشرح مقام خضر حسین بود و اگر کسی
 تتبع نماید روایان فارسی را در کیفیت حمل و برداشتن آن و او را که
 در خاک پیاده می برد و در خاک خوابانیده سینه میک
 و در خاک سجده بر پشت خود میکرد و سجده را بطول و طول می برد
 چهار دست و پا زده می رفت و از این پشت خود بر می داشت که از همه اینها استکنا
 میکند که آنرا و محبت عجیب علامه غریب با سینه مظلومان داشت که
 نحو محبت تا حال تا حدیثی که اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد چنانکه
 ظاهر میشود بنا بر آنکه در حال الان خضر را فرادهم آنکه قرار داشته
 بر آنکه مکه معظمه کرامت ظاهر و این بینه بابیکه مرغ از بالا می گویند
 و بر دیوارها و می نشینند و خضر حسین هم بر آن می خواند و داده شده که

ظاهر

مطلب دهم

ظاهر بابیکه ابی قهر مطهر آنست و در اخل نشد و کاهها و ذرات
 قهر مطهر و شوق قد نکند شستند و مانده که از آنکه در نیکه موضع قبر است
 و ذرات نمایان در اثرش خوش و بختی و امر کرد مگر آنکه در قبر مطهر
 خوشنایند بهر بشر کردن و ششم نموده ابی جابر که در سینه بدین
 در جوارش و در سینه و اهل تمام نموند و یکمتر بهر نموند و بداند
 که آن بدن مطهر و روانه که بیا که در همان وقت دفن کرده اند حال خود
 گذاشتند پس از آن خواستند ابی بنابر او دیدند قبر مطهر را بکند
 و قطره از آب بوی بر سینه خواستند ششم نمایند بکا و واک ششم
 هر قدر در دنیا و از این بوی قبر مطهر غیر و در بعضی از اوقات
 حلالی را که بجانب ایشان تیر می اندازند و گویا اینها هم بگویند آنها تیر می اندازند
 تیر آنها باطن خوشان بر یکیشان تا مرغان بلب بر بدن مطهر او می نشینند
 و قبیل مطلب چنانچه سینه امیر و از این که در کاهها که آن بگویند
 شهید نموند و بدن مطهر او در کاهها مانده مرغ سینه آمد و خود را با
 خون پاک اغشته نموده بر فراز کرد و در خاک خون از او میچکد و سینه
 از مرغان دید که آنها در بر سینه در شاخه درختان و کاهها نشینند
 آنها گفت آیتها الطیور تا کلون و تنعمون و الحسین فی ارض کریمه
 فی هذا الحرح علی الرضا طریحا میا و الحرح نام و قاسمه مقطوع علی
 الریح مرغ و قاسمه سبایا حواء عراة ایما عند مرغان شام و اینجا
 است و میگوید و تنعم میباید و حال آنکه خضر حسین در زمین کربلا در این
 هوای گرم و بوی دیکهها نشسته اند و از کاهها میان کس خون جاری و سر

برین

عنوان نهم

بریده شد بالا میز و عیال و اطاعت همه بیتر دستگیر پادشاه غارت
 شده پس همه آنها بکشتن بر فلز نمودند تا رسیدند به کربلا دیدند انوشیروان
 بر روی زمین افتاده بدن بی سر نه غسل و نه کفن نداشتند و برین
 بران بکشتن زمین میپاشد و استخوانها بکشتن راضی نداشتند و استخوانها
 بچینی خورد خورد شده زواری و وحوش صحرا و وحش کوه کشته و اجنهها
 کوه بیابان و قدا صاعه التراب را زواری و کوهها را جوین از هزاره تحقیق
 خاک زاروشن کرده بودند از اوارش هوا زار و خشان موره اردو
 کبهای خودش پس همه صلابه بلند کرده و خود را بالا میان خوانا
 انداخته خودشان را اغشته نمودند و هر یک از آنها بناحیه پر از خون
 و یکی از آنها قصد قتل حضرت یحیی را نمودند و بیکه دود قبر حضرت یحیی رسید
 ناگاه خود را بهم میر و خون از وی میجکید و این شعر را میخواند **الاقول**
الحسین یکر بلا الا فرج الحسین یکر بلا یعنی آگاه باشید کشته شد
 حسین در کربلا آگاه باشید مذبوح شد حسین در کربلا پس از آن مرغان
 بعد از آن مرغ جمجمه و شکاشم حضرت یحیی و از برکت آن
 خون طهر گردید سیردهم آنکه قزاده اینجا از محل طواف مردم و
 قزاده ثواب طواف زیاد از اشواط و قدمها و و تحقیق افزون
 فضیلت زیارت حضرت حسین از بر طواف یحیی و زیارت آنکه در عنوان زیارت
 بیان نمودیم چهاردهم آنکه قزاده اینجا از محل طواف ملائکه چنانکه قرار
 شده و بیکه جبرئیل با مرتبه جلیل کعبه بنا نمود و هفتاد هزار ملک به دود
 طواف نموده محافظت می نمودند چنانکه از انجمنش نازل شده و نصیب

مطلب دهم

بود بر تو قوا صد کعبه که ملائکه بنا کرده بودند و از قبل از خلقت جبرئیل
 اذن و مرتفع شد و قوا عدل و بجا و خراج و بیت المعمور و عرش و منشا
 که چینه برافشته شد و جناب جبرئیل بیکه دود قزاده ساخت باز همان ملائکه
 ها دود او را طواف میکردند که جناب آدم و حوا آنها را دیدند و رفتند
 آنها هم حقیقت سوط طواف را بجا آوردند و حضرت حسین هم طواف او را
 بود از آنوقتیکه بنویسند بر این احوال و حقیقه بر دور عرش و هم چنین شمع
 ملائکهها بوی چنانکه در جسد صلوات و در ذیل کار بر اینها حضرت
 خاتم النبیا رعا نمود و حضرت حسین را بر کوه دست خود گرفته شمع فرا
 داد و هم چنین ملک فطر که خود را به ندا و یا مکه و ممالک بود و
 حضرت محمد و افاضه ملائکهها که جناب جبرئیل و میکائیل را شکست با وند
 نموده و ذکر خوانا بخواب میبختند و مکافات فطر را با حضرت این شد
 که ما مود است ما بیکه هیچ ذریه زیارت نمیکند و از او هیچ کس سلام نمی
 دهد و از او هیچ ضلعه نگویند و منیر رسد مگر اینکه با حضرت زیارت و
 صلوات آنها را بپوشانند چنانکه در دوا بپاشد و با همه اینها قبر مطهر را
 سر و محل طواف و زیارت ملائکهها است و آنها هم چند صنف شنبلیله
 یکصنف چهار هزار ملکند و خزون و کزاد و دود مکتد و قبر مطهر را
 سر و محل ایشان دائم الاوقات که بر کوه دست حضرت میبختند و بپوشانند
 میکنند از آنحضرت را و اگر چنانچه مرخص شد عیادت میکنند و از او کر
 وفات نمودن بجز از اشخاص میبختند و اینها ممتنعند از اینجا و اینها بودند
 که برای حضرت آنحضرت در دوزخ شورا میبختند و اینها را از شدت دیدند که آنحضرت

عنوان هشتم

رفعه شهادت فایز شده بپرانها و محبت سید که باو گریه کند عوض آنچه
از شما فوخته اند و حضرت او و هنگام رجعت با شخص ناریه بنامشید و هشت
اسم در پیش آنها منصوب و صنف دیگر از آنها هفتاد هزار ملکست که مکرر
فرموده آنها از بقیه مطهره و که از خود شهادت انحصار مشغول شده و
فرستادن کوتا زمان ظهور حضرت قائم و صنف دیگر از آنها چهار هزار ملک
است که گویه میکنند بر او از طلوع فجر تا زوال شمس زمانه که ظهور گذشت
چهار هزار ملک دیگر از آسمان فرو می آید و اینها بالا می روند و آنها هم مشغول
گونی هستند تا طلوع صبح صنف دیگر ملک که شب روز و حفظه
که آنها وقت نزولشان از آسمان اول بجای بر مقدس مشغول میشوند و ملک که
هائیکه اینها مضامحه میکنند و وقت از انقضای آنها هم خودشان محفوظ
و مالییه میکنند و دعا میکنند بر آن آنها و تربیت مینمایند بر آنها با مشق
بغیر بر علی قاطبه و حسن و سایر را و همه مذکور است مستفاد شده از
اخبار بلکه در بعضی آنها اخبار مستفیضه وارد شده صنف دیگر از آنها
پنج هزار ملکست چنانچه از حضرت ضیاء و ذاب شده که اینها روز عاشورا
در جبهه شهادت انحصار از گریه کنند شنه با آسمان عروج نموند پس آنها را
رسیده مردم باین حدیث و هو یقتل علم سخره فاهیطوا الی الارض
فاستکثروا عیند بیره شعاع غیبا الی ان تقوم الساعة یعنی عمل آنکه ها
گذشتند از فخر جبین و او را میکنند یاری نکرید و از ایشان نشود
نیز زمین و در روز قیامت و ساکن باشند هم و کذا الو کذا و در قیامت صنف
دیگر از آنها آنچه در وادیت که علیا مکرمه درین خواند از ام ایمن از یک

برنگار

مطلب دوم

برنگار وجود نعل فرموده و حدیث طویله است و از جمله صفات او این است
که در هر شب باروز از هر آسمان صد هزار ملک در وقت ظهور و از آن ملک
و باو مشغول میشوند و تسبیح میکنند خدا را و طلب عفو میکنند از
کاه و رویدگار برای خود و از انحصار و مینویسند نامها که کاتبان آن
حضرت قرینه الله و رسول می آیند و هم چنین مینویسند نامها پندار آنها
و قیله که آنها شهرها را از او و رسول و در جوهیم میسیم نور
الله هلاک از نور خیر الشهدا و عاقلین خبر الا کتبیا و نشان مینهند در
دو بهای ایشان به نشان نور و عرض خدا اینک این شخص را بر قبر بهترین شهدا
و فرزند بهترین انبیا است و فیکه قیامت برپا شد از اثر این نشان چنانچه
از حضرت انبیا ساطع میشود که چشمها تاب بندان او دارند و این نور
میکند لیکو آنها را شانه میشود و بسیار و جبریل عرض میکند بختی نام
انبیا و کاتبان بیک یا محمد پیغمبر و بین میباید و علی اما من و معنای
مالا انحصار عدد و سخن نلفظ من ذلک المسمی و وجه من بین الخلا
خبر انجا هم الله من هول ذلک الیوم و قد انزل یعنی کونایم و عظیم تر از آنها
محمد که میان من و میباید ایضا و علی در پیش رو ما و یا ما هست از عملا
هائیکه خدا انقدر که شمار نمیداند عدلها و ما انقدر میکنیم و همچنین نکرند
که این نشان نور در کوا و است از میان مخلوقات تا اینکه بجان هدایتها را
نعالی از هول روز قیامت و شداید کونا اخرت و صنف دیگر از آنها
هفت هزار ملکست که در وقت هر غارت عریضه نزل میشوند و دیگر تا روز قیامت
برای آنها نویسد و حکام از آنرا از حضرت رضا نقل فرموده باینکه

از انبیا

عنوان هفتم

اذا سامان نازل شد چنانکه از حضرت حسان روایت شده ان الله انزل اليبس
من السماء قوله ان نعمة ابواب على كل باب فتدبيل من ذهب متعلق
یعنی بحقیق خدایتعالی نازل فرموده بیک از آسمان و از برای او چنانکه
بود که از هر یک که تدبیل نازل او بران بود مؤلف گوید اگر چنانچه کعبه شریف
یافتند از اینجا که از آسمان نازل شد پس حضرت حسین هم با آنکه او نور بود قبل
از خلق آسمانها بلکه در حدیث آمده بدست که لوح و کرسی از نور اشرف
خلق شده اند و نشان او اجل است از آنها مع هذا سامان عروج فرموده و نشان
که شهید شده بود چنانکه در روایت است که حسب طهر و اهلان حال که بخون
خود غشید تا به ایام آنکه در آسمان پیغمبر با صورت مبارک حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام ظاهر شود و آنکه داشتند بر انصورت مبارک از حضرت امیرالمؤمنین
بود و ملائکه را الا و یا پیش آمدند و اینجاست از این تا شامی که نود و
رفا تیر دیگر است ان الحسن عقیق عیون العرش بنظر الی مصرع و مدینه
و قناره و الباکر علیه یعنی بدست حضرت حسین از عین عرش بنام کما
کند بمقتل خود و مدفن خود و قناره و بکر که کشته کان خود و ذکر کرد
نقصیل این روان را در خواص کرده نشانده اند که قناره و از اعظم و مجلل
هم در جاهلیت و هم در اسلام بلکه از زمان آدم تا امیر اهل بیت و ائمه
نکستند از نود و یازدهم و تقریب میجوید حجت از کفار و مشرکین هم
بر ائمه و بیایند و حضرت حسین هم صاحب عظیم و تمجید بود و نزد شمن
و اشقیاء هم چنانکه ظاهر میشود از این روایت ان الحسن و الحسن مکتوب
فی قلوب المتأفین و الکافین یعنی بدست حضرت حسین انداخته

عمر

مطلب و تفسیر

محبت آنها در دلهای منافقان و کافران هم و هم چنین ظاهر میشود از کلام
او با این بگردن زمان طغیانی خود و از کلام او با معاویه و در کفن او بر
معاویه و عمر و لعاص و احترام کردن ایشان مراد از وصیت کردن معنا
او را برین بود مکالمه عیب بر او و بدنامی و حرفها و زمانه که ماموس بود
قبل از حضرت و منزل کردن سعد بن وقاص و تسبیح حاج هر جا که از حضرت نازل
میشد مدله از مکه تا کربلا

کعبه بنا بود و پایدار است ما ذامیکه آسمانها و زمینها برپا است و از اعلام
و نشانهای این است و قبر حضرت حسین هم چنین است چنانکه در روایت
جانب بید مذکور است و ذکر نموده اند از او با کتاب هجدهم آنکه بنابر
از برای معنای مسجد الحرام هم قصر و هم نام نماز بنا بر اقامه و شهرت هم
جانب است بجا آوردن نوافلی که در سفر ساقط میکند و این مطلب از برای
کعبه شریف است و امتیاز است مراد از حضرت حسین هم چنین جایز است اما
صلوة بر ائمه ائمه زمان که نماز خوانند و مکالمه که احاطه کرده بقبر شریف
از مواضع خایر بنا بر اقامه و بعضی گفته اند که بنابر این در تمام حرم حضرت
حسین و سایر اکلام در کشت و بعضی گفته اند در همه موضع شهر کربلا
مختار است و هم چنین جایز است در اینجا خواندن نوافلی که در سفر و قضا
بود و به تحقیق اصحابا اخلاف نموده اند در تعیین و تجدید خایر بر این از
فرموده مراد از آن امکان است که احاطه کرده بود بر احوال شهادت و مسجد
نه آنچه احاطه کرده بود بر احوال شهادت حقیقه محبت آنکه خایر از مکان
نامیکویند که در اینجا اب فرود آمد و پیش رفت و تحقیق ذکر فرموده شریف

عنوان نهم

یا آیه میل فی وضع احدی من یمن العرش والآخر من یسار العرش ثم
یقول یا بحسن و الحسین ینزل الرب بنار الله تعالى فیها عرشه کما انزل
المرکة فطاهها زمانه کما قد قیامه شدن ذک داره مدیو عرش حسن طهر
نیتها قبل ان دو منبرها از نور میلو و نک طول و بلک کهریک صد یکتا
یکه نلد طفر است عرش و دیگره از برط و یچ عرش یکدان دپرانان
او دختتر حسن حسین را لا انا انان یک میده بر قد کایا عالم عرش
خودا سبیل انها چنانکه نیک میده کوشواره هانوز نوان از انحصار
منقول الحسن و الحسین شفا العرش و لیسنا بعلقین یعنی ختر
حسن و حسین دو کوشواره عرش خدا پیدا ویزان نیستند با هیچ کس
الا هستند فاضل جلاله و انکه او نمو و فرو بر دیشا و خلا تو را
و اول ملک تو که افراد کرده بود ناچهره تو عهد پیشان گرفته شده بود
میان ملائکه هانوزان و زیارت و شجعت بجهاد ال محمد پر خدا
او الجواهر قرار داد و نازل فرمود و او را بادم و تو اندیشنا بادم و بر شو
خود او را حمل می نمود تا او را و نایمکه عظمت و محضه ناند مراد از پیشا و ایزا
بوجد انت و در بیت خدا ایستاده و بیرون پیغمبر و بوضو و امامت علی
ایطالب و حسن حسین و اولاد معصومین و سلام الله علیهم اجمعین
بلکه میگویم هر که پیشتر حسین نفس خضر پیغمبر بود و او هم فرموده ای که گفت
اول من امن برب و اول من اجاب حین احدا الله میثاق الیقین و انما
علی انفسهم یعنی بدست من بود اول کسی که ایمان آورد و بهر صورت که بود
کسی که با این توفیق مانده که خدای تعالی عهد پیشا و گرفتن از پیغمبر و شاهد

مطلب دهم

گرفت انها را به خود نشا پس تحقیق رسید جمل سونا بمنزیه کرد رسید برکت
ختر حسین بیت و یکم انکه واجب فرموده بر ابطوان بیت نماز نرود مقام
و فرموده و انچه ازین مقام از بهیم مصلی ظاهر معنی انکه اخذ نمازیدان
مقام از بهیم نمازگاه پیش از جیشد نرود مقام چنان از بهیم خلیل الله درود
نماز برکات احترام بیت و هم چنین در رکعت نماز شکر کجا او در جناب جیشا
وقت و لا در ختر حسین بعد از نماز مغرب و به تحقیق و قد لا در ختر
امام حسن هم ان بر کوار در رکعت نماز شکر بعد از هر نوبه معجزه او
پس برکشنا پنجاه رکعت نافله معبر و سنت شد تا روز قیامت بر هر مرد
ایند که رکعت را انجامیاد و ندانم شکر الله وجود انحصار و احترام او و در روز
معبره که صاحب کجا نیستند خود را امام ابی جعفر نقل فرموده قال لما عرج
رسول الله نزل الی الصلوة عشر رکعات رکعتین فاما اول رکعة الحسن و
الحسین زاد رسول الله سبع رکعات فکرا لله فاجاز الله له ذلك
خاصل معنی انکه پیغمبر میاید هنگامیکه ختر رسول الله معراج فرمود و نماز
را آورد هفت رکعت بود و دو رکعت و دو رکعت و معنی که ختر حسین
و ختر حسین مؤلف شد ختر رسول خدا هفت رکعت و او فرموده که شکر
خدا پس خدای تعالی هم اجازه و امضا فرمود بر این و برکشنا
یومیه هفت رکعت شد بدست و دویم انکه بدست کعبه نورانیه خشنده
بود مثل نور افشا تاب ماهنا چنانکه در روایت علی بن عبد الله هاشم
استان پدرش ز امام جعفر صادق نقل فرمود در روز انبیا خود را بایست
تا اینکه قبل او در پیشان آدم یکم اندیکه را پس برکشنا سیاشد و روز

عنوان نهم

وارد شده مکان موضعه یا قوتی حرام یا بیاحصا و موضع اعلام
تعلیم و الاعلام علی شوقها جملگی متعالی و مایعین مکان کعبه یا
قوت شری که نور و ضیاء او میرسد تا بحمل مضاف کلامها پس این نشان
ها گذاشته شد و روشنای آنها پس خدا تعالی قرآن داد اینجا را
مؤلف گوید اگر چنانچه کعبه نورانی بود و که شد نور و که پس بجهت
ختر حسین نورانی بود و میرسد و خست و جبین مبین او هیچ
چیز نایب نکرده و نقص این نوعی نکلان هلال بن نافع نقل شده میگوید
بودم در بین اشک عمین سعد که نگاه میکردم و دیدم که بشارت زیاد
ترا از امیر و قضا شمر قد مثل الحسین پس این شمر است که خست حسین را
شهادت کرده پس من امتیاز و صف و آنکه لیجود بقیه و دیگران
بردارد و حال انقضاست و آنکه در آیت قبل از مضامین و بعد از آن
و جهات و نقد سخط و نور و حیرت و فکر و فکر و فکر و فکر و فکر
چندین اوقات ماء پس بخدا سوگند ندیده بود که کشته غش و مجنون و
ترازم و در خست و هلاکت مشاهده نور خست و مرز است و کوه و فکر
در قتل و از قوم و از حال اب طلبید و اگر چه روشنای نور کعبه از نور
یا قوت و بود و میرسد نور و ضیاء و تاب و حمل اعلام و مینا نگاهها لکن
کشت جوئی بان کربلا هم از نور و تجلی که در شجر مبارک ظاهر شد و اگر کربلا
و ادب این بود و بقیه مبارک بود که جناب و میرد و اینجا نور مشاهده شود
که ضیاء و روشنای و از اطراف عالم تا اسمانها را فرا گرفته بود و هم
جسد طهر او و میرسد و ضیاء و ظلمت شب مثل افنا چنانکه در روانه

مطلب دوم

است که شد و حوله و قوتی نورانی و نورانی و نورانی و نورانی و نورانی
الکلی نورانی در اطراف انحصار و نورانی و نورانی و نورانی و نورانی
میگوید و عهدا مثل چرخها بر نور و میرسد و ظلمت شب را به نور
بسیار و ستم آنکه و مکرمه ام الفریض است و خست حسین ابوالاعلی
النجباء است و بجهت و قرآن داده شده است و فیهلک ابوالاعلی و نورانی
جمله عووضها که از ایشان در انحصار عطا فرموده شده چنانکه در
رفایان کثیره وارد شده و بیست و چهارم آنکه کعبه معطی سید بیون
و خانه ها است و خست حسین سید شایان و جوانان اهل حبش است
با اینکه اهل حبش همه جوانند و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت
متعدده از عامه و خاصه و سید و متواتر است چنانکه عین الخطا
هم روایت کرده و از ان خست رسول الله بیست و پنجم آنکه کشته میشود
از اطراف عالم و بگویم شمران هم چیزها با آنکه و در و در و در و در و در
انقلی افناد و بگویم از بزرگ دعا و نجوا بر همه میباید و خست حسین
هم کشته میشود و بگویم و اعظم شمران یعنی میباید جان حبش چنانکه
در و فایان عدیه وارد شده و انجمنها را فایان است که او را در مجاز
از این نشان و او را از اذان و اول و سلمان و نقل کرده حاصلش اینک
میفرماید که خست حسین شمران شمران و او سلام کرد پس از آن
خدمت صدیق طاهره فاطمه زهرا آمد پس عین فرمود یا ابا عبد الله
هذان الحسن و الحسین جایوان بیکیان کن یا بدیدها و آخر
لیا الحزین یا ابا عبد الله ایند و فرزند خست حسین کشته

عنوان نهم

میباشند و گویند میکنند و بیکبار از دست آنها و بر آنها از تبر جدت
میگویند پس من از دست آن دو بزد کواری گرفته برداشتم و او را نهاد
مجلس خضر پیغمبر فقال ما لکم یا احسننا خضر فریضه و افعیما
دعاه احسنین من قال لا تشبهی طعاما عرض کردند میل طعام
ذایم و گویند هستیم یا رسول الله فقال لا تشبهی الاطعمه ما لکم
لیس خضر پیغمبر فرمود من مریه برود و کار اطعام ما با آنها قال نظر
فاز اسفر جله فی بدیهه شیهه یقله من فلا یجیر اشد بیاضین
الثلج فترکها یا نهامه و خیرها نصفین ثم دفع الی احسن ضیفا
قال الی احسن نصفنا میگویند پس از آن نگاه کردم دیدم کلابی دست
آن بزد کواری است بقدر کوزه بزرگ که از براف سفید است پس و را
انگشت مبارک ابهام خود پان تمود و نصف کرد نصف خضر
حسن مرحمت کرد و نصف دیگر را بحضر حسین فجعل انظر الی
التصفین وانا استهیهها قال یا سلمان لعلک تشبهیها فطعم
قال هذا من طعام الجسد لا ما کل احد حیه یموت من الحسب میگوید
پس من بر کتم نگاه میگویم بان دو نصف و میل داشتم با خضر فرمود
ای سلمان کواری تو میل دار پیچیده عرض کردم بل فرمود این الی اطعمها
طیبت اهل کبل از او پیچور تا اینکه نصف آن بخان یا بدندان حمله آنها
حدیث رطب که خضر حسین با و عایله شیر او دندون با حق بود
پوشیده شده نمیدید که از دست من بر بود و او حدیث طویل است مشهور
در بحار الانوار و عیاله العیون او از کوفه فرموده و از جمله آنها آنچه که

افضن

مطلب دهم

افضن بصر و ام سلمه روانی کرده ان الحسن و الحسنین دخلا علی
رسول الله و بان بید پیغمبر میل فجعل اذین حول لیسها به برجه
الکلیه فجعل جیر بل و یوحیه و استا اول شدا فادایه یکن فاحله
و سقر جله و در خانه فنا و کما و به لکت و جوهه ما و سعیا الی
جلیهما فخذها منهما و قهها ثم قال سیر الی او کما بما معکما
و بدو کما یا بیگما انجیم فصارا کما امرهما فلهما کما و احی صفا
التی الیهم فاکوا و جمیعاً فلهما کما اکل منه غدا الی ما کان
حی فیض رسول الله حاصل معنی آنکه به دفع خضر حسن و
خدمت خضر رسول خدا شش شدند و خضر بل هم در نزد الخضر بود پس
آن بزد کواری را بطرف جبر بل میبرد بدو و او را بر حیه کلیه شیب میگرداند
پس جبر بل دست خود را دراز کرده سیب را به و افاده او ده بان دو
ذایم رخسار آنها شکفته شد و بسو جدت با رفت خضر رسول الله
انها از دست ایشان گرفته و استهیم فرمود پس از آن تسلیم کرد و آنها
و فرمود بر و بدو کما و ادیان با آنچه همرا خود را بدو اگر چنانچه اول بدین
بدندان بر و بدو بهتر خواهد بود پس همان قرار کرد بزد کواری شافرمود
بود علی بودند و از آنها تناول نکردند تا اینکه خضر پیغمبر بزدان
شریف فرما شد جمعی مشغول خورد شدند و هر قدر از می تناول
میکردند بحال را ولی بر میگشت و با اینحال با اینکه خضر رسول الله
افضن ارجل فرمود قال احسن فکم لیحله التخییر و التفضیل انما
فاطمه بنت رسول الله فاما تو فیک فعدنا الزمان فاما استشهد

ایمن

عنوان نام

امیر المؤمنین فقدنا السقرجل وبقی التفاح علی هبتی المحسن
و یعتب التفاحه الی الوقت الی حوض من الماء فکنت اسمها
لذا عطش فکنت هبتی عطش فلما استکد علی عضضها وابتعت
بالقنایه خضر حبلین یسرا بها تعیر نقض الراه نیافه یورد زمان خضر
فاطمة بنت رسول الله و فیکما المخرجه از دنیا رخت خرمی و از آن مغوی
کردیم و فیکما خضر ایل المؤمنین بر دهنی رفیع شهادت رسید الی را
کردیم و سبب هبتی خود باقی بود از آن خضر حسن و بعد از آن هم بود
تا فیکما مرا از آن ممنوع کردند و وقت تشنگی من غلبه میکرد و استسما
میبودست عطش مرا از آن میکرد پس من که بمن عطش شد گریه می نمود
او را و یقین نمود که بمرد قال علی بن الحسین سمعت رسول الله قبل
مقتله یساعه فاما قضر حبله و جدد یجها فی مصره و الممس
فلم یطع الا فقیه یجها بعد الحسین و لقد نزلت قبره و حجابک
یجها یفوح من قبره فمن اراد ذلك من سبغینا الزاریین للفقیر
فیکتم ذلك فی اوفا و انما السحر و التیجیه اذا کان خلیصا خضر علی
ابن الحسین فرموشیدن یکدیگر هبتی از شهادتش یکپشت
و فیکما بدین شهادت رسید در مقتل انور عطر همان سبب پیدا
بود طلبی خود اثر بازویدید و نشود عطر او باقی بود بعد از خضر
حسین و هبتی من زبان نشود و قبر او را فیم عطر السبب که در آن
میامد هر که بخواد او را از شیعیان ماکن از آن میگذرد و مطهر را
پس طلبی پیدا و از او فانی سحر کرد و سبب میامد عطر او را که چنانچه

مطلب در قهر

باشد ببت و ششم آنکه از عظیم حوت ببت یکا ببت قرار داده بود چنان
اسما عبدی چنان با بر هبتی را موی بر کسوه و زینت داده بود و از ببتی که او را
عرب هبتی میامد و در دهن او عیال و ببتی از ببتی که عبتی که میگردید
و انجذاب میبویشتند و بعد از انجذاب سلیمان میبویشتند از آن میبایست
امر در هر زمان یادشاهان بودند و تحقیق احترام خضر حسین در این
مرتبه خاصه خلیل الاثر بود زیرا که خدا تعالی بوی هبتی میبویشت و خضر
بغیر از این میبویشتند و در زمان ام سلمه است میگوید رأیتک بکلیس
الحسین و ببت لیست من ثیاب لی کدینا فاستلک فقال هبتی
اهلها ببت الحسین و ان تحتها من رغبنا ج خیر ثیاب دید
جانب رسول الله و آنکه ببت حسین میبویشتند و در آن که از دهنها دنیا
ببت پس من که ببتی او پس ببتی او ببتی است که او را برود و کار
بنا ببتی من نشان و بر دست بود و او را ببتی نازل جابر ببتی
است و کار او را در دست ببتی ببتی رخت فو میطلبند رضوان
بر این هبتی میامد و در جانب فاطمه میبویشتند و او را هم چنین برادش
در شب عید مخلصه الحسین چنانکه در حدیث مشهور است که سابعامد که
کرد و کار او را از خود انور و در عید طلبی اس فو میگردید خدا تعالی
هبتی میبویشتند و جابر ببتی در طشت او را ببتی سحر و ببتی میبویشت
و خضر ببتی میبویشتند و بعد از ببتی جابر ببتی که ببتی میگردید چنانکه در حدیث
دیگر است و در کوه مصلی از ببتی انجذاب و کار او را ببتی طلبی بود
لکن گفته اند از ببتی و در عید ببتی در روز عاشورا و ببتی است

عنوان نهم

آنکه و تیند همیشه و برای و جان مثل فضل در علم خوشتر
 خدا بهتر است برای و سیر آنکه بدست خدا بیعلا خلق فرموده و او
 را حرام خدا کرد و برای بخود قبل از فرشتن مبین و لکن در حضور کریم و انجمن
 علی بن الحسین و او در شده و قریب با بعضی که خداوند عالم خدا نموده و او را
 را برای بخود و او را من مباد که قبل از آنکه تعبیر از خلق نماید و از برای خود
 اخذ کند به بیست و چهار هزار پیشتر و به درستی زمانه که درین ماجر
 خدا بیعلا بتزاین و حرم که آمد و کوها مثل آب جاری میشود و آنجا
 زمین کو برای با همان حالت و تریه با کمال صفات و نوذات و بدانش میشود
 و در فضل و رضا و دریا و حبش و افضل مسکن حبش که ساکن میشود
 در آنجا مگر اینها و مرسلین یا فرمود و او را العز از و سل که گذاشته میشود
 به درستی زمین کریم و میدرخشد میان باغها و حبش چنانکه میدرخد
 کوکب در میان ستاره ها برای اهل زمین و زمین و در او چشمه ها تمام اهل
 حبش را و خدا میگرداند آنرا و رضای الله المفضل سید الطیبه المبارک که الله
 تفتت سید الشهدا و سید کربلا اهل الحبه که یعنی من زمین خدا
 که مقدس و طیب مبارک هستم انچه اینک در بر گرفته سید الشهدا
 و سید جوانان اهل حبش را سیر و یکم آنکه مکه معظمه به تکلم آمد و تقاضا
 نمود به کرامت خدا را و او عرض کرد خدا یا کبیت مثل من که بجهت تو بیت
 خدا در طهر من قرار داده شده و مرد از اهل کربلا و در بطوان من میباشد
 و او برای کریم و افضل است بر کعبه زیرا که در آنجا که مکه و مفاخرت میباشد
 خدای تعالی آنچه فرمود که از ارم کبر و خود را آنکه دارد که بیت فضل بود

مطلب دهم

انچه عطا شده به زمین کریم و مکر بمنزله و طوبی و تریه سوزی که بر دنیا
 زده باشند و هر کجا خاک کریم و نمیشد برای تو فضیلت میباشد و هر کجا
 نمیشد آنکس که خاک کریم را او را بر گرفته و متضمن شده هر این خلق نموده
 ان بیدار که تو را و به محض میگردانم از ارم کبر و مستقر باش و باش متواضع و
 ذلیل و خوار و تکریم و استکفاف به زمین کریم و آنکه و لا ابغضبتکم
 و خدا تشققت ترا میباید از ارم کبر و برای کریم و مفاخره هست
 هم بدان نشاء که خدا از خود خوشنود شده و به او زده کرده و هم از برای
 و به مفاخره هست بعد از قیامت در حبش اما مفاخره او در بیعلا
 اینک به درستی و فی که خداوند تعالی فرمود که تو تکلم میباشی و الله میگوید
 تکلم میباشی با انچه خدا ترا را و به فضیلت دارد عرض کرد من زمین خدا که مینا
 و مقدس هستم و شفا در تریه و اب مدست و من از و به محض نمیکوم بلکه
 خاضع ذلیل به کبر که استخضیت را و من قرار داده و محض نمیکوم بلکه
 از من کس مرتبه است بلکه محض اظهار شکرت و امتنان بخدا عرض کرد
 پس خدا بیعلا بوی اکر ارم نمود و تواضع شکرت را فرود کسب خیر حسین
 و احسن کس را از انحضرت صافی فرمود من تواضع لله و رعد من تکریم و توحه
 الله یعنی کس که با انچه تواضع شکسته نفسی نمود خداوند عالم بلندتر
 میکند او را و هر کس که تکریم نمود خدا بیعلا کس قوی میکند او را و اما
 تفاخر کریم و فضل و قیست که در افضل و رضا ها و اهل خشنود
 تر و رضا حاجت قرار گرفت ندانم یکدم زمین مقدس و طیب و مینا
 خدا انچه خدای که در بر گرفته سید الشهدا و سید جوانان اهل حبش را

انچه عطا شده

انچه عطا شده

عنوان نهم

سید قدیم آنکه مکه بیت القیاس است اعظم عالم از طوفان
یا قديم الطوائف که آن سابق زمان او را طوفان میگویند و مختصر حسین
او هم بیت عقیق است که خایر و بد و قبر مطهر او از طوفان و غزو و کربلای
او را سالها نماند و او است عقیق و قدیم الاضرام قبل از خلفت اسمانها
و دینها و او است حق و ازل کند موی از افر و سبیل زاهد باری و
سیم آنکه از برای بیت مکه است که اسم او جلم است که دعا کردن در اینجا
موجب بخشیدن گناهان است و سبب مختصر حسین که گناهان کند شش و
نیم شده میشود و گاهی شخص سبب مختصر میکند مثل آن که در
کازان و متولد شده و چنانچه از برای بیت باب استیجار به هست
که با و پناه میجوید که کسی که متی از عدا و مختصر حسین از آن رعد که سوزد
شد پناه گاه و مستیجاری است از برای ملائکه ها و از برای مومنان و از برای
سید و پیغمبر قرار دارد و جبر اسماعیل فیج را متصل به بیت و او را از اینها اول
چنانکه در روایات است و در اینجا هم قبر و خزان او است و در طین
دیگر او که میارکن و مقام است قبر هفتاد و پنج سال که همدیگر سینه مرده
چنانکه در روایات است و مختصر حسین قبر فرزندش علی اکبر پیغمبر قدیم و
مقتل امام و مثل اتصال حجر اسماعیل به بیت و قبر هفتاد و مرتصد
در طین پائین پای قبر او است که هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و
شدند و هفتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و
تا نهان و با همه اینها در زمان او و در بیت پیغمبر و بیت و در طین
در دوازده حجه زار شده و ششم آنکه در اطراف مکه مکانها مغلطه

مطلب دهم

است مثل ملز و مشعر و عرفات و صفا و مروه و در اطراف قبر حضرت
هم مکانها مشرف و معتبر است زیرا که شرفین بواسطه اینست که اینجا
مکان خوابانیدن جبر اسماعیل است و جبر اسماعیل که گاه مکان است
مثل مختصر حسین و علی اکبر و عباس و فاطمه و اگر چنانچه شرفین بواسطه
اینست که اینجا محل فرج شد و قربانیها است پس قتلگاه هم محل فرج شد
اینجا نیز مختصر رسول الله و حق آنها فرموده و در دستهای نهان است و
شهدای امت من و بعد از شرف مشعر الحرام بواسطه اینست که در آن
جنازه بر همه خوابید یکجا مودت و بیخ فزندی بر مکه است که در عالم سید
دیدن شوکت و خردند و فضل از برای سید و ششم آنکه در دستهای نهان است
قرار دارد جنازه بر همه خلیل خود را متون و صد آکنده به بیت خود چنانکه
فرموده بخروا و آیدن للناجی فی الحیة یا توبک و جلال و جلالت و اینها
کلیه عینی ظاهر است که ندان در میان ما هیچ تابانند و زیاده کار
و سوار بر سرش و لا غیره بنایند از هر راه که بخواهند و اینها
من مکه بنایند و بیخ و بیخ و قرار داده مؤذن و مناد مختصر حسین را
خود محله و دیگر خطاهای مکه و لا استلکم علیها و آخر الا المودت و الا
ظاهر است که بگویند این من مکه که میگویند از شمار اینها و مکه
مکه و اول بیت و اقربایم را این مختصر را لا و منبر مکه و شرفین برده و
اینها اناس فی تاریک منکم انکم تبکین کتبات الله و غیره اهل بیت اینها
اناس بدست من و در میان او و منبر سبکین میگذارم کتاب خدا و حق
من که اهل بیت من باشند و مکه و صیدت فرمود که همه این مختصر حسین مکه

عنوان نه هجتم

وگوشت و پاره می نماید از خدیجه بن همان روایت شده که سمعت رسول الله
 و هو اخذ بيده الحسن بن علي فقال يا ايها الناس هذا الحسن بن علي قالوا
 فقال له نفسي بيده انه لفي الجنة و محمديه في الجنة يعني ميگویند
 ان حضرت رسول خدا را گرفته بودند حضرت حسین را میبردند و باقی الناس این
 حسین بن علی است پس بشناسید او را و اقامت بخدا بکنید آن من عند خداست
 هر دو دست او در دست است و دو دست او در دست و دو دست او در دست او
 و دست است بعد خود انحضرت میخوانند و را بگویند و بصورت خود
 در دست و دست و ما بین آنها که در بالا کلاه خطبه خواندن و کلاه بابتضا
 و کلاه بابتغای دعا عیبه چنانکه بقتیل و به خواهد آمد بر آمدند بسو
 انحضرت و در آن سواره و پان و یار می نمود و اهرم بعضی کس که در دایم او
 در آن نکرند فیض شهادت را و آنها شیعیان او بودند و گوشتها در پیش
 رو می آمدند و در آن انحضرت و گوشت در میان در صیبت انحضرت
 هفتم آنکه بدور است که خدا تعالی مقرر فرموده از برای کعبه همدیگر
 کعبه کبر و کعبه چنانکه در ذایه شریفه میفرماید همدیگر بالحق الکعبه و این
 کعبه و شریفه را و است و بجهت و است که داشته بر حضرت حسین تسبیح و تعظیم
 بیشتر از این و غیره که امر فرموده اهورا که بچه خود را همدیگر داشته حضرت
 حسین برساند پیش از آنکه بکشد و را بدو بقتیل و اینک امر الامام علی
 حضرت رسول خدا و عرض کرد بان رسول الله اهورا چه حید نمودن اهل بیت
 شما او در ام برای فرزندان حضرت حسن حسین پس حضرت حسین را و را
 قبول نمودن برای خود و کلاه خواندن احوال حضرت حسن و زید و کلاه

و گوشت و پاره می نماید از خدیجه بن همان روایت شده که سمعت رسول الله

مطلبی قهر

السلامه بود و در غایت نموده تا بر کشت پس او را بوی عطار فرموده
 نکرند کشت که حضرت حسین آمد بچه اهورا و دیدند بر بدوش کلاه و باز
 کند عرض کرد یا جزا عطار فرموده بر او را اهورا و از عطار عینک
 او را بوی عطر را میگویند و آن بر او را ساکت بود و است و عطار را
 و بچه ها هم از این با و ملاطفت میفرمود تا اینکه رسید امر حضرت حسین
 که قصد نماید بکرب که درین پس از احوال عطار را و در مسجد بلند شد و
 اهورا بچه خود میآید و در دنبال او کوب که میآید و او را بگوشت
 رسول الله و میفرماید و را ملاطفت خود تا اینکه او دعا و از خدمت حضرت
 پس از آن اهورا بر آن عرض کرد که رسول الله برای من دو بچه بوی
 از آنها را بسیار میداد و او در حضور مبارک تو ماند و توان دید که
 بوی شام میگویند و الا این مشغول شیر دادن او بود که شنبه قاتلی
 این که این عطر را که بخوشی که الالبین و وصیله سر بعالی انحضرت
 واقف بنید میفرموده و قد هتم ان بیک و الملائکه باجمعهم قد دعوا
 رؤسهم عن مواضع العباد و ولوه بک الحسن بن علی الملائکه المضر
 لیجان یعنی سمع مناسبت نما ائمه اهورا بر بچه خود بجهت حضرت
 پیغمبر با بجهت نام و را بچه خود را از برای که در دست حضرت حسین را
 پیغمبر معادش و بجهت بصد نموده اینک کرب تا بدو تمام ملائکه را
 عبادتشان سب را داشتند و اگر چنانچه حضرت حسین کرب کن هزار سال
 معترین بجهت کرب که بکرم میآید و بان شنبه قاتلی میگویند بجهت ائمه
 اهورا را از آنکه شک به رخت حضرت حسین جاری شود و کلاه و در خود را

عنوان نهم

نرسد به مساطمیکم بتوان کرد و اما بخود زانجا پس من او در آنچه
مواستقوتی رسول الله و قطع نموده مشایعیده و اولکن درین بر آن
بنا هم بچیدن شده که باین روشک محلات تور سبک و من حدیثیکم برین کار
خودم خدا را که قبل از جوانی سرشک به رضا و خیر حسین خود را رساند
پس در آن حال بر ترفع شد بکینر و تحلیلا زاحکا و خضر رسول الله بماده
الهی و کفره و نریدمادش صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا و او در سبب
برای آنکه در سر و عظم رخداد سر و هشتم آنکه به دست معین فرمود
زاجیح بدین افضل شهر حرزا و اولاد به و مخصوص فرمود بخلافا آنچه مستحق
از عمره که در غلام آرام سال جایز است بجا آوردن او و تحقیق معین فر
باین یاران خضر حسین هین وقت را بلکه نظر بر خود داد و در عمره
اوله زواران آن خضر شامل میگردد قبل از نظر اهل عراق و اهل کربلا
اوقات شریف معتدله مخصوص فرمود باین یاران آن خضر را اینکه باین
خضر و همه اوقات شامند و مستحب است به دست فضیلت
نماز خواندن در مسجد الحرام مقابلت با صد هزار نماز چنانکه در دنیا
و به تحقیق وارد شدن در یک نماز در مسجد پیغمبر برابر است با هزار نماز
در مسجد الحرام مقابل است با هزار نماز که در مسجد پیغمبر اوردن پس
میگرد ثواب و هزار هزار میرسد اما نماز در قبر خضر حسین را پس
تحقیق و ثابت نموده شعب بن عفر قوی از خضر ضائق قال یا شعيب ما
صلى احدنا الحسن الصلوة الا مبتلها الله منه قال و لك بكل
لعمركم عندك ثواب من حج الف حجة واعتمر الف عمرة و اعتق الف

دفعه

مطلب دوم

نعمه و کما تواقف في سبيل الله الف مرة مع نبي من رسله يعني فرمود
یا شعيب بجا آورده که در قبر خضر حسین نماز ایا مکرر بیکه خدا تعالی
افزاید قبول میگردد و فرمود از برای تو بهر کعبه که بجا میآوردی در قبر او
ثواب کس است که هزار حج بجا آورده باشد و هزار عمره و هزار بند اذان
کرده و گوید که در دنیا خدا باین پیغمبر سال هزار مرتبه جهاد کرده و چه کم
آنکه به دست و واجب فرموده احرام بستن زانکه قصد نماید که زانایانیکه
نزد نماید مال و علایق از زن و عطر و زین و سر و دندان و کلبا
پوشیدن و او هم چنین مستحب است بکس که زیارت میگردد خضر حسین را اینکه
بوده باشد که در آن روز که شش و شش و شش است استعمال عطر و زین و کلبا
نماز باین یاران و اندی بر عشا و چه کم آنکه به دست کعبه محل بود
خضر رسول الله و محل و لادن خضر امیر المؤمنین است و تحقیق
یا فخر خضر حسین باینکه در نماز و هزار خضر رسول الله و امیر المؤمنین است
و اکثر اوقات سه تا چهار رکعت و در هر یک یک رکعت و در هر رکعت دو رکعت
و اقرا و افشربین و تحقیق محسوس شد خضر حسین باینکه که با الله
ظهور آسمان و افتران از مخالفین و از اینجهت نامیده شده بعض
روایات بقیه الاسلام چهل و سیم آنکه به دست و هفتاد و دو رکعت
و بیست و سه رکعت چنانکه در حدیث است و تحقیق محسوس شد خضر حسین باینکه که با الله
بخضر حسین زیاده از بیست و چهار هزار رکعت خاصه چنانکه مستحب
دند و سائل چهل و چهارم آنکه به دست از آنکه مضطرب بود و معراج
و حوالی الله میگردد و در آن خانه ام هان یا شعب و خضر حسین مدفن

مخرج

عنوان هفتم

معراج دهم بود برای انحصار نیکوکاران بر دو کار فرموده است که یکی برای
موضع بقا که کربلا از نبی مبعوض الحسین اینجاست یعنی بر بلند صفا
ممکنه که اگر کار را می کنند و در اینجا بمن نشان دادند محل افتادن
و نزد هم حسین را و او را هم این معراج است و در دو روز غاشوار و در همین
معراج ملاکها است چهل و پنج بدو تیر که محل تکیه زادن حضرت
است نذیر و عیال خود را پس ماموشید بر اینکه عیال خود را نزد بیت تنها
گذاشته و خودش برود و حضرت حسین ماموشید باینکه عیال را نزد کربلا
نزد من و من قتل خود را حیلان سرگردان نشد بگذارد لکن بنی خلیل
برای آنها غاموز و عرض کرد ای اسکندر من در تیر بودی غیر از تیر
عند بیکان الحمر و تیر بنی یقیما و الصلوة فاجعل آفت من الدنيا
بقولهم و از دهم میانه امیران ظاهر معنی اندامی سرفراز من تیر
که من ساکن گردانید بعضی از فرزندان خود را در دایره که نجای کردند
نزد خانه تو که حرمش را کرده ام سرفراز من تا بیا و از دهم تا بیکان
دعا بعضی از فرزندان را خواهر کردند بکوفه نهران و در کربلا
از آن بویه ها افتاد بپایان سپاس گذارید که دست حضرت حسین علیا خود را
گذاشت و از برای آنها فرموده بپایان لا اله الا الله و آیتین علی البلاء المؤمن
الکبر یعنی مهتابا ای پادشاه صبیحا شد به بلاها که بسوخته است و
چهار و ششم آنکه به دوستی خداست تعالی امر فرموده بکسی که افضل از او
که عبارت از اشراف مخلوقها باشد بیکسانند که نیکوکاران و اولاد و اولادها
خصوصا آنها را و افضل بیک خصوص است تفوق دارد بر منافقان

و محقق

مطلب ششم

و محقق ثابت شده نظر این پادشاه مظلوم از برای انحصار نیکوکاران
اولا اسلام مبعوض و میبوسید جمیع اعضا و اعضاء و اعضاء و اعضاء و
ولیکها از این و از این میبوسید و چنانکه اسلام انحصار از دکن عراق
و شام مخصوصا از برای اسرار و حکم است مثلا آنکه آنها از بین
است و غیر از اینها پس هم چنین از برای اسلام و تقییل انحصار هر عسکرا
حضرت حسین را و مخصوصا از برای تقییل نمودن او مواضع مخصوصا از برای
انها هم اسرار و معجزات و اخبار است اما سرایه بوسیله انحصار
کلوزانین او را معلوم است و اما پیشانی او را پس چنان است اینکه گفته
بجهت بودن و جانی که به پیشانی مبارک دارد آمد و او را بجهت نمود
که خون و ریختن است و در دل کون نمود یا بجهت بودن و محال تیر که
پیشانی رسید و حکمت که بگویم بجهت آن بود که اینجا محل سجود و از آن
جهت محل نوا است رفو من چنانکه در وفای تقییل جبهه مؤمن وارد
شد و حضرت حسین بالا را است در این امر زیرا که برای کسی محل مخصوص
است که او از انصاف انحصار است بپای مطلب بیکه در دست خالک سجود
نفسه فضل الا ان تقر است بسوختن و تصور و معنی چنانکه دلالت
میکنند بر این معنی فراموشان تعالی و آنجند و اقرب ظاهر معنی آنکه سجود
کن و تقر بگو و فراموشان حضرت اقرب ما بیکون العبد لله و هو حیا
یعنی نزدیکترین خالک عبد بسوختن خالک سجود او است و از برای حضرت
سجود خاصه بود و آنکه که شروع نمود که نماید در دست خالک سجود
هنگامیکه بیرون آمدن و طریقت خالک سجود اینجا که کمال است

مبارک

عنوان نهم

سپه اهل بیت و چهارم شعبان و پیر زایشها پنج مقصد است مقصد
اول درج انحصار است بدانکه بدو ستار مضایع حضرت ^{سید} انجلی
اورد محض از بنو اجداد است نوع از حج نوع اول اینکه از بنو کوار پیش
بجای پیاپی حج بجا آورده که بعضی آنها را با برادرش حضرت حسن همراه
بود و بعضی را بعد از وفات برادرش و در بعضی از سفرها انحصار امیر
خارج سعد بن ابی وقاص بود و ما یک در عرض اهل قافل و پیران و زواران
که پیاده را میبردند جهت احترام ایشان امیر خارج پیاپی میبرد و همه حاج
هم متابعت نموده پیاده شده و در غده ایشان دو نوریدین خیمه ^{مکرم} میزدند
حسن حبیبی را بعد از ایشان یک سجد میزدند و نشان عرض میزدند که پیاپی
مؤمنان مشقت آورد و با خلیفه کزانت که شایسته پیاده باشد و مسافران
و اسناد امیر و از آنها که سوار شوند نیز آنچنان پیش روی آن دو پیر کوار
کشیده و پیش پیران دو پیر کوار قبول نکرد و میفرمودند به درستی ما
بر نفس خود قرار داده ایم که پیاده به بیت الله برویم ما سوار میشویم و همرا
ما ملکه از راه کناره میریم پیران دو پیر کوار راه را قهر که کرده مشغول
رفتار میشدند بعد از آن حاج سوار میشدند نوع دوم حج است قلای
باطنیه و روحانی ائمه حقایق حج انجلی که این اعمال عنوان آنها است
کنند بر آنها است و پیوسته آنها است و پیاپی طلب نکند بدو ستار از برای
معامله طلب است و از برای هر یک از کتب انیس و پیوسته این احرام و
کفن و طواف نموند و سعی کرد و عروق عرفان و وقوف مشعر و حج
و زیارت و خلق هر یک و پیوسته و منزه است و باطنیه است و حقیقه است

کران

مطلب سیم

کما یختار بهما و وضع شده که بقضیل آنها دو ستار حج مذکور است
و تحقیق جمع از دو مختار حسین باطن همه اعمال حج و حقیقت مشیت
اولی باطن ظاهر او را و روح اشباح این اعمال مضایق و صوفیه
اولی بعد از آن خود انجلی که امثال از خود را و خطا وارد بر مختار
و انجلی که ظاهر میشود از برای عارف مستدبر بصیرت را که تحقیق روح
از انجلی و مناسک آنچنان مجرب نموند و ملک و ذاع دنیا و ترک دنیا و ترک
ذلت و خلفا است و تسلیم و رضا بر قضایا است و ترک جمیع علائق
حق انچه متعلق بخود نیست و عمل و کشور عقیده با حرام و وقوف
دنیای و ترک بعد از دیدن و استبدان و سعی در عمل و ترک و هر یک
و در دفع دشمنان و استجاره و پیاپی برین با و باستانه است و مخوانها
و تحقیق ضار دشتان انحصار همه انجلی با و است کسی که محقق شد
از حقیقت حج حقیقه صریح از و به با و اشاره بر انچه چنانکه در مناسک
حجست پیران است که مصون نموند و ایجاد کرد در خارج انچه بخواهند
شد نوع سیم حج بود که احرام بست بود و که بقصد تمتع بعد از آن که
معلو شد اگر چنانچه انجلی تمام کند در حرم و از اینجه بقبله پیاورند
پیر عید که عمره مفرد نموند و مناسک و زیارت و در محل شد پیران
احرام بست حج دیگر و این احرام بست و محل شد و زیارت احرام بست
از مضایع انحصار است بقضیل عجیب مضایع و پیر میگویند که
و یک در دست انحصار محل شد از حج که مناد را و مختار بل الله بود
کردا که بنده کان خدا را بکوه پیر چو دادا و ذاک که در اصلا

پیران

عنوانِ نظم

بدان بودند اذ انهم که از این امانها مقدر شد توج و احرام بست
بجیکه میآید و واجب است و میباید که از این امانها قبل از خلعت است
خطاب اشرف بفسک الله یعنی بر سر جان خود بکشد این امانها را
که میباید نگاه او مسجد سحر بود و احرام بست بجه که میباید او در خانه بود
که از وی شنبه میشد این امانها لا اله الا انکه بدست منم اخذ
که بست معبود حق غیر از من محل شدن حج که میباید او بیرون آورد
و نه از خانه و پوشیدن دو ثوب سفید بود و احرام بست بجه که احرام
او کنند همه ختها بود و پوشیدن دو ثوب خالاک او در وقت محل شدن
حجیکه از ترکه وی ترک خط است بر او دستها و پایها از احرام
بست بجه که از افعال و منحصرا و محاسن و سرودن خود و محل
از حجیکه احرام او ترک نشود در حین رفتن و احرام بست بجه که در
ترک نشود هم بدو و هم در حین توقف و هم در حال خواب محل شد
از حجیکه احرام او کشوری است و احرام بست بجه که احلال او بر بدن
ستر محل شد از حجیکه از جمله اعمال که از دست برغان احرام
کنند و احرام بست بجه که از اذانه شده از اعمال و اطعام غسان
حر از اذانه بست محل شد از حجیکه عیب او کافور استعمال نمیکند
احرام بست بجه که در عیب او استعمال نشدند کافور سه نه از احرام
محل شد از حجیکه احرام بست بجه که او عمره تمتع و اقل و حج تمتع و
قلان و افراد بود محل شد از حجیکه قصد عوده و عیال او درده بود
او از اکثر عبادت کس که از این امانها رسال قبل از خلعت ادا

مطلب سیم

احرام بست حج مخصوص که عند زوم کسے او را بجا نیاورد و بوجع شد از حج اصغر و احرام بست حج اکبر محل شد از حج ظاهر احرام بست حج ظاهر و باطنی بست بجا لان محل شد از حجیکه کثیر از فرد است طاعت او را داشتند احرام بست حجیکه هیچکس غیر از آن فرد است طاعت او را داشت محل شد از حجیکه امرو و یوم و بعد از آنکه در قرآن منزل بکن پیغمبر آمده و من و ان احرام بست حجیکه امر کند خدا تعالی بود در سکن مخصوص بنصر حسین و او را مناسک و صحیفه مخصوص بخانه از طلاق اقامت با و نرسیده بود و او یک صحیفه توان داشت صحیفه که چیشا آنها از خدمت خضر غیبت آورده بود که در این صحیفه از بنای خضر حسین این خطا بود حسین ایسر بکشت لله و اخرج ابواء لانه الله الامع و قال الله تعالی بکف الحسین بفرش جا خود را بجا و با فوج بیرون آمد از آنجا شهادت نوشده شد مکرر او و جنک کن با مخالفین تا اینکه کشته شود محل شد از حج که تون و دستک شده او را بر همه خلیل الله بوزمانه خطا شد بواجب تعالی و آیدن التنا من الحج را او را و علی کل ضامرنا بعنا معنای اشاره شده و احرام بست حج که مؤذن و اعلام کشته او رسول الله بود و محل از آن و اعلام بکشته نزد قبر مطهره انشور بود و آن هنگامی بود که سید مظلوم آمده بود تا بعد از کوفه او خود را در میان نماید و حال خود شکوه کند پس خود را بگو غلبه نمود شر ما بالایه متر گذاشته خود را بیک نموده دید خضر رسول خدا را که او را بر کشید و

عنوان پنجم

بن روحه املا بوسید و بفرمود که از این شاهدت بیرون آید
و واقعاً و بانه که خبر داد و بیکری هم در میان ما شاهد نمود و او
هم در میان بونمانه که جابر خدشتا اسیر و عرض کرد که من دوست دارم
اینکه شما با من بیایم و من تا بیکری که از دست من میماند و موافقت
بود پس آنحضرت بجا رفت و بماند که هر نظر نموده خضر سیر و جلیل
و ادبیکه آنها را بودند بیکری که مضمونشان این بود که شایسته مکن در امر او
که او بجل و پنا و در آنچه با او میآموزد محل شد از جیکه از برای و
و بعد است حاصل میسوا حلال در وقت فراغ از مناسک و احرام
بجیکه حرکت بخواهی حج هر زمانه که فارغ میشی از مناسک بجز محل
میشی از احرام و شروع نمیشی بیکری و احرام و بیکری بیکری
این مطلب بر بخواه حال آنکه در دست آنحضرت احرام بست از بیضا مکه
منه و لبیک گفت حج مومنه کلمه الله ایچنانکه قصد کرده بود و از انبوا
خود عسری و حج آن هدی بن سوا السبیل ظاهر معنی آنکه امیدوارم
برود کارم اینک هدایت کند بمن راه راست را هتکامه بود نمیشی
فرمود و او را از اینجه آنحضرت هم وقت خروج از منتهای حج منتهای
تیر و تیرا و او نموده و هم چنین تداوم نمود و وقت و بعد بیکری این را
نویسه یلیقا مدین قال عسری و حج آن هدی بن سوا السبیل و زمانه
که محل کشت و فارغ شدن از مناسک آنحضرت احرام بست از مکه حج جلیل
ایچنانکه که از انبوا و قصد کرده بود و بول خود ای ذاهب الی ربه
سید پیر لبیک از برای و لبیک گفت زمانه که از او محل شد و فارغ

مطلب سیم

کشت از مناسک و شروع نمود و احرام بست از بیضا مکه و لبیک گفت
حجیکه مخصوص بود مرا و از اهل بیت او را و زمانه که از او محل شد و
فرغت حاصل نمود از مناسک و لبیک گفت و احرام بست از مکه وقت
محل لبیک خود در میدان که مرکز او بود و زمانه که از او فارغ شد
شروع نمود و لبیک گفت و احرام بست از مکه که محل افغانان آنحضرت
بود از اسب لبیک گفت حج مخصوص بعد از انقضای روح شریف او بعد
آنحضرت از آن دار و همه آنها اذان و تحویل و احرام مثال امر حاضر و
امر صحیفه که مخصوص بود آنحضرت که سابقاً ذکر شد این مطلب آنکه بعد
آن بنزد او زمانه که شنید اذان و تحویل و احرام سوا حلال را
حج از بیضا مکه و طهرش و لبیک گفت و انبوا مدینه بیرون آمد هتکامه
که از مناسک فارغ شدن مکه معظه اذان و تحویل و احرام بست
و احرام بست و لبیک گفت و فارغ شدن از مناسک و وقت وصول
بکر بلا ناعصر طاعه پس شنید و پیش بیکری اذان و تحویل و احرام
برای حج سیم که اذان اولیها اصعب بود از برای و لبیک گفت که
فارغ شدن از مناسک بعد از اذان و وقت اذان شنید اذان و تحویل
چهار اذان برای حج اکبر چهارم بجهت امثال و قائلان حجی ثقتل بجهت بجا
ممانه که کرنا اینک شنید شو و مود و دعوت کنند بر این حج فرزند
جنا علی اکبر بود که در وقت آنحال از زبان جدش خضر سیر و جلیل
نمود و او هم لبیک گفت و از موقت احرام بست و زمانه که فارغ شد
از مناسک و در وقت که بر کوفین مدایح افغانه و سر طهر از بدن

این مطلب از برای و لبیک
که از بیضا مکه
موقت مخصوص بود
که اذان حج از برای و لبیک

عنوان نهم

حدا شد هذا حال دار سپید بلاینج اعظم باذان پنج و مناد و بی بواسطه
خلو و عیلا لا غل بود پس لبیک گفت او دادان نشاء و چه بود که
بوسه خودش و ان بزرگوار و دین حج و احکام شراب و بویا تعصیل این
جمله اینک به دست که هفتکام که از آن حضرت خواستند که بیعت بکنند
با طاعت یزید بن معاویه و بیرون آمدن منه و ترک نمودن وطن و قراری را
و بیرون آمدن از آن که خائف و ترسید پس لبیک گفت هر چه کرد
خود را در امر و بیک بیعت و اظهار سخا گفت بر آنها با بویا و عیلا و
و عالم بود بشر با بیک و در راه و دنیا و دنیا و دنیا و بویا و عیلا
کرد پس احرام بست عیلا گفت آنها و عیلا با آنها و ترک تعصیل و عیلا
افرد بیک و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
هستند و احلیت جنک کردن با آنها و بیک اعمال و عیلا و عیلا و عیلا
گفت حج جناب علی الله و بویا و احرام بست و عیلا و عیلا و عیلا
بود و احرام روز عرفه حج عمران هک و قرانی و عیلا و عیلا و عیلا
بویا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
حجنا مسلم شهادت و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
بوند از شهادت مؤذن و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
دوم که عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
قد شاء ان یراک قبل ان یخبرک معک فیما تمک فاد الله قد شاء ان
یرئین اشیای یخبر یزید ای با حسین که بدست خود خواستند از آن
کشته به بیند و همرا خود بر دار اهل بیت و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا

مطلب سیم

خواستند انهارا اسپر و دستگیر به بیند تلبیة او این بخوبی لبیک الله
لبیک یزید امیر خود و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
احکام بر لبیک شهادت شد و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
لا شهادة لهم الا معک یعنی لبیک میگویم و در مقام امثال هستم بر یک
دعا الله و تو که فرمود یزید ای با اهل بیت که از آنها شهادت بکنند
مکر با تو پس از این حج احرام بست ان فامن بحمل امن یزید که بجهت حق
ما من مردی از این حضرت محل امن نشد و ما من طیب و عیلا و عیلا و عیلا
نشد و ما من در عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
و مشرکین از این امر و ما من نشد پس احرام بست از ما من هم با بیک و عیلا
ند از این امر و ما من نشد و خود ما من و اسو که یزید که بیک و عیلا و عیلا
میگوید و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
میگوید و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
هوانف که قبل از خبر میدادند و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
مکره و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
میخواندند و انهارا همین لبیک بود علی قومه تسبیحهم المانیا بمقدار که
انجا و عیلا یعنی و بیک مکره انهارا میزدند بقدر توانا و عیلا و عیلا
خود سایل از عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا و عیلا
مقدور بود و خواهد شد و هم چنین حاصل گشت از این امر و عیلا و عیلا و عیلا

عنوان پنجم

در عالم خود هم هوقت که میخواهید اینک در کار خود بشمار
 که بیکان فرزند شریک علی اکبر خدمت اسیر عرض کرد ما
 نیکبخت نا آید یعنی چه چیز برای که به ما فرموده و این پدر و مادر حضرت
 فرموده خود شنیدم که میگویند با قوم یسوی و لکنایا التبر هم
 یعنی قوی که کشند و هم نا انهام چه پدر عرض کرد یا ابنا اکثنا
 علی الحی ایضا یا انا بر حق بنهیم فرمود که و الذی لای رجوع الیها
 یعنی تم بیک که برکت بنده کان بسوا و است عرض کرد یا ابنا یا ابنا
 پس نا که منبکیم از خواهرام بست از امید داشتن به یار که مرده
 او را و اگر چنانچه احیا نطلب حضرت و یار به میگویند از نام حجت بود
 و احوام بست از امید حجاب هم و فرمود در جواب عین بود از شما که خوب
 نمود از حضرت از حجت و محاربه با بنی امیه با نیک که لا یخفی علی ذلک
 لایذ عولی حجتی که حجتی که الفلک من جوی یعنی جبهه حجتی
 بر من این امر و بخدا سو کند در من بر دار دنیا اینک که بخت خود را
 در دوزخ من برون نیارند پس از آن شروع نمود بناسک از حج و احوام بست
 همه اما کن و با که و حاصل داد و کسب که با و در اینجا فرمود و در اینجا
 بر او قوی بود و این احوام بست از هر طعام بعد از آن احوام بست از
 نویند از حجتی که نزد یک شد و دعا شوا و شروع نمود با نیک که خود را با
 رساند و بیرون آید با اقوال که ما خوشه بود و اینها بیرون آید و عید میا
 که در آنها و فقه که ناسک از حج را هم تمام نمود و بعد صک از آن و در جواب
 حج ششم که از آنجا و صحت او هلیت او و بوی طهارت او و پیش که حجاب بود

که نزل

مطلب ششم

در کتب ائمه که بوی حضرت رسول الله و علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و امام
 حسن بودند و اینها بود از جانب خدا ملک که در دست او شریف بود
 زمره سبز و در وقت شایسته شایسته شوا و اینها که بشمار خود
 نموده و سر و پا را خود را بالا بر زانو گذاشته که میخواستند و از آن
 حضرت رسول الله بنو ابیانه آنکه شهیدان محمد و قد استبشیرتک اهل
 السموات و اهل الارض لای اهل الفیض و لکن افاضت لای عینک التبر
 و هذا ملک قد نزل من السماء لیاخذ حاکم فی هذه المائت الخضر
 یعنی این ندهن تو هستی شهیدان محمد و جبهه شایسته شده بعد
 تو اهل السماوات و اهل عالم بالا و اینها فطرت تو بوده باشد در همین شب
 آتیه نزد من ملک است که از انسان ناز کشد تا جمع کند خون ترا و این شب
 سبز بر این خضر از شیندای نیک که اظهار بشدت فرموده و از برای این
 لبیک گفتند و شروع باین سج نمود لکن و قیامه مطلع شد جناب دین بر از آن
 و شیند صک البیک و تسلیم برادرش بخواندن اشعار و شینا شوا
 صبر از آن سرگشود و سر و پا بر هند و سبیل زان با فریاد و فغان بجهت
 برادر آمد و عرض کرد یا اخاه لیت المونی اعد من حیوة کلام من یعین
 بالقتل یعنی برادر کاش عمر من صبر امده و اینها که ترا امیدید اینک لای
 کیست که رفیق نماید بکشد شدن و مهینا باشد قبل قال لها عمر یا
 اخاه فرمود برادر اخاه عرض کرد اینک لای تو پیش بر مراد برادر که
 چاره و علاجی ندارد و منقطع کشته است با خلاص تو از این امر بگریه
 بگریه بگریه نمود و از آنجا که شهنشاه کشید و غش کرد بر زمین افتاد

اینجا که حضرت
 شریف است
 و علامه
 شریف است
 این محله

بوی

عنوان نهم

اگر چه بقدر جای موی باشد و محاسن من از خضشان و زلفان کش
و بندهایم از متصل بودن بهم و گوشت من از انباشت با استخوانها و استخوانها
من از ترکیب و قلب من از قرار گرفتن در محل خود و از بقای صورتش و
دل من از ماندن در غلاف و موضع خود و از اوج و در کهای کردن من از
تعلق جسم من و دل من از اتصال بکر من من پس از آن طوافی نمودیم
حول و اطراف بیت الله و از سر نمودن زان فلان نمود در موقی که من
خود بودایم که هیچ کس از عباد الله در چنان موقی بنای نهاده بود
انجا از برای و حقیقه عرف و مشعر حق کرد بدین من جبرائیل و میکائیل
ثلث که تقصیل و دیاب شاهدان خواهد آمد پس از آن آمدیم به نزار
جهت تراشیدن سر و زج قرانی یا منخری بلکه برای بریده شد سر فرادان
جان خود را هم قرانی مندیج و هم هک منحو و تمام نمودن خود را
منه ناسیر هم از انعام شریف و بعد از آن نمودن انهناسک و محاسن
از احرام این حج محقق شدند از معدن عظمت و کبریا بحج اعظم انص
و او قسم بخیم توانج او و احو حق بود که احکام قبل از او و ابعالیان و
برای احکام بعد از او حاصل شود پس از آن نزار که بود که استطاعه
داشت با اینج مخصوص و از ان و اعلام این حج از قبل بر دیگر عالم بود
بفرمایش خود یا آیتها النفس المطمئنة از حیایه و تلبه اضبطه
ظاهر معنی آنکه ایمان ارسید بر کرد و بکس و بود و در حال که توان
و می خوشنود و او از تو خوشنود است که بحقیق مخاطب این پنجاه اختر
حسین است چنانکه در روایه است و او بوحصان نفس مطمئن در عصر

عاشورا

مطلب سیم

عاشوراء بعد از مفارقه هجر از جسدش و بیقان کاه این حج ملک
بود و اعمال این حج لبیک گفتن بود و از حق زان انچنان که لبیک بود
اینکه از الهی مرقه را بلکه لبیک مخصوص است که تعبیر و رده شده از
او به فرمانش یا به بقایه ناصیه مریضه پس بر دست ان بز کوارین
حالت عظمی و صبیح کبریه روح شریف از بدن او مغفول نمودن
خوشنود که نه از دوی صبر بلکه بنهایت رضا و خوشنود که اینک خدا
تعالی مقدر خوشنود رضا و خوشنود و زان برود کار خود برین
و به مرضی و نرد برود کارش پس نامی ندادین دقیقه تا مسکشف
برای تو و امواجی پس مصالح نمود و لبیک گفت که ان ثوبی احرام
که در حج سابق او را پوشیده بود و از اهم کند بدو پوشید و نوبی بکر از
منسج با دها و کرد و خال کرد و خون سرخ جسدش پس از آن ترک نمودن
زاندها انگشت را بلکه محل خاتم زابا و پس از آن سر را کشت و او را بر
کذاست چنانکه و حکم محرمانه است زان که در حال احرام و فان نمودن
از ان او از بدن جدا نمود و پیش از ان کذاست پس از آن سرش بپای
نمودن زان ترک نمودن و عیال و اولاد پس از آن ترک نمودن و انما
پس از آن طواف نمودن روح شریف خود به بیته که طواف کرده بود و از احد
قبل از او بعد از طواف اول بیت معبود هک که حسیه مطهره را
با سمان بر دها پس از آن بپای نمودن و بدین خود سه شیار و در موضع
شریف پس از آن سر کرد بر سر مطهره و از صفا کرد تا بکوفه پس از آن
از کوفه تا شام پس از آن از شام تا نایمده پس از آن تا بانها پس از آن صفا کرد

پس

غول نامہ

پیران ذکر نمودند از ایشان که در دو موضع متعدده پیران از احرام
بست بلا سوره انشا الله ما کذا کذا شدن به میان پس که الاله
نیز و کاه بر درخت و کاه بر درواز و مشق و کاه بر درختان بریدند
و در این حج احرام از خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه
بخت و او سر خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
الفر الله تعالی و انما خضاب یدر به یعنی یا بنی الودیه هسم نا اینک
با خضاب ملاقات کنیم و من با خون خود خضاب الودیه باشم پس در دست مراد
ان خضاب ملاقات کنیم او است در روز قیامت زیرا که ان خضاب خضاب میشود
و از کاه بر درختان و کاه بر درختان و کاه بر درختان و کاه بر درختان
و هم چنین بر تو مراد از اجتناب از صید و حوش و مرغ و ان پس صید نمود
و حوش را با اینک کرد نه از خود از کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
میگردند و مرید میخوانند تا بن خضاب و صید و مرغ و کاه و خضاب و کاه و خضاب
بر صید و مرید و خون پاک از بدن با کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
هر یک یک سکنه مفر خا میگردند و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
ان خضاب اینها فاسخ است و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
نموده خدا را پس هیچ کجا عجب نیست اینک قرار دهد خدا بیغاله است و اجر
زیارت او از چهره معاد است با حج و عمر زیرا که تحقیق اینها از کاه و خضاب
بر اینین حج او هیچ کجا عجب نیست اینها از کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
زیارت و تفاوت و خصوصیت و نا اینک بر صید و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
بر صید و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب

مطلب سیم

اینکه عطا شود بر تو از حج با خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
عجب نیست ان عطا شود بر تو از حج با خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
شود بر تو از حج با خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
اجر ها نیست از برای حج خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
تجلی که مخصوص بودند حج و زیارت ان خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
از تجلی ان خضاب که از نوع بشر بودند و در انها مردان و زنان بودند و انما
از مردان پیران و انها خضاب رسول الله بود پیران از برای حج و کاه و خضاب و کاه و خضاب
خصوصیت است با خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
پیران شهادت بودند تحقیق انها حج نمودند از کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
احرام بستند بجهت ان خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
زنها و اطفال و اموال و عیال و بیوت نمودند و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
دو خن و از ابدان و عیال و بر او غیر خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
بکفر و ترک نمودند سائر امور و در وقت و هم در حال ایستادن و کیفیت
حج انها مختلف است با خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
از برای انها دوزان بی طواف و نماز و سبک و طواف و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
و از برای انها سه توأمانه سبک که در وقت و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
ان خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
بنیتها و سبک و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب و کاه و خضاب
که از برای و خصوصیت و عارض شد برای انها این بنیت خالی که مکر

و کاه و خضاب و کاه و خضاب

عنوار فہمرا

که ممکن نیست بقیه و وقت که مشاهده کرد داخل حضرت حسین و کینه
و جدت آنها و اضطراب و عیال و اطفال و احوال آنها را بی زحمت
نشد بهم دیگر سبقت میکردند و مختلف شد افعال و مناسبات آنها پس
بعضی از آنها همین احرام بست و قادر نشدند تا مناسبت عمل کنند
که گفته شد بودند و اول روز عشاء و بعضی از آنها اکفای نمودند و بعضی
عقبه بستند و بعضی اضطراب و مدینه رفتند و بعضی از این بزرگواران
بود و بعضی از آنها اکفای نمودند بعد از احرام بر طواف دو ریت خبیثه
سعد بن عبد الله الحنفی را اینکه شهید شد و از آنها بعضی هم طواف
و هم وقوف و هم سعه و از آنها بعضی نماز کرد و نماز طواف و ریت
با خود ریت و از برای بعضی از آنها خصوصیت بود و بعضی از آنها ارکان
توقف طواف و بعضی از آنها از خود ریت اسلام نمود و بعضی از آنها
اول بعد از شهادت مثل اسلام ترک و لکن بی شوق تا م قیامت در میان
همه آنها محقق شد و بعضی از آنها دعوت شهادت کردند و بعضی
محتاج و از اطفال و زنها احتیاج بودند بکسوف آنها از آنها بودند که آن
مستور کرد و از آنکه محقق شد از آنها حاجت خود را برای ریت اول آنها
از و هب نصرانی بود که تان با سلام گفت شد و احرام بستند از حج ریت
بعد از استطاعت و توقف نمود و مشران و کوشو و فهمید که برادر
حضرت حسین را حبس نصران و او را بر بنار داد و بر سر او است بوالله
و احبست فرزندان قرایه بکوی کبریا و قرایه خود را بقتل نمود و
نیز فرزندش را که گفت یا ای کرم و انصر این بین رسول الله را نو

مطلبیم

برخیز و نصرت و یاری منافع زند و غرض سؤ و خدازا عرض کرد ما در اینجا ای
میکم و کنایه عینیکم پس در نهاده ایمان در حالیکه در خونان بود و از ان
قوله شقی الله من اضر سوار و دوازده نفر پادشاه بجهت من فرستاد و از سوار
برکت پذیرد و مادرش و عیالش اینده و گفت از صدیک عتق یا امیر
یعنی ای مادران را چه شد گفت نه تا اینکه کشته شود پیش رو و فرزند
رسول الله تا اینکه شمع تو باشد و در قیامت پس بر کرد ای نبوت
حجت پس از ان خود از ضعیف چنانچه حرم و سنک اندازد نموده
که اسکن چنانچه حرم بکرده بود چنانکه تفصیل خواهد آمد و در انهار حرم
همین و هب تو که او اول ابن بیت را شناساند و در انیز که حج و احرام
بود بلکه منع می نمود شوهر خود را و می گفت که انچه بیهشاک یعنی در
میاد و زبانه قل خود پس از ان مادرش را و می گفت حرم او را کوش
لکن غرض شد با او هم خالیه او شناساند حال انحضرت که احرام است
بر این حج و نداشت و شوهر خود و گفت قال لدون الطیبین یعنی مفضلان
که در نهاده پاکیزگان پس از ان طواف غنوبه و دو بیت خود را و ضعیف هر
نمود و گفت تا انیکه از اعلام شهر برده و شهادت رسانا و کشته اورد
رضین افناد و همین زن بود که مختص تو به بیبوت کردن در من باشد هاده
شهادت و قدت او و در ان کشته گان افناد بود لکن بمن ظاهر شده که
او را هم با سران شهدا کشته اند و نه اسم انها ضعیف و دیگر بود که هم شهر
داشت و هم طفل غیر بالغ اول شوهر و کشته شد بود پس مختص حسین
دیدم و نداشت که بعد از ان میاید و شوهر او را کشته اند و کشته اورد و طفل

عنوان هشتم

اُمّه نکره خروجی یعنی این طاعت است که پدرش کشته شده باشد یا مادرش
دوست نه دارد اما در شراب این طاعت را عرض کردیم این رسول الله است و قدر
آمرت به بذر لایق یعنی مادرم بمن فرموده که بجایایم و بمن فرموده ای نور
برخیز و جفا کن پیش من فرزند رسول خدا پس در شایسته و خود قریبا
و هدیه خود را تا اینکه انداخته بشکوهی سرفرند شراب و از برداشته
و بوسید و بانسکویان انداخت اینها همه حجاج بودند لکن حقیقت
حج حصر حسین است تحقیق محقق شدن یک نفر حجتی که کسی بجای او ندهد
مناسک و نذر پیش از آن و نه بعد از آن و نمیدانند که این حج کشته میشود
و اخباریست از علیا مکره جناب ریش خواندن و خضر خضر امیر المؤمنین
و نمیدانند چگونه توبه او و چه بخوبی مناسک و احرام او و نمیدانند
که توبه کند و و در آن و مسجدا و تفصیل این در عنوانها مجمل است
خواهد آمد اما الله تعالی **عنوان هشتم** در دنیا
حصاصی از خضر که متعلق بملایکها است و در چند مقصد است
اول دنیا این عطا شده و این ملائکهها در دنیا و در دنیا
این عطا فرموده و از صفات ملائکه است هر چه در دنیا این عطا شده
بملائکهها از آن خضر اما مقصد **اول** این میگویند تحقیق
عطا فرموده و از ملائکهها صفت ملائکهها صفت ملائکهها
هنا تو که خادما الخضر بودند و در دایام حیاتش این تحقیق وارد شد و در
دوایات اینک به دست و مفاخره و مویجات است از قبل بختا جبریل با اینکه او
حقا حمالان عرش و صفا و است و فرید یکین ملائکهها است از خضر

مکان

مقصد اول

مکان پس جبریل هم خضر خود را بیکه او امین است و رسول الله است
و صاحب تدوین و مصون و صیحه و لا یزالین بهم محاکمه نموند سبک
روید کار پس اینها و رسیدن است شود و عجز در و جلایه لقد
خلف من هو خیر منیکما یعنی قسم بقرن و جلایه خردم که هر این
خلق کرده ام که در شما بهتر است عرض کرد تا یا چهره چیز میشود
و حال آنکه خلق فرموده ما را از نور عظم خود پس نظریه بشاعرین
نموندید ندید و نوشتند شد لا اله الا الله محمد علی و فاطمه
و الحسن و الحسین پس در حال هر دو جمل شده پس جبریل عرض کرد یا
استلک و یحیی علیک الا جعلت خادما هم یعنی رویدگان از تو
میکنم بحق آنها بر تو اینکه قرار شد مرا خادم آنها پس خدا تعالی دعا
ویرا اجابت نمود پس خادم آنها شد و لکن از برای خضر حسین خصوصیت
داشت زیرا که او که هوای حبیان و در کوه کوهان سید مظلومان
بود و در کوهان میبخت آن فی الحقیقه نه از این لبر علی و حسین
و حسن کل من کان محبا لهم بدخل الجنة من غیر فتن
یعنی تحقیق بدو هشت نفر است از شیعیان که در خضر علی ابن ابی طالب است
و خضر حسن و خضر حسین و هر کس بیک بوده باشد محب و دوست
داخل بهشت میشود و عذر و رحمت و جبار جبریل بود از صفات ملائکهها
و خلعتها و مکرر با سر و دینا و در دوزخ و از نیکین میث و نورانی
او از این میشد و بر قیادت و توبه و او به تحقیق بر زمین بجهت او نازل
شد هنگام شهادت او با اینکه بعد از ختم المصلین نازل شد و بویچنان

در دنیا

عنوان هفتم

بعد از این از سید تجار نقل شده بود که هنگامی که شهید گریه
 حضرت حسین را کردیم آن لشکر آمدند صدایا که بلند نموسن و گفتند
 چرا ناله میکنی گفتیم فریاد و ناله نکردیم و حال آنکه حضرت رسول خدا را
 بنظر اهل الارض من و بنظر اهل جزیرة کمره بکسری بین نظر میکند
 و بکسری بکسری نظر میکند و آنا خاف ان یدعوا الله علیه اهل الارض
 فاهلک بهم و من یسرهم از اینکه بدو کاه خدا نین کند بر اهل زمین
 پس هلاک شوند پس در احوال متعبد شد کثیر از آنها و حضرت فرمود
 سخن ناله کنند جبرئیل است هرگاه چنانچه با و از نه حاصل میشد هرگاه
 در میان ایشان هیچ کس نباشد که با ضیحه روحها را از آنها از یکم فارغ
 میشود لکن هلاک داده شد بر اینها اینها هر روز با خادمیه فضل
 بود و اما غیر از ایشان ملائکه پس تحقیق از برای آنحضرت از آنها مولا نمو
 خدا تعالی خدام کثیر را از آنها بعضی حاملان بر تیر مقدس را بودند و
 جلد شری و از آنها بعضی را از این بودند بر تیر شریف و از آنها و از آنها غیر
 اینها بودند که معلوم میشود از رضا عظیم حکایات و درایان صنف
 از آنحضرت میباشد زیرا که بدرستی ملائکه ها اسدند بسیار و حضرت
 او در چند موضع اول آنها خارج میبود هنگامی که حضرت از آنجا مضطرب
 فرمود و چون چنانکه ملائکه ها خدمت حضرت میفرمودند همه شش
 دار و در دستها ساز و توب و هر یک بر شتر و اشتران هشت سوار
 میختر سلام عرض کرده و گفتند یا حجة الله علیه خالصه الخ حاصل آنکه
 اوصیت خدا بر طول و بعد از جد و پدر و مادر و خویر در دست خدا تعالی

یا ما

مقصود اول

یا ما یاد به و بعد از جد و پدر و مادر و خویر در دست خدا تعالی
 ما را بعد از تو فرستاد پس حضرت فرمود و صد کاه من و شما حضرت و عدل من
 و بعد من باشد که در آنجا شهید خواهم شد و آنجا کربلا است پس هرگاه
 که وارد آنجا شد پس بیا بیدار من عرض کند یا حجة الله علیه و کسری
 و بطع فهل یکن من عدو یفناک فیکون معک یعنی ای حجة خدا امین
 عاقل بشوم و اطاعت منایم اگر چنانچه خوف دارم از ملاقات کردن
 دشمن تیمار در محضر تو باشم حضرت فرمود یا هو و سلط بر من نذر اند
 مگر چه دارد و بیکند تا اینکه بفرمود خود بر من دقیم آنها در مکه
 بود چنانکه از وفاداری و ناز و صالح و ایتش میگویند ملاقات
 نمودیم حضرت حسین بن علی را قبل از سه روز از حرکت آنحضرت و کسری
 پیش از آنحضرت خبر دادیم بیل اهل کوفه را و اینکه قلبها ایشان مایوس
 و شمشیرها ایشان بسوا و اسلحی حضرت بر دست خود بجا نیاورده
 فرمود درها انسان کشو شدند از شدت ملائکه ها انظار که عدل آنها
 میباشد گفت مگر خدا تعالی فقال لولا نقاد یا لاکشیا و جویط الکریم
 لقال لهم هیولاء و لکن اعلم یقینا ان ههنا مصر مصر مصر
 و لا یجوز انهم الا اولی الامر علیهم پس حضرت با آنها فرمود هرگاه میبویزد یک
 اشیا هم گویا بر دقت بغداد دنیا باشد و ضایع شد اجوه را اینها
 مفاصل و جنک میبویزد همراهم اینها ملائکه ها و لکن بعلم یقین میباشد
 که بر دست و دایم است مفضل من و مفضل استخامن و خلاص من میشود
 از آنها که مگر فرزند علی استم آنها در کربلا بود هنگامی که امر آنحضرت

سخن

عنوان هشتم

مختص ملائکهها امدت و ملک نصرانیان و غیره و برین پیر
 سریدار و غیره و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 المختص و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 مختلفه میباشند و اینها را پنجدهان و فقهها معتقد هستند
فرق اولی مختص و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 آنها که برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 الاوقات و سببها شوند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر
 آنها اینست که مختص ایشان استقبال و تقاضا و مختص و شایسته آنها و مختص
 و مختص آنها و مختص و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 المختص میباشند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 آنها العبد قد عقیق و سلیم و قد غفر له و استانیف العمل
 خوشحال و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 شد و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 المختص است که برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 از آن عروج میکند و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 فرستند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر

مقتدا اول

انها ایشان میباشند و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 استغفار است و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 کاند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 که میباشند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
فرق دوم مختص و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 مبلغ و سنانند و سنانند و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 و اعتبار و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 از آنکه که برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 نشانند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 الشهداء و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 میشوند و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
ایشان از فرق دوم و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 کشته و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 ها اخذ میکنند و اینها را برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 افرده میشود و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 که برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 مختص و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 آن برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر
 برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر و برین پیر

فرزند خضر پیغمبر گشته شده پس از آن از تریه مقدس و بالا می آید
 خود بر داشته با سنانها بریند و مانند ملکه مکر اینکه است تمام نمود و از آن
 و بر نزد او اثر می ماند و فرقی بر یکدیگر **و** بر ملا که ها بود
 که نازل شده بودند بر آن چهره و غسل و حوض و تکفین آن خضر چنانکه
 زود ذکر میکنیم بیان او را در عنوان اقامه جهت آن خضر است الله تعالی
مقصود و بی در بیان مقصد شدن آن خضر از صفات ملائکه
 و بعضی مقصود اینکه آن خضر مقصد شده صفت یک از آنها از برای کار
 مطلب نیست با آن خضر ضعیف نیست بلکه مقصود من اینکه ملائکه ^{حفظ}
 نمود همه ملائکه ها را که عدد آنها از یاد راست از همه مخلوقات و ملائکه
 نمود هر عبادان آنها را با قضا و خلق آنها که بشماره میاید اول ^{چهار}
 آنها را بداند هر پس تحقیق جمع فرمود خضر حبیب الله آنها را در یک
 روز پس کو با آن خضر همه ملائکه خدا تعالی است پس بشنو بعض صفات
 ملائکه که از خضر امیر المؤمنین نقل شد در بیان اصنام ملائکه میفرماید
 مِنْهُمْ سَجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَلَا يُكَبِّرُونَ وَلَا يَتَضَوُّونَ وَلَا يَتَزَكَّوْنَ
 وَ سَيِّئُونَ لَا يَتَقَامُونَ لَا يَتَشَاهُونَ نَوْمًا لَعْبُونَ وَلَا سَهْوًا لِقَوْلِ
 وَلَا قِرَّةً لَلْبَدَنِ وَلَا عَقْلًا لَلدِّينِ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَمَّنَ عَلَى وَجْهِهِ وَ
 لَمْ يُسَلِّمْ وَ خُتِلُوا بِصَفَاتِهِ وَ آمَنُوا وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ لِعِبَادِ اللَّهِ
 لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَتَانِي لِيُؤْتِيَهُمْ أَقْدَامَهُمْ وَ الْمَارَّةَ مَرَّةً
 الْعِلَاءَ أَعْنَاهُمْ وَ الْخَارِجَةَ مِنَ الْإِسْلَامِ أَرْكَاهُمْ وَ الْإِسْنَابَةَ
 لِقَوْمٍ الْعَرَبِ أَكْثَرُهُمْ خَاصِلٌ عَلَى أَنَّهُ زَلَّ مَلَائِكَةً بَعْضُهُمْ

مقصود و بی

در سوره هستند و در کوع نمیکند و در کوع و در کوع سیر نمیدارند
 و بلند نمیشوند و صف کشیده اند که تغییر نمی یابند و هیچ کسانند
 که حسد و مانده نمیشوند و خواجه ها آنها نمیکند و عقلها محجوب
 نمیشود و بدیشان سست نمیشود و عقلشان با آنها راه نمیباید
 بعضی از آنها امکا و حی خدا میداند و آنها هستند که پیغمبران و
 و انجام قضا و امر و مشغولند و حمله آنها حفظ هستند و مرند
 کاشان و خاوانند در کاهشت و اشرا و بعضی از آنها در زمینها
 اسفل قدمها ایشان ثابت و از سنانها بالا نشان گذاشته و از
 اطراف عالمه ارکان بدن آنها گذاشته و بقوام عشرت شاهان آنها
 مناسب بر راست مولف گویند ملائکه که ملائکه نمودن ملائکه
 زایب و از عبادت گشته عبادت همه ملائکه ها با صنایع عبادان آنها
 که از برای هر یک آنها یک مقام است معلوم و محبت و عبادت پران
 خضر همه آنها را جمع نمود و تحقیق سجده بر اینها نمود که بگو از او سر
 نداشت و از برای خدا که نمود و همان همینکه ماند شباهت او
 عبادت پروردگار خود بخوبی که نه خوا چشم او را و نور عقل و
 بویخ نمود و دروغا شورانفس خود را بر حمت انداخت و چه حمتها
 سخن از تعب عملها و کارها در غمتها و برگشته ها و حار و برضه
 حمله و ناله ها و لغات ها و با اینهمه تعب و سخیته حاضر نشد با آن خضر
 سست بدن کو که ان بده مقدس از عالم این اجسام بود و ملائکه
 خال آن خضر و اصنام او را وصف میکنند آنها را در اظالم پروردگار

عنوان بیستم

چنانکه در اشاره سوره صافات ذکر کردید هر انبیای که مختار
 حیلین و بوند صافون لا یتزایون و از خصلت اهل موئین در
 صفات آنها فرموده قد ذاقوا حلاوة معرفته و سرور ابا الکاسیر الزکری
 مر حجتیه و مکتبته من سوبد آملویم و بیخبر حقیقت حقوا
 بطول الطاعة عند الله و هم و لم یفقد طول الرغبة المبرکة
 نصرهم و لا اطلق عنهم عظیم الزلفه و یو خشمهم و لم یفقد
 الاعجاب فلیست کفر اما سلف من هم و لا ترک لهم استکانه الا
 مضیایه عظیم حسناهم و لم یفقد الرغبات فیهم علی طول دفعهم
 و لم یفقد رغبته فیهم فیما لغوا عن دعاء و هم و لم یفقد طول الطاعة
 اسلاک کسبتهم و لا ملکه الا استیصال قنطعهم المجرم الیه
 اصولهم و لم یفقد مقام الطاعة من اکبرهم و لم یفقدوا ^{التقصیر} فیهم
 فیهم و یقارنهم و لا تعدوا علیهم حدیهم بلا ذکر العقلاء حاصل من انک یحقق
 حسیبه اندانها حلاوت معرفت خدا و نویسد اندام لبریز از محبت
 و ممکن و برقرار شده در سواد طایف ایشان ریشه خویش خدا و پشته های ایشان
 از کثرت الطاعت هم کشنده طول رغبت تمام نکرده ماده تصریح و سئل انما ذاقوا
 منک مرید ایشان از انشوع میانداخته و محبت بانها رفته داده تا بایشان اند
 علمها گذشت خود سازا باعث نکشته خضوع آنها ای که خشنا خود را برده
 نشان دعا طول عبادت و عادت بانها استیلا و نیافته و رعیت های آنها که مضی
 شده تا از جا و بیدار بر روی کار بان مانند و طول مناجات اطراف زان آنها
 خشک نموده و اشتغال بعبادت آنها از خسته نموده تا صلا ایشان گرفته شود

مصادیق

و در مقام خلاصه شأنها ایشان از هم دیگر مختلف نشد و کذا نشانی
 استراحت تقصیر هم نشد و غفلت بی وعده آنها و نهاده مؤلف گوید
 اگر چنانچه بیرون حقیقت نظر نماید بیرون حلاوت معرفت همان تو که حضرت
 حسین و از چشید جام محبت همان که ان بر کوار و از نوشید شیر حقیقت
 انحصار چشید حلاوت معرفت کرد و در این بیانی یافت با اینک جمع شده بود
 و در جمیع مرادات و تلخیصها مریدان از محبت و درج و جان و جسد هم ظاهر
 و هم باطن معهود امر و تقاطع الموت یعنی تحقیق بمن کوار شد و مرید
 به تحقیق و نوشید جام لبریز از محبت و در دیگر بیتی دلش تشنگی نایش کرد و با وجود
 آنکه لبا مبارکش از تشنگی خشکیده و زبان عجز نداشت از نمکین شدن
 و بکربار کش از تشنگی کباب چشمه ها ناز بیش تا یک کوب و در حلاوت شد تا
 آنها را اسنان معهود سیرا توان نوشت اینجام لبریز و شاید و هما انجام موجود
 دست خضر رسول الله بود که در نش جاناب علی اکبر بگو خیرا که بر او نه نشد
 و مستقر است و آب کوی این ستم همین انجام لبریز توانی جامع معاینه انبیا الهی و با
 بود اگر چنانچه بدیده بپوش تا امل نمود بجز وایشان انحصار در صفت ملائکه که
 از طول الطاعت میخیزد کشته فامستان هارنه یقین میکند که اظهار از ادا و احوال
 مضایق و محض حسین میباشند زیرا که تحقیق ان بر کوار بود که بسبب طاعت
 در ضمن یک ساعت میخیزد هم کشت سرفامتش و بعد از میخیزد شدت بسیار
 ان میرسد شعبه که از قلب مبارکش گذشت فادایش سر خود او را بر جوتا او
 و چون مثل او از ان از او جاری شد و علاء نمود هم شدن قدش در طاعت
 حق جل شدن بند کمالش و قطعه قطعه کرد بدن آنها و اگر چنانچه تدبیر

عنوان چهارم

حق تدبیر هر چه میباید که بدست عظم مضایق و کمه سینه طول الرغبه
الیه ماده و قدری هم بهین مختصر حین است زیرا که معنای عبارت اینست که
بدست آنها ملاحظه نمیکند حصول مطلب خود سازا تا اینکه منقطع و آخر
برسد ماده تصرف آنها مثل سایر اهل طالب بلکه آنها مانده و دوست بیند
نصرف میماند اما میکنند هستند و از برای مختصر حین در این صفت خاصه
حصول مییابد که تفویض داشت بلکه و او اینست که مختصر آنها از دست
انقطاع ماده تصرف میماند که حیات داشت بلکه در ظاهر ملاحظه میماند که
و مانده هم مضایق دارد و مجید مطهرش را با انواع مضایق و سبل و روش و غیره
چند و غیره معطر میماند و فراوان و تحقیق و در حال حیات خود تحمل میماند
نیت داشت و ملاحظه فرموده بود و خود شدن بدشرا و جدا شدن دستها
و بعد از شهادت و چوب بر لب دندان و سینه تراو کردن سر او را و غیره
و از بعد از خود فرار داده بود و چنانچه ظاهر میشود از کلمات معجزه ایشان
همینکه اینست در مقام انفعال و بیحال و باقی است در عالم خیال و عکس
منعالم حال است بخاطر احوال معصومین و دیدن آنچه عطا شده بلکه
ها از مختصر و اهل چند امر است اول آنکه قرار داده مختصر را شمع و بندهای آنها
چنانچه از شمع طریق و در دایره قرار داده و دریم آنکه بر مظهر او را
ملاحظه ها قرار داده و چنانچه در دنیا است سیم آنکه اسرار و منیع فیض ملا
قرار داده که بسبب چند مان مختصر میبندید یک یک و در شمع و تقدیر
خود سازا و اینجه مختصر را به تعالی و رجوع آنها الیه اعلم لا اله الا الله
و بعد از آنکه آنها عرض کردند و سخن شمع و مختصر و تقدیر و تقدیر و تقدیر و تقدیر

مصدق اول

از برای آنها هم از مختصرها بود که از آنها مختصر بود و بعد از آنکه دیدند داشتند
اول بعد بدست مختصر از برای ایشان استماع و مری و یکدیگر و کشید و
مختلفه بعضی از فیض که درین بر او و یا نیا و یا از نفا و او یا از مزار و یا
مقتول و سنا با ان فضیل آنچه عطا فرموده با مختصر از ملائکه ها عنوان
یا مختصر بدست مختصر از مختصر که مقتول است با نبی عظام و در او چند
مصدق است معصدا اول در دنیا آنچه عطا فرموده بود مختصر از مختصر آنها
مصدق دوم در دنیا آنچه عطا فرموده بود مختصر از آنها عمو و مقصد
در دنیا آنچه مخصوص شده با او و مضایق خاصه و سببها مخصوص آنها و در
مصدق اول است معصدا چهارم در دنیا آنچه عطا فرموده بود مختصر از
مختصر حین معصدا اول انضغان ایشان در دایره امان و اینکه
تعالی مخصوص فرموده ایشان خود را به وفایه صفت و سنا عطا کرد و در
انها از اکمل وجه با مختصر و از جمله صفات ایشان که بدست خدا تعالی معصدا
است و او امتحان او درده منه کان خود را با یک طایفه ایشان را صغیر قرار داده
و در نظر مکرر میماند که می بیند خالات آنها را و قرار داده بر آنها اوضاع
دنیوی و تحقیق جمع فرموده و معصدا اول انضغان ایشان را در دایره و قوف مختصر حین
دو و در غایت او را اینها را در تحقیق برای استلام مردم و از مختصر خالات جمع
بود و اضع و تبیین میشود اینها حقیقتا خلاص میماند و اینکه بدست در دایره
شایسته بدست از غیر خدا و از اینجه متصف نشد باغبان و با اینکه آنها اندک
شهادت او را با خلاص میماند او و داده او را در جمله مضایق ایشان که احدی
شوم که اینک میباید شد بود و در دایره با یکدیگر و با یکدیگر با یکدیگر با یکدیگر

یا نصیر و خراج را بکشند شده را باز بخواهند استحقاق پس از این هر یک از آنها یکی
 از این گرفتاریها بوشلا بعضی از آنها از کرسی و غایت نمود و بعضی از کتک و
 در میانان از او که و بجهت جمع شده بود همه اینها در حصر حسین و جمع شد
 بود و در غیر او اگر چنانچه در بعضی از آنها از یک جمع میشد در بعضی از
 سالها اندک در حصر شده بود حسین را با یکدیگر نموده بودند و در بعضی
 سالها از آنها جدا بودند و بعضی از آنها را با یکدیگر از زبان همه آنها استنای میشد
 بود و اینها را و چنانکه در حصر شده و حصر حسین را با همه و عطر و عطریات بود
 از همه حدیث تفاهت کرد و از اینها که اینها را حصر بود از زبان شهادت
 فی الحال هم استنای میشد و از اینها که اینها را حصر بود از زبان شهادت
 مختص خصوصاً در وقت سخن چنانکه در حدیث است **مقصود دوم** در بیان
 آنچه عطا فرموده با حصر از موافقها و او هم از چند وجه میآید اول آنکه میگوید
 همه آنها را یار کرده اند و بعد از او از قبل از دفن و پس از رحلت امد که هیچ
 بوده مگر اینکه زیارت نموده و گریه و زاری کرده اند و از اینها چنانکه
 حصر رسول الله فرموده بودند و از اینها که او را گریه میکنند و در اینجا میگویند
 دادند و قتل حصر حسین را در قیام آنکه بدست از زبان آنها در جمیع دهها و فاک
 مخصوص است که همه ایشان از فرزند زاری میکنند و از قیامت و از ان و اقا
 است شب قدر و از آنها است شب نیمه شعبان **مقصود سیم** در بیان آنچه
 مخصوص فرموده با حصر از موافقها و او هم از چند وجه میآید اول آنکه میگوید
 مثلث بچند باب بدانکه بدست در بعضی از زبان آنها در حصر و از اینها
 با حصر بود و از اینها که بعضی از آنها را با حصر و از اینها که بعضی از آنها را با حصر

مقصود سیم

در بیان آنکه او سلام بخود آنها و عفو شده بود که آنها را نشان و او را
 محضه ایشان پس از آنکه که شروع کردیم در تفصیل این عنوان پس میگویم که
 بعضی از آنها و بعد از آنکه که عفو شده بود و بعضی از آنها که میگویم عنوان سلام
 بر این پیغمبر خصوصاً بعد از آنکه میگویم اینکه ممکن است از او شود از اسم
 پیغمبر و ممکن است اینکه معصومان از اسم پیغمبر خود حصر حسین باشد زیرا که
 آنحضرت از همه کثرت مناسبتش را آن پیغمبر کوپا تان او شد و با همه کثرت
 کشیدند از آنکه که سلام میکنی بر حصر ایوب صابر عکس است از او شود
 از همه آن پیغمبر معین معهود و ممکن است از او شود از اسم پیغمبر حسین
 که او هم ایوب صابر بود و از آنکه که سلام کردیم بر پیغمبر مظلوم پس ممکن است که خود
 او را و صدق آنکه حصر حسین را از آنکه بدست او هم پیغمبر مظلوم بود و هم چنین
 پس میگویم باب ادم سجده که الملائکه کاهل جمیع اجمعون ظاهر معنی آنکه
 که در جمیع ملائکه ها را بر او بیعت جناب ادم قبل از آنکه حصر حسین
 کرده را و ملائکه ها و در قبر او طواف کردند و قبر او معراج آنها است جناب
 ادم مسکن ذره او را و در حصر حسین خلقت شد از نور کوهش و
 الهی جناب ادم زینت اخلاص که از اینها حصر حسین و زینت حشر
 جناب ادم خداوند اعظم فرمود حصر حسین او را خدا مصطفی خواند جناب
 ادم میباید که بفرمان این حصر حسین میباید که بفرمان دعای جناب ادم
 میباید که بدین کشته درین دنیا و درین دنیا بدین کشته درین دنیا و درین دنیا
 حصر حسین میباید که بفرمان این حصر حسین میباید که بفرمان دعای جناب ادم
 ادم میباید که بفرمان این حصر حسین میباید که بفرمان دعای جناب ادم

عنواک یا زحمت

[illegible]

طبرستان

مصلح

هبنا ان بعدا ومن خود اندم بهتر معاینه فرما اذ بعدا ساند عاونا
 قولک ای خیر من اب برید فافقه حاج الی آیه ففقه الله لایحییہ واما فریحا
 او که پدر من بهتر است از پدرین پادشاهانین بدیدم یا پدر او محاجه نمود و خدا
 تعالی حکم فرمود بنفع پدر من برید او و اما قولک ای خیر من اب برید فافقه الله
 لقد صدق ملک فاطمہ بنت رسول الله خیر من ابی و اما فریحا او که مادر
 هبنا ساند یا پدرین پادشاهان خود که هر شایسته ناست و خود را که فاطمہ خیر
 رسول خدا بهتر است از مادر من و اما قولک ای خیر من جدی فافقه الله لایحییہ
 یومئذ بالشیعہ ایوم الاخر یقول لایحییہ خیر من محمد و اما فریحا او که مادر
 من بهتر است از جدی پس عیبت مر که زاکر ایما او و خداوند عز و جل قایل
 شود باینکه او بهتر است از جدی و اما قولک ای خیر فافقه الله لایحییہ
 قال الله ما لک الی الله من شأه و تترجع الی الله من شأه و تترجع
 من شأه و تترجع من شأه و اما فریحا او که مادر من بهتر است از من که با خود
 بود این آیه را که میفرماید بفرما که خداوند تو هستی ما لک عطا میکنم ملک
 را هر که که بخواید و میگردم ملک را از هر که که بخواید و میگردم ملک را
 بخواید و ذلیل میکنم هر که را که بخواید پس املنا ان الله یعجز عن محن او که چگونه
 خواسته ذلیل نماید عن زهر را که از تو بخواهد بلفظ هذا یا خیر اشاره کرده
 پس از این بنده را بداد شیعیان و صاحب امامت و حجت و غیره و مؤثر و مقرر
 در کتاب شدان عرفا و که بطریق تحقیق اشاره نموده پس میگویم باینکه
 اسمها و فریحا و باینکه زید بن عمر خدا و باینکه عیسی بن خدا و عیسی بن خدا
 و باینکه خیر رسول خدا با خود او را بالای منبر برد و فرمود هذا الحسن

عنوان یازدهم

2439

مقدسیم

شماره

عنوان یازدهم

شد باینکه فرزندش قایل فرزند دیگرش هابیل را شهید کرد و حسب او داد
 زمین دفن نمود و خون او را یان نشد زیرا که زمین خون او را نشامید از
 جهت زمین را لعنت کرد و بکرمین بعد ترک نمود و زمین خون او را نشامید از
 حسین و بعد از آن در نزد جناب علی اکبر را ناره پاره کرد و دفن و خلا
 ایضا که او را ز قوت و طاقت نداشت جناب عدم بر زمین و هابیل و هبل و شبا
 و دونه که بر زمین را انبیکه در رسید که از زمین خلیفه و جانشین یکدیگر هستند
 پس متولد شدند بر زمین و حضرت حسین بعد از آن که بر زمین علی اکبر است
 لکن مقابل بود که چهل سال در ضعف بود و پس از آن علاء و شد
 بوک صبیح فرزندش جناب علی اصغر را از علای شد صبیح مفارقت
 جناب بن العادین علی بن الحسین باب در پس جناب در پیش بالا
 او را خدا تعالی بیکان بلند نمایان آسمان بچرخ و چهارم حضرت حسین را بالا
 حسب او امکان بلند و عروج داد و ح او را امکان بلند و خون او را
 مکان بلند و مثال او را امکان بلند و ترب او را امکان بلند و از برای
 ایضا تفصیلا است که در محل خود مذکور است جناب در هر دو حق و امکان
 نمود و حضرت حسین در خون و ملک شفاعت نمود و یک فطر و دیگر در فطر
 جناب در هر مسئله شده بفر کردن از سلطان و مقدر شدن آخوان و کو
 سه شیار و حضرت حسین مسئله شده بفر تا انبیکه در هر شهادت و شوق برای احراز
 حرم و محرم شده بمقتل و جمل هم مسئله شده بفر تا انبیکه در شهادت و شوق برای
 خواهرش و خمر و نه میوه و گوشت یا آیه لعطشان حرم و فطر یعنی پاره فدا
 تشنگی که بجان خال تشنگی دنیا و ذراع نمود باب نوح و جناب نوح شیخ

مفصل سیم

است حضرت حسین سید جوانان اهل جنات جناب نوح صفا شرافت شده
 خانه او که عبادت از مسجد کوفه باشد حضرت حسین صفا شرافت شده مدین
 او از جهات عبادت بر مسجد کوفه جناب نوح خدا تعالی در قرآن حمید فرمود
 سلام علی نوح فی العالمین زیرا که بخت مردم از نوحان بسبب و نوح حضرت حسین
 سلام بر او داد در عالمیان زیرا که بختان مردم از نوحان بسبب و نوح حضرت حسین
 صاحب کشته بود که بر کوه موهجها مار همیشه حضرت حسین صفا کشته نوحان
 است شهر کریمه که بر کوه قرار گرفت از طغیان انوشیروان جناب نوح برای نوح
 در میان خود نه صد و پنجاه سال توقف نمود و او برادر آنها می نمود و چنان
 میزدند که سه روز بحال میماند و خون از گوشه مبارک او جاری می شد و
 حسین در میان خود نوحیم رفت و توقف نمود و آنها را از بس که خوانند تقدیر از
 نصف روز و از آنکه سه شبانه رفتند و کوفتین مانند در خانه که شتر
 و خون از همه اعضا بدن او جاری می شد و یک ساعت آنحضرت زیاده از ضرب
 نه صد و پنجاه جناب نوح بود باب بر هبیم زیرا که گفته است علی بر هبیم
 خلیل الله پس اگر میخواهد ضد کن خلیل انچه که از آن جان خود داد و خدا
 معجز تلف آورد و انداخته با انبیکه در عرض یکساعت از زمین او فطره بودند
 او را و قول نکرد اعانه و از برای ملائکه زاد از خاندان عالم هم مسئلت نمود و ملائکه
 از آتش را بلکه عرض کرد حسین سر را علیه و علیه یعنی عالم شدن بر قمار
 بجان کانی است بمن از مسئلت من و اگر میخواهد ضد کن خلیل انچه که
 جان خود داد و ملائکه زاد و آورد معجزه و در میان چند از معجزات و نیزه ها
 و قبول نکرد اعانه ملائکه را پس بر کشته انوشیروان برایت کبیر سر

عنوان یا ترجمہ

[illegible]

مفضلیم

و سالم در خدمتش ایستاد عرض کردند ای پادشاهان یک از ماها را که خود را
مفاد که خوشتر شده و عود بدو اشرار را بدادند و ازین و اندوه و آساید که صد
یعقوب بدین خزن نندازد و قهر که بشیند صدای او را که عرض میکرد با آستانه علی بن
میتر استقام یعنی بر پادشاهان بر تو با از من سلام یعنی خدا حافظ یک از تو متنا
میکنم اگر میخوانی صدای یعقوب اینجا را که درخت یوسف خود را از دست بخون
دیده ای انگنار شده باشد او را مشاهده نمود و فرمود که بدان که من یکبار
بجای تو چه قدر گریه میخورد و اگر خواهی صدای یعقوب اینجا را که در
فرزند خود را زانو زانو از پدیدن او و از درخت و می بخاشد اینجا را که یعقوب
از تو خواهش کرد که من جناب یوسف را که بجز آگاه نبیند تا در اینجا ملائمه نمیشود
منع فرمود آنها را و گفت ای لایق من آن قدر هب و آید بدین درخت رو بن شما و از
میکنند و از حضرت حسین هتکام که تو میباید اشرار عالم میداشد زنا مانع
و از دانش گرفتند با نهاده خود و عیبی که قداستهای این اعیان حیدر یعنی
انور بر زبان بدید که او مشتاق کشته میزدان بدش جناب یعقوب بشیر اهر
و یفش را بگو و او در بر کشت بدینا شد حضرت حسین و قهر که بشیند صدای
بشیر را چشمه هاشمیان را که شد از خزن باب یوسف جناب یوسف و قهر که او را
از بدش جدا کرد ندخواستند او را که بشیند بعضی از او را نش گفت لا تقنوا
و القوه فی عینای الحجب که بشیند او را بلکه بشیند به چاه پس ندانند و اینجا
از حضرت حسین بعد از کشته شدن اصحاب او و او را در آتش و بعد از
زخمهای او و نهاده او و شمشیرهای بسیار بدین نار نیست و هر یک به اینها
بود کشتن و بلکه بعضی آنها که بودند شهید کردن او بلکه یکی از اینها

عنوان یازدهم

کفایت میکرد و قتلش معهود کفایت نکرد و بکذا بلند انقوا شقیار اوار بود
 کفایت اقلو و کفایت اقلو امها نکره بیکشدا و اذما و دان بعلایان پیشند
 پس انقوا بکوان مظلوا از هر طرف حمله نمود و هجوم آوردند و بیکشتن مقول
 و ذبح مقتول برای محرم و بوی برای محرم بخور بخور که نه قلم قوت تجر و نه خیا
 طاقت تصوا و اذ اذ و جناب یوسف سبلا نکه مجا انداختند و اذ کار و اذ
 و اذ از خواه بهین اود و بعد از خبر بدین اذ اذ اسیر و سبکتر نمود و اذ اذ
 بر اذ فرشت و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 بودند امدت و سلا و نورش از این جدا کرد و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 اذ
 غیر مصر اودند لکن اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 محلی بر این اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 ز با اذ
 صاعا و اطفال بود که سبلا بر کردن انها مرا مغان شد و جناب صالح از قوم
 خود خواست که بیک و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 چند روز با بیقرار علی چون که بیک و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 خشم سبلا از برای عیال و اطفال چند هفته اب مظالمه و قس از ان بعد که
 مشک پس از ان بعد که عیال و اطفال شیخ خواند پس از ان قطع برای جگر و
 خود معهود اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 ناکه اذ
 اذ

مقصد سیم

شیر خوانه اشری نند انظما صیحه کشیده و در حشر از بدن مفارقت نمود
 و ان عین حضرت زین العابدین علیه السلام که اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 فانتقم له و ان لکن المصلحه الا ان فی الا نفعام فاعطنا خبر اذ اذ اذ اذ
 بغير روید که اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 اذ
 اذ
 بجهت صبر و عوض صدقه ای طفل از اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 و به فرا بکشد مکان موقوفه و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 بلند شو الا ان ناله و فرا بکشد اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 جانا و حنا و کل محسوس و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 خشم حسین هم بیکه اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 با اذ
 نکر ندید و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 از شمشیر و نیزه و چوبه و نیزه سبلا عصا جانا و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 تا از یکشده هلا کشود و خشم حسین بکاو نازنین اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 زج که در دهم زند و دهم خود که ند باب شعیب پدید اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 موسی از اذ
 اب دادن مؤاشره خود هستند و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 که ندانند و اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ اذ
 شیخ که اذ
 حظه

عنوان یا کریم

افزا

مفضل استیم

20

20

عنوان نایزدهم

پس از آنکه باری باری در دست تو ایشان را میدهم بگو که نام او بخداست
و ایشان را حضرت حسین یا محمد از الله بیدار بگو که بگو که من فاطمه نیستم
ای محمد در دست مرده میدهم ترا خدا بیدار بگو که بگو که من فاطمه نیستم
ایشان را و او را موجب شاد و مسرور شد ایشان را و او را موجب شاد و مسرور شد
و اندوه نری که مادرش حملت کرده و وضع کرده چنانکه در حد
وارد شده که مراد از این آیه جناب خداست جناب محی و حضرت حسین
هر دو شرفی است و تولد شد جناب محی و حضرت حسین هر دو
خدا بیدار اسم که داشت در حق حضرت محی فرمود انا نبشركم بغلام
محی و در حق حضرت حسین بدان جبریل فرمود انما نبشركم بحسن
بدست نامیکه و از احبین جناب محی و حضرت حسین هر دو از این
شیر و شیرینند غالب و قاطع پس محی از اسمان شیر نوشید و حضرت
حسین از عرض عظیم شیر و میل منتهی که عبادان از زبان معجزین
خاتم پیغمبران است جناب محی و حضرت حسین هر دو حسین و پیشانی
مبارک آنها میباید خیسید جناب محی و حضرت حسین در تمام عمرشان
مسرور و بیدار نشدند و اگر سرور و کائنات آنها اتفاق مبارک آمد
باندوه و خون میکشید جناب محی و حضرت حسین قائل هر دو و کائنات
بوجبه محی و حضرت حسین بود که حضرت جبریل در حق قائل آنها فرمود
ان ذلک لیس فی حقها احد الا بقول محی و الحسن بن علی
دلائل نبی است که سر او را با جامه میبندید مگر یک تن محی و حسین
جناب محی و حضرت حسین اسمان با آنها خون کردند جناب محی و حضرت

حسین

مقصود سیم

حسین سر بر زمین آنها بعد از شهادت تکلم نمود جناب محی و بان باری
فرمود ان الله یحب من سرائر اذلا و حضرت حسین مکرر قرآن تلاوت فرمود
و از وی شنیده شد لا حول و لا قوة الا بالله جناب محی کشته شد
یعنی او را کوفته و بیهوش کرد و حضرت حسین را با آنکه در میان
قتال بود معطل او را حبس کردند و از این جهت حضرت سید الشهدا
فرمود انا ان المثل صیرا امر و قیوم به در حق حضرت حسین که
میتواند هر قدر کشته شد جناب محی را و مخصوصا ذکر میفرمود
هنگامی که در سطر طهر و نوا کرد چنانچه میگوید بجز ناله نیست
فقره و سخن بن مصائبی که شهادت دشمنان بعد از کشتن عظم و فضا
است و در حال ضعف و ابتلا و دیدن دشمنان حضرت او نظر کرد و
بگریه که مصیبتها است پس فرمود چگونگی میباید مصیبت و قیوم که
سر بریده را پیش رو دشمن بگذارند هر طرف که میخواهد بگریه چنانکه
اتقان افتاد از برای امام مظلوم ما تحقیق این مطلب محی و حضرت
پیغمبر جناب سخن آمد که نفرین فرمود یکسره نظر کند بر سر حضرت
و با او باشد مرتسم در دنیا خصوصیت اعظم بود مصیبت این مظلوم
از این مظلوم و ذکر این مطلب قرار میدهم در ضمن سلام بر جناب محی و
که حضرت حسین هر قیوم که افتاد میفرمود و در حق فرمود و از حال
را و سلام میکرد و ما هم را بر کوه را میبینیم در میان اقلیق بین
المصیبتین پس گوئیم چنانکه در دنیا در حق حضرت حسین و از دست
علی بن ابی طالب از گفته الله شهادت بر علیه سلام باد بر محی و اینچنین که خدا

تعالی

عنوان یازدهم

محقق شد غنائی که تعلیم فرمود بحضرت امام اسماء و اچنانچه در دو باب ۴۰
که در تفسیر قول برودنکار و قلقلی آدم من رعب جناب مرقی از برای و کنازل
شد از آسمان ثمران کبیر و یک مرتبه طبعی از طوب و یک مرتبه طعام بخت و بخت
انار و لای و سبب اما انار بعد از حلت طایفه و همراه معقوشد و بخت
از شهادت امیر المومنین و سبب در خلعت انحضرت بود و در غنا شورا
میفرمود و از امام میگردید بطل و از عطر و از حضرت سید الشاهدین
روایت شده میفرمود که در تنگ و از شرف و از انبساط و از انبساط
خود را با و فرود و در تنگ که در شهادت و از کرم و در یک از و اثر و
شد تا اینکه نیاور نمود و بوط و از بعد از شهادت و از عطر و
سبب از قبر مطهر است تمام میفرمود و هر کسی که از شجران اخلاص و در
سحر نیاور و مران سر و از انار و میاید بطل و از انبساط و از انبساط
طوری سبب شد تا رسید به تنگ که خدا و تعالی مخصوص بود و تنگ
موقوف حضرت حسین هم با نسبت به زمین کربلا همین موقوف شد و از بلکه
در دو ایات وارد شده که کربلا بطور سبب است جناب موقوف حضرت
که از و ایات ظاهر شد حضرت حسین هم جناب موقوف که ظاهر شد از و
شجاعت نبوی که بکرب و از و سبب و از انبساط و مشهور شد شجران حسین
جناب موقوف عرض کرد و بخت و از و از انبساط و از انبساط و از انبساط
هم قرار داد خدا و تعالی و از و از انبساط و از انبساط و از انبساط
عباس را شد و از مرش و بخت و از و از انبساط و از انبساط و از انبساط
شهادت و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط

عنوان یازدهم

جناب موقوف از آسمان ثمران کبیر و یک مرتبه طبعی از طوب و یک مرتبه طعام بخت و بخت
جناب موقوف از آسمان ثمران کبیر و یک مرتبه طبعی از طوب و یک مرتبه طعام بخت و بخت
بحقیق در انهار اما موقوف و از انبساط و از انبساط و از انبساط
بخت و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
و از و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
از اهل دنیا ها بوی پدید خفته از و از انبساط و از انبساط و از انبساط
حضرت سید الشاهدین شد و در دو ایات و از انبساط و از انبساط و از انبساط
منشور شود و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
هر دنیا ها ملکه و موقوف و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
مطلوب و سبب شد که از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
میگوید که در تنگ و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
دوست میاید با اینکه بود به باش از کربلا که مساعده و از انبساط و از انبساط
جناب موقوف از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
که جناب موقوف و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
انبساط عرض کرد و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
من ترایار میبکند در حضرت قبر و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
بوی عرض کرد و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
موقوف از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط
موقوف از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط و از انبساط

مقصود سیم

سمشانه بودند من نشد بوفرا در داخل تعالی حضرت که قیام از ایلیکه
 بتو احباب و اهل حضرت رسول الله زیرا که در عالم خواب جناب ام سلمه
 و حضرت رسول الله را در دفر عا شورا کرد و داخل بر سر مبارکش
 نمودار میفرماید و بکالت الناس علی این فقتلوه و قد شهدته فیما لا و
 ذلک احق فی الجواب للحسین و اصحاب الحسین یعنی جمع شده و میبندند
 مرد بر سر فرزند و او را کشتند و بقتل و بکشتن او را و الحال شعور
 هستم که خبر کردن بفرز بر سر فرزند حسین و اصحاب حسین جناب ام
 زمانه که مرده اش را از فرعون خواهرش آمد تا از حالش مطلع شو
 اند و مشاهده کرد و او را و آنها میبستند پس پیداد که خواستون نشا
 مصر را و میبستند و دست بر سر میبستند و هر یک از آنها
 او را در غوش خرد میگرد و مهر تاج میبندید و سیوسند و نه اجماع شد
 هر یک پستان خود را بر وی نشان دادند از هیچ یک آنها شریک در کشتن
 خواهرش پیش آمد و گفت ای دلایل من شما را بر اهل بیت که او را مستقل
 شوند الخ و حضرت حسین همتی که از اسب بر روی زمین آمدان سفین
 او را برداشتند و فریاد کردند که این حضرت نجیب است و او را میباید خواهرش علیا
 مکره رینا زخمی را بر سر او زد و بر اوین آمدان و فرمود مشاهده نمود که شرافت
 او پستانها را از او بر سر همتی بر تو بر او را ملاحظه الخ آنکه سزا
 فریاد می کرد و فرعون لشکر استقامت و فرمود ان قتل ابو عبد الله
 و انت تنظر ایا میبندند ابو عبد الله را و تو هم نشانه و نکه میبندند
 مکه همتی که با اهل خویش بر سر او رسید و او را میبندند و شتابان

مقصود سیم

سر و باز از هم آمده بود ممکن نشدند و اشر و دشمن کردن از جانب طو
 مشاهده نمودن از اهل خود من خوشا بوقت نماز میبندند من مشاهده
 کردم اشر از جانب طو شاید بیاورم برایشان قتل از وی یا بر رؤسای
 او را و رفیق هر یک میبندند و قصه آنکه اهل حضرت حسین فرزند حضرت
 رسول خدا را که با اهل و عیال خود فرمودند در سخن مشاهده میبندند
 و او را مقدس و بقعه مبارک اشر را پس میبندند یعنی بر سر سر خدا
 بعلی الخ و اسند شما را اسیر بدین جناب مژگان سبز علفها که از کشته
 میل خود بود و بر سر شکم مبارکش تاثیر کرده و نمایان بود و حضرت حسین
 را که جناب جرم خون مشاهده میبندند از همه اجزاء بدن و سر و مو
 انقض و کرم که با آنها از زمین از شایعش نمایان بود باب اسماعیل
 ذیج الله جناب اسماعیل تسلیم نمود خود را بیکه بدش و از بعد از خدا
 ملائمه و احسان میبندد و او را میبندد و او را میبندد و او را میبندد
 حضرت حسین جلیلم که جان خود را تسلیم نمود که در او خدا دشمن او را
 بکشد چنان کشته که نه مثل او واقع شده الخ و واقع خواهد شد
 و زمانه که ملائمه نمود که جمیع جهات و کیفیتا مصیبت انحضرت را یقین
 میبندد که مثلش واقع شده و واقع خواهد شد باب اسماعیل جناب
 الوعدا انحنای که در فرمود او را خدا میبندد و در قرآن و از کرم و الکلیا
 اسماعیل الخ و غیر از جناب اسماعیل بر جناب برهم است بلکه او هم
 بود و او را کوفتند و پوست و مبارک او را کشتند خدا ستمگر
 سطا ظیال نام از ملائکه ها غدا بر سر او فرستادند و او را انعام

عنوان یازدهم

جناب اساعیل و فرزند او که در این مظلومیت تاسیه و مناعت دارم محض
 ندیده شدن پوست و رویتان ای خدایا ما بدو واحدیم فلا مظلوم غیر
 که جمیع پوست بدن مبارک او را کفند زخم برها و شمشیرها و نیزه ها
 و علاوه نمودن بر اینها حد کردن بندها بکمر او چنانکه خود را سر در
 خود فرو کرده بآوصاف قطعه ها عسلان الفلوات بآب جناب داد
 قال الله تعالی وادکر عبدنا داود ذا الایمان انا واثی یعنی ذکر ما
 شد ما بود که صاحب قوت بدو درستی که او آوازه ی کثیر تو را نایب
 بسو خدا و تو خالک نبوت که بالا می منبر خطبه نوحه کرد جمیع می شد
 بسو مردم با او مشغول کرد و جو کردن می گشتند بهر تبه که جمیع کثیر
 او شد جو و بر ذنوب و ذنوب و ذنوب او می گردید حضرت حسین بن جعفر
 بلند کش صدا استعانه او باینکه موم کتا به نه دارم مرا نکشد
 من یار یک پندش در حال اشخاص چند به نظر و جانهای خود
 کردند و جو کرد بر او مرغیان و وحشیان و برخواستند و او را فرو نهاد
 تا در قیامت بآب جناب سیدان بجهت عطا شده بود و مملکت عظمیه
 اینک مستتر شد و او را بر کوهن و انش و وحشیان و مرغیان و با و بر یک
 آنها را ما تو میگردانیم و از ما میگردانند و کن سیدان که بیا بجهت سحر
 شد و بر او اسما نهادند و نهیها و وحشیان و مرغیان و با و دیاها
 و همه مخلوقات خدا را به طشت و انش آنچه بدید میبوسد آنچه بدید نمیشو
 پس همه آنها یک مرتبه بفریاد آمد و خجسته کشیدند خجسته واحد بجهت خط
 سربار که از چنانکه تفصیل و در مجلس کشید و سیدان را حمله

مفصل سیم

اولین بود که بدو درستی بر کمرها و جگرها انداختند و بجهت گفته که او جگر
 و زن ندش بود مرد ما و او را کمر و بجهت انداختند تا به نمود حضرت حسین
 پیش رو و به بدن پاره پاره و زن ندش و کمرها را انداختند و سیدان
 می شد بیک انگشت او را بر دند خضرت حسین انگشت را بر دند انگشت را
 هم بر دند **باب عیسی** جناب عیسی کسر هر حد را تو خضرت حسین
 بفرستاده از تو جناب عیسی پسر مریم بود که ملائکه تو را گفتند یا مریم السلام
 اصطفینک و طهرک و اصطفینک علی نساء العالمین ظاهر معنی آنکه
 ایتیم به خدمت خدا تعالی برگزیده تو را و پاکیزه نموده تو را و بر تو کلمات
 تو را برگزید خضرت حسین هم فرزند عیسی است که با و ملائکه مکالمه نمود
 جناب عیسی روح الله و کلام است خضرت حسین و او الله و اب رحمان
 جناب عیسی فرزند ندیده زنهای زمان خود را است خضرت حسین فرزند
 دنیا جمیع عالمیان است جناب عیسی بر همه انکلی است که سنک عوض باش
 ز بر سر گذاشت یا عیسی انکلی که بر او کوسه تو را با لشکر گذارد و ان سنا
 خاک عیسی انکلی است که لباس خشن و دوش می پوشید یا عیسی کیست
 که از بر او هیچ لباس نبود عیسی انکلی است که نان خشک می خورد یا عیسی کیست
 که سه شبانه در جبهه میل نفرمود عیسی انکلی است که در دستش مال نداشت
 یا عیسی خاتم غار شد و لباس هب فیه عیسی انکلی است که از بر او کوسه
 نبوت داد و صبیبت و بر محزون کرد یا عیسی کیست که از بر او کوسه
 که مصیبت او را از قوت انداخت و بدیدها را بشمار با و نمو لکن در
 خدا صبر نمود عیسی انکلی است که در دستش کلاه مشرق و مغرب بود

عنوان یا ترجمہ

بائے سبب انکہ بہرہ دکر اسم انحضرت کریم برانہ غالب مہیش و صفا
مفروق اجابت میکش مؤلف کو بدماہم مکرب و مصیب زدہ ہستم
بکرتہ و مصیب و کناہان و تحقیق دہما سبکین شدہ از کناہان کونا
ز اہلا کہ کریم ہوتا ہم مسئلہ میکنم از کناہ خدای تعالی بحق محمد
و فاطمہ و حسن و حسین و درجین ذکر اسم شرف حضرت حسین عکلمہ ما
ہم شکستہ میشو و اشک از دیدہ ہائے ما جان ہمیشہ بچہ داشتہ ما
مصائب انحضرت را و مسئلہ میکنم از پیوندگار عالم ابیکہ کشفنا
از بلا زائبر کہ اسم مبارک او را بیاوریم و **عنوان دوم**
دند کر خصوصیت انحضرت کہ متعلق است بافضل نبی و عالم پیغمبران علما
از انچه کر شد سابقہ عنوان انچه عطا فرمودہ او را از افضل مخلوقا
و مراد دہما بیہ نام بنیابین ہمد و ضایل خام انبیاء و اولاد ان و مراد
بر طبق ہمد پیغمبران پس کویم حضرت محمد افضل مخلوقات و انحضرت
با ابیکہ افضل است از حضرت حسین معہذا انحضرت از افضل مخلوقات است
و افضل مخلوقات را و است حضرت محمد سید انبیاء است حضرت حسین
سید الشہداء است و حضرت محمد خاتم النبیین است حضرت حسین خا
الشہداء و الصادقین است حضرت محمد رحمۃ للعالمین است بچہ انکہ
او سبب و عام است از چہا عدیدہ و حضرت حسین ہم رحمۃ للعالمین است
جمیعاً از چہا چند حضرت محمد شاہد مبشر است و حضرت حسین دوز
قیامت شہادت میدہد و قرار دکر کہ کندی کان خود شہادت دکر کہ
میکند امرانہا را و انحضرت است مبشر الان ہم کر دین عرش ندا میکند

خاتمہ

کریم کندی خود را ایہا الباکہ کو علیک ما اعطاک لفرحت اکثرنا
جنت یعنی ایکہ کندی ہر گاہ میدانی انچه را کہ برای تو مہیا شدہ
ہر اینہ شادانی تو بیش میکش از جنت حضرت محمد خدای تعالی او را
محض و مہربانیش خود را اعطینا لاکثر خضر حسین تحقیق
فرمودہ کوثر از فواید او ابیکہ سرور میشو زانی کہ کریم کندی انحضرت
از بے پوشیدہ چنانکہ بدد فایہ مسمع بن عبد الملک حضرت محمد
عطا فرمودہ خدا تعالی او را بیک وسیلہ را و ابیکہ مقامات شفاعت
انحضرت است حضرت حسین تحقیق قرآن را و انہا تعالی در حق
حضرت فرمودہ عسک ان یبعثک ربک مقام محمود را و بر دکر بن
مقام است از مقامات شفاعت و حضرت حسین از اعظم است شفاعت
حضرت سچا است و تحقیق فرمودہ زولہ کخیر شہادت انظالم را
با ضرر و دار ندارد جملہ کلام جبریل بن یونس شہادت ان نکون شہدا
و لک ذخیرہ لک لشفاعۃ العضا و فاضل بن یونس شہادت
دعوت اللہ ان یسألہما من اسم و القیل یعنی ہر گاہ میل را ابیکہ
بویا شد شہادت دوزن ندو بر شفاعت معصیت کاران دجواد
برای تو ہر اینہ باش شہادت انہا و ہر گاہ میخواہی از خدا بخوان کہ انہا
از زہر کندی شدن سلامت نماید حضرت محمد تحقیق قرآن را و شدہ ان
برای ہر عضو از اعضا کاندہ کر امت ظاہرہ چنانکہ در محل خود کون
است حضرت حسین مظہر است مرکز امان اعضا شہادت انحضرت را و انکہ
بر دکر بن یونس و حسین و حسین و حسین بچہ کثرت پوشیدہ حضرت

مرتبہ حضرت محمد خاتم النبیین

عنوان دوازدهم

اللهم ان ذو موضع راو تحقیق میسبدا حضرت را الاناف سر اغفلوا
 راوسبیلین معلوشده بود تا و فی کبریه شعبه بوقت مبارک را و
 رسید و حقیقت قائل الخضر فمن اشرش انوقت معلوشدا بیک حکم
 بوییدان محل همین بود و اسم طلبان و مجازان الشرب بوضوح و محراب
 و بی معراج بویکیان خصوص و حضرت حسان هم معراج داشت کفیا
 مخصوص و بویکی و معراج بویجناب دد و در شهادتش و معراج بوی
 و معراج حضرت محمد اظهار در بویانجه را و معراج کشت مشقتها انواع محراب
 را در جنک بدو احد و حنین و غیره اشها حضرت حسان هم اظهار در بویانجه را
 که بویانجه بود و از ایشان در شاد و خال و صد و تها و خواندنش مر
 و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 الفتح که در بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 و از بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 حسین و محال که حضرت محمد و حضرت حسین و بویانجه و بویانجه
 حسین و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 محمد و حضرت حسین و حضرت حسان و حضرت محمد و بویانجه و بویانجه
 از بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 حضرت حسین و مصیبتها و در حقیقت و در شده بویانجه و بویانجه
 الله و سلام علیه و علی الاطیبین الطاهیرین المعصومین و لعنة الله
 علی اعدائهم و وظالمینهم و غاصبه حقوقهم و منکرین فضائلهم اجمعین
 من الان فی یوم الدین تمام شد کتاب سائل المحبین فی ترجمه حضرت

بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه

خاتمه

الحسین من مصنفات العالم العامل و الحار کمال خارج شیخ خضر
 ششتر یقین سر سید و لعل الخضر محمد حسین بن علی اکبر خازم
 الروضة الرضویة عفر الله ما تقدم فیها و ما تاخر فی لیلته العاشرة
 من سنة ثمان و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة من حوزة ناظرین
 و مطبعة کتبه کان انکو مصنف و مترجم و محل مخارج زی و طبع و نشر
 ایشان را بدو علی خبر یاد شد و نمایند و اگر چنانچه بخطا
 فلهذا یا بدو بصددا صلاح ایند بویانجه و بویانجه
 بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 علم علیم و در ذکر اسما همین قناعت
 با بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 با بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 من و سید عفر الله
 یا من له الدنیا
 و الآخرة

ارحم لمن لیقر له الدنیا و الآخرة و بویانجه و بویانجه و بویانجه
 یوم یقوم الحسین ربنا اثنای الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
 و قنا عدا بالانار یا عفر الله ما لا یظهر الاظهار الاظهار
 حرره العبد العاصی علی بن محمد حسین



حدیث کشف

بجای و لا فلکا بدور ولا فلکا یسر الا لکم و فی حجتکم و قد انزل
 ان اقبط الا لا یصل کون لکم ناسا فهاذا انزل ان انزل رسول الله
 قد انزلت لک قد جعل جبریل معک انکشافا قال لهم وان الله عز وجل
 قد افصح الیکم یعول ايمانکم الله لکذهب عنکم الرجز اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا فقال علی بن ابیطالب یا رسول الله اجعل لی ما یحلونی
 من هذا الکساف من الفضل عند الله فقال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و آله و سلم یا حنیف نیتا واصطفانی بالرسالة النجیة ما
 ذکر من اهل البیت من خلیل اهل الارض و فی جمیع شیعتنا
 و محبتنا الا و کون علیهم الرحمة و حبسهم الملائكة و استعفت
 لهم الا ان یقیموا فقال علی علیه السلام لا والله و فینا و سعیدنا
 و فاذنک شیعتنا و رتبا الکعبه ثم قال رسول الله و الذین یعتقون
 بالحق و نیتا واصطفانی بالرسالة النجیة ما ذکر من اهل البیت من خلیل
 من خلیل الارض و فی جمیع شیعتنا و محبتنا و هم هم الا و فی جمیع
 هم هم الا و کشف الله غمه و لا طالع خاجد الا فی فضل الله
 خاجد فقال علی اذا و الله و فینا و سعیدنا و کذلک شیعتنا غاروا
 و سعیدوا فی الدنیا و الاخرة و کذلک

مکمل



فضله
 من الله
 النبی
 آقا و کذلک
 معکم و کذلک
 هذا الکتاب
 نعم

کذلک
 شیعتنا
 فقال
 اهل

و سعید شدند در دنیا و آخرت و اینست
 اللهم محیی الخیر و جمیع و ابیه و امیه و بتبیه نجیة من الهم الذی
 ربنا لا نزع قلوبنا بعد الهدیتنا و هب لنا من لدنک حمدا انک انت الوها

[illegible]

